

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج ابلاغ

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

خطبه

۱۴۸-۱۷۰

جلد بیفتم

کتاب برگزیده سال

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعہ برنج لبلاغ

پیام امام
امیرالمؤمنین
علیہ السلام

خطبہ

۱۴۸-۱۷۰

جلد ہفتم

کتاب برگزیدہ سال

بمکاری جمعی انضواء و آشنان

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - |
| عنوان قراردادی | : نهج البلاغه، فارسی - عربی، شرح |
| عنوان و نام پدیدآور | : پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم. |
| مشخصات نشر | : قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ - |
| مشخصات ظاهری | : ۵۶۷ ص. |
| شابک | : ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰-۱-۶-۱-۶-۰۳-۵-۰۳-۵-۶۳۳۵-۶۲۲-۹۷۸ (ج ۷) |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| یادداشت | : فارسی - عربی. |
| یادداشت | : کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است. |
| یادداشت | : چاپ اول. |
| عنوان دیگر | : شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه |
| موضوع | : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها |
| موضوع | : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها |
| موضوع | : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار |
| موضوع | : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر |
| شناسه افزوده | : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. شرح |
| رده بندی کنگره | : BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م۷۱۳۹۷ |
| رده بندی دیویی | : ۲۹۷ / ۹۵۱۵ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۵۴۰۱۶۸۴ |

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - مرحوم محمد جعفر امامی - محمد جواد ارسطو
مرحوم ابراهیم بهادری - سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۷

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۶۷ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۵-۰۳-۵-۰۳-۵



آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُ الرَّحِيمُ



فهرست مطالب

| | |
|--|----|
| خطبۀ ۱۴۸..... | ۱۷ |
| خطبه در یک نگاه..... | ۱۷ |
| شرح و تفسیر: در ظاهر متحدند، در باطن دشمن یکدیگر!..... | ۲۰ |
| نکته: دوستان دیروز و دشمنان امروز..... | ۲۴ |
| خطبۀ ۱۴۹..... | ۲۷ |
| خطبه در یک نگاه..... | ۲۹ |
| بخش اول..... | ۳۱ |
| شرح و تفسیر: فرار از مر ممکن نیست!..... | ۳۱ |
| بخش دوم..... | ۳۵ |
| شرح و تفسیر: وصیت‌نامه کوتاه و پرمحتوا..... | ۳۵ |
| بخش سوم..... | ۴۱ |
| شرح و تفسیر: آن زمان که رفتیم مرا خواهید شناخت!..... | ۴۲ |
| خطبۀ ۱۵۰..... | ۴۷ |
| خطبه در یک نگاه..... | ۴۹ |

- بخش اول..... ۵۱
- شرح و تفسیر: نابسامانی‌ها در پرتو وجودش سامان می‌یابد..... ۵۲
- نکته: قیام مهدی موعود علیه السلام قطعی است..... ۵۶
- بخش دوم..... ۵۹
- شرح و تفسیر: ویژگی‌های یاران مخلص پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۵۹
- بخش سوم..... ۶۳
- شرح و تفسیر: بازگشت به ارزش‌های جاهلی..... ۶۳
- نکته: سرنوشت منحرفان از ولایت..... ۶۷
- خطبه ۱۵۱**..... ۷۱
- خطبه در یک نگاه..... ۷۳
- بخش اول..... ۷۵
- شرح و تفسیر: خورشیدی که در تاریکی درخشید..... ۷۵
- بخش دوم..... ۷۹
- شرح و تفسیر: فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید..... ۸۰
- نکته: ویژگی‌های حاکمان دنیاپرست!..... ۸۴
- بخش سوم..... ۸۵
- شرح و تفسیر: ویژگی‌های فتنه‌بزر دیگر!..... ۸۶
- بخش چهارم..... ۹۱
- شرح و تفسیر: وظیفه شما در این فتنه..... ۹۱
- خطبه ۱۵۲**..... ۹۵
- خطبه در یک نگاه..... ۹۷

| | |
|-----|---|
| ۹۹ | بخش اوّل..... |
| ۱۰۰ | شرح و تفسیر: گوشه‌ای از صفات جمال و جلال خدا..... |
| ۱۰۹ | بخش دوم..... |
| ۱۱۰ | شرح و تفسیر: خلیفه حق آشکار شد..... |
| ۱۲۱ | خطبه ۱۵۳..... |
| ۱۲۳ | خطبه در یک نگاه..... |
| ۱۲۵ | بخش اوّل..... |
| ۱۲۵ | شرح و تفسیر: انسان‌های گمراه و غافل..... |
| ۱۲۷ | بخش دوم..... |
| ۱۲۸ | شرح و تفسیر: اندرزی سودمند و گران‌بها..... |
| ۱۳۳ | بخش سوم..... |
| ۱۳۴ | شرح و تفسیر: به هوش باش!..... |
| ۱۳۹ | بخش چهارم..... |
| ۱۴۰ | شرح و تفسیر: از این پنج خوی زشت بپرهیز..... |
| ۱۴۷ | خطبه ۱۵۴..... |
| ۱۴۹ | خطبه در یک نگاه..... |
| ۱۵۱ | بخش اوّل..... |
| ۱۵۱ | شرح و تفسیر: ما درهای علوم پیامبریم!..... |
| ۱۵۴ | نکته‌ها..... |
| ۱۵۴ | ۱. تفاوت خودستایی و معرفی خویشان..... |
| ۱۵۶ | ۲. حسن دلبران از زبان دیگران!..... |

- بخش دوم ۱۵۹
- شرح و تفسیر: ویژگی رهروان راه حق ۱۶۰
- نکته: مشکل بزرگ در دنیای کنونی ۱۶۴
- بخش سوم ۱۶۵
- شرح و تفسیر: راه شناخت نیکان و بدان ۱۶۵
- خطبه ۱۵۵** ۱۷۱
- خطبه در یک نگاه ۱۷۳
- بخش اول ۱۷۵
- شرح و تفسیر ۱۷۵
- یک درس مهم خداشناسی ۱۷۵
- بخش دوم ۱۸۱
- شرح و تفسیر: این پرنده عجیب و استثنایی ۱۸۲
- بخش سوم ۱۸۷
- شرح و تفسیر: شگفتی‌های دیگری از این پرنده ۱۸۸
- نکته: آفرینش حیرت‌انگیز خفاش! ۱۹۰
- خطبه ۱۵۶** ۱۹۵
- خطبه در یک نگاه ۱۹۸
- بخش اول ۱۹۹
- شرح و تفسیر: آشکار شدن کینه‌های درونی به بهانه‌ی واهی ۱۹۹
- بخش دوم ۲۰۵
- شرح و تفسیر: پیشروی به سوی سرمنزل مقصود ۲۰۵

| | |
|-----|--|
| ۲۰۹ | بخش سوم |
| ۲۱۰ | شرح و تفسیر: اسباب نجات در قیامت |
| ۲۱۷ | بخش چهارم |
| ۲۱۸ | شرح و تفسیر: آزمون و فتنه بزرگ! |
| ۲۲۰ | نکته‌ها |
| ۲۲۰ | ۱. پاسخ به چند سؤال |
| ۲۲۲ | ۲. شهادت، افتخار است نه مصیبت |
| ۲۲۳ | بخش پنجم |
| ۲۲۳ | شرح و تفسیر: حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می‌شمرند! |
| ۲۲۶ | نکته: رَ ، رَ است این آب شیرین، آب شور |
| ۲۲۹ | خطبه ۱۵۷ |
| ۲۳۲ | خطبه در یک نگاه |
| ۲۳۳ | بخش اول |
| ۲۳۴ | شرح و تفسیر: توجهی دیگر به مبدأ و معاد |
| ۲۳۸ | نکته: چگونه تاریخ تکرار می‌شود؟ |
| ۲۴۱ | بخش دوم |
| ۲۴۲ | شرح و تفسیر |
| ۲۴۲ | ناپایداری دنیا |
| ۲۴۹ | بخش سوم |
| ۲۵۰ | شرح و تفسیر: حضور در دادگاه الهی |
| ۲۵۶ | نکته‌ها |
| ۲۵۶ | ۱. خیل گواهان عمل |
| ۲۵۸ | ۲. سه جمله پرمعنا |

| | |
|-----|---|
| ۲۵۹ | خطبه ۱۵۸ |
| ۲۶۰ | بخش اول |
| ۲۶۰ | بخش دوم |
| ۲۶۱ | خطبه در یک نگاه |
| ۲۶۳ | بخش اول |
| ۲۶۳ | شرح و تفسیر: کتابی که همه چیز در آن است |
| ۲۶۷ | بخش دوم |
| ۲۶۸ | شرح و تفسیر: حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است |
| ۲۷۱ | نکته‌ها |
| ۲۷۱ | ۱. مسئولیت سنگین حاکمان و مردم |
| ۲۷۲ | ۲. پایان نکبت بار حکومت بنی امیه |
| ۲۷۵ | خطبه ۱۵۹ |
| ۲۷۵ | خطبه در یک نگاه |
| ۲۷۷ | شرح و تفسیر: حمایت همه جانبه |
| ۲۸۱ | خطبه ۱۶۰ |
| ۲۸۵ | خطبه در یک نگاه |
| ۲۸۷ | بخش اول |
| ۲۸۸ | شرح و تفسیر: ناتوانی اندیشه‌ها در برابر عظمت او |
| ۲۹۷ | بخش دوم |
| ۲۹۸ | شرح و تفسیر: بردگان دنیا |
| ۳۰۳ | نکته: دو بال برای پرواز به سوی خدا!! |

| | |
|-----|--|
| ۳۰۷ | بخش سوم |
| ۳۰۷ | شرح و تفسیر: اقتدا به رسول خدا ﷺ |
| ۳۱۱ | بخش چهارم |
| ۳۱۲ | شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه انبیا |
| ۳۱۷ | نکته‌ها |
| ۳۱۷ | ۱. مزامیر داود <small>عليه السلام</small> |
| ۳۱۸ | ۲. نغمه داودی |
| ۳۱۸ | ۳. زهد انبیا |
| ۳۱۹ | بخش پنجم |
| ۳۲۰ | شرح و تفسیر: سیره پیامبر اسلام ﷺ در برابر دنیاپرستان |
| ۳۲۵ | بخش ششم |
| ۳۲۶ | شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه پیامبر ﷺ |
| ۳۳۱ | بخش هفتم |
| ۳۳۲ | شرح و تفسیر: چرا به پیامبر خدا ﷺ تأسی بجوئیم؟ |
| ۳۳۷ | نکته: دنیاطلبی |
| ۳۴۱ | خطبه ۱۶۱ |
| ۳۴۳ | خطبه در یک نگاه |
| ۳۴۵ | بخش اول |
| ۳۴۶ | شرح و تفسیر: اوصاف دیگری از پیامبر ﷺ |
| ۳۵۰ | نکته: به گوینده بنگریم یا به سخنش؟! |
| ۳۵۳ | بخش دوم |
| ۳۵۴ | شرح و تفسیر: به قربانگاه‌های قرن‌های پیشین بنگرید! |

| | |
|-----|-------------------------------------|
| ۳۶۳ | خطبه ۱۶۲ |
| ۳۶۵ | خطبه در یک نگاه |
| ۳۶۷ | بخش اول |
| ۳۶۸ | شرح و تفسیر: چرا خلافت علوی غصب شد؟ |
| ۳۷۳ | بخش دوم |
| ۳۷۳ | شرح و تفسیر: توطئه محو اسلام |
| ۳۷۷ | نکته‌ها |
| ۳۷۷ | ۱. حق پرسشگری |
| ۳۸۰ | ۲. هدف اصلی این پرسش و پاسخ |
| ۳۸۲ | ۳. بنی امیه و توطئه محو اسلام |

| | |
|-----|--|
| ۳۸۵ | خطبه ۱۶۳ |
| ۳۸۷ | خطبه در یک نگاه |
| ۳۸۹ | بخش اول |
| ۳۹۰ | شرح و تفسیر: شرح عمیق دیگری برای صفات جمال و جلال او |
| ۴۰۰ | نکته: خدا یک حقیقت نامتناهی است |
| ۴۰۳ | بخش دوم |
| ۴۰۳ | شرح و تفسیر: علم نامحدود خدا |
| ۴۰۵ | نکته: بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسان‌ها |
| ۴۰۷ | بخش سوم |
| ۴۰۸ | شرح و تفسیر: ای برتر از خیال و قیاس و وهم |
| ۴۱۱ | نکته: دوران عجیب جنین |

| | |
|-----|---|
| ۴۱۵ | خطبه ۱۶۴ |
| ۴۱۷ | خطبه در یک نگاه |
| ۴۱۹ | بخش اول |
| ۴۲۰ | شرح و تفسیر: اتمام حجّت امام باقر <small>علیه السلام</small> با عثمان |
| ۴۲۴ | نکته: بهترین راه نفوذ در دیگران |
| ۴۲۷ | بخش دوم |
| ۴۲۸ | شرح و تفسیر: نشانه‌های پیشوایان عادل و ستمگر |
| ۴۳۶ | چند نکته درباره حادثة قتل عثمان |
| ۴۴۱ | خطبه ۱۶۵ |
| ۴۴۵ | خطبه در یک نگاه |
| ۴۴۷ | بخش اول |
| ۴۴۸ | شرح و تفسیر: آفرینش انواع پرندگان |
| ۴۵۴ | نکته: دنیای عجیب پرندگان |
| ۴۵۹ | بخش دوم |
| ۴۶۰ | شرح و تفسیر: عجیب‌ترین پرنده جهان |
| ۴۶۷ | بخش سوم |
| ۴۶۸ | شرح و تفسیر: ترسیم دقیق و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس |
| ۴۷۳ | بخش چهارم |
| ۴۷۴ | شرح و تفسیر: ترسیم دقیقی از زیبایی‌های طاووس |
| ۴۷۷ | بخش پنجم |
| ۴۷۸ | شرح و تفسیر: به‌راستی عقل در وصفش حیران است |
| ۴۸۱ | نکته: شگفتی‌های طاووس! |

- بخش ششم ۴۸۳
- شرح و تفسیر: از پشه‌های ریز گرفته تا نهنگ‌ها و فیل‌ها ۴۸۳
- نکته: اندکی از شگفتی‌های ماهی‌های بزرگ و فیل‌ها ۴۸۵
- بخش هفتم ۴۸۹
- شرح و تفسیر: جلوه‌ها، نعمت‌ها و زیبایی‌های بهشت ۴۹۰
- تفسیر بعضی از لغات پیچیده این خطبه (از زبان سید رضی) ۴۹۵
- نکته: کدام زیباتر است؟ ۴۹۶
- خطبه ۱۶۶** ۴۹۹
- خطبه در یک نگاه ۵۰۱
- بخش اول ۵۰۳
- شرح و تفسیر: سه دستور مهم اخلاقی ۵۰۳
- بخش دوم ۵۰۷
- شرح و تفسیر: سرنوشت مر بار بنی امیه ۵۰۸
- نکته: قیام‌های خونین بر ضد بنی امیه ۵۱۲
- بخش سوم ۵۱۵
- شرح و تفسیر: دلیل اصلی عقب‌ماندگی ۵۱۶
- نکته: همانند بنی اسرائیل ۵۱۷
- خطبه ۱۶۷** ۵۱۹
- خطبه در یک نگاه ۵۲۱
- بخش اول ۵۲۳
- شرح و تفسیر: مسیر حق را بشناسید ۵۲۴

| | |
|-----|--|
| ۵۲۹ | بخش دوم |
| ۵۲۹ | شرح و تفسیر: در برابر همه چیز مسئول هستید |
| ۵۳۳ | نکته: حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام |
| ۵۳۷ | خطبه ۱۶۸ |
| ۵۳۷ | خطبه در یک نگاه |
| ۵۴۰ | شرح و تفسیر |
| ۵۴۰ | علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان |
| ۵۴۵ | نکته‌ها |
| ۵۴۵ | ۱. مشکلات موجود در راه اجرای عدالت |
| ۵۴۶ | ۲. ایراد عمده کار شورشیان |
| ۵۴۷ | خطبه ۱۶۹ |
| ۵۴۹ | خطبه در یک نگاه |
| ۵۵۱ | بخش اول |
| ۵۵۱ | شرح و تفسیر: اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می‌رود |
| ۵۵۵ | بخش دوم |
| ۵۵۵ | شرح و تفسیر: اگر فتنه‌جویان ادامه دهند تحمل نخواهم کرد |
| ۵۵۹ | خطبه ۱۷۰ |
| ۵۶۰ | خطبه در یک نگاه |
| ۵۶۲ | شرح و تفسیر: چرا بیعت نمی‌کنی؟! |
| ۵۶۴ | نکته: جاذبه گفتار امام <small>علیه السلام</small> |

۱۶۸

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ

از سخنان امام علیه السلام است

که در مورد اهل بصره و طلحه و زبیر ایراد فرموده است^۱

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه درباره طلحه و زبیر سخن می‌گوید، که به ظاهر دست اتحاد به هم دادند و بر ضد مولا علی علیه السلام آهنگ جنگ جعل کردند، امام علیه السلام پرده از اسرار درون آن دو برمی‌دارد، می‌فرماید: گرچه این‌ها ظاهراً متحد شده‌اند ولی این موقتی و مقطعی است و هر یک از آن‌ها، اگر به قدرت رسد دیگری را از پای درمی‌آورد.

۱. سند خطبه:

این خطبه را قبل از سید رضی ابومخنف در کتاب جمل - بنا به گفته ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه‌اش، ج ۱، ص ۲۳۳ - آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز آن را با تفاوت‌هایی (باید توجه داشت که این تفاوت‌ها کم نیست) در کتاب ارشاد، ج ۱، ص ۲۴۶ آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳۲)

در ادامه اشاره به فتنه بصره و شورش اصحاب جمل می‌کند و مردم را برای خاموش کردن آتش این فتنه فرامی‌خواند و در پایان به مردم هشدار می‌دهد که مراقب حرکات مرموز پیمان‌شکنان (طلحه و زبیر و یاران‌شان) باشند.

, leB ¼ j a Å û à Ä , °o ½ A] o B-¼keA Ñf
Ñ½B B-¼keA Ñf/Klv M ¼A- , ÑldM&A ¼B-
m°AMBEj °&A ! MÅB: ò z Ñ c B-Å , leB °Kâ
û °S ½Bk ç /An aÅAn j W° , An u û»An j ÅqT°¼ k o
/oIh °A °jk ç , j «v°A °S «w kÛ!¼ lv Tl -°A Fu, ôH°A
, çk a°A-Tv -f ¼ fE &A / L WfB»Ñ ° , aÅ æ Ñ °
!oIÄ Y, fH°Aé d , ÅB°A-v

ترجمه

هر یک از آن دو نفر (طلحه و زبیر)، امیدوار است که حکومت به دست او بیفتد و آن را به سوی خود می‌کشد، نه به سوی رفیقش، آن‌ها نه به وسیله رشتۀ الهی به او تقرب جستند و نه به وسیله‌ای به او نزدیک شده‌اند، بلکه هر یک، بار کینه رفیقش را بر دوش می‌کشد، و به زودی پرده از روی آن برداشته خواهد شد! به خدا سوگند! اگر این دو به آنچه می‌خواهند، برسند (و حکومت را در دست گیرند)، این یکی جان دیگری را می‌گیرد، و آن دیگری می‌خواهد این را از میان بردارد.

(هم‌اکنون) گروه طغیانگر و فتنه‌انگیز به پا خاسته‌اند، کجا هستند پادشاه طلبان از خدا (و مجاهدان مخلص) که در برابر آن‌ها بایستند و آتش فتنه را خاموش کنند در حالی که سنت‌ها برای آن‌ها بیان شده، و از پیش به آن‌ها خبر داده‌اند؟ (به یقین) برای هر ضلالتی، علتی است و برای هر پیمان شکنی، دستاویز و بهانه‌ای (هرگز فریب این بهانه‌ها را نخورید).

به خدا سوگند! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن سوگواران و ندای خیرگزار مر را بشنود، و نزد گریه کنندگان حضور یابد، اما عبرت نگیرد (هرگز در برابر تحرکات دشمن غافلگیر نخواهم شد).

شرح و تفسیر

در ظاهر متحدند، در باطن دشمن یکدیگر!

امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، این حقیقت را برای مردم فاش می‌کند که طلحه و زبیر - آتش‌روزان جنگ جمل - انگیزه الهی ندارند، و جز دنیاطلبی و رسیدن به حکومت و قدرت، چیزی در سر نمی‌پرورانند و به همین دلیل اگر آن‌ها به پیروزی رسند، هر یک کوشش می‌کند دیگری را از میان بردارد، تا به تنهایی حکومت کند، می‌فرماید:

«هر یک از آن دو (طلحه و زبیر) امیدوار است که حکومت به دست او بیفتد و آن را به سوی خود می‌کشد، نه به سوی رفیقش»؛ (كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ، وَيَعْظُمُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ).

سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می‌افزاید: «آن‌ها نه به وسیله رشتۀ الهی به او تقرب جستند و نه به وسیله‌ای به او نزدیک شده‌اند، بلکه هر یک، بار کینه رفیقش را بر دوش می‌کشد، و به زودی پرده از روی آن برداشته خواهد شد!»؛ (لَا يَمْتَنَانِ إِلَى اللَّهِ بِحَبْلِ، وَلَا يَمُدَّانِ إِلَيْهِ بِسَبَبٍ. كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلٌ ضَبٌّ لِمَصَاحِبِهِ، وَعَمَّا قَلِيلٍ يُكْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ).

۱. «یمتنان» از ریشه «مت» بر وزن «خط» در اصل به معنای کشیدن طناب و مانند آن است و از آن جاکه این امر سبب نزدیک شدن دلو یا مانند آن می‌شود این واژه به معنای نزدیک شدن و تقرب جستن نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معناست.

۲. «ضب» معانی متعددی دارد از جمله به معنای «کشیدن آب» و «کینه» و «سوسمار» آمده است.

«ضب» در اصل به معنای سوسمار است، و عرب معتقد است که این حیوان علاوه بر حماقت، بسیار بی عاطفه است تا آن جا که فرزندان خود را می خورد، و به همین دلیل ضرب المثل است برای بی عاطفه بودن؛ امام علیه السلام در جمله مورد بحث (حَامِلٌ ضَبِّ لِصَاحِبِهِ) از این ضرب المثل استفاده فرموده و می گوید: گویی هر کدام از این دو، سوسماری را برای دیگری به ارمغان می برد و این تعبیر بسیار لطیفی از کینه و عداوت پنهانی آن دو درباره یکدیگر است.

در ادامه این سخن مطلب را بی پرده تر بیان کرده، می افزاید: «به خدا سوگند! اگر این دو به آنچه می خواهند، برسند (و حکومت را در دست گیرند) این یکی جان دیگری را می گیرد و آن دیگری می خواهد این را از میان بردارد»؛ (وَاللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيُنْتَنِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا، وَلَيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَى هَذَا).

جالب این که آنچه امام علیه السلام در این جمله درباره طلحه و زبیر بیان فرموده، در مورد تمام کسانی که برای رسیدن به حکومت، دست به دست هم می دهند و ائتلاف می کنند، ولی انگیزه الهی ندارند، صادق است. آن ها تا زمانی با هم متحدند و مؤتلف، که به پیروزی نرسیده اند؛ به مجرد این که پیروز شوند، هر کدام سعی در نابودی دیگری و به دست گرفتن قدرت بلامنازع دارد، شواهد این معنا در طول تاریخ بشر در هر زمان و هر مکان دیده می شود، در حالی که اگر انگیزه ها الهی باشد، همکاری و ائتلاف پایدار می ماند و چه بسا هر یک تصدّی حکومت را به دیگری پیشنهاد کند.

گواه صدق این گفتار امام علیه السلام درباره طلحه و زبیر اموری است که در جنگ جمل حتی پیش از آغاز جنگ و رسیدن به قدرت در میان آن دو آشکار شد، که در نکته ها به آن اشاره خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.

سپس از آن جا که این خطبه قبل از جنگ جمل ایراد شده است، امام علیه السلام مردم را دعوت به قیام بر ضدّ پیمان شکنان و آتش روزان جنگ می کند، می فرماید:

«هم اکنون) گروه طغیانگر و فتنه‌انگیز به پا خاسته‌اند، کجا هستند پاداش طلبان از خدا (و مجاهدان مخلص) که در برابر آن‌ها بایستند و آتش فتنه را خاموش کنند در حالی که سنت‌ها برای آن‌ها بیان شده و از پیش به آن‌ها خبر داده‌اند؟»؛ (قَدْ قَامَتِ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، فَأَيْنَ الْمُحْتَسِبُونَ^۱! فَقَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ، وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبْرُ).

«فِتْنَةُ بَاغِيَّة» اشاره به هر گروهی است که در برابر حق و پیشوای عادل، قیام کند این سخن، هم دربارهٔ اصحاب جمل صادق است و هم دربارهٔ دارودسته معاویه، چراکه همه در مقابل حق قیام کردند و لذا دربارهٔ عمار که در جنگ صفین به وسیله لشکر معاویه شهید شد، در کلمات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «يَا عَمَارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ ای عمار! گروه یاغی و طاغی تو را به قتل خواهند رساند».^۲

واژه «مُحْتَسِبُونَ»، اشاره به کسانی است که خالصانه و برای خدا کار می‌کنند، به جهاد می‌روند زیرا زحمات خود را به حساب خدا می‌گذارند و چشم امید به ثواب و پاداش او دارند.

جمله «قَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ»، اشاره به این است که در سنت‌های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روش‌های لازم برای قیام در برابر یاغیان و باغیان ارائه شده و جمله «وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبْرُ» (از پیش به آن‌ها خبر داده شده است) اشاره به حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که به یاران خود فرمود: «با گروه ناکثین (پیمان شکنان) و قاسطین (ظالمان) و مارقین (از دین برگشته‌ها) پیکار کنید».^۳

بنابراین با توجه به آشکار بودن گمراهی گروه فتنه‌انگیز، و روشن بودن

۱. «محتسب» از ریشه «حسبه» به معنای کار برای خدا انجام دادن و اجر و پاداش را تنها از او خواستن است. واژه «محتسب» گاه به معنای مأموری که از طرف حکومت، نظارت بر اجرای احکام دین می‌کرد آمده است شاید از این رو که این کار را با انگیزه الهی انجام می‌داد، یا هدفش رسیدگی به حساب کار مردم بود.

۲. این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است از جمله مسند احمد حنبل و صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶ و طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۵۱ و منابع فراوان دیگر. (به احقاق الحق، ج ۸، ص ۴۲۲ مراجعه فرمایید).

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۸.

سنت‌های پیامبر ﷺ در برابر این‌گونه افراد، و پیش‌بینی صریحی که در کلام پیامبر ﷺ درباره آن‌ها شده، جای ابهامی باقی نمی‌ماند و هر مؤمن مخلصی باید در برابر آن‌ها بایستد.

و در ادامه این سخن می‌افزاید: «(به‌یقین) برای هر ضاللتی، علتی است و برای هر پیمان‌شکنی، دست‌آویز و بهانه‌ای!»؛ (وَلِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ، وَ لِكُلِّ نَاكِثٍ شُبْهَةٌ).

به‌یقین امام علیؑ نمی‌خواهد در این سخنان، خطاهای آشکار و اعمال زشت و نادرست طلحه و زبیر را توجیه کند، بلکه می‌خواهد به این حقیقت اشاره فرماید که گمراهی‌ها بی‌علت نیست و علت آن‌ها غالباً اختیاری است، هوای نفس، دنیاپرستی، جاه‌طلبی، خودکامگی و کبر و غرور و حسد، عامل اصلی بسیاری از گمراهی‌هاست و این معنا درباره طلحه و زبیر کاملاً آشکار است.

و جمله «لِكُلِّ نَاكِثٍ شُبْهَةٌ»، اشاره به این است که هر پیمان‌شکنی معمولاً دست‌آویز و بهانه‌ای برای خود درست می‌کند، تا عوام را بفریبد، و به دنبال خود بکشاند، همان‌گونه که طلحه و زبیر خون عثمان را بهانه و دست‌آویز خود قرار داده بودند تا به این بهانه که خلیفه پیغمبر ﷺ مظلوم کشته شده، گروهی از عوام را بر ضد علیؑ بشورانند و به خواسته‌های هوس‌آلود و جاه‌طلبانه خویش دست پیدا کنند، در حالی که خودشان از عوامل قتل عثمان بوده‌اند، همان‌گونه که در خطبه ۱۳۷ خواندیم که امام علیؑ درباره طلحه و زبیر و معاویه فرمود: «وَأِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ؛ آن‌ها حقی را مطالبه می‌کنند که خود آن را ترک گفتند، و خونی را، که خود ریختند».

تعبیر به ناکث (پیمان‌شکن) اشاره به طلحه و زبیر است که نخست با علیؑ بیعت کردند و پیمان وفاداری بستند و سپس آن را شکستند.

و در پایان این کلام اشاره به این نکته مهم می‌کند که باید مراقب باشیم

از سوی دشمن غافلگیر نشویم، می فرماید: «به خدا سوگند! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن عزاداران، و ندای خبرگزار مرا بشنود، و نزد گریه کنندگان حضور یابد، اما عبرت نگیرد»؛ (وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّذْمِ ۱، يَسْمَعُ النَّاعِي، وَيَحْضُرُ الْبَاكِي، ثُمَّ لَا يَعْتَبِرُ).

اشاره به این که یک رهبر بیدار و هوشیار، نمی تواند از تحركاتی که در گوشه و کنار کشور صورت می گیرد غافل بماند، صدای ناله مظلومان را نشنود و بسیج نیروهای شیطانی را نبیند.

شبهه همین معنا در خطبه ششم گذشت که امام علیه السلام می فرمود: «من چنان نیستم که در خواب بمانم تا دشمن فرارسد و ضربه های خود را فرود آورد، من تا زنده ام سعی دارم با هوشیاری تمام مراقب مخالفان باشم، و ابتکار عمل را از دست ندهم و با شمشیر برنده هواداران حق، با کسانی که به حق پشت کرده اند نبرد می کنم».

نکته

دوستان دیروز و دشمنان امروز

گفتار امام علیه السلام در این خطبه، همان گونه که گفته شد، بیانگر این حقیقت است که اهل باطل گرچه برای رسیدن به مقصود در آغاز دست یکدیگر را می فشارند و با هم متحد می شوند ولی هنگامی که به پیروزی رسیدند هرکدام سعی می کند دیگری را از میان بردارد و میوه های درخت پیروزی را به تنهایی بچیند.

نمونه روشن آن، اتحاد طلحه و زبیر در جنگ جمل است که موضوع اصلی خطبه را تشکیل می دهد و جالب این که نشانه های این رقابت ویرانگر، حتی قبل از آغاز جنگ جمل، در میان آن دو دیده می شد. ابن ابی الحدید از مورخان نقل

۱. «لذم» در اصل به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است با صدایی که شدید نباشد.

می‌کند: «آن دو قبل از وقوع جنگ جمل، در مسئله امام جماعت لشکر، با هم اختلاف کردند و هنگامی که اختلاف بالا گرفت عایشه برای خاموش کردن آن دو، دستور داد فرزند طلحه به نام محمد یک روز امامت جماعت را بر عهده بگیرد و فرزند زبیر به نام عبدالله روز دیگر، تا جنگ پایان یابد»^۱.

از سوی دیگر طلحه از عایشه تقاضا کرد که به مردم بگوید: بر او به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنند، زبیر نیز چنین تقاضایی را داشت، عایشه به ناچار سفارش کرد که به هر دو به عنوان امیر سلام کنند.

و نیز در مسئله فرماندهی لشکر، با یکدیگر اختلاف کردند، طلحه اصرار داشت فرمانده لشکر باشد، و زبیر نیز خود را شایسته فرماندهی لشکر می‌دانست.^۲

این‌ها همه شاهد گویایی است بر آنچه امام علیه السلام در این خطبه پیش‌بینی کرده و می‌فرماید: هر کدام از آن‌ها فرصتی پیدا کند، دیگری را از میان برمی‌دارد چراکه انگیزه الهی ندارند و انگیزه‌های نفسانی، همیشه به انحصارطلبی منتهی می‌شود.



۱. همین معنا در مروج الذهب مسعودی در شرح جنگ جمل آمده است و «مسعودی» می‌افزاید: تقسیم امامت نماز به این صورت نیز به سادگی انجام نشد، بلکه بعد از گفت‌وگو و درگیری طولانی بین «طلحه و زبیر» انجام گردید. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۷).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۱۰.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَبْلَ مَوْتِهِ

از سخنان امام علیه السلام است

که پیش از فرارسیدن مرگش ایراد فرمود^۱

صفحه ۳۱

بخش اول

«...» /u û «°AB v ½Ñ] A nAù ù «¼û B/ÿ o½Ñf,tB «°B E
M,o ½ An ¼ « ¼ ÅBXIME B Rj oçE f/ UBA½ «¼J o °A
!¼ qh ½ aÅIRB / ûB A A a°A

صفحه ۳۵

بخش دوم

/ Tkw AAé U ù , سَلَامُ عَلَيْهِ Akd ½ ,B { MAfoz U &Bù: T BE

۱. سند خطبه:

مرحوم کلینی این خطبه را با کمی تفاوت در کتاب کافی، ج ۱، باب الاشارة و النص علی الحسن بن علی علیه السلام، ص ۲۹۹، ج ۶ آورده، همچنین مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۴ به صورت مختصرتر و ابن عساکر در کتاب تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۲ و همگی بر این نظر اتفاق دارند که این خطبه بعد از ضربت ابن ملجم و قبل از شهادت مولا علیه السلام ایراد شده است و از آن جا که در بخش نامه‌های نهج البلاغه نامه ۲۳ قسمت مهمی از این خطبه آمده نویسنده مصادر نهج البلاغه اسناد این خطبه را در آن جا ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۶).

أَقِيمُوا هُدَىٰ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْفُوا هُدَىٰ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمُّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا. حُمِّلْ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَخُفِّفْ عَنِ الْجَهْلَةِ رَبُّ رَحِيمٌ، وَدَيْنٌ قَوِيمٌ، وَإِمَامٌ عَلِيمٌ. أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَعَدَا مُفَارِقُكُمْ! عَفَرَ اللَّهُ لِي وَلَكُمْ!

بخش سوم

صفحة ٤١

ù B f B B ù ç k Ü ° A e k U / A , A ù Q - ° A m ù F ç ° S L X / A
, B Û ã T ½ \ ° A ù Ñ d - â A , ç B - ô Ñ i S d U , b B n J B ½ , ¼ B ô E B E
¼ I L Ä T w , B ½ E * M f n J B A B S « f B - A / B ä h ½ Ç n A ù B Ä
, k è Ä ° Ö á » k Ä M T ½ B , A e k Ä M « f B v : i X « ½
æ L ° Ö á « - ° A ¼ o L Ä - ° e Ä E B , ù A ç E ¼ w , ç A ç B R ü i
, ½ B ¼ o U A k ! ç T a k o ½ o ½ A j ° A j A ã - v - ° A Ü P A
/ ½ B ½ o ô ç B C » B ½ a k Ä M « ù o Ä U , o o A j Ä ° ò z

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که در شرح اسناد خطبه آمده است امام علیه السلام این سخنان را زمانی بیان فرمود که در بستر شهادت افتاده بود، هم در نظر داشت وصیت کند و هم می‌خواست به همگان پند و اندرز دهد.

در حقیقت، این خطبه از سه بخش تشکیل شده است: بخش اول دربارهٔ مر است که هیچ‌کس توان فرار از آن را ندارد و زمان و مکان آن، بر هیچ‌کس معلوم نیست.

بخش دوم، وصیت کوتاه و بسیار پرمحتوایی است، که امام علیه السلام از خود به یادگار گذاشته، وصیتی که دل‌ها را به خود جذب می‌کند و مسیر آینده را روشن می‌سازد.

در بخش سوم، درس‌های عبرتی را که مردم می‌توانند از شهادت آن حضرت بگیرند بیان می‌فرماید و در ضمن، این حقیقت را گوشزد می‌کند که وقتی من از میان شما بروم، و دیگری در جای من بنشیند متوجه خواهید شد که من که بودم؟ و چه می‌خواستم؟ و چه در دل داشتم؟



بخش اول

أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ الْأَجَلُ مَسَاقُ
النَّفْسِ. وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ كَمَا أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَنْبَحْتُهَا عَنْ مَكُونِ هَذَا
الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَخْرُونٌ!

ترجمه

ای مردم! هرکس از هرچه فرار کند، در همان حال فرار به آن می‌رسد! «اجل»
سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است! چه
روزهایی که من به بحث و کنجکاوی دربارهٔ اسرار و باطن این امر (پایان زندگی)
پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است.
هیئات! این علمی است پنهان (و مربوط به ذات پاک خداوند).

شرح و تفسیر

فرار از مرگ ممکن نیست!

امام علیؑ در این بخش از خطبه، بر این امر تأکید می‌کند که نه تنها فرار از مرگ
ممکن نیست، بلکه انسان در حال فرار، به استقبال مرگ می‌رود؛ می‌فرماید: «ای
مردم! هرکس از هرچه فرار کند، در همان حال فرار به آن می‌رسد! اجل، سرآمد
زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است!»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ
أَمْرٍ لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ. الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ. وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ).

۱. «مساق» مصدر میمی یا اسم مکان از ریشه «سوق» است و به معنای مقصدی است که انسان به آن می‌رسد
یا به تعبیر دیگر پایان راه است.

درباره این‌که چگونه فرار از مر سبب ملاقات آن می‌شود شارحان نهج البلاغه تفسیرهایی دارند:

بعضی می‌گویند: منظور از این جمله که «هرکس از هرچه فرار کند، در همان حال فرار به آن می‌رسد»؛ این است: هنگامی که اجل فرارسد و فرمان حرکت از دنیا از سوی خداوند صادر شود، حتی داروها نتیجه معکوس می‌دهند سرکه‌انگبین، صفرا می‌افزاید و آنچه در حال عادی شفابخش بود، سبب مر می‌شود. این احتمال نیز در تفسیر جمله امام علیه السلام داده شده که زمانی، که انسان برای درمان در چنین حالاتی صرف می‌کند او را به پایان عمرش نزدیک‌تر می‌سازد.^۱ و به تعبیر دیگر، بسیار دیده شده، انسان از همان چیزهایی که می‌ترسد، به آن گرفتار می‌شود و از چیزی که فرار می‌کند، به آن می‌رسد و طبق این تفسیر، حکم مذکور یک حکم کلی نیست بلکه یک حکم غالبی است.

سپس می‌افزاید: «چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوای درباره اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است، هیئات! این علمی است پنهان (و مربوط به ذات پاک خداوند)»؛ (کَمَّ أَطْرَدْتُ^۲ الْأَيَّامَ أَبْحَثَهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ).

سؤال:

در این جا این سؤال مطرح شده است: طبق اخبار زیادی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام رسیده آن حضرت، هم زمان مر خود را به خوبی می‌دانست، و هم

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۸ و منهاج البراعة، ج ۹، ص ۱۱۵ (خوئی رحمته الله).

۲. «اُطْرَدْتُ» از ریشه «اُطْرِدُ» به معنای کنار زدن است و جمله «اُطْرَدْتُ الْأَيَّامَ» مفهومی است که روزها را یکی بعد از دیگری کنار زد.

قاتل خود را می‌شناخت، و در شب شهادت، پیوسته به فرزندانش خبر می‌داد، و حتی در اثنای همان ماه رمضان، که در آن شهید شد با تعبیرات مختلفی اشاره به زمان شهادت خود کرد، حتی از روایت معروفی که در کافی نقل شده، برمی‌آید که مرغان خانگی حضرت نیز خبردار بودند،^۱ با این حال چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: جز خدا کسی از اجل انسان‌ها باخبر نیست؟

پاسخ:

بعضی به استناد پاره‌ای از روایات^۲، معتقدند که حالات معصومین علیهم السلام و اولیای خدا مختلف است، گاه به اراده پروردگار همه چیز را می‌دانند، و گاه به اراده حق، مسائلی از آن‌ها پنهان می‌شود، حتی ممکن است لحظه‌ها متفاوت باشد، یعقوب پیامبر علیه السلام بوی پیراهن یوسف علیه السلام را از فاصله دور (از مصر) شنید، ولی او را در چاه کنعان نزدیک خود ندید!

این احتمال نیز وجود دارد که آنچه امام علیه السلام در این فراز خطبه می‌فرماید، یک قانون کلی درباره اجل و سرآمد زندگی همه انسان‌ها باشد، ولی این قانون کلی مانند همه قوانین کلی، استثنائاتی دارد، چه مانعی دارد که بعضی از اولیای خدا به فرمان خدا و با تعلیم او، لحظه مرگ خود را بدانند؟

در این جا نکته سوم نیز وجود دارد و آن این‌که: علوم معصومین علیهم السلام درباره مسائل آینده بر اساس لوح محو و اثبات است که قابل تغییر است و به اصطلاح علم به مقتضیات است، نه علم به علت تامه که قابل تغییر نباشد؛ زیرا آن قسمت که نامش لوح محفوظ است مخصوص خداوند متعال است مثلاً در داستان حضرت مسیح علیه السلام آمده است که او خبر از فوت عروسی در شب عروسی‌اش

۱. کافی، ج ۱، باب ان الأئمة یعلمون متی یموتون، ص ۲۵۹، ح ۴.

۲. همان.

داد، ولی این امر واقع نشد چراکه آنها صدقه‌ای داده بودند و صدقه مانع از تحقق این مصیبت شده بود.
شرح این مطلب را به خواست خدا در جای خود خواهیم آورد.

بخش دوم

فَلَا تُضَيِّعُوا عَلَيْكُمْ Akd ½ ,B { MAfoz U aqB: T BE
f i ,i eBL →A m Akç E ,i j -Ä°A m A-çE/ Kw
/ a\ °A Àò ûi , j \ ½ «½ o½Ñf Ñ-e /Aj oz U °B½l
ن °B»E , leB u ½ BBE/ aA;BA , ç i j , enJ n
! o o aooô ! çnB½Akô , ° oIA

ترجمه

اما وصیت من این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنت و شریعت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ضایع نکنید، این دو ستون را بر پا دارید، و این دو چراغ پرفروغ را فروزان نگه دارید! و نکوهشی متوجه شما نخواهد بود، مادامی که (از این دو امر) منحرف نشوید. هرکس به اندازه توانایی اش وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است.

پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید. من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا می شوم! خداوند من و شما را بیمارزد.

شرح و تفسیر

وصیت نامه کوتاه و پر محتوا

در بخش دوم این سخن، امام عَلَيْهِ السَّلَام وصیت تاریخی خود را بیان می کند و در آن لحظه های حساس و سختی که بر امام عَلَيْهِ السَّلَام در بستر شهادت می گذشت عصاره

روح و فکر خود را در قالب این وصیت‌نامه ریخته و برای پیروان مکتبش به تاریخ می‌سپارد، می‌فرماید: «اما وصیت من این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنت و شریعت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید، این دو ستون را بر پا دارید، و این دو چراغ پرفروغ را فروزان نگه‌دارید، و (در این حال) نکوهشی متوجه شما نخواهد بود مادامی که (از این دو امر) منحرف نشوید»؛ (أَمَّا وَصِيَّتِي: فَاللَّهِ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَمُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمًّا مَا لَمْ تَشْرُدُوا^۱).

شرک در این جا به معنای وسیع کلمه، اراده شده، که هم شامل شرک در ذات و صفات می‌شود و هم شرک در افعال، و به تعبیر دیگر، هرگونه گرایش به غیر خدا چه در اعتقاد باشد، چه در عمل، در این تعبیر وارد است، همان‌گونه که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای وسیع آن اراده شده که شامل تمام برنامه‌های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی می‌شود، در واقع تمام اسباب سعادت انسان در این دو جمله خلاصه شده است. اگر به غیر خدا عشق نورزد، و جز رضای او نطلبد و هوای نفس و شیطان را بر وجود خود حاکم نسازد، و تعلیمات پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در تمام زمینه‌ها اجرا کند، به یقین خوشبخت و سعادتمند است.

۱. «خلاکم ذم» ضرب المثلی است در میان عرب، و مفهومش این است که نکوهشی متوجه شما نیست چراکه وظیفه خود را انجام داده‌اید. بعضی می‌گویند: نخستین کسی که این جمله را به کار برد «قصیر بن سعد» غلام «جزیمه» (یکی از شاهان عرب) بود که به دست مردی به نام «زُبَاء» کشته شد. «قصیر» به خواهرزاده پادشاه گفت انتقام خون «جزیمه» را بگیر، او در پاسخ گفت من چگونه دسترسی به قاتل پیداکنم او از عقاب آسمان هم گریز یاتر است. «قصیر» گفت: «اطلب و خلاك ذم؛ تو در مقام خونخواهی باش دیگر نکوهشی متوجه تو نخواهد بود» (هر چند دسترسی پیدا نکنی). (معارج نهج البلاغه بیهقی از علمای قرن ششم، صفحه ۲۳۹ ذیل خطبه مورد بحث).

۲. «لم تشردوا» از ریشه «شرد» بر وزن «سرد» به معنای پراکنده شدن و آواره گشتن است و در جمله بالا منظور این است: مادامی که از حق دور نشوید.

به همین دلیل امام علیه السلام این دو را تشبیه به دو ستون خیمه کرده که تا بر پا هستند، خیمه پناهگاهی است در برابر سوز گرما و سرما و حافظی است در مقابل بسیاری از خطرات، و نیز تشبیه به دو چراغ فروزان کرده، که در دو طرف انسان باشد، و تمام محیط و مسیر را روشن سازد، بدیهی است که با وجود این دو چراغ روشن، گمراهی نخواهد بود.

ولذا در ادامه آن فرموده است: اگر به این دو دستور عمل کنید، هیچ مذمت و نکوهشی نخواهید شد، و کمبودی در دین و ایمان و زندگی شما نخواهد بود، ولی آن را مشروط به این می‌کند که در ادامه راه نیز منحرف نشوید و در همان مسیر توحید و عمل به سنت باقی بمانید.

در واقع تمام اصول و فروع اسلام در این دو جمله جمع است: توحید شامل تمام اصول اعتقادی می‌شود و حفظ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شامل تمام دستورات عملی و اخلاقی، و اگر می‌فرماید: با اقامه این دو اصل ملامتی متوجه شما نیست، به همین دلیل است.

و از آن جا که ممکن است اقامه توحید و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام ابعادش برای همگان میسر نباشد چراکه توان فکری و جسمی همگان یکسان نیست، چنین می‌افزاید: «هرکس به اندازه توانایی‌اش وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است»؛ **﴿حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ﴾**.

این همان چیزی است که در آیات و روایات بارها به آن اشاره شده است؛ قرآن مجید در یک جا می‌فرماید: **﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾**؛ «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند»^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: **﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾**؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی‌ای که به او داده، تکلیف نمی‌کند»^۲.

۱. بقره، آیه ۲۸۶.

۲. طلاق، آیه ۷.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ؛ خداوند هفتاد گناه جاهل را می بخشد پیش از آن که یک گناه عالم را ببخشد»^۱ و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّمَا يُدَاقُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند به هنگام حساب اعمال، هرکس را به اندازه عقلی که در دنیا به او داده است حسابرسی می کند»^۲ و در واقع مقتضای عدالت همین است که توانایی های فکری و جسمانی افراد در سپردن مسئولیت ها و حسابرسی در برابر تخلفات منظور گردد.

به همین دلیل، به دنبال آن می فرماید: «پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید»؛ (رَبُّ رَحِيمٌ، وَدِينٌ قَوِيمٌ، وَإِمَامٌ عَلِيمٌ).

در واقع در سایه این سه، همه اسباب سعادت فراهم است. خداوند رحیم، همه راه های سعادت را به روی انسان گشوده و دینی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده، از استحکام و استواری بی نظیری برخوردار است. و امامی که برای سرپرستی انسان ها و اجرای احکام دین منصوب کرده، از هر نظر آگاه است!

واژه امام در این جا می تواند اشاره به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یا شخص علی علیه السلام و یا همه پیشوایان اسلام، از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گرفته، تا وصی خاتم، حضرت مهدی - سلام الله علیهم اجمعین - باشد.

بدیهی است که چنین خداوند و آیین و امامی، هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی کنند.

سرانجام در پایان این فراز، امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره کرده و سخنان خود را در بخش اول و دوم این فراز با این نکته تکمیل می کند، می فرماید: «من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما

۱. کافی، ج ۱، باب لزوم الحجة علی العالم، ص ۴۷، ح ۱.

۲. کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۱، ح ۷.

جدا می شوم، خداوند من و شما را بیامزد؛ (أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ! عَفَرَ اللَّهُ لِي وَلَكُمْ).

اشاره به این که اگر سه روز زندگی مرا در کنار هم قرار دهید، مطالب بسیاری به شما می آموزد. دیروز همچون شما، بلکه رهبر و فرمانده شما بودم، عمرو بن عبدودها را بر خاک سیاه می غلطاندم، در خیبر را با پنجه آهنین می گشودم، از رسول خدا ﷺ در میدان جنگ در برابر انبوه دشمن به تنهایی دفاع می کردم، در میدان های جنگ جمل و صفین و نهروان هنگامی که شمشیر به دست می گرفتم لشکر دشمن از برابر من فرار می کردند، ولی امروز که با این فرق شکافته در میان بستر افتاده ام، درس عبرتی برای شما هستم، و فردا می روم، تنها جای خالی مرا خواهید دید. آیا این سه روز بیانگر وضع دنیا و بی اعتباری آن برای همه شما نیست؟ به راستی سخنی به این کوتاهی و پرمعنایی کمتر شنیده شده است.

درباره این که منظور از جمله «غَدًا مُفَارِقُكُمْ» پیش بینی شهادتش در همان بستر است یا خبر از آینده های دور می دهد که در تعبیرات عادی از آن به فردا تعبیر می شود، در میان شارحان نهج البلاغه گفت و گوست ولی آنچه از قرائن مختلف و گفت و گوهای دیگر امام علی (ع) در آن حادثه دلخراش و قبل از آن، استفاده می شود این است که منظور، خبر قطعی از همان آینده نزدیک است و جمله «إِنْ تَبُتِ الْوُطَاةُ...» (اگر من از این ضربت نجات یابم...) منافاتی با آن ندارد زیرا این گونه تعبیرات برای بیان مقاصد خاصی معمول است همان گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿أَفَأَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟﴾ (آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به گذشته (و دوران جاهلیت) باز می گردید؟) ^۱ در حالی که خداوند عالم بوده که پیامبر ﷺ به قتل نمی رسد. هدف امام علی (ع) نیز در این جا بیان این مطلب بوده است که من اگر می ماندم چه بسا ضارب خود را عفو می کردم.

بخش سوم

إِنْ ثَبَّتِ الْوُطْأَةَ فِي هَذِهِ الْمَرْلَّةِ فَذَاكَ، وَإِنْ تَدَحَضِ الْقَدَمَ فَإِنَّا كُنَّا
فِي أَفْيَاءِ أَعْمَانٍ، وَمَهَابِّ رِيَّاحٍ، وَتَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ، اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ
مُتَلَفِّفُهَا، وَعَقَا فِي الْأَرْضِ مُحَطُّهَا. وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرَ كُمْ بَدَنِي أَيَّامًا،
وَسَتُّعَقِبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءَ: سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَائِكِ، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطْقِي.
لِيَعِظْكُمْ هُدُوءِي، وَخَفْوَتِ إِطْرَاقِي، وَسُكُونِ أَطْرَافِي، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ
لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ. وَدَاعِي لَكُمْ وَدَاعٍ
أَمْرِي مَرَّ صِدِّ لِلتَّلَاقِي! عَدَا تَرُونَ أَيَّامِي، وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي،
وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ حُلُومِ مَكَانِي وَقِيَامِ عَيْرِي مَقَامِي.

ترجمه

اگر گام (من) در این لغزشگاه، ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهایی یابم) این همان مطلوب ماست، و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بریندم جای تعجب نیست زیرا) ما در سایه شاخه‌ها، و مسیر وزش بادهای و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد (ما نیز خواهیم رفت).

من همسایه‌ای بودم که چند روزی بدنم در کنار شما زیست و به‌زودی از من، تنها جسدی بی‌روح و بی‌حرکت، بعد از آن همه حرکت، و خاموش، بعد از آن همه گفتار، باقی خواهید یافت. از حرکت ایستادن من، و از کار افتادن چشم‌هایم، و بی‌حرکتی اعضای پیکرم باید شما را پند و اندرز دهد، چراکه پند و اندرز آن برای عبرت‌گیرندگان از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی‌ای مؤثرتر است. وداع من

با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش زندگی با من را خواهید دانست و باطن من برای شما آشکار خواهد شد و آن زمان که جای خالی مرا ببینید و دیگری بر جای من نشیند، مرا خواهید شناخت!

شرح و تفسیر

آن زمان که رفتیم مرا خواهید شناخت!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، در بستر شهادت، آینده خود را شرح می دهد و وضع مسلمین را بعد از خود، تبیین می کند نخست می فرماید: «اگر گام (من) در این لغزشگاه ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهایی یابم) این همان مطلوب ماست (تصمیم درباره ضاربیم یا عفو او بر عهده خود من خواهد بود) و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بر بندم جای تعجب نیست زیرا) ما در سایه شاخه ها و مسیر وزش بادها و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد»؛ (إِنْ تَثَبَّتِ الْوُطْأَةُ^۱ فِي هَذِهِ الْمَزَلَّةِ^۲ فَذَاكَ، وَإِنْ تَدْحَضِ^۳ الْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ^۴ أَعْصَانٍ، وَمَهَابٍ^۵ رِيَّاحٍ، وَتَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ، اِضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفُّهَا^۶، وَعَفَا^۷ فِي الْأَرْضِ مَخْطُهَا^۸).

۱. «وطأه» به معنای جای پا و محل قدم است و گاه به صورت کنایه به معنای فشار شدید به کار می رود.

۲. «مزله» از ریشه «زلزل» بر وزن «ضرر» به معنای لغزش گرفته شده، و «مزله» یعنی لغزشگاه.

۳. «تدحض» از «دحض» بر وزن «محض» نیز به معنای لغزش است.

۴. «افیاء» جمع «فیء» بر وزن «شیء» به معنای سایه است.

۵. «مهاب» از ریشه «هبوب» به معنای وزش باد گرفته شده و «مهاب» جمع «مهب» به معنای محل وزش بادهاست.

۶. «متلفق» به معنای قطعات به هم پیوسته است از ریشه «لفق» بر وزن «لفظ» به معنای به هم پیوستن قطعات چیزی (قطعات پارچه، قطعات ابرها و مانند آن).

۷. «عفا» از ریشه «عفو» به معنای رها ساختن و ترک کردن، گرفته شده و از آن جا که رها ساختن چیزی سبب فرسودگی و پوسیدگی و اندراس می شود در خطبه بالا و مانند آن به همین معنا (اندراس) آمده است.

۸. «مخط» از ریشه «خط» به معنای محل خطوط است.

این تشبیهات زیبا و تعبیرهای گویا اشاره به این حقیقت است که:

زادن و کشتن و پنهان کردن چرخ را رسم و ره دیرین است^۱
یا به گفته شاعر نکته سنج دیگر:

این سیل متفق بکند روزی این درخت

وین باد مختلف بکشد روزی این چراغ!^۲

تاریخ بشر و تجربیات روزمره همه ما نیز این حقیقت را برملا ساخته است که زندگی‌ها همچون سایه‌های درختان، و قدرت‌ها همچون سایه‌های ابرهاست به سرعت می‌گذرند و آثارشان برای همیشه برجیده می‌شود ولی عجب است که انسان با دیدن این همه نمونه، پند نمی‌گیرد، و گویی خود را از شمول این قانون برکنار می‌بیند.

این بزرگ معلم آسمانی، به دنبال این سخن، با توجه به این که می‌داند به زودی از این جهان رخت برمی‌بندد درس‌های عبرتی از مر و شهادت خود برای دیگران بیان می‌کند و از آن برنامه‌ای می‌سازد که سبب بیداری همه انسان‌ها باشد، می‌فرماید: «من همسایه‌ای بودم که چند روزی بدنم در کنار شما زیست، و به زودی از من فقط جسدی بی‌روح و بی‌حرکت بعد از آن همه حرکت، و خاموش بعد از آن همه گفتار، باقی خواهید یافت»؛ (وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرًا كُمْ بَدَنِي أَيَّامًا، وَسَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءً^۳ سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَائِكِ^۴، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطْقِي).

بلافاصله از آن نتیجه‌گیری کرده، می‌افزاید: «از حرکت ایستادن من و از کار افتادن چشم‌هایم، و بی‌حرکتی اعضای پیکرم، باید شما را پند و اندرز دهد، چراکه پند و اندرز آن برای عبرت‌گیرندگان، از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی‌ای

۱. دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۸۱، بر روی سنگ مزار.

۲. کلیات سعدی، غزل ۳۸۳، ص ۷۴۲.

۳. «خلاء» به معنای خالی بودن است.

۴. «حراک» و حرکت به یک هستند.

مؤثرتر است»؛ (لِيُعِظْكُمْ هُدُوءِي^۱، وَخُفُوتُ^۲ إِطْرَاقِي^۳، وَسُكُونُ^۴ أَطْرَافِي^۴، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ^۵ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ).

به راستی نیز چنین است چراکه گویندگان، هر چند فصیح و بلیغ و نکته سنج باشند، و شنوندگان هر قدر آماده شنیدن، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن، هنگامی که انسان می بیند در یک لحظه مرد شجاع و نیرومندی که آوازه او همه جا را پر کرده بود، به جسم بی جانی تبدیل می شود که حتی پلک های چشم او از حرکت باز می ایستد، و لب هایش کمترین حرکتی ندارد، بزرگترین درس عبرت را فرامی گیرد و پایان زندگی و افول قوت ها و قدرت ها را با چشم خود مشاهده می کند، تکان می خورد و در فکر عمیقی فرو می رود، کدام واعظ توان یک چنین تأثیرگذاری ای را دارد؟

سرانجام در پایان این خطبه با مردم وداع می گوید و خدا حافظی می کند اما وداعی سوزناک و پرمعنا، می فرماید: «وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش ایام زندگی با من را خواهید دانست، و باطن من برای شما آشکار خواهد شد. و آن زمان که جای خالی مرا ببینید، و دیگری بر جای من نشیند، مرا خواهید شناخت!»؛ (وَدَاعِي لَكُمْ وَدَاعُ امْرِيٍّ مُرْصِدٍ^۵ لِلتَّلَاقِي! عَدَا تَرُونَ أَيَّامِي، وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي، وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَقِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي).

آری، هنگامی که آن مظهر عدالت، از میان مردم رخت بربست و آن رهبر دلسوز و مهربان جای خود را به دیگران سپرد، هنگامی که آن مخزن علوم الهی

۱. «هدو» بر وزن «غلو» به معنای سکون و آرامش و با عدم قدرت بر حرکت است.

۲. «خفوت» به معنای سکون و باز ایستادن از حرکت است.

۳. «اطراق» به معنای پایین انداختن چشم، به دلیل ضعف پلک هاست.

۴. «اطراف» جمع طرف بر وزن «شرف» به معنای اعضای بدن است.

۵. «مرصد» از ریشه «ارصاد» به معنای آماده و منتظر شدن گرفته شده است.

که به هنگام خواندن این خطبه‌ها، علم و دانش از زبانش فرو می‌ریخت، از میان مردم رفت و ظالمان و جباران بنی‌امیه که جز هوس‌های شیطانی و غرایز حیوانی چیزی را به رسمیت نمی‌شناختند در جای او نشستند و سیل خون بی‌گناهان را جاری ساختند، مسلمانان فهمیدند که چه کسی را از دست داده‌اند، و چه خسارت عظیمی دامان آن‌ها را گرفته است.

بنابراین تعبیر به «غداً» (فردا) همان‌گونه که ظاهر عبارت است نه اشاره به عالم برزخ است، نه قیامت (آن‌گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند)، بلکه اشاره به همان ایام شوم و تلخ و تاریکی است که بعد از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام بر مسلمانان گذشت.

جمله «مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي» (کسی که آماده و منتظر ملاقات است) خواه به معنای ملاقات با فرشته مرشد، یا پروردگار، نشان می‌دهد که روح مقدس علی علیه السلام پیوندی با این جهان مادی و زودگذر نداشت، بلکه پیوندش، با عالم بالا، با فرشتگان خدا و با ذات پاک پروردگار بود، و ضربت ابن ملجم را مقدمه‌ای برای این فوز عظیم و لقای پروردگار کعبه می‌دانست و جمله «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» شاهد گویای آن است.

و اگر چند روزی بر طبق حکمت پروردگار روح پاکش در این قفس تن، زندانی بود، و در کنار مردم دنیا می‌زیست، هنگامی که این قفس شکسته پرواز کرد و به هوای کوی دوست پرواز کرد.

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم!

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَوْمِيءٌ فِيهَا إِلَى الْمَلَا حِمٍ وَيَصِفُ فِئَةً مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن به حوادث آینده اشاره می‌کند و اوصاف گروهی از گمراهان را بیان می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحه ۵۱

$k \{ o^{\circ} K \ m^{\circ} B \ ofU , \ \mathcal{A}^{\circ} A^{\circ} B \ 1/2 \ \dot{u} B \ \mathcal{A} \ \mathcal{B} \ \mathcal{B} \leftarrow \text{Ami} \ E$
 $i \ 1/2 \ \dot{u} / k \ \mathcal{A} \ M \ \setminus \ B/2 \ \mathcal{A} \ \dot{a} \ \mathcal{I} \ \mathcal{V} \ U , k \ o \ 1/2 \ f \ B \ B/2 \ \mathcal{A} \ \mathcal{A} \ \mathcal{A} \ \mathcal{V} \ U \ \dot{u}$
 $B \ \mathcal{I} \ k \ \hat{o} \ o \ \{ \mathcal{B} \ \mathcal{I} \ \mathcal{I} \ 1/2 \ \mathcal{A} \ o \ \mathcal{C} \ \mathcal{E} \ B/2 \ / \ f \ n \ k \ \mathcal{O} \ \} \ \mathcal{E} \ j \ f \ j \ \mathcal{E} \ / \ \mathcal{A} \ \mathcal{B} \ \mathcal{M} \ \mathcal{N} \ \mathcal{A} \ \mathcal{V} \ 1/2$
 $i \ 1/2 \ \mathcal{A} \ \mathcal{E} \ / \ 4 \ \dot{u} \ \mathcal{A} \ U \ B/2 \ \mathcal{A} \ \mathcal{C} \ i \ 1/2 \ \mathcal{J} \ \mathcal{J} \ \mathcal{A} \ 1/2 \ \mathcal{N} \ f \ j \ n \ 1/4 \ \mathcal{B} \ \mathcal{A} \ n \ \mathcal{C} \ \mathcal{C}$

۱. سند خطبه:

تنها سندی که در کتاب مصادر نهج البلاغه برای این خطبه آمده است کتاب المسترشد طبری، ص ۴۰۱، ح ۱۳۴ است که بخش‌هایی از آخر این خطبه را با تفاوت‌هایی نقل کرده و از روایت طبری چنین برمی‌آید که این خطبه طولانی‌تر از آنچه مرحوم سید رضی نقل کرده، بوده است و مرحوم سید طبق برنامه‌ای که دارد تنها به ذکر بخش‌هایی بسنده کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳۳).

أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْدُو فِيهَا عَلَيَّ مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًا، وَيَصْدَعُ شَعْبًا، وَيَشَعَبُ صَدْعًا، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ. ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَمِينَ النَّضْلَ. تُجَلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَيُزْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَيُعْبَقُونَ كَأَسِّ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ!

بخش دوم

صفحة ٥٩

منها: Te ;o Æ°Aq Tv , qh °A a Tv ° M 1/2 AiB; °, Me bBÜ°; ÅA°B E , Tü°A B; ç bAoTvA, Ñ] AÖ° qA ÖüAAA T ;Öd°Au v ûEnMA -è ÄTv ° ,oL°BM&A aÅA«- A »A , ùB wE a Å o BMA a e , L°Ak 1/2Bà ÜA eBÜ°AnA / è ÅAo 1/2M M

بخش سوم

صفحة ٦٣

,Ñlv°A TB ,JBÜÅ A aÅ; ç i] n, ° wn a°iA Ic AA T Ao 1/2E m°KLv°Aa\ , e o°A ô A a , [°A aÅA a UA Ñ f 1/4BÄ 1/2 Ä 1/2o ô ù «lù, wBvE n; Å «BAÜ» , U -M ùA a l , o d °A ùAnB 1/2kç / o-ô ùJ nB Ñf JA M , ài ÿnB 1/2 E; f AB k°A B à Ü 1/2 1/2 1/4 ÅoùñCj 1/2 «w aÅ, o v°A /; LB k°o

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع از سه بخش تشکیل می‌شود: در بخش اول از گروهی سخن می‌گوید که راه راست را رها کرده و به انحراف کشیده شده‌اند، سپس درباره رهبری از اهل بیت علیهم‌السلام سخن می‌گوید که با چراغی روشن در فتنه‌ها وارد می‌شود و هدایت مردم را بر عهده می‌گیرد، رهبری که گره‌ها را می‌گشاید و ملت‌ها را آزاد می‌سازد، کسی که مدت‌ها از دیده مردم پنهان خواهد گشت و کسی به او دست نمی‌یابد.

در بخش دوم این خطبه، سخن از افراد ضعیف‌الایمانی به میان می‌آورد که به دلیل پیروی از هوای نفس، در گمراهی و فتنه‌ها غوطه‌ورند و گروه دیگری، که دارای ایمانی راسخ بوده‌اند و با کفر و شرک و آلودگی پیکار کرده و به قرب الهی رسیده‌اند.

در بخش سوم، به افرادی اشاره می‌کند که بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به قهقرا برگشتند و رشته‌های ایمان را گسستند، از دوستان خدا بریدند و به دشمنان پیوستند، بنای ولایت را از اساس برداشتند و به جایی که کانون خطا بود، منتقل ساختند.

بخش اول

وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا ظَنَنَّا فِي مَسَالِكِ الْعَيْ، وَتَزَكَّا لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ
فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ، وَلَا تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْعَدُوُّ فَكَمْ
مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنْهُ لَمْ يُدْرِكْهُ وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ
تَبَاشِيرِ عَدُوِّ! يَا قَوْمَ، هَذَا إِبَانٌ وَرُودٌ كُلُّ مَوْعُودٍ، وَدُنُوٌّ مِنْ طَاعَةِ مَا
لَا نَعْرِفُونَ. أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجِ مُنِيرٍ، وَيَخْذُو فِيهَا
عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رَبِقًا، وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًا، وَيَضْعَعَ سَعْبًا،
وَيَسْعَبُ صَدْعًا، فِي سُورَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ
نَظْرَهُ ثُمَّ لِيُسْحَدَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَخَذَ الْقَيْنِ النَّضْلَ. نُجَلِّي بِالتَّنْزِيلِ
أَبْصَارَهُمْ، وَيُرْمِي بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَيُعْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ
الصَّبُوحِ!

ترجمه

آن‌ها (مردم آن زمان) به چپ و راست متمایل شده، در مسیر ضلالت و گمراهی گام نهاده و راه‌های مستقیم را رها کرده‌اند، درباره آنچه باید رخ دهد و مورد انتظار است، عجله نکنید و آنچه را که فردا با خود می‌آورد، دور مشمرید. چه بسیاری از کسانی که برای چیزی عجله می‌کنند که اگر آن را به دست آورند، (پشیمان می‌شوند و) دوست دارند به آن نمی‌رسیدند و چه نزدیک است امروز به آغاز فردا.

ای جماعت! اکنون هنگام فرارسیدن تمام آن چیزی است که (به شما) وعده داده شده است، و نیز هنگام نزدیک شدن طلوع چیزی است که از آن آگاهی

ندارید. بدانید! آن کس از ما (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) که آن فتنه‌ها را دریابد، با چراغ روشنی‌بخش، در آن گام می‌نهد و به سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام) رفتار می‌کند. او می‌آید تا در آن میان گره‌ها را بگشاید، بردگان را آزاد سازد، گمراهان و ستمگران متحد را پراکنده کند، و حق جویان متفرق را گرد هم آورد، او (مدتی) در پنهانی از مردم به سر می‌برد آن‌گونه که پی جویان، اثر قدمش را نبینند، هر چند برای یافتن او بسیار جست‌وجو کنند. سپس گروهی (برای یاری او) آماده می‌شوند همچون آماده شدن شمشیر به دست آهنگر تیزگر. چشم آنان با قرآن روشنی می‌گیرد و تفسیر آیاتش به گوش آن‌ها افکنده می‌شود و هر صبح و شام از جام حکمت سیراب می‌شوند!

شرح و تفسیر

نابسامانی‌ها در پرتو وجودش سامان می‌یابد

همان‌گونه که اشاره شد این خطبه در مجموع، حوادث آینده را پیشگویی می‌کند و قرائن و تعبیرات موجود در خطبه، به خوبی نشان می‌دهد که سخنان امام علیه السلام در این خطبه اشاره به حوادث پیش از قیام مهدی علیه السلام و سپس قیام مبارک اوست.

نخست می‌فرماید: «مردم به چپ و راست متمایل شده در مسیر ضلالت و گمراهی گام نهاده، و راه‌های مستقیم را رها کرده‌اند»؛ (وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا ظُعْنًا فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ، وَتَزَا كَأَلْمَذَاهِبِ الرُّشْدِ).

سپس می‌افزاید: «درباره آنچه باید رخ دهد و مورد انتظار است عجله نکنید و آنچه را که فردا با خود می‌آورد، دور مشمرید»؛ (فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدًا، وَلَا تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْعَدُوِّ).

۱. «مرصد» از ریشه «رصد» بر وزن «صد» در اصل به معنای مراقبت از چیزی است و «مرصد» به چیزی گفته می‌شود که مورد مراقبت و انتظار قرار گرفته است.

آنگاه به ذکر دلیل برای ترک شتاب پرداخته، می‌افزاید: «چه بسیارند کسانی که برای چیزی عجله می‌کنند که اگر آن را به دست آورند (پشیمان می‌شوند و) دوست دارند به آن نمی‌رسیدند. و چه نزدیک است امروز به آغاز فردا؛ (فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنِ أُذْرِكُهُ وَدَّ أَنْهَ لَمْ يُدْرِكْهُ. وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ الْغَدِ).

اشاره به این‌که برای پیروزی‌هایی که بعد از فتنه‌ها وعده داده شده (به‌خصوص ظهور مهدی عجله) که در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله وعده‌های صریح درباره اقامه عدل و داد در سراسر جهان به‌وسیله او داده شده است) عجله مکنید چراکه هرچیز زمانی دارد و شرایطی، و تا شرایط آن حاصل نشود، همچون میوه خامی است که آن را از درخت بچینند که موجب پشیمانی و ندامت خواهد شد.

آنگاه مردم را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: «ای جماعت! اکنون هنگام فرارسیدن تمام آن چیزی است که (به شما) وعده داده شده است (از ظهور فتنه‌ها و آشوب‌ها و سلطه ظالمان و تحت فشار قرار گرفتن مظلومان) و نیز هنگام نزدیک شدن طلوع چیزی است که از آن آگاهی ندارید (از حکومت عدل و داد و برچیده شدن ظلم و فساد)؛ (يَا قَوْمِ، هَذَا إِبَانٌ^۲ وَرُودٌ كُلُّ مَوْعُودٍ، وَدُنُوءٌ مِنْ طُلُوعِ مَا لَا تَعْرِفُونَ).

سپس با بیان روشن‌تری، از این ظهور بزرگ سخن می‌گوید و می‌فرماید: «آگاه باشید! آن کس از ما (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) که آن فتنه‌ها را دریابد با چراغ روشنی بخش، در آن گام می‌نهد و به سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه

۱. «تباشیر» به معنای بشارت و آغاز هر چیزی است (که در واقع بشارت ورود آن را می‌دهد) و «تباشیر صبیح» به معنای اوایل آن است. بعضی تباشیر را جمع تبشیر می‌دانند ولی از تعبیرات عده‌ای استفاده می‌شود که مفرد است یا جمع است که مفرد ندارد.

۲. «إبان» به معنای آغاز و ابتدا و وقت هر چیزی است.

اهل بیت علیهم السلام) رفتار می کند؛ (أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْذُوا فِيهَا عَلَيَّ مِثَالِ الصَّالِحِينَ).

و در ادامه این سخن برنامه های آن مصلح بزرگ را در چند جمله کوتاه و پر معنا بیان می کند، می گوید: «او می آید تا در آن میان، گره ها را بگشاید، بردگان (ملت ها و افراد اسیر) را آزاد سازد، گمراهان و ستمگران متحد را پراکنده کند و حق جویان متفرق را گرد هم آورد، او (مدتی) در پنهانی از مردم به سر می برد آن گونه که پی جویان، اثر قدمش را نبینند، هر چند برای یافتن او بسیار جست و جو کنند»؛ (لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا^۱، وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًّا^۲، وَيَصْدَعَ^۳ شَعْبًا^۴، وَيَشْعَبَ^۵ صَدْعًا، فِي سُرْتَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ^۵ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ).

این تعبيرات کاملاً بر مسئله ظهور مهدی علیه السلام تطبیق می کند زیرا او زنجیرهای اسارت را پاره می کند و مظلومان در بند را آزاد می سازد، شوکت ظالمان را در هم می شکند و جمع آن ها را پراکنده می سازد، سال ها در خفا زندگی می کند بی آن که تیزبین ترین جست و جوگران بتوانند جای او را پیدا کنند.

بعضی از شارحان در تفسیر این جمله های امام علیه السلام احتمالات دیگری داده اند، که چون شایان توجه نبود از ذکر آن صرف نظر شد.

جالب توجه این که ابن ابی الحدید با تعصب خاصی که در بسیاری از مسائل

۱. «يَحْذُو» از ریشه «حذو» بر وزن «حذف» به معنای پیروی و همانند ساختن گرفته شده است.

۲. «رَبِق» به معنای طنابی است که در آن گره های متعددی باشد و هر گرهی را «رَبْقَه» می گویند و در جمله بالا به معنای گره های مشکلات است.

۳. «يَصْدَع» از ریشه «صدع» در لغت به معنای شکافتن به طور مطلق و یا شکافتن اجسام محکم است و از آن جا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود این کلمه به معنای «اظهار و افشا و آشکار کردن» نیز آمده است.

۴. «شعب» به معنای گروه عظیمی از مردم است و در ادبیات امروز به معنای ملت به کار می رود.

۵. «قائف» از ریشه «قوف» بر وزن «خوف» به معنای جست و جوی آثار چیزی است و «قائف» به کسی می گویند که جست و جوی در آثار اشیا یا افراد می کند. قیافه شناسی هم در اصل به همین معناست.

مربوط به امامت دارد در شرح عبارات مذکور تصریح می‌کند که منظور از جمله «وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَ كَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ...» مهدی آل محمد عليه السلام است. و اوصاف بعد را نیز منطبق بر او می‌داند هر چند طبق عقیده‌ای که اهل سنت درباره مهدی عليه السلام دارند می‌گوید: او در آخرالزمان متولد می‌شود.^۱

و در پایان این بخش به اصحاب و یاران آن حضرت و اوصاف آن‌ها اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «سپس گروهی (برای یاری او) آماده می‌شوند همچون آماده شدن شمشیر به دست آهنگر تیزگر، چشم آنان با قرآن روشنی می‌گیرد و تفسیر آیاتش به گوش آن‌ها افکنده می‌شود، و هر صبح و شام از جام حکمت سیراب می‌شوند»؛ (ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ^۲ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنَ^۳ النَّصْلَ. تُجَلَىٰ بِالنَّزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَيُزْمَىٰ بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَيُعْبَقُونَ^۴ كَأَسِّ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصُّبُوحِ).

از این تعبيرات پر معنا به خوبی استفاده می‌شود که یاران آن پیشوای بزرگ و دادگر، مردانی شجاع و بیدار و آگاه‌اند که از قبل ساخته شده‌اند و سازندگی درباره آن‌ها همچنان ادامه دارد، قلبشان با آیات قرآن و تفسیر کلمات الهی روشن شده و صبح و شام آموزش‌های تازه‌ای می‌بینند و هر زمان بر آمادگی آن‌ها افزوده می‌شود.

اما چه کسی این‌ها را از قبل ساخته است؟ آیا خودشان یا معلمان و استادانی که مأموریت شکوفا کردن این استعدادها را دارند؟ و یا ارتباط معنوی آن‌ها با

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۲۸.

۲. «لِيُشْحَذَنَّ» از ریشه «شَحَذَ» در اصل به معنای تیزکردن چاقوست ولی این واژه به معنای آماده ساختن نیز به کار می‌رود.

۳. «قَيْنَ» به معنای آهنگر است. این واژه معنای مصدری هم دارد یعنی آهنگری و آماده کردن و مرتب ساختن.

۴. «يُعْبَقُونَ» از «عَبَقَ» گرفته شده که به معنای نوشابه‌ای است که در عصر می‌نوشند در مقابل «صُبُوح» که به معنای نوشابه صبح است و مصدر آن «عَبَقَ» بر وزن «عَبِنَ» می‌باشد.

امام علیه السلام و رهبر غاییشان؟ درست بر ما روشن نیست ولی به هر حال آن‌ها افرادی هستند که لباس همکاری در این انقلاب بزرگ، بر قامتشان دوخته شده است و شایستگی آن را دارند و به گفته ابن ابی‌الحدید «این گروه عارفانی هستند که زهد و حکمت و شجاعت را در وجود خود جمع کرده‌اند و امثال آن‌ها باید یاران ولی‌اللهی باشند که خدا او را برگزیده است»^۱.

از مجموع آنچه در این بخش از خطبه گذشت، به خوبی برمی‌آید که امام علیه السلام آینده بسیار روشنی را بعد از بروز تاریکی‌ها و آشکار شدن ظلمت‌ها به مسلمین نوید می‌دهد، آینده‌ای که به دست توانای فرزند رشیدش مهدی (عج) رقم می‌خورد، و با طلوع خورشید جمالش، تاریکی‌ها و ظلمت‌ها رخت برمی‌بندند.

نکته

قیام مهدی علیه السلام قطعی است

در این خطبه شریفه در فرازی که گذشت - مانند چندین خطبه دیگر نهج‌البلاغه - بشارت ظهور مهدی علیه السلام دیده می‌شود. بشارتی که در روایات متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده است و به همین دلیل نیز علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند و جز افراد بسیار معدودی که گرفتار نوعی انحراف فکری هستند آن را انکار نکرده‌اند و حتی بعضی از علمای معروف اهل سنت کتاب و یا کتاب‌هایی تحت عنوان تواتر روایات مهدی علیه السلام نگاشته‌اند.^۲

از خطبه مورد بحث مانند بسیاری از روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده دو امر مهم استفاده می‌شود:

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۲۹.

۲. از جمله، کتابی است که دانشمند معروف «شوکانی» با عنوان «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر...» نگاشته است (برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۹۵ مراجعه کنید).

نخست: این ظهور مقدّس که برای برچیدن بساط ظلم و گسترش توحید و عدل، صورت می‌گیرد، زمانی خواهد بود که فساد، صحنهٔ جهان را گرفته باشد، یعنی انسان‌ها از ظلم و جور و ستم خسته می‌شوند و راه‌های اصلاح بسته می‌شود و تمام مکتب‌ها و قانون‌های بشری ناکارآمدی خود را عملاً ثابت می‌کنند و همین امر آمادگی برای پذیرش آن حکومت الهی را افزایش می‌دهد.

دوم: یاران مهدی علیه السلام و اصحاب او برای پیاده کردن این طرح عظیم جهان انسانی، افرادی هستند آگاه و دانشمند، شجاع و با شهامت، و دلسوز و مهربان و همواره گوش به فرمان.

این بحث کوتاه را با حدیثی از صحابی معروف، ابوسعید خدری که در کتاب مسند احمد حنبل آمده است پایان می‌دهیم. او می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَمْتَلَأَ الْأَرْضُ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا قَالَ: ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ عِثْرَتِي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا؛ قِيَامَتِ بَرِّ يَا نَمِي شُود تا آن زمانی که زمین پر از ظلم و ستم گردد، سپس مردی از عترت من - یا از اهل بیت من - خروج می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌سازد آن‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است».^۱

همین معنا در سنن ابی داود با مختصر تفاوتی نقل شده است.^۲



۱. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۶.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰.

بخش دوم

منها: **وَطَالَ الْأَمْدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا الْخِزْيَ، وَيَسْتَوْجِبُوا الْغَيْرَ؛ حَتَّىٰ**

bBÜ°j ÅA°B E ,j Tü °A Å ç bA°Twa,Ñ] AÖ° qA AA
ù v û »EnmMA-è ÄTv ° ,oL °BM&A qAA«- °, Me
o BM^ae , L°Ak ½âBâ Ü»A éBÜ°AnA ÖùAAA Te ;Öd °A
/ èAAo½EM MPA»A , ùBwE qA

ترجمه

مدتی طولانی به آنان مهلت داده شد، تا رسوایی را به حدّ نهایی برسانند و مستحق دگرگونی (نعمت‌های الهی و مجازات او) گردند و هنگامی که اجل آنها به سر آمد، گروه دیگری با فتنه‌ها مماشات کردند و دست از مبارزه با آنها کشیدند (ولی گروه دیگری از مسلمانان راستین به پا خاستند که) به دلیل صبر و استقامتشان متّی بر خدا نمی‌نهادند و بذل جان را در راه حق، بزر نمی‌شمردند، تا آن‌که به فرمان خدا دوران آزمایش به پایان رسید و (این گروه مبارز) آگاهی و بینایی خود را بر شمشیرها حمل کردند (و آگاهانه با دشمن به مبارزه برخاستند) و به فرمان واعظ خویش (پیامبر اکرم ﷺ قیام کرده و) به پرستش پروردگارشان پرداختند.

شرح و تفسیر

ویژگی‌های یاران مخلص پیامبر ﷺ

در این بخش از خطبه، شارحان نهج‌البلاغه راه‌های مختلفی را پیموده‌اند زیرا

اوصافی که در این بخش آمده و ضمایی که در آن وجود دارد، هماهنگ به نظر نمی‌رسند، به همین دلیل بعضی از شارحان، جمله‌هایی را در تقدیر گرفته‌اند و این ناهماهنگی را مربوط به جداسازی و گزینش‌های مختلف سید رضی دانسته‌اند که اگر آن مرحوم تمام خطبه را نقل کرده بود، چه بسا این ناهماهنگی دیده نمی‌شد.

به هر حال آنچه در تفسیر این بخش مناسب‌تر به نظر می‌رسد این است که امام علیه السلام نظر به مردم عصر جاهلیت و سپس دوران ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد و در این باره اهل آن زمان را به سه گروه تقسیم فرموده است: گمراهان، افراد ضعیف‌الایمان و مؤمنان شجاع و قوی‌الایمان.

درباره گروه اول می‌فرماید: «مدتی طولانی به آن‌ها مهلت داده شد تا رسوایی را به حد نهایی برسانند و مستحق دگرگونی (نعمت‌های الهی و مجازات او) گردند»؛ (وَ طَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لَيْسَتْكُمْ لِمَا الْخِزْيِ، وَيَسْتَوْجِبُوا الْغَيْرَ^۱).

آری، گاه می‌شود که خداوند کسانی را که بر عصیان و طغیان اصرار دارند به حال خود وامی‌گذارد تا رسوایی را به حد اعلا برسانند و مستوجب کیفر الهی شوند. آیات قرآن نیز در موارد مختلفی به آن‌ها اشاره کرده و مجازات آن‌ها را استدراجی می‌شمرد.

سپس به گروه دوم و سوم اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که اجل آن‌ها (گروه اول) به سر آمد گروهی با فتنه‌ها مماشات کردند و دست از مبارزه با آن‌ها کشیدند (ولی گروه دیگری از مؤمنان راستین به پا خاستند) آن‌ها به دلیل صبر و استقامتشان منتی بر خدا نمی‌نهادند و بذل جان را در راه حق، بزر نمی‌شمردند تا آن‌که به فرمان خدا دوران آزمایش به پایان رسید (این گروه

۱. «غیر» جمع «غیره» (مثل سیر جمع سیره) به معنای دگرگونی‌ها و حوادث روزگار است که موجب تغییراتی در نعمت‌ها می‌شود و بعضی گفته‌اند: «غیر» مفرد است نه جمع.

مبارز) آگاهی و بینایی خود را بر شمشیرها حمل کردند (و آگاهانه با دشمن به مبارزه برخاستند) و به فرمان واعظ خویش (پیغمبر اکرم ﷺ، قیام کرده و) به پرستش پروردگارشان (خداوند یکتا) پرداختند؛ «حَتَّىٰ إِذَا اخْلُوقَ الْأَجَلُ، وَاسْتَرَّاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ، وَأَسْأَلُوا^۲ عَنْ لِقَاحِ^۳ حَزْبِهِمْ، لَمْ يَمْنُوا عَلَى اللَّهِ بِالصَّبْرِ، وَلَمْ يَسْتَغْظِمُوا بَدَلْ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ؛ حَتَّىٰ إِذَا وَافَقَ وَارِدُ الْقَضَاءِ انْقِطَاعَ مُدَّةِ الْبَلَاءِ، حَمَلُوا بِصَائِرِهِمْ عَلَىٰ أَسْيَافِهِمْ، وَدَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرِ وَعَظِهِمْ».

به این ترتیب صفوف این سه گروه که در هر جامعه‌ای نظیر آن‌ها پیدا می‌شود از یکدیگر جدا می‌گردد و هر یک به راه خود می‌روند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرده‌اند و جمله «اسْتَرَّاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ...» را اشاره به صالحانی دانسته‌اند که در مقطع خاصی در برابر فتنه‌ها خاموش می‌نشینند و تقیه می‌کنند تا زمان لازم برای قیام فرارسد و جمله «لَمْ يَمْنُوا...» را معطوف بر آن می‌دانند.

در این‌که این قوم و گروه چه کسانی هستند و چه زمانی قیام می‌کنند و رهبر آن‌ها چه هنگامی ظهور می‌کند؟ همان‌گونه که اشاره شد شارحان نهج البلاغه تفسیرهای مختلفی دارند. بعضی آن را ناظر به زمان بنی‌امیه می‌دانند که نخست، آن‌ها بر تمام کشور اسلامی سلطه پیدا می‌کنند و نیکان و پاکان را از صحنه اجتماع دور می‌سازند و صدای مظلومان را خاموش می‌کنند ولی چیزی نمی‌گذرد که گروهی برضد آن‌ها قیام می‌کنند و سلطه آن‌ها را درهم می‌پיچند و آن‌ها را به زباله‌دان تاریخ می‌فرستند.

۱. «اخْلُوقَ» از ریشه «خلق» که یکی از معانی آن کهنگی است گرفته شده، و در این جا به معنای پایان یافتن و به انتها رسیدن است زیرا لازمه کهنگی پایان یافتن عمر چیزی است.

۲. «اسْأَلُوا» از ریشه «سؤل» بر وزن «قول» گرفته شده و در اصل به معنای بالا بردن چیزی است مانند این‌که حیوان دم خود را بالا ببرد، و در این جا به معنای دست برداشتن از مبارزه است.

۳. «لِقَاحِ» در اصل به معنای باردار ساختن است و در این جا به معنای آغاز کردن جنگ است.

و بعضی دیگر معتقدند که آن‌ها یاران حضرت مهدی - ارواحنا فداه - هستند که بعد از یک دوره ظلم و فساد و تباهی و بیگانگی از خدا، به فرمان پیشوایشان قیام می‌کنند و آن دنیا پر از عدل و داد می‌سازند پس از آن که ظلم و جور همه‌جا را فراگرفت.

ولی با توجه به آنچه در بخش بعد می‌آید چنین به نظر می‌رسد که این گروه‌ها اشاره به مردمی هستند که در عصر جاهلیت می‌زیستند گروهی راه فساد را پیمودند و گروهی بی تفاوت بودند و سرانجام گروهی از صالحان مخلص به پا خاستند و به حمایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداختند و جان و مال خویش را نثار او کردند و اسلام در همه‌جا حاکم شد.

جمله «حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَىٰ أَسْيَافِهِمْ؛ آگاهی خود را بر شمشیرها حمل می‌کنند» تعبیر بسیار زیبایی است که نشان می‌دهد مبارزات اسلامی باید بر اساس آگاهی‌ها باشد و مبارزه فرهنگی بر مبارزه نظامی مقدم است.



بخش سوم

رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ، وَعَالَتْهُمْ
K L v ° A A o \ , e o ° A ô A a , [° A a A A a U A Ñ L v ° A
o ô ù «Lù, w B w E n j Å «B ° A U , U j - M a o 1 E m ° A
ù A n B k ç / o - ô ù J n B Ñ f J A M , à i Ñ f 1/4 B A 1/2 Ä 1/2
A à Ü k 1/2 1/2 1/4 A o ù ñ C j 1/2 «w a A , o v ° A ù A a l , o d ° A
/ i B k a o y n B 1/2 E j f A B k ° A

ترجمه

(این وضع قیام صالحان به پیشوایی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همچنان ادامه داشت) تا خداوند پیامبرش را برگرفت و قبض روح کرد، گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی، آن‌ها را هلاک ساخت، تکیه بر غیر خدا کردند، و با غیر خویشاوندان (یعنی عترت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) پیوند برقرار ساختند، و از وسیله‌ای که مأمور به مودت آن بودند دوری گزیدند. آن‌ها بنا (ی خلافت و ولایت) را از اساس و محل اصلی آن برداشته، در غیر جایگاهش نصب کردند. آن‌ها معدن تمام خطاها، و درهای هرگونه گمراهی بودند. در حیرت و سرگردانی غوطه‌ور شدند و در مستی و غرور از حق بیگانه گشتند و بر روش آل فرعون حرکت کردند: گروهی به دنیا پرداختند و بر آن تکیه کردند و گروهی از دین جدا گشتند.

شرح و تفسیر

بازگشت به ارزش‌های جاهلی

در ادامه بحث قبل، که سخن از عصر جاهلیت و سپس زمان قیام پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و ظهور اسلام بود، امام علیه السلام در این بخش به دوران بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرده و ترسیم دقیق و گویایی از آن را ارائه می‌دهد، پرده‌ها را کنار می‌زند و واقعیت‌ها را روشن می‌سازد، می‌فرماید: «(این وضع قیام صالحان به پیشوایی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان ادامه داشت) تا خداوند پیامبرش را برگرفت (و به سوی خویش فراخواند) در آن هنگام گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی آن‌ها را هلاک ساخت، تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر خویشاوندان یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) پیوند برقرار ساختند، و از وسیله‌ای که مأمور به مودت آن بودند، دوری گزیدند»؛ (حَتَّىٰ إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ، وَغَالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ^۲، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ).

منظور از جمله «رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ» بازگشت به عصر جاهلیت، و زنده کردن ارزش‌های آن زمان است که با نهایت تأسف، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی ظاهر شد، ناصالحان پُست‌های مختلف جامعه را در اختیار گرفتند و صالحان کنار گذاشته شدند، و دنیاپرستی آشکار گشت، و بیت‌المال اسلامی که به همه تعلق داشت به تدریج در اختیار قشر خاصی قرار گرفت. جمله «غَالَتْهُمُ السُّبُلُ» اشاره به اختلاف آرای است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمد و بسیاری از افراد، محکومات اسلام را مطابق سلیقه شخصی و منافع خویش تفسیر کردند، و این کار موجب گمراهی بسیاری از مردم شد، همان گمراهی‌ای که امام علیه السلام از آن، به هلاکت تعبیر فرموده است.

۱. «غالتهم» از ریشه «غول» بر وزن «قول» در اصل به معنای فساد است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می‌کند و لذا به قتل‌های مخفی و ترور «غیلة» گفته می‌شود. این واژه همچنین به معنای هلاک کردن و نابود ساختن با عوامل پنهانی می‌آید و از آنجا که گمراهی، هلاکت معنوی است به این معنا نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معنا می‌باشد.

۲. «ولائح» جمع «ولیجة» به معنای محرم اسرار و نیز به معنای نظیر و مثل و مانند آمده است.

منظور از «اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ» این است که جمعی از مسلمانان، محرم اسرار خود را از بیگانگان و منافقان انتخاب کردند.

جمله «وَصَلُّوا غَيْرَ الرَّحِمِ» اشاره است به این آیه شریفه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ «بگو من هیچ‌گونه اجر و پاداشی از شما برای این دعوت درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم]»^۱ که گروهی آن را رها کردند و به غیر آن‌ها پیوستند.

و جمله «هَجَرُوا...» تأکید دیگری بر همین معناست که آن‌ها مأمور به مودت اهل بیت علیهم‌السلام و پیمودن راه ایشان شده بودند، ولی آن را رها ساختند و پیرو دیگران شدند.

سپس امام علیه‌السلام پرده را بالاتر زده و با صراحت بیشتری درباره مسئله خلافت و تغییر اساس آن، سخن می‌گوید، می‌فرماید: «آن‌ها بنا (ی خلافت و ولایت) را از اساس و محل اصلی آن، برداشته، در غیر جایگاهش نصب کردند»؛ (وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ^۲ آسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ).

با این‌که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها گاه با صراحت و گاه با کنایه، جانشین خود را تعیین کرده بود و فرموده بود که بعد از من دست از دامان قرآن و عترتم برندارید، ولی با نهایت تأسف این بنای محکم را ویران کردند و در جایی دیگر بناهای لرزانی ساختند.

سرانجام امام علیه‌السلام در قسمت‌های پایانی این خطبه به اوصاف گروهی که عامل اصلی این تغییر و دگرگونی بوده، پرداخته و چنین می‌فرماید: «آن‌ها معدن تمام

۱. شوری، آیه ۲۳.

۲. «رِصٌّ» به معنای چسباندن چیزی به چیز دیگر است و «مرصوص» به هر بنای محکمی اطلاق می‌شود. در جمله بالا «رِصٌّ» به معنای مرصوص است و تعبیر امام علیه‌السلام به «رِصٌّ آسَاسِهِ» از قبیل اضافه صفت به موصوف می‌باشد، یعنی اساس محکم ولایت.

خطاها، و درهای هرگونه گمراهی بودند. در حیرت و سرگردانی غوطه‌ور شدند و در مستی و غرور از حق بیگانه گشتند و بر روش آل فرعون حرکت کردند: گروهی به دنیا پرداختند و بر آن تکیه کردند و گروهی از دین خدا جدا گشتند؛

(مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ ۱. قَدْ مَارُوا ۲ فِي الْحَيْرَةِ، وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ، عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ: مَنْ مُنْتَقِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ، أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ).

این اوصاف پنج‌گانه را برای آن‌ها بیان می‌فرماید تا نشان دهد که افکار و اعمال آن‌ها از ریشه خراب بوده است؛ افرادی بودند فاسد و مفسد، مست و مغرور و دنیاپرست و بیگانه از آیین حق.

در توصیف اخیر، امام علیه السلام آن‌ها را به آل فرعون تشبیه می‌کند؛ یکی از ویژگی‌های آل فرعون این بود که مردم را به دو گروه تقسیم کردند: گروهی قبطیان بودند و گروهی سبیطیان، یا به تعبیر دیگر: آل فرعون و بنی اسرائیل.

گروه اول همه امتیازات را در کشور مصر مخصوص خود کردند و گروه دوم را به خاک سیاه نشانده؛ مردانشان را می‌کشتند و زنانشان را به اسارت می‌گرفتند. و فساد در زمین را به حدّ اعلا رساندند: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ ۳.

ادامه خط نفاق جاهلیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین سنت فرعونی را به کار بست، در عصر بنی امیه همه امتیازات کشور اسلامی، مخصوص آن‌ها بود

۱. «غمرة» از ریشه «غمر» بر وزن «امر» به معنای از بین بردن آثار چیزی گرفته شده سپس به آب فراوانی که چیزی را بپوشاند و آثار آن را از بین ببرد اطلاق شده است و در خطبه بالا اشاره به کسانی است که در غفلت و گمراهی فرورفته‌اند.

۲. «ماروا» از ریشه «مور» بر وزن «فور» به معنای جریان سریع و دورانی توأم با اضطراب و تموّج است.

۳. قصص، آیه ۴.

و شیعیان علی علیه السلام و مخلصان اهل بیت علیهم السلام را هر جا می یافتند (تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَمَدْرٍ) آن‌ها را می کشتند یا به سیاه چال‌های زندان می افکندند، و صحنه جهان اسلام را پر از فساد کردند.

جمله «مُنْقَطِعٌ إِلَى الدُّنْيَا» اشاره به این است که گروهی از آنان رسماً به دنیاپرستی روی آوردند، کاخ‌های پر زرق و برق آن‌ها سر به آسمان کشید و زندگی اشرافی آن‌ها یادآور زندگی کسرا و قیصر بود، ولی در میان اطرافیان آن‌ها زهد فروشانی بودند که در ظاهر علاقه به دنیا نداشتند ولی دین خود را به دنیای دیگران فروخته بودند، به نفع آن‌ها حدیث جعل می کردند و به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نسبت می دادند، و توجیه گر اعمال زشت و ننگین آن‌ها بودند که مصداق‌های آن بر همه روشن است.

نکته

سرنوشت منحرفان از ولایت

این خطبه در زمره قوی‌ترین خطبه‌هایی است که از مسئله ولایت اهل بیت علیهم السلام دفاع می کند، هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه به سادگی از کنار آن گذشته‌اند. امام علیه السلام به صراحت در این خطبه بیان می کند که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله یک حرکت ارتجاعی به وجود آمد و اساس آن، جدا کردن ولایت از اهل بیت علیهم السلام و پشت کردن به توصیه‌های مؤکد پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره بود، که خوش بینانه‌ترین قضاوت، این است که آن‌ها اجتهاد در مقابل نص کردند و انجام وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله را به مصلحت مسلمین ندانستند.

ولی به هر حال آتش بیاران این معرکه، مهره‌های شناخته شده عصر جاهلیت و دشمنان قسم خورده‌ای همچون ابوسفیان و دارودسته او بودند که به تدریج در خلافت اسلامی نفوذ کردند، در آغاز پشت صحنه بودند و سرانجام روی صحنه

آمدند و همه چیز را در اختیار خود گرفتند، و فجایعی به بار آوردند که در تاریخ بشریت بی سابقه یا کم سابقه بود.

اما در خطبه مورد بحث خط سیر آن‌ها را به دقت ترسیم می‌کند و سرانجام کارشان را بیان می‌فرماید.

جالب این‌که ابن ابی‌الحدید که تعصب خاصی در مسئله خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای نخستین دارد، با صراحت اعتراف می‌کند که نظر امام علیه السلام در این خطبه، به مسئله خلافت و ولایت است، منتها با تکلف زیاد سعی کرده آن را مخصوص زمان بنی‌امیه بداند و جمله «حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ» را از «رَجَعَ قَوْمٌ عَلَيَّ الْأَعْقَابِ» جدا سازد و به چهل سال بعد از آن پرتاب کند^۱؛ همان توجیهی که سستی آن بر هر کسی نمایان است؛ چراکه ظاهر یا صریح کلام امام علیه السلام این است که حرکت به قهقرا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلافاصله شروع شد، و تاریخ هم نشان می‌دهد که جنایات بنی‌امیه ریشه‌هایی در عصر خلفا داشت.

قابل توجه این‌که در صحیح بخاری که معتبرترین کتاب روایی اهل سنت است به همین نکته اشاره شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حوادث دردناک بعد از خود خبر داد؛ در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «يَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْضَ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلُونَ عَنْهُ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ إِزْتَدَوْا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى؛ گروهی از یاران من روز قیامت در کنار حوض کوثر می‌خواهند بر من وارد شوند ولی جلوی آن‌ها را می‌گیرند، می‌گویم: پروردگارا این‌ها اصحاب من‌اند! می‌فرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه‌ها کردند! آن‌ها به عقب برگشتند (و به سنن جاهلیت روی آوردند)»^۲ کلمه «ارتدوا» در این حدیث، قابل دقت است.

۱. شرح کلام ابن ابی‌الحدید و اعترافات و توجیهات ضعیف او را می‌توانید در شرح نهج البلاغه او، ج ۹، ص ۱۳۴ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸.

قابل توجه این که در صحیح بخاری چندین روایت در همین باره و در همین باب نقل شده است که همه نشان می دهد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اعمال گروهی از اصحاب خود بعد از رحلتش نگران بود و این تأیید روشنی است بر آنچه در خطبه مورد بحث، درباره حوادث دردناک بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است.

در واقع پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این بیان می خواهد به یاران خود هشدار دهد که مراقب باشند هرگونه تخلفی، در قیامت مجازات دارد و سعی کنند جزء آن گروه متخلف نباشند.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُحَذِّرُ مِنَ الْفِتَنِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن مردم را از فتنه‌ها بر حذر می‌دارد^۱

صفحه ۷۵

بخش اول

ج ۱/۲، ب ت آ A, o|Aq ۱/۲ ۱/۴ B z°AoeAk ۱/۲ اأ «ÄW E a°A-e E
 , ° wn kIÅGkd ۱/۲ ۱/۴ k { E, &I A A ۱/۴ k { E / UB/۲ a lB
 kÄM L°I MR B E/ kÜù oL , æ ù pA / Uû L\ »
 ۱/۴ dTv tB «°A; ùB °I û\ °I , L°EI °B °I , -æ -°I ° é°A
 ! ouf aÅ ۱/۴ U- , oTü aÅ ۱/۴ d ; d°P/۴ mV , od °I

۱. سند خطبه:

این خطبه در منابع دیگر دیده نشده؛ تنها چیزی که نویسندۀ مصادر نهج البلاغه بر آن تکیه می‌کند، مطلبی است که سید یمانی در کتاب الطراز، ج ۱، ص ۱۷۰ آورده و به چند جمله از این خطبه استشهاد کرده است. گرچه او بعد از «سید رضی» می‌زیسته، ولی تفاوتی که در بعضی از تعبیرات او با نهج البلاغه دیده می‌شود، نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (به مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳۷، مراجعه شود).

صفحة ٧٩

بخش دوم

, -Ä«°RAo w AÜÜB/S MTÇIkçB MÇAoôEJ oÄ°loz Ä½ «A Y
 k« Å «Tü °LZB ÄI , z Ä°LçBTç ùATXU , -Ük°Ö MAmel
 ZnA½ ùKIUÜB eBnA½ ,Blä çJB TFI ,B«-fn i ,B««] î ç
 ,ç v°AnBYÜBnBYCç ÆEÜBIZ fBMB / ç ÄBù Bñ U , üi
 ; °EMTÜ½ o iC , o i k B °Ej Ä°BM-a è°ABYAT
 ìMBÄITÑ ç j Å / d o½ ü] aÄ¼ L°BT , ç Bj ç ü¼ v ùBT
 / ÜB°A«Å¼ «Å T , eBAE°B¼ a qTü,j Ü°Ij ¼k ÜBI ,î IF°Ij ½

صفحة ٨٥

بخش سوم

J ç æqTü,ö e q°A- B°PI ,ö] o°A«Tü°I °B ç q kÄM W Y
 ,B½\ k« Å A Iò çTh U ; ½ wkÄMEj nÑé U , ½EBWkÄM
 ; Tæe B ù Äw ; ½ , F- ç B°ö o{ Ej ½/B½\ »k«Å nA Aü IFU
] -Ä ,ÑId°lj ÜÄ½/ö oä äI kç! »Ä°I üo-d °LjB UB ù¼ ¼B T
 ,Bçv -MkL°Ñ EykU , -æ°AB ùÖä «U , - d°B ùü ÄUo½ I
 joU,¼Bfo°BÜoç ù a ,¼Ae °BnBö ùi é B a a M â oU
 /i Ü °kÜÄü Ük U ,j k°AB½ çXU , ¼B°A IÄK çU , eBÜ°lo-M
 !yBw ; Å ü{B f ,yAoL¼jBÅ½tB] n IBoM ,tB f IB«¼/ö o
 ! Ü°B«ÄB , Üw B oMç wß B çÄyñB ,çB n IB ùi ä Ü

صفحة ٩١

بخش چهارم

n oÄEM¼B kÜÄM¼ çTh ,o \ Tv ½ð iB ,ñ ç ½ÑTç ; M
 ÑIe çÄkÜÄB½A¼°I ;i kL°Lç ÄE ; Tü°JB çEA» U ù;¼Bß I
 A¼kÜÜ ,j ½ ç ½ç&I çAA¼kçI ; ÅB°A¼BnE çÄS «M, ÅB\ °I
 » äMA ç kU ;¼AçÄ°h MBç ,¼B z°AZnA½AÜUI ; -°B çÄ
 / ÅB°ANlw °Ñ w , Ä°I çÄçoe ; ¼ ÄM çB ,çAd °IÖÄ°

خطبه در یک نگاه

این خطبه از سه بخش عمده تشکیل شده است: بخش اول را حمد و ثنای الهی و سپس شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصاف مهمی از آن حضرت در بر می‌گیرد. در این بخش، امام عَلَيْهِ السَّلَام به وضع نابسامان عصر جاهلیت اشاره کرده تا مسلمانان ضمن مقایسه وضع خود با آن زمان، نعمت‌های عظیمی را که خداوند به برکت اسلام به آنان ارزانی داشت، درک کنند.

در بخش دوم از ظهور و بروز فتنه‌ها در آینده و بازگشت‌هایی به افکار و رفتار عصر جاهلیت خبر می‌دهد. فتنه‌هایی که ستمکاران، آن را رهبری می‌کنند و یکی پس از دیگری نقش محوری آن را دارند.

و در پایان خطبه، به مردم سفارش می‌کند که فریب فتنه‌گران را نخورند و آلت دست آن‌ها نشوند، در راه‌های شیطان گام نگذارند، و از لقمه حرام بپرهیزند و خود را در همه حال در محضر خداوند بدانند.

این سه بخش را در چهار بخش شرح و تفسیر می‌کنیم.

بخش اول

وَأَحْمَدُ اللَّهِ وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاحِرِ الشَّيْطَانِ وَمَزَاجِرِهِ، وَالْإِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَمَخَانِلِهِ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَنَحْبِيهِ وَصَفْوَتُهُ لَا يُؤَاوِي فُضْلُهُ، وَلَا يُجْبِرُ فُقْدَمُ أَضَاءَتْ بِهِ أَلْبِلَادُ بَعْدَ الصَّلَاةِ الْمَظْلَمَةِ، وَالْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ، وَالْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ؛ وَالنَّاسُ يَسْتَحْلُونَ الْحَرِيمَ، وَيَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ؛ يَخْيُونُ عَلَى فِتْرَةٍ، وَيَمُوتُونَ عَلَى كُفْرَةٍ!

ترجمه

خدای را ستایش می‌کنم، و از او برای انجام کارهایی که موجب طرد و منع شیطان است کمک می‌جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام‌ها و فریب‌های شیطان یاری می‌طلبم و گواهی می‌دهم که جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب‌شده اوست. در فضل و برتری هم‌تا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست؛ به برکت وجودش شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن‌ها چیره شده بود، روشن گشت. در زمانی که مردم حرام را حلال می‌شمردند، دانشمندان را تحقیر می‌کردند، در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصه حیات می‌گذاشتند و در کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند.

شرح و تفسیر

خورشیدی که در تاریکی درخشید

این خطبه از خطبه‌های ملاحم است که بخشی از حوادث خطرناک آینده را

بازگو می‌کند و به مردم هشدار می‌دهد که مراقب خویش باشند و آلوده فتنه‌ها و ظلم و فسادها نشوند. امام علیه السلام این خطبه را با حمد و ثنای الهی و پناه بردن به ذات پاک او از شرّ شیاطین آغاز می‌کند و می‌فرماید:

«خدای را ستایش می‌کنم و از او برای انجام کارهایی که موجب طرد و منع شیطان است کمک می‌جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام‌ها و فریب‌های شیطان یاری می‌طلبم»؛ (وَأَحْمَدُ اللَّهَ وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاحِرِ الشَّيْطَانِ وَمَزَاجِرِهِ^۲، وَالْإِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَمَخَاتِلِهِ^۳).

امام علیه السلام در این دو جمله، از خداوند توفیق اطاعت و عبادت و پرهیز از گناه و معصیت می‌طلبد؛ زیرا «مداحر» و «مزاجر» شیطان و به تعبیر دیگر، اموری که او را از انسان دور می‌سازد، چیزی جز اطاعت فرمان خدا نیست و «حباطل» و «مخاتل» (دام‌ها و فریب‌های) شیطان چیزی جز گناهان و معاصی نیست و به یقین بدون یاری خداوند و امدادهای الهی نه اطاعت ممکن است و نه پرهیز از گناه؛ چراکه راه این دو بسیار سخت است و پرییچ‌وخم.

سپس به سراغ شهادت بر یکتایی خدا و رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رود و چنین می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب‌شده اوست»؛ (وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَنَجِيْبُهُ وَصَفْوَتُهُ).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه «نجیبیه» و «صفوته» را به یک معنا تفسیر کرده

۱. «مداحر» جمع «مداحر» به معنای امری است که سبب طرد و دوری چیزی می‌شود و از ریشه «دحور» به معنای راندن و دورساختن آمده است.

۲. «مزاجر» جمع «مزجر» به معنای بازدارنده از چیزی است و از ریشه «زجر» به معنای بازداشتن است.

۳. «مخاتل» جمع «مختل» به معنای کاری است که به وسیله آن فریب می‌دهند، از ریشه «ختل» بر وزن «قتل»، به معنای خدعه و نیرنگ است.

- به معنای منتخب و برگزیده - و تأکید یکدیگر دانسته‌اند؛ ولی با توجه به این که «نجیب» به معنای «نفیس» و پرارزش است. تفاوتی میان این دو واژه وجود دارد که اولی در واقع، زمینه‌ساز دومی است؛ زیرا هنگامی که چیزی نفیس و پرارزش شد به هنگام انتخاب، آن را برمی‌گزینند.

در ادامه آن حضرت به دو وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «در فضل و برتری هم‌تا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست»؛ (لَا يُوَازِي فَضْلَهُ، وَلَا يُجْبَرُ فَقْدُهُ).

به یقین چیزی که در فضیلت هم‌تا ندارد، هنگامی که از دست رود جانشینی نخواهد داشت.

در هفتمین و آخرین وصف به آثار وجودی آن حضرت در شرایط عصر جاهلیت اشاره کرده، می‌فرماید: «به برکت وجودش شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن‌ها چیره شده بود روشن گشت»؛ (أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَاةِ الْمُظْلِمَةِ، وَالْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ، وَالْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ).

و در ادامه می‌افزاید: «در زمانی که مردم حرام را حلال می‌شمردند، دانشمندان را تحقیر می‌کردند، در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصه حیات می‌گذاشتند و در کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند»؛ (وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ، وَيَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ؛ يَخْيُونَ عَلَى فِتْرَةٍ، وَيَمُوتُونَ عَلَى كَفْرَةٍ!).

این اوصاف هفت‌گانه که در عبارات کوتاهی درباره عصر جاهلیت بیان شده ترسیم‌گویایی از آن زمان است. گمراهی و جهل و قساوت، حلال شمردن حرام، تحقیر دانشمندان، نداشتن رهبر و سرانجام، بی‌ایمان از دنیا رفتن.

گمراهی آن‌ها چنان تاریک و ظلمانی بود که به جنایات خود، افتخار می‌کردند، کشتن و زنده به گور کردن فرزندان، نشانه غیرت، و غارتگری دلیل شجاعت شمرده می‌شد.

جهل و خرافات آن‌چنان بر جامعه آن‌ها سایه افکنده بود که خدایانشان را با دست خود می‌ساختند؛ گاه از سنگ و چوب و گاه از مواد غذایی و سپس در زمان قحطی آن را می‌خوردند.

قساوت و سنگدلی آن‌چنان بود که کینه‌ها را از نسلی به نسلی منتقل می‌ساختند و خون‌ریزی و آدم‌کشی برای آن‌ها یک امر ساده بود، و هم‌چنین مفاسد دیگر.

در این زمان می‌توان به عظمت خدمات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهمیت رسالت او در آن محیط تاریک و ظلمانی پی برد، که در مدت کوتاهی از آن قوم وحشی و خرافی و جاهل، قومی متمدن و عالم و آگاه ساخت.



بخش دوم

ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ أَعْرَاضُ بَلَايَا قَدِ اقْتَرَبَتْ. فَادْتَقُوا سَكَرَاتِ
النُّعْمَةِ، وَاحْذَرُوا بَوَائِقَ النُّقْمَةِ، وَتَثَبُّوا فِي قِتَامِ الْعِشْوَةِ، وَأَعْوَجَّاجِ
الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا، وَأَنْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَمَنَارِ
رَحَاهَا. تَبْدَأُ فِي مَنَارِجِ خَفِيَّةٍ، وَتَوُؤَلُّ إِلَى فِطَاعَةِ جَلِيَّةٍ. سِبَابِهَا كَسِبَابِ
الْعُلَامِ، وَأَثَرُهَا كَأَثَرِ السَّلَامِ، يَتَوَارَثُهَا الظُّلْمَةُ بِالْعَهْودِ! أَوْلَهُمْ قَائِدٌ
لِآخِرِهِمْ، وَآخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوْلِهِمْ؛ يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دُنْيَةٍ، وَيَتَكَالَبُونَ
عَلَى حِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ. وَعَنْ قَلِيلٍ يَتَبَرَّأُ التَّايِعُ مِنَ الْمَشْبُوعِ، وَالْقَائِدُ مِنَ
الْمَقُودِ، فَيَتَزَايَلُونَ بِالْبَعْضَاءِ، وَيَتَلَاعَنُونَ عِنْدَ اللِّقَاءِ

ترجمه

شما ای گروه عرب! در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است؛ از
مستی نعمت بپرهیزید و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست بترسید
و هنگامی که گردوغبار حوادث ناشناخته برمی خیزد و پیچیدگی های فتنه آشکار
می شود نوزادش تولد می یابد و باطن آن ظاهر می گردد، قطب و محورش بر
جای خود قرار می گیرد و آسیای آن به حرکت درمی آید (به هوش باشید و) با
احتیاط گام بردارید. (آری!) فتنه ها کم کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت
می کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می شوند. رشد آن ها همچون رشد
جوانان (سریع است) و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ های سخت
و محکم است (که بر پیکر انسان وارد می شود) ستمگران آن را طبق پیمان هایی
از یکدیگر به ارث می برند، نخستین آن ها رهبر آخرینشان است و آخرینشان

پیرو نخستین آن‌ها. (آری) آن‌ها برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‌جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گندیده‌ای ریخته باشند با یکدیگر به نزاع برمی‌خیزند (گرچه در ظاهر متحدند)، ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود برائت می‌جویند و رهبران از پیروانشان و سرانجام با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به‌هنگام ملاقات (در این جهان و یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند.

شرح و تفسیر

فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، مردم را از فتنه‌هایی که در پیش است باخبر می‌کند و برحذر می‌دارد و به آن‌ها آگاهی می‌دهد، تا از ضربات فتنه تا آن‌جا که ممکن است در امان بمانند و از ضایعات آن بکاهند و جالب این‌که امام علیه السلام در این بخش به سرچشمه‌های فتنه و کیفیت شکل‌گیری و مراحل مختلف آن با بیان لطیفی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «شما ای گروه عرب! در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است؛ از مستی نعمت بپرهیزید، و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست بر حذر باشید»؛ (ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدْ أَقْتَرَبَتْ، فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النَّعْمَةِ، وَأَحْذَرُوا بَوَائِقَ النَّقْمَةِ).

امام علیه السلام در این عبارت به دو عامل مهم از عوامل فتنه‌ها اشاره فرموده است: یکی از آن‌ها مستی حاصل از نعمت است و دیگری مجازات اعمال؛ که نتیجه آن فتنه‌هایی است که دامان مردم را می‌گیرد و آن‌ها را هدف بلاها قرار می‌دهد.

۱. «بوائق» جمع «بائقه» به معنای حادثه مهم و مرگبار است و از ریشه «بوق» بر وزن «فوق» به معنای فاسد شدن می‌باشد.

سپس برای کم کردن ضایعات فتنه چنین دستور می‌دهد: «و هنگامی که گردوغبار حوادث ناشناخته برمی‌خیزد، و پیچیدگی‌های فتنه آشکار می‌شود نوزادش تولد می‌یابد و باطن آن ظاهر می‌گردد، قطب و محورش بر جای خود قرار می‌گیرد و آسیای آن به حرکت درمی‌آید، (به هوش باشید و) با احتیاط گام بردارید»؛ (وَتَثَبُّوا فِي قَتَامِ الْعُشْوَةِ^۱، وَأَعْوَجَاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَبِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا، وَأَنْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَمَدَارِ رَحَاهَا).

امام علیه السلام در این عبارت، گاه فتنه را به جنینی تشبیه می‌کند که به‌طور پنهانی پرورش پیدا می‌کند و ناگهان متولد می‌شود و گاه همانند آسیایی می‌شمرد که نخست قطب و محور آن را بر پا می‌سازند و سپس سنگ آسیا به چرخش درمی‌آید. تجربیات تاریخی نیز نشان می‌دهد که واقعاً فتنه‌ها چنین‌اند؛ مراحل کمونی دارند که بر اثر عوامل مختلف اجتماعی شکل می‌گیرد؛ ناگهان انفجاری رخ می‌دهد و آنچه در درون جامعه است، ظاهر می‌شود.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام نشانه‌های دیگری از شکل‌گیری فتنه‌ها بیان می‌کند و می‌فرماید: «(آری!) فتنه‌ها کم‌کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت می‌کنند و سرانجام به‌صورت خطرناک آشکار می‌شوند. رشد آن‌ها همچون رشد جوانان (سریع است) و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ‌های سخت و محکم است (که بر پیکر انسان وارد می‌شود)»؛ (تَبْدَأُ فِي مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ، وَتُؤَوَّلُ إِلَى فِظَاعَةِ جَلِيَّةٍ. شَبَابُهَا كَشِبَابِ^۳ الْغُلَامِ، وَأَثَارُهَا كَأَثَارِ السَّلَامِ^۴).

۱. «قتام» به معنای غبار است.

۲. «عشوه» به معنای پرداختن به کاری بدون آگاهی است.

۳. «شباب» (به کسر سین) به معنای سرحال بودن اسب و بلند شدن بر روی پاها و «شباب» (به فتح سین) به معنای جوانی و آغاز هر چیزی است؛ این واژه در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه با کسر و در برخی دیگر با فتح آمده است.

۴. «السَّلام» (به کسر سین) جمع «سَلِمَه» بر وزن «کلمه» به معنای سنگ سخت است.

در این‌که این فتنه‌هایی که امام علیه السلام در این بخش از خطبه به آن اشاره فرموده و درباره آن هشدار می‌دهد، کدام فتنه است؟ در میان شارحان نهج البلاغه گفت‌وگوست؛ ولی ظاهر این است که اشاره به فتنه «بنی امیه» باشد که از زمان عثمان شروع شد و دوران کمون خود را طی کرد و با قتل «عثمان»، ظهور و بروز پیدا کرد و با حکومت «معاویه و یزید و عبدالملک مروان» و مانند آن‌ها به اوج خود رسید و به قدری این فتنه آشکار گشت و به رسوایی کشیده شد که علناً بر منابر، علی علیه السلام را سب می‌کردند و دشنام می‌دادند، و ضرباتی که از این ناحیه بر پیکر اسلام وارد شد مانند ضرباتی بود که در یک زلزله وحشتناک از متلاشی شدن کوه‌ها و سقوط سنگ‌ها بر آبادی‌ها رخ می‌دهد.

و در ادامه این بحث به ویژگی‌های دیگری از این فتنه اشاره می‌کند و می‌فرماید: سردمداران فتنه چنان با هم متحد و متفقند که گویا آن را از یکدیگر به ارث می‌برند: «ستمگران آن را بر طبق پیمان‌هایی از یکدیگر به ارث می‌برند، نخستین آن‌ها رهبر آخرینشان است و آخرینشان پیرو نخستین آن‌ها»؛ (يَتَوَارَثُهَا الظَّلْمَةُ بِالْعَهْودِ! أَوْلَهُمْ قَائِدٌ لِآخِرِهِمْ، وَآخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوْلِهِمْ).

آری! فتنه‌انگیزان خطرناک این‌گونه‌اند که اسباب فتنه را از یکدیگر به ارث می‌برند و همه در خط واحدی سیر می‌کنند و در مسیر واحدی گام برمی‌دارند و این هماهنگی و توارث از یکدیگر خطر آن‌ها را افزایش می‌دهد و آثار شوم فتنه‌هاشان را مضاعف می‌سازد.

آنگاه به انگیزه‌های اصلی فتنه‌جویان و ستمگران خودکامه اشاره کرده، می‌فرماید: «(آری) آن‌ها برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‌جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گندیده‌ای ریخته باشند با یکدیگر به نزاع برمی‌خیزند (گرچه در ظاهر متحدند و مسیر واحدی را طی می‌کنند، ولی در باطن با یکدیگر در ستیزند و هر یک می‌خواهد در رأس فتنه باشد و دیگران

پیرو او باشند)؛ «يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دُنْيَةٍ، وَيَتَكَالَبُونَ عَلَى حِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ^۱».

سپس در عبارتی کوتاه و گویا به عاقبت کار آن‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ولی به‌زودی پیروان، از پیشوایان خود برائت می‌جویند و رهبران از پیروانشان؛ و سرانجام با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به‌هنگام ملاقات (در این جهان یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند!»؛ (وَعَنْ قَلِيلٍ يَتَّبِعُ التَّابِعُ مِنَ الْمَثْبُوعِ، وَالْقَائِدُ مِنَ الْمَقُودِ، فَيَتَزَايِلُونَ بِالْبُغْضَاءِ، وَيَتَلَاعُونَ عِنْدَ اللَّقَاءِ).

این قسمت ممکن است اشاره به فتنه‌جویان بنی‌عباس باشد؛ گرچه آن‌ها همان خط بنی‌امیه را که عبارت بود از نفاق و تکالب بر دنیا و ضربه زدن بر پیکر اهل‌بیت علیهم‌السلام - که رهبران الهی امت بودند - ادامه می‌دادند، ولی در ظاهر به آن‌ها لعن و نفرین می‌فرستادند و از اعمال آن‌ها بیزاری می‌جستند و شعار قیامشان که برای فریب مردم بود «الرضا لآل محمد» بود، آن‌ها کشتار عجیبی از بقایای بنی‌امیه کردند و سیل خون جاری ساختند و آثارشان را محو و نابود کردند و اموالشان را بر باد دادند.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه جمله «و يتلاعنون عند اللقاء» را اشاره به «لقاء الله» و روز قیامت می‌دانند، همان‌گونه که در قرآن می‌فرماید: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾؛ «در آن هنگام پیشوایان (گمراه‌کننده) از پیروان خود بیزاری می‌جویند؛ و عذاب الهی را مشاهده می‌کنند و دستشان از همه‌جا کوتاه می‌شود»^۲.

همان‌گونه که تابعین نیز از پیشوایان خود بیزاری می‌جویند؛ چنان‌که در قرآن مجید می‌خوانیم: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾؛

۱. «مریح» به‌معنای بدبو و گندیده است که از ریشه «ریح» به‌معنای بو گرفته شده است.

۲. بقره، آیه ۱۶۶.

«(به یاد آور) آن روز که همه آن‌ها را محشور می‌کنیم؛ سپس به مشرکان می‌گوییم: «معبودهایتان» که همتای خدای پنداشتید کجایند؟ (چرا به یاری شما نمی‌آیند؟!))». سپس پاسخ و عذر آن‌ها چیزی جز این نیست که می‌گویند: «به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم».^۱

جمله «یتکالبون علی جیفه»، این گروه ستمگر و دنیاپرست را به سگ‌هایی تشبیه می‌کند که به مردار گندیده‌ای حمله‌ور شده‌اند و از دست و دهان یکدیگر می‌ربایند. چه تشبیه دقیق و گویایی!

نکته

ویژگی‌های حاکمان دنیاپرست!

از کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که ستمگران خودکامه ویژگی‌هایی دارند که تاریخ بشر نیز گواه و شاهد آن است؛ از جمله:

۱. استفاده از بهانه‌ها و فتنه‌ها برای پیش بردن اهداف خود، همان‌گونه که بنی‌امیه از ماجرای خون‌خواهی عثمان، حدّا کثر بهره‌گیری را کردند.
۲. هماهنگی نقشه‌ها در آغاز کار و انسجام در برنامه‌های مخرب و فتنه‌خیز.
۳. رقابت شدید به‌هنگام پیروزی به‌گونه‌ای که گویی سگانی هستند که بر جیفه‌ای افتاده‌اند و هر یک سعی دارد آن را از دیگری برباید.
۴. سرانجام، هر فردی دیگری را لعن و نفرین می‌کند و گناهان را به گردن دیگری می‌اندازد.

تاریخ گذشته و معاصر، شاهد و گویای این گفتار پربار امام علیه السلام است.

بخش سوم

ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ، وَالْقَاصِمَةُ الرَّجُوفِ، فَتَرِيحُ قُلُوبٌ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ، وَدَخِلُ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ؛ وَتَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَتَلْتَبِسُ الْأَرْءَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا. مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ، وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ؛ يَتَكَادِمُونَ فِيهَا تَكَادِمَ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ! قَدْ أَضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ، وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ. تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةَ، وَتَنْطِقُ فِيهَا الظُّلْمَةَ، وَتَدُقُّ أَهْلَ الْأَبْدُو بِمَسْحَلِهَا، وَتَرُضُّهُمْ بِكَلْكَلِهَا يَضِيعُ فِي عُبَارِهَا الْأُوْحْدَانُ، وَيَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ؛ تَرُدُّ بِمَرِّ آتِئَاتٍ، وَتَحْلُبُ عَابِطَ الدَّمَاءِ، وَتَنْلِمُ مَنَارَ الدِّينِ، وَتَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ. يَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْيَاسُ، وَيُدْبِرُهَا الْأَزْجَاسُ. مِرْعَادُ مِبْرَاقٍ، كَاشِفَةٌ عَنِ سَاقٍ! تُقَطِّعُ فِيهَا الْأَزْجَامَ، وَيُفَارِقُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ! بَرِيئُهَا سَقِيمٌ، وَطَاعِنُهَا مُقِيمٌ!

ترجمه

سپس فتنه‌ای اضطراب‌آور، درهم‌شکننده و نابودکننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام قلب‌ها پس از استواری می‌لغزند و گروهی از شخصیت‌ها پس از سلامت فکر و اندیشه گمراه می‌شوند، آرا به‌هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می‌گردد، و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می‌شود. آن‌کس که به مقابله با آن برخیزد پشتش را می‌شکند و کسی که برای فرونشاندنش تلاش کند او را در هم می‌کوبد و فتنه‌جویان در این میان همچون گورخران وحشی‌اند که یکدیگر را گاز می‌گیرند؛ رشته‌های سعادت و آیین الهی که محکم بود، سست و لرزان می‌شود و چهره واقعی امور پنهان می‌گردد؛ حکمت و دانش فروکش می‌کند و ستمگران به سخن درمی‌آیند، این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می‌شود و) بادیه‌نشینان را با

ابزار خود درهم می‌کوبد و با سینه خود آن‌ها را له می‌کند؛ افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می‌شوند و افراد سواره در مسیر آن نابود می‌گردند، این فتنه با تلخی‌ها و با شدت وارد می‌شود و خون‌های تازه‌ای می‌جوشد، علائم دین را خراب می‌کند و رشته‌های یقین را از هم می‌گسلد، (به گونه‌ای که) عاقلان از آن می‌گریزند و پلیدان، تدبیر آن را به دست می‌گیرند، بسیار پررعدوبرق است و هر انسانی را به مشقت می‌اندازد، پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می‌گردد و از اسلام جدایی حاصل می‌شود، سالم‌هایش بیمار و کوچ‌کنندگانش مقیم‌اند!

شرح و تفسیر

ویژگی‌های فتنه بزرگ دیگر!

امام علیه السلام در این خطبه به فتنه مهم دیگری اشاره می‌کند که مسلمانان در پیش دارند؛ فتنه‌ای وحشتناک و کوبنده که ویژگی‌های آن در تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از خطبه آمده است؛ به این امید که مؤمنان آن را بشناسند و از آن دوری گزینند و ضایعات آن به حداقل برسد. می‌فرماید: «سپس فتنه‌ای اضطراب‌آور، درهم‌شکننده و نابودکننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام، قلب‌ها پس از استواری می‌لغزند، و گروهی از شخصیت‌ها پس از سلامت فکر و اندیشه گمراه می‌شوند؛ آرا به‌هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می‌گردد و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می‌شود»؛ (ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ^۱، وَالْقَاصِمَةِ^۲ الزَّحُوفِ^۳، فَتَرِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ

۱. «رجوف» از ریشه «رجف» بر وزن «حذف» به معنای شدت اضطراب گرفته شده و به شایعاتی که جامعه را به شدت مضطرب می‌کند «اراجیف» می‌گویند.

۲. «قاصمه» از ریشه «قصم» بر وزن «خصم» به معنای شکستن توأم با شدت است.

۳. «زحوف» از ریشه «زحف» بر وزن «حرف» به معنای سنگین راه رفتن گرفته شده و به حرکت لشکر انبوه نیز گفته می‌شود و «زحوف» در جمله بالا اشاره به فتنه گرانی است که به صورت انبوه به مردم حمله می‌کنند.

أَسْتِقَامَةٍ، وَتَضَلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ؛ وَتَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَتَلْتَبِسُ الْأَرَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا^(۱).

در این که این فتنه کدام فتنه است؟ بسیاری از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به فتنه «مغول» و «تاتار» دانسته‌اند و تقریباً احتمالی غیر از این ذکر نکرده‌اند؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا مغول‌ها جز غارت اموال و تخریب شهرها و سلطه بر حکومت کشورهای اسلامی هدفی نداشتند؛ در حالی که امام علیه السلام در این عبارت خطبه از فتنه‌ای خبر می‌دهد که افکار و اعتقادات مردم را هدف‌گیری می‌کند و آن‌ها را به گمراهی و اختلافات فکری و مذهبی می‌کشانند.

از این رو ممکن است این فتنه اشاره به فتنه بنی‌عباس باشد که بعد از فتنه بنی‌امیه - که در عبارات قبل به آن اشاره شده بود - به وجود آمد.

می‌دانیم که بنی‌امیه و بنی‌عباس گرچه هر دو یک هدف شیطانی را تعقیب می‌کردند، ولی بنی‌امیه همان‌گونه که سردمدار آن‌ها معاویه گفت، کاری به نماز و روزه و برنامه‌های دینی مردم نداشتند، مگر در جایی که برای حکومت خودکامه آن‌ها مزاحمت داشت؛ در حالی که بنی‌عباس پنجه در عقاید مردم افکندند و می‌دانیم که بسیاری از مکتب‌های انحرافی و مذاهب فاسد در عصر آن‌ها به وجود آمد و اختلاف در مسائلی مانند «حدوث و قدم قرآن» و «جبر و تفویض» و اختلافات «اشاعره و معتزله» در زمان آن‌ها بالا گرفت و به یقین بنی‌عباس به دنبال آن بودند که مردم و حتی دانشمندان و علما و متفکران را به این مباحث سرگرم کنند و خودشان به حکومت ادامه دهند.

نمی‌گوییم که بنی‌امیه مطلقاً دنبال این مسائل نمی‌رفتند، بلکه می‌گوییم این‌گونه مباحث در آن زمان ظهور و بروزی همچون عصر بنی‌عباس نداشت.

۱. «نجوم» در این جا معنای مصدری دارد و به معنای آشکار شدن است.

بعضی از شارحان^۱ نیز احتمال داده‌اند که این بخش اشاره به فتنه «دجال» در آخرالزمان است که سبب گمراهی گروهی از مردم می‌شود؛ ولی با تعبیراتی که در کلام امام علیه السلام آمده است، این احتمال، بعید به نظر می‌رسد.

در ادامه بیان ویژگی‌های این فتنه، امام علیه السلام به شدت و فشار آن اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌کس که به مقابله با این فتنه برخیزد، پشتش را می‌شکند و کسی که برای فرونشاندنش تلاش کند، او را درهم می‌کوبد، و فتنه‌جویان در این میان همچون گورخران وحشی‌اند که یکدیگر را گاز می‌گیرند»؛ (مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصْمَتُهُ، وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطْمَتُهُ؛ يَتَكَادَمُونَ^۲ فِيهَا تَكَادَمَ^۳ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ!).

این تعبیر، تأکیدی است بر آنچه در بخش قبلی خطبه درباره فتنه اول ذکر شد که سردمداران فتنه‌ها در آغاز متحدند؛ ولی هنگامی که پیروز شدند برای حذف یکدیگر تلاش می‌کنند.

و درباره وضع دینی و اخلاقی مردم در آن زمان می‌فرماید: «رشته‌های سعادت و آیین الهی که محکم بود، سست و لرزان می‌شود و چهره واقعی امور پنهان می‌گردد، حکمت و دانش فروکش می‌کند و ستمگران به سخن درمی‌آیند (و زمام کارها را به دست می‌گیرند) این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می‌شود و) بادیه‌نشینان را با ابزار خود درهم می‌کوبد و با سینه خود آن‌ها را له می‌کند!»؛ (قَدْ أَضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ، وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ. تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةَ، وَتَنْطِقُ فِيهَا الظَّلْمَةَ، وَتَدُقُّ أَهْلَ الْبَدْوِ بِمِسْحَلِهَا^۴، وَتَرْضُضُهُمْ^۵ بِكَلْكَلِهَا^۶).

۱. اختیار مصباح السالکین، ص ۳۱۷.

۲. «یتکادمون» از ریشه «کدم» بر وزن «شرم» به معنای گاز گرفتن است و «تکادم» آن است که دو حیوان به جان هم بیفتند و یکدیگر را گاز بگیرند.

۳. «حمر» جمع «حمار» در این جا به معنای گورخر است؛ به فرینه «عانه» که به معنای گلّه گورخران می‌باشد.

۴. «مسحل» از ریشه «سحول» به معنای تیشه و «سوهان» و مانند آن است که چیزی را با آن می‌تراشند.

۵. «ترض» از ریشه «رض» به معنای کوبیدن و نرم کردن است.

۶. «کلكل» به معنای سینه است.

آری! هنگامی که صحنه اجتماع از دانشمندان خالی شود، رشته سخن به دست ظالمان بی منطق می افتد و هرچه می خواهند می گویند و مردم مجبورند عملی کنند. فتنه به اندازه‌ای فراگیر می شود که آبادی‌های کوچک و دورترین نقاط را نیز تسخیر می کند.

و در ادامه این سخن درباره خطرهای فوق العاده این فتنه می فرماید: «وضع به گونه‌ای خواهد بود که) افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می شوند و افراد سواره در مسیر آن نابود می گردند!»؛ (يَضِيعُ فِي غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ، وَيَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ). اشاره به این که فتنه به اندازه‌ای عظیم و سنگین است که غبار آن برای نابود کردن مخالفان محدود کافی است و مخالفان کثیر و متشکل نیز هنگامی که در مسیر آن قرار گرفتند در هم کوبیده می شوند و هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست. بعضی از شارحان در تفسیر این جمله گفته اند: منظور از «وحدان» فضلا و دانشمندان اند که به غبار شبهه‌ها گرفتار می شوند و حق را از دست می دهند و «رکبان» کنایه از گروه‌های نیرومند است که آن‌ها هم تاب مقاومت در برابر فتنه‌گران را ندارند و از میان برداشته می شوند؛ ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد؛ چرا که «وحدان» اشاره به افراد تنها یا پیاده نظام است و «رکبان» به افراد قوی یا سواره نظام گفته می شود.

و در ادامه می فرماید: «این فتنه با تلخی‌ها و با شدت وارد می شود و خون‌های تازه می جوشد، علائم دین را خراب می کند و رشته‌های یقین را از هم می گسلد، (به گونه‌ای که) عاقلان از آن می گریزند و پلیدان، تدبیر آن را به دست می گیرند!»؛ (تَرِدُ بِمَرِّ الْقَضَاءِ، وَتَحْلُبُ عَيْبَةَ الدَّمَاءِ، وَتَثْلُمُ مَنَارَ الدِّينِ، وَتَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ. يَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْيَاسُ، وَيُدْبِرُهَا الْأَرْجَاسُ).

۱. «عَيْبَةُ» از ریشه «عَيْبُ» بر وزن «خَيْبُ» به معنای سربریدن حیوان است و دم عیبط به خون تازه می گویند که از بدن انسان یا حیوان جاری می شود.

آری! هنگامی که هوشمندان و دانشمندان از صحنه اجتماع کنار زده شوند و ناپاکان، زمام امور را به دست گیرند، رشته‌های ایمان و یقین گسسته می‌شود و جان و مال و نوامیس مردم به خطر می‌افتد.

سرانجام، امام علیه السلام در بیان آخرین ویژگی‌های این فتنه عظیم چنین می‌فرماید: «بسیار پررعد و برق است و هر انسانی را به مشقت می‌اندازد؛ پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می‌گردد و از اسلام جدایی حاصل می‌شود (آن فتنه چنان شدید است که) سالم‌هایش بیمار و کوچ‌کنندگانش مقیم‌اند»؛ (مِرْعَادُ مِبْرَاقٍ^۱، كَاشِفَةٌ عَنِ سَاقٍ! تُقَطِّعُ فِيهَا الْأَرْحَامُ، وَيُفَارِقُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ! بَرِيئُهَا سَقِيمٌ، وَظَاعِنُهَا مُقِيمٌ!).

توصیف به «پررعد و برق» کنایه از شدت وحشتناک بودن این فتنه است؛ چراکه این تعبیر، غالباً به همین معنا به کار می‌رود؛ ولی بعضی از شارحان آن را اشاره به صدای ضربات شمشیرها و برق آن‌ها دانسته‌اند؛ اما معنای اول مناسب‌تر است.

تعبیر به «کاشفه عن ساق» (ساق پا را برهنه می‌کنند) کنایه از شدت مشقت آن است، زیرا هنگامی که انسان می‌خواهد کار پرمشقتی را انجام دهد آستین‌ها و پاچه‌ها را بالا می‌زند و دامن را به کمر می‌بندد.

تعبیر به «قطع رحم» اشاره به این است که سردمداران فتنه نه برادر می‌شناسند، نه پدر و نه مادر؛ هرکس برخلاف خواسته‌های نامشروع آن‌ها گام بردارد از دم شمشیر می‌گذرانند و طبیعی است که در چنین شرایطی تعلیمات اسلام به کلی کنار می‌رود.

تعبیر «بریها سقیم و ظاعنها مقیم» اشاره به این است که حتی کسانی که فکر می‌کنند از آسیب‌های این فتنه برکنارند بازهم گوشه‌ای از دامانشان را می‌گیرد و آن‌ها که گمان می‌کنند می‌توانند از آن فرار کنند باز در آن می‌افتند، درواقع، فتنه‌ای است فراگیر که کمتر کسی از آن رهایی می‌یابد.

۱. «مرعاد» از ریشه «رعد» به معنای شیء پر سر و صداست و «مبraq» از ریشه «برق» به معنای شیء «مبraq» و خیره‌کننده است.

بخش چهارم

بَيْنَ قَبِيلٍ مَطْلُولٍ، وَخَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ، يَخْتَلُونَ بِعَقْدِ الْإِيمَانِ وَبِعُرْوِ
الْإِيمَانِ؛ فَلَا تَكُونُوا أَذْصَابَ الْفِتَنِ، وَأَعْلَامَ الْبِدْعِ؛ وَالزَّمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ
حَبْلُ الْجَمَاعَةِ، وَبُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ؛ وَأَقْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ،
وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ؛ وَادَّخُوا مَنَارِجَ الشَّيْطَانِ، وَمَهَابِطَ الْعُدْوَانِ؛
وَلَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لِعَقِّ الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بَعِينٌ مِّنْ حَرَمٍ عَلَيْكُمْ
الْمَعْصِيَةِ، وَسَهْلٌ لَّكُمْ سُبُلُ الطَّاعَةِ.

ترجمه

مردم (در آن زمان) یا کشته می شوند و خونشان به هدر می رود، و یا ترسان هستند (و به گوشه ای پناه می برند) و طالب امان اند. فتنه گران با سوگندها و تظاهر به ایمان، مردم را فریب می دهند. در چنین شرایطی سعی کنید شما پرچم های فتنه و نشانه های بدعت نباشید، و از آنچه پیوند جماعت به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن بنا شده، جدا نشوید. بر خداوند، مظلوم وارد شوید و ظالم وارد نشوید. از گام نهادن در راه های شیطان و سراشیبی های ظلم و عدوان پرهیزید. لقمه های حرام، هر چند اندک باشد، وارد شکم خود نسازید؛ چراکه شما زیر نظر کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه های اطاعت را برای شما آسان ساخته است.

شرح و تفسیر

وظیفه شما در این فتنه

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین پنداشته اند که این بخش از خطبه، ارتباط

خاصی با بخش‌های سابق خطبه ندارد و مرحوم سید رضی طبق روش گزینشی خود آن را انتخاب کرده و قسمت‌هایی را که قبل از آن بوده ذکر نکرده است؛ در حالی که رابطه نزدیکی میان این بخش و بخش‌های گذشته دیده می‌شود، زیرا در بخش‌های پیشین، ویژگی‌های فتنه‌هایی که در برابر مردم در آینده وجود داشته است، بیان شده و در این بخش، نتیجه آن فتنه‌ها و سپس وظیفه مردم در برابر آن بیان می‌شود.

نخست می‌فرماید: «مردم (در آن زمان) یا کشته می‌شوند و خونشان به هدر می‌رود و یا ترسان هستند (و به گوشه‌ای پناه می‌برند) و طالب امان‌اند»؛ (بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ^۱، وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ).

و در ادامه این سخن می‌افزاید: «فتنه‌گران با سوگندها و تظاهر به ایمان، مردم را فریب می‌دهند»؛ (يَخْتَلُونَ^۲ بِعَقْدِ الْإِيمَانِ وَبِعُزْوِرِ الْإِيمَانِ).

آری! فتنه‌گر برای پیشبرد اهداف شیطانی خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند، کشتن و در هم کوبیدن و در صورت لزوم، تظاهر به ایمان کردن و امان‌نامه برای افراد نوشتن و بعد همه را به دست فراموشی سپردن.

سپس امام علیه السلام به بخشی از وظایف مردم در این فتنه‌ها و آشوب‌های سخت اشاره کرده و دستورات پنج‌گانه‌ای برای پیروان حق بیان می‌کند. نخست می‌فرماید: «در چنین شرایطی سعی کنید شما پرچم‌های فتنه و نشانه‌های بدعت نباشید»؛ (فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ، وَأَعْلَامَ الْبِدْعِ).

اشاره به این‌که با سردمداران فتنه‌ها و بدعت‌ها همکاری نکنید و خود را از این معرکه‌های خطرناک کنار بکشید. و در دومین دستور می‌افزاید: «و از آنچه

۱. «مطلول» کسی است که خون او به هدر رفته است و از ریشه «طل» بر وزن «حل» به معنای به هدر رفتن خون است.

۲. «یختلون» یعنی خدعه و نیرنگ می‌زنند و از ریشه «ختل» بر وزن «قتل» به معنای نیرنگ زدن است.

پیوند جماعت (و جامعه اسلامی) به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن بنا شده، جدا نشوید»؛ (وَأَلْزَمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ، وَبَيَّتْ عَلَيْهِ أَوْ كَانَ الطَّاعَةِ).

اشاره به این که تا می‌توانید قوانین و دستورات الهی را که ضامن بقای جامعه اسلامی و اطاعت پروردگار است (حتی در گیر و دار فتنه‌ها تا آن جا که می‌توانید) محترم بشمرید؛ چراکه اگر راه نجاتی از فتنه باشد پیروی از این دستورات است. این سخن همچنین برنامه‌هایی همچون نماز جمعه و جماعت و حج و کمک به محرومان و ستمدیدگان را شامل می‌شود؛ چراکه حفظ آن‌ها سبب نجات از فتنه‌هاست.

در سومین دستور می‌فرماید: «بر خداوند، مظلوم وارد شوید و ظالم وارد نشوید»؛ (وَأَقْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ، وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ).

مفهوم این سخن آن نیست که تن به ظلم بدهید و تسلیم ظالم شوید؛ زیرا این کار از نظر اسلام ممنوع و نوعی کمک به ظالم و اعانت بر اثم است؛ بلکه منظور آن است که اگر بر سر دو راهی قرار گرفتید که یا حقوق مردم را ببرید یا حق شما را ببرند، ترجیح دهید که از حق خود بگذرید تا به ظلم بر دیگران آلوده نشوید. با توجه به قاعده تقدیم اهم بر مهم، این کار یک برنامه عادلانه و خداپسندانه است. و در چهارمین دستور می‌افزاید: «از گام نهادن در راه‌های شیطان و سراشیبی‌های ظلم و عدوان بپرهیزید!»؛ (وَأَتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ، وَمَهَابِطَ الْعُدْوَانِ).

اشاره به این که به منطقه خطر (ظلم و فساد) نزدیک نشوید؛ چراکه لغزشگاه انسان است. تعبیر به «مدارج» (پله‌ها) و «مهابط» (سراشیبی‌ها) اشاره به نکته لطیفی است؛ یعنی شیطان، انسان را از پله‌های طغیان بالا می‌برد و هنگامی که به اوج رسید او را به پایین پرتاب می‌کند و گاه به کنار دره‌های گناه می‌کشانند تا پایش بلغزد و در اعماق کبایر سقوط کند.

در پنجمین و آخرین دستور می‌افزاید: «لقمه‌های حرام، هر چند اندک باشد، وارد شکم خود نسازید؛ چراکه شما زیر نظر کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه‌های اطاعت را برای شما آسان ساخته است»؛ (وَلَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لُعَقَ الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بَعَيْنٍ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ، وَسَهَّلَ لَكُمْ سُبُلَ الطَّاعَةِ).

بی‌شک، به‌هنگام سلطه‌ظالمان و بروز فتنه‌ها اموال حرام در دست مردم زیاد می‌شود و استفاده از آن‌ها آثار بسیار شومی در وجود انسان می‌گذارد؛ قلب را تاریک و انسان را از خدا دور می‌سازد و در مسیر شیطان قرار می‌دهد. امام علیه السلام در این باره هشدار می‌دهد و در ضمن می‌فرماید: هیچ‌گاه راه طاعت و کسب حلال به‌روی شما بسته نمی‌شود؛ زیرا در هر شرایطی خداوند راه‌هایی برای نجات از معاصی و روی آوردن به طاعت الهی به‌روی مردم گشوده است.

به گفته نویسنده معروف «مغنیه» بهترین تفسیر برای این جمله و مابعد آن، همان سخنی است که در خطبه ۱۱۴ گذشت که می‌فرمود: «إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ. وَمَا أَحَلَّ لَكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَمَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ؛ آنچه به آن مأمور شده‌اید گسترده‌تر از آن چیزی است که از آن نهی شده‌اید و آنچه بر شما حلال شده بیش از آن چیزی است که حرام گردید؛ بنابراین کم را به سبب زیاد ترک گویند و محدودتر را به خاطر گسترده‌تر رها سازید».



۱. «لعق» جمع «لعمه» به‌معنای چیز کم است، به‌اندازه‌ای که قاشق یا انگشت می‌تواند از یک ماده غذایی بردارد.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ، وَ صِفَاتِ أُمَّةِ الدِّينِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که دربارهٔ صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین ایراد فرموده است^۱

بخش اول

صفحه ۹۹

; T ρE a Å Ü ð i Vkd -M, Üh Mj | a ÅñA°A °k-d °I
 ,o UAv°A Δ d U ,oÅB -°I -°E U / ° Iç ½E Å IBM
 k e I ;J M-°I J o°A,j kd -°I jBd °I ,î « -°I ì »B°AÿA°Ti
 o L°I , jM ì -v°A,K » foe Å-M Ö°B°I ,jkÅÑ HU M

۱. سند خطبه:

این خطبه را امام علیه السلام، زمانی ایراد فرمود که خلافت ظاهری به او رسید. این سخنی است که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۵۳ دارد و نشان می‌دهد که در جای دیگری غیر از نهج البلاغه دیده است؛ زیرا نهج البلاغه اشاره به این مطلب ندارد. مرحوم کلینی نیز بخش‌هایی از آن را در اصول کافی، ج ۱، باب جوامع التوحید، ص ۱۳۹، ح ۵ نقل کرده است. آمدی نیز در غررالحکم به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۴۰).

لا يَتَفَرِّقُ آلِيهِ، وَ الشَّاهِدِ لَا بِمُحَاسِنَةٍ، وَ الْبَائِنِ لَا بِتَرَاحِي مَسَافَةٍ، وَ الظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيِيَةٍ، وَ الْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ. بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا، وَ الْقُدْرَةَ عَلَيْهَا، وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ، وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ. مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَاقَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدْ أَسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «أَيْنَ» فَقَدْ حَيَّرَهُ. عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ.

بخش دوم

صفحة ١٠٩

&I ñkITwI ;Ñ BñkTÁI ,c b ,i ½ i -º ,i °Bì Ç kç :B «½
 - IB-»A /oà -ºU k \ -ºhB Tlo AIBoè TI ;H½ Ç M,H½ Ç ÜM
 ùo Á; ½ A « °Ñi k ;jBLÁ aÁ UBÁ , Üñ aÁ&I Ç Aç
 i °B U&I ¼A/ o »E o »Ej ½ AnB°Ñi k , ùoÁ
 ûà I /½ç IB-] , ½ w wI » 9 , ° h TwI ,ç wB BI
 «û U / e j çBM, aÁo B j ½ \\ e j M, \ «½ °B U&I
 cTü U , aè°Ac MB ½ , Ä«°A MA½ ù/ L\B é ÜU , LoA
 , -B -e Ekç/ d MB-MARB-è°Aò z U , d UBMAARA h °I
 / út -ºI ûB , ûz Tv -ºI UB ù/ AB½ AnE

خطبه در یک نگاه

این خطبه به طور کلی از دو بخش عمده تشکیل شده است: در بخش اول، امام علیه السلام به نکات مهمی درباره صفات خداوند اشاره می‌کند که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند آن در هیچ کتابی دیده نشده است و فراتر از مطالبی است که فلاسفه و حکیمان و عرفا درباره صفات خدا گفته‌اند.

و در بخش دوم به موقعیت پیشوایان دینی و امامان هدایت اشاره می‌کند و مقام آن‌ها را در پیشگاه حق و موقعیتشان را در جامعه انسانی، بیان می‌فرماید و در همین بخش، از نعمت بزرگ الهی یعنی اسلام و قرآن سخن می‌گوید، و نکات جالبی درباره این کتاب آسمانی ذکر می‌کند تا مردم قدرش را بدانند و از این منبع فیض پروردگار بیشتر بهره گیرند.

بخش اول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَبِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ؛
وَبِاسْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ لَا تَسْتَلِمُهُ أَلْمَشَاعِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ
السَّوَاتِرُ، لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ
وَالْمَرْبُوبِ؛ أَلَّا حُدَّ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدِهِ، وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَدَصْبِ،
وَالسَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَالْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَالشَّاهِدِ لَا بِمُمَاسَّةٍ، وَالْبَاطِنِ
لَا بِتَرَاجِي مَسَافَةٍ، وَالظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيِيَةٍ، وَالْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ بَانَ مِنْ
الْأَشْيَاءِ بِالْفَقْرِ لَهَا، وَالْقُدْرَةَ عَلَيْهَا، وَبَانَ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ،
وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ مِنْ وَصْفِهِ فَقَدْ حُدَّهُ، وَمَنْ حُدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ عَدَّهُ
فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ، وَمَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدْ آسَأَ وَصَفَهُ، وَمَنْ قَالَ: «أَيْنَ»
فَقَدْ حَيَّرَهُ عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَقَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ.

ترجمه

ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات همگان را به وجود خود راهنمایی کرده است و با حدوث آنها ازلیت خود را نشان داده و با شباهت داشتن آنها به یکدیگر روشن می‌سازد که شبیه و نظیری ندارد؛ عقل‌ها به کنه ذاتش نرسند و حجاب‌ها وجودش را مستور نسازند؛ چراکه خالق و مخلوق با هم فرق دارند و محدودکننده و محدودشونده، و پرورش‌دهنده و پرورده‌شده با هم متفاوت‌اند. یگانه است؛ ولی نه به معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد)، و خالق و آفریننده است؛ اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعب در این راه متحمل شود. شنواست؛ بی‌آنکه از ابزار

شنوایی استفاده کند، و بیناست؛ ولی نه از طریق باز و بسته کردن پلک‌ها. در همه جا حاضر است، نه این‌که با اشیا مماس باشد، و از همه چیز جداست، بی‌آن‌که مسافتی میان او و موجودات باشد. آشکار است، نه با دید چشم‌ها، و پنهان است، نه به سبب کوچکی و لطافت. با سلطه و قدرتش از همه اشیا جداست و همه آن‌ها از او جدا هستند؛ چراکه در برابر او خاضع‌اند و بازگشتشان به سوی اوست. آن‌کس که او را (با صفات مخلوقات) وصف کند، محدودش ساخته و کسی که برای او حدی قائل شود، او را به شمارش درآورده و آن‌کس که او را به شمارش درآورد، از لیتش را انکار کرده و آن‌کس که بپرسد: چگونه است؟ و صفش کرده و آن‌کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده است. او عالم بود، در آن هنگام که معلومی وجود نداشت، و پروردگار بود آن زمان که پرورده‌ای نبود، و قادر و توانا بود آن زمان که مقدوری وجود نداشت.

شرح و تفسیر

گوشه‌ای از صفات جمال و جلال خدا

همان‌گونه که در بخش مصادر خطبه گفته شد، این خطبه را امام علیه السلام هنگامی ایراد کرد که مردم، عثمان را به علت نارضایتی‌هایی که از او و اطرافیانش داشتند، کشتند و به دنبال آن با امام علی علیه السلام بیعت کردند.

در آغاز خطبه به شناخت خدا و بیان صفات جمال و جلال او می‌پردازد، چراکه ریشه تمام خوشبختی‌ها و اصلاحات فردی و اجتماعی، معرفت اوست. هیجده وصف از اوصاف الهی را در قالب عباراتی کوتاه و پرمعنا و روشن بیان می‌فرماید که فلاسفه و متکلمان در پیچ‌وخم آن مانده‌اند.

نخست می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات، همگان را به وجود خود راهنمایی کرده است»؛ (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالُّ عَلَيَّ وَجُودِهِ بِخَلْقِهِ).

آری! هنگامی که عجایب آفرینش را مطالعه کرده و اسرار و نظامات و شگفتی‌های خلقت زمین و آسمان، یا حیوان و انسان را بررسی کنیم به خوبی می‌فهمیم که این همه آثار بدیع، زائیده طبیعت کور و کر نیست؛ بلکه در پشت این دستگاه، حکیمی قادر و عالمی مدبّر قرار دارد، و این همان برهان نظم است که در قرآن مجید و روایات اسلامی به عنوان روشن‌ترین دلیل خداشناسی به آن اشاره شده است.

در دومین وصف می‌فرماید: «و با حدوث آنها، ازلیّت خود را نشان داده است» (وَبِمُحَدَثِ خَلْقِهِ عَلَيَّ أَزَلِيَّتِهِ).

این در واقع اشاره به برهان وجوب و امکان است؛ زیرا سلسله مخلوقات، که پشت سر هم لباس وجود به تن می‌پوشند، نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد و هر حادثی مخلوق حادث دیگر باشد؛ زیرا بی‌نهایت معلول، سرانجام نیاز به علتی دارد که ازلی باشد و بی‌نیاز از خالق و به تعبیر دیگر واجب‌الوجود باشد.

در سومین وصف می‌فرماید: «و با شباهت داشتن آنها به یکدیگر، روشن می‌سازد که شبیه و نظیری ندارد»؛ (وَبِأَشْتِبَاهِهِمْ عَلَيَّ أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ).

چگونه شباهت مخلوقات به یکدیگر دلیل بر این است که خداوند شبیه ندارد؟ پاسخ، آن است که این شباهت، دلیل بر ترکیب آنهاست؛ زیرا قدر مشترکی دارند از قبیل زمان و مکان و بعضی از اشکال و عوارض ظاهری؛ و جهات مختلفی دارند که آنها را از هم متمایز می‌کند؛ بنابراین هر موجودی مرکب است از مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز (جهات مشترک و جهات مختلف) و طبیعی است که چنین موجوداتی که مرکب‌اند، نیازمندند (نیازمند به اجزای خود و به کسی که آنها را با هم ترکیب کند) و از این جا می‌فهمیم که خداوند، شبیه و نظیری ندارد و گرنه ترکیب و احتیاج در ذات پاک او پیدا می‌شد.

در بیان چهارمین و پنجمین وصف می‌فرماید: «عقل‌ها به کنه ذات نرسند

و حجاب‌ها و جودش را مستور نسازند، چراکه خالق و مخلوق با هم فرق دارند و محدودکننده و محدودشونده، و پرورش دهنده و پرورده شده با هم متفاوت‌اند؛
 (لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ).

اما این‌که: مشاعر انسان اعم از حواس ظاهر و باطن و عقل و خرد به کنه ذات او نمی‌رسد، دلیلش روشن است؛ زیرا او وجودی است نامحدود و غیر متناهی از هر جهت؛ و عقل انسانی، محدود است از هر جهت؛ و نامحدود هرگز در محدود نمی‌گنجد. از سوی دیگر آثار وجود مقدّس او عالم را پر کرده که هیچ پرده‌ای نمی‌تواند او را بپوشاند. کنه ذاتش بر همه کس پنهان و آثارش در همه جا پیداست.

جمله «لافتراق الصانع...» دلیلی است بر پنهان بودن ذات پاک او و آشکار بودن آثارش؛ زیرا خالق و مخلوق و حادّ و محدود و ربّ و مربوب با هم متفاوت‌اند. مصنوع که ممکن الوجود است نمی‌تواند صانع را که واجب الوجود است درک کند و آفریدگان که محدودند نمی‌توانند آفریدگار را که نامحدود است دریابند و موجودات که تحت ربوبیت خداوندند، رب و پروردگار خویش را آن‌گونه که هست درک نمی‌کنند.

این احتمال نیز از سوی جمعی از شارحان نهج البلاغه داده شده که این استدلال‌ها برای تمام صفاتی است که قبلاً ذکر شد، ولی تفسیر اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در بیان ششمین و هفتمین صفات او می‌فرماید: «یگانه است؛ ولی نه به معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد)، و خالق و آفریننده است؛

۱. «لا تستلمه» از ریشه «استلام» به معنای تماس پیدا کردن با چیزی است.

اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعبى در این راه متحمل شود؛ (الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَنَصْبٍ^۱).

هنگامی که می‌گوییم: خداوند واحد است، بعضی تصور می‌کنند مفهومش این است که او یکی است و دو تا نیست؛ این تصور، اشتباه است؛ زیرا مفهوم این سخن آن است که دومی برای او تصور می‌شود اما وجود ندارد؛ حال آن‌که برای ذات خداوند دومی تصور نمی‌شود. مگر ذاتی که از هر جهت نامحدود است تعدد در آن تصور می‌شود؟ اگر تعددی تصور شود مفهومش این است که هر دو محدودند. بنابراین توحید ذات پروردگار به معنای وحدت عددی نیست؛ بلکه به معنای یکتایی از نظر شبیه و مانند است؛ نه در ذهن و نه در خارج.

و هنگامی که می‌گوییم: او خالق و آفریننده است، ممکن است این توهم برای بعضی پیدا شود که او برای خلقت موجودات آستین بالا می‌زند و از این جا به آن جا می‌رود و زحمت می‌کشد تا به مقصود خود برسد؛ آن‌گونه که ما در مورد مصنوعات خود انجام می‌دهیم؛ نه، او چنان است که وقتی اراده کند موجودی کوچک یا جهانی عظیم ایجاد شود، فرمان می‌دهد: «موجود باش» آن هم فوراً موجود می‌شود، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲.

سپس هشتمین و نهمین وصف را چنین بیان می‌کند، «شنواست؛ بی آن‌که از ابزار شنوایی استفاده کند، و بیناست؛ ولی نه از طریق باز و بسته کردن پلک‌ها؛ (وَالسَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَالْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ).

این توضیحات امام علیه السلام به این علت است که وقتی از بینایی و شنوایی و صفات دیگری همانند آن‌ها سخن به میان می‌آید، فوراً ذهن ما متوجه بینایی و شنوایی خودمان می‌شود که با ابزار و آلاتی مانند گوش و گره چشم با آن ساختمان‌های

۱. «نصب» به معنای خستگی و درد و رنج است.

۲. یس، آیه ۸۲.

مخصوصشان انجام می‌شود، در حالی که بینایی و شنوایی او با آلات و ابزار ممکن نیست؛ بلکه با حضور ذاتش در همه جا و در ظاهر و باطن همه اشیاست.

تعبیر «لا تفریق آله» ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان برای دیدن یک منظره کامل - مثلاً یک خانه - باید چشم خود را متوجه نقاط مختلف آن خانه کند؛ بالا و پایین و شرق و غرب آن را ببیند تا عکس‌های متعددی از آن به مغز مخابره شود و مغز، آن‌ها را در کنار هم بچیند و ترسیم کاملی از آن خانه درست کند؛ بنابراین، کار اول چشم، تصویرهای جداگانه برداشتن و کار دوم که مغز انجام می‌دهد ترکیب آن‌ها با یکدیگر است.

در مورد مشاهده یک حرکت، مانند حرکت یک انسان، باز همین کار انجام می‌شود که دقیقاً شبیه فیلم‌برداری معمولی، چشم از شکل و هیئت آن انسان در هر لحظه عکسی برمی‌دارد و به مغز مخابره می‌کند. هنگامی که این عکس‌ها در کنار هم چیده شود صحنه حرکت تجسم می‌شود.

در بیان دهمین و یازدهمین وصف چنین می‌فرماید: «در همه جا حاضر است، نه این‌که با اشیا تماس باشد، و از همه چیز جداست، بی آن‌که مسافتی میان او و موجودات باشد»؛ (وَالشَّاهِدِ لَا بِمَمَاسَّةٍ، وَالْبَاطِنِ لَا بِتَرَاحِي مَسَافَةٍ).

اشاره به این‌که حضور خداوند در همه جا نه به معنای حضور مکانی است که تماس با اشیا داشته باشد؛ بلکه حضور او به معنای احاطه و جودی او به همه چیز است؛ و جدایی او از اشیا نه به معنای فاصله مکانی یا زمانی است؛ بلکه به این معناست که ذات او در غایت کمال و غیر او در نهایت نقصان است.

ممکن است تصور شود که این صفات و صفاتی که بعد از این‌ها می‌آید تناقض دارند. نزدیک بودن و دور بودن، حاضر بودن و جدا بودن، ظاهر بودن و باطن بودن، صفاتی هستند که در اندیشه ما با هم جمع نمی‌شوند. درست است؛ مطلب همین‌گونه است؛ ولی این مطلب هنگامی درست است که این

صفات درباره مخلوقات به کار رود که همه از نظر زمان و مکان و جهات مختلف محدودند؛ اما هنگامی که سخن از ذات بی‌نهایت خداوند به میان می‌آید این اوصاف به ظاهر متضاد، در او جمع می‌شود، با این‌که در همه جا حضور دارد (یعنی احاطه علمی به همه چیز دارد) حضور مکانی در هیچ‌کجا ندارد؛ زیرا جسم نیست که مکان بخواهد.

سپس امام علیه السلام به بیان دوازدهمین و سیزدهمین وصف پرداخته، می‌فرماید: «آشکار است، نه با دید چشم‌ها، و پنهان است، نه به سبب کوچکی و لطافت»؛ **(وَالظَّاهِرِ لَا بُرُوءِيَّةَ، وَالْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةِ).**

آری! او از همه چیز آشکارتر است؛ چراکه آثار او سراسر جهان را پر کرده و جهان پرتویی از صفات جمال و جلال اوست؛ و پنهان است، نه مانند اشیای کوچک و بسیار لطیف مانند هوا، بلکه به این معنا که خرد به کنه ذاتش پی نمی‌برد. آنگاه چهاردهمین وصف از اوصاف او را چنین بیان می‌فرماید: «با سلطه و قدرتش، از همه اشیا جداست و همه آنها از او جدا هستند چراکه در برابر او خاضع‌اند و بازگشتشان به سوی اوست»؛ **(بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا، وَالْقُدْرَةَ عَلَيْهَا، وَبَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ، وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ).**

اشاره به این‌که اگر می‌گوییم: خدا از همه چیز جداست، نه به این معناست که او از ما دور است؛ چراکه به مقتضای دلایل قطعی فلسفی و صریح آیه قرآن از ما به ما نزدیک‌تر است: **«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»**؛ «و ما به او از ر قلبش نزدیک‌تریم»^۱، بلکه به این معناست که قدرت و قاهریت او بر همه چیز سایه افکنده. ما کجا و او کجا؟ «چه نسبت، خاک را با اوج افلاک؟» و همچنین جدایی اشیا از او، مفهومش خضوع همه چیز در برابر اراده و فرمان اوست. در بیان پانزدهمین وصف چنین می‌فرماید: «(ذات او قابل وصف نیست؛

چراکه) آن کس که او را (با صفات مخلوقات) وصف کند، محدودش ساخته و کسی که برای او حدی قائل شود، او را به شمارش درآورده و آن کس که او را به شمارش درآورد، ازلیتش را انکار کرده و آن کس که بپرسد: چگونه است؟ و صفش کرده و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده است؛ (مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ، وَمَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدْ أَسْتَوْصَفَهُ، وَمَنْ قَالَ: «أَيْنَ» فَقَدْ حَيَّرَهُ^۱).

توضیح این که: ما آفریده شدگان که در جهان ممکنات به سر می‌بریم، همه چیز را با خود مقایسه می‌کنیم و در بسیاری از مواقع، خدا را با صفات ناقص و محدود خود وصف می‌کنیم و اوصافی همچون اوصاف ممکنات برای او قائل می‌شویم و این درّه خطرناک تشبیه است که در آیات و روایات به شدت از آن نهی شده است؛ به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: کسی که او را به این صفات وصف کند او را همچون ممکنات محدود دانسته و کسی که حدی برای او قائل شود، به یقین شبیه و ماندی نیز برای او تصوّر می‌کند و بنابراین او را در قالب اعداد می‌آورد و کسی که او را در قالب اعداد آورد، ازلیت و ابدیت او را انکار کرده است؛ چراکه این دو وصف از نامحدود بودن ذات پاک او سرچشمه می‌گیرند.

همچنین کسی که از چگونگی ذات او سؤال کند، اوصاف مخلوقات را برای او قائل شده و آن کس که از مکان یا زمان او بپرسد، او را همچون اجسام در محدوده زمان و مکان فرض کرده است.

از شب و روزم چه می‌پرسی که من با یارِ خویش
در مکانی زندگی دارم که صبح و شام نیست!
اول و آخر ندارد داستان عاشقی
کانچه را آغاز نبود همچنین انجام نیست

۱. «حیزه» از ریشه «حیز» به معنای مکان گرفته شده است.

ممکن است کسانی وصف یادشده را به منزله سه وصف از اوصاف سلبيه خداوند بدانند: عدم محدوديت، نفی كيفيت و نفی مكان برای ذات پاک خدا. سرانجام امام عليه السلام اوصاف شانزدهم، هفدهم و هیجدهم را به این صورت بیان می فرماید: «او عالم بود، در آن هنگام که معلومی وجود نداشت، و پروردگار بود، آن زمان که پرورده ای نبود، و قادر و توانا بود آن زمان که مقدری وجود نداشت!»؛ (عَالَمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَقَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ).

اما این که خداوند پیش از این که معلومی وجود داشته باشد عالم بوده است، به این دلیل است که او عالم به ذاتش بوده و ذات او سرچشمه همه موجودات است؛ پس علم به ذات، در واقع علم به همه موجوداتی است که به تدریج در عالم، لباس وجود می پوشند.

و اما این که قبل از وجود موجودات، او پروردگار بوده، به دلیل آن است که قدرت به ربوبیت و پرورش موجودات، عین ذات پاک اوست؛ درست مثل این که می گوییم: فلان کس مدیر و مدبر است، در حالی که هنوز اداره و تدبیر تشکیلاتی را بر عهده نگرفته است.

همچنین اگر می گوییم که او قادر است قبل از این که مقدری وجود داشته باشد به دلیل این است که قدرتش عین ذات اوست؛ همان گونه که می گوییم: فلان کس توان انجام دادن چنین کاری را دارد، در حالی که هنوز انجام نداده است. کوتاه سخن این که: صفاتی همچون علم و قدرت و تمام صفات ثبوتیه، عین ذات اوست؛ بنابراین او همه چیز بود، پیش از این که چیزی وجود داشته باشد؛ و اگر درست بنگریم او الآن هم همه چیز است و دیگران هیچ اند!

بخش دوم

منها: قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَلَمَعَ لَامِعٌ، وَوَلَّحَ لَاحِحٌ، وَأَعْتَدَلَ مَائِلٌ؛ وَأَسْتَبَدَلَ
اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا، وَبِيَوْمٍ يَوْمًا؛ وَأَنْتَظَرْنَا الْغَيْرَ أَنْتَظَارَ الْمَجْدِبِ الْمَطْرَبِ.
وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوْمٌ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَعَرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ؛ وَلَا يَدْخُلُ
الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ
وَأَنْكَرُوهُ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَأَسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ، وَذَلِكَ لِأَنَّهُ
أَسَمَ سَلَامَةً، وَجَمَاعَ كَرَامَةٍ. أَصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُمْ جِهَةً، وَبَيَّنَّ حُجَجَهُ،
مِنْ ظَاهِرِ عِلْمِهِ، وَبَاطِنِ حِكْمِهِ. لَا تَفْنَى عَرَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ
مَرَابِيعُ النُّعَمِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ، لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ،
وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ. قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ، وَأَرْعَى مَرَعَاهُ فِيهِ
شِفَاءَ الْمُسْتَشْفِي، وَكَفَايَةَ الْمُكْتَفِي.

ترجمه

طلوع‌کننده‌ای طلوع کرد. درخشنده‌ای درخشید و آشکارشونده‌ای آشکار شد و آنچه از مسیر حق منحرف شده بود، به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت و خداوند، گروهی را به گروه دیگر مبدل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشاناد و ما از پیش در انتظار دگرگونی‌ها بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد.

پیشوایان دین (امامان معصوم علیهم‌السلام) از سوی خداوند اداره‌کننده امور مردم‌اند، و مراقب بندگان خدا هستند. هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند و هیچ‌کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آنان نیز انکارش کنند.

خداوند، اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای (حمایت از) اسلام برگزید. این همه اهمیت، به این علت است که اسلام نامی است برای سلامت، و کانونی است از بزرگواری‌ها و کرامت. خداوند، راه آن را برگزید و دلایلش را روشن ساخت، (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است. تعلیمات علمی قرآن هرگز فانی نمی‌شود و شگفتی‌ها و نوآوری‌هایش پایان نمی‌گیرد. در آن نعمت‌هایی است همچون سرزمین‌های پرگیاه در فصل بهار و چراغ‌های روشنی‌بخش تاریکی‌ها؛ درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی‌شود و ظلمت‌ها جز با چراغ‌های پرفروغش برطرف نمی‌گردد. حدود محرّمات را تعیین کرده و موارد مباح و حلال را نشان داده است؛ درمان شفاجویان در قرآن است و همه نیازهای طالبان در آن جمع است.

شرح و تفسیر

خلیفه حق آشکار شد

جمعی از شارحان نهج البلاغه - چنان‌که قبلاً اشاره شد - معتقدند که این خطبه، به‌خصوص این بخش ناظر به مسائل خلافت است و بعد از قتل عثمان و انتقال خلافت به آن حضرت، ایراد شده است و تعبیرات این بخش به‌ویژه آنچه درباره امامان و پیشوایان مردم بیان فرموده، گواه این مدّعاست.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش، نخست به ظهور خلافت حق اشاره می‌کند و می‌فرماید: «طلوع‌کننده‌ای طلوع کرد و درخشنده‌ای درخشید و آشکارشونده‌ای آشکار شد و آنچه از مسیر حق منحرف شده بود به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت»؛ «قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَلَمَعَ لَامِعٌ، وَوَلَّحَ لَائِحٌ، وَأَعْتَدَلَ مَائِلٌ».

این تعبیرات به‌خوبی نشان می‌دهد که زمان حکومت عثمان، از دوران‌های تاریک تاریخ اسلام بود؛ چراکه خویشاوندان او بر تمام پست‌ها و مقام‌های کلیدی

سیطره یافتند و اموال بیت‌المال به ملک خصوصی آن‌ها درآمد و فریاد محرومان به آسمان بلند شد. بعد از او خورشید فروزان عدالت از پشت ابرهای تیره نمایان گشت و حکومت اسلامی به شکل حکومت عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد.

درباره این که جمله‌های سه‌گانه اول، عطف تفسیری است و یک مطلب را (طلوع خورشید ولایت حق) با چند تعبیر بیان می‌کند یا هر یک اشاره به نکته‌ای است، در میان مفسران نهج البلاغه گفت‌وگوست؛ ولی حق این است که هر یک معنای خاص خود را دارد؛ زیرا خورشید به هنگام طلوع، سه مرحله را می‌پیماید: نخست، بیرون آمدن از پشت افق، سپس گسترده شدن شعاع آن بر پهنه، زمین و سرانجام بالا آمدن و در وسط آسمان قرار گرفتن و آشکار شدن برای همگان. این جمله‌های سه‌گانه هر یک اشاره به یکی از این مراحل سه‌گانه دارد؛ یعنی خورشید ولایت طلوع کرد و شعاع خود را بر صفحه زمین گسترانید و سپس بالا آمد و در دل آسمان جای گرفت.

و در ادامه می‌افزاید: «و خداوند گروهی را به گروه دیگر مبدل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشانند و ما از پیش در انتظار دگرگونی‌ها بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد»؛
(وَأَسْتَبَدَّلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا، وَبِیَوْمٍ یَوْمًا؛ وَأَنْتُمْ لَنَا الْغَیْرَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ الْمَطْرَ).

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که حوادث مربوط به عثمان، غیر منتظره نبود؛ زیرا هر شخص هوشیاری پیش‌بینی می‌کرد که این حکومت فامیلی که همه مقدرات یک کشور پهناور را به دست اقوام و بستگان خود سپرده است پایدار نخواهد ماند، و نطفه یک شورش و قیام عمومی را در دل خود پرورش می‌دهد. این یک سنت الهی در تمام طول تاریخ است.

آن‌ها که بر این سخن ایراد گرفته‌اند که آیا علی علیه السلام انتظار قتل عثمان را می‌کشید؟ از نکته مذکور غفلت کرده‌اند که این‌گونه حوادث برای هیچ هوشیاری دور از انتظار نیست و به تعبیر دیگر، نتیجه طبیعی اعمال خود آن‌ها بود.

اضافه بر این، امام علیه السلام نمی فرماید: ما در انتظار قتل عثمان بودیم - بلکه به احتمال قوی امام علیه السلام راضی به قتل او نبود - می فرماید: ما انتظار تغییرات داشتیم، انتظار کسی که در خشکسالی آرزوی باران دارد؛ چه تعبیر جالبی! سرزمین اسلام به علت ظلم و بیدادگری بی حد و حساب اطرافیان عثمان، گویی به بیابان خشک و سوزانی تبدیل شده بود که به هنگام کنار رفتن عثمان و ظهور حکومت عدل علوی، باران رحمت الهی بر آن نازل شد.

«ابن ابی الحدید» معتزلی، در این جا به پرسش و پاسخی پرداخته که ذکر آن مناسب به نظر می رسد.

نخست از خود می پرسد: آیا بنابر عقیده «معتزله» از اهل سنت، صحیح است که علی علیه السلام انتظار قتل عثمان را بکشد، همچون انتظار باران در خشکسالی؟ و آیا این دلیل بر حقانیت مذهب شیعه نیست؟

بعد در پاسخ می گوید: امام علیه السلام نفرموده که ما انتظار قتل او را داشتیم؛ بلکه فرموده: انتظار تغییرات یعنی عزل او را از خلافت داشتیم؛ زیرا به عقیده ما علی علیه السلام او را به علت اعمالش مستحق عزل از خلافت می دانست؛ نه مستحق قتل؛ و این با مذهب ما سازگار است.

سپس ایراد دیگری مطرح می کند که آیا «معتزله» از اهل سنت معتقدند که علی علیه السلام عثمان را فاسق و مستحق عزل از خلافت می دانست؟ به دلیل فسقش؟ در پاسخ می گوید: ابدأ معتزله چنین اعتقادی ندارند؛ بلکه می گویند: علی علیه السلام عثمان را فرد ضعیفی می دانست که توان تدبیر خلافت را نداشت و به همین دلیل، خویشاوندان او تمام امور و بیت المال مسلمین را به تسخیر خود درآوردند و فریاد مسلمین برخاست.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ بیان موقعیت امامان و پیشوایان حق می‌رود و مقامات آن‌ها را این‌گونه بیان می‌فرماید: «پیشوایان دین (امامان معصوم علیهم السلام) از سوی خداوند اداره کننده امور مردم‌اند و مراقب بندگان خدا هستند؛ هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند و هیچ‌کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آنان را انکار کند و آن‌ها نیز انکارش کنند»؛ (وَإِنَّمَا الْأَلِيمَةُ قَوْمٌ اللَّهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ، وَعَرَفَاؤُهُ^۱ عَلَىٰ عِبَادِهِ؛ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ).

این تعبیر نشان می‌دهد که امامان و پیشوایان علیهم السلام از سوی خدا تعیین می‌شوند، نه از سوی مردم و اگر بیعت و انتخابی لازم است برای انسجام کار و پیشرفت امور آن‌هاست.

تعبیر به «قوام» (جمع قائم) اشاره به تدبیر امور خلق است و تعبیر به «عرفاء» (جمع عریف) اشاره به این است که آن‌ها به علت شناختی که از مردم و شرایط زمان و مکان دارند و به دلیل این‌که به مصالح و مفسدات آن‌ها آگاه‌اند، هرکس را در جای مناسب می‌نشانند و هر کار را در موقع مناسب انجام می‌دهند.

جمله‌های «لا یدخل الجنة...» و «لا یدخل النار...» تأکیدهایی هستند بر آنچه در جمله‌های قبل گفته شد؛ زیرا هنگامی که بپذیریم آن‌ها از طرف خدا تعیین شدند، کسی که آن‌ها را به رسمیت بشناسد و آنان اعمالش را صحیح بدانند به یقین، اهل بهشت است و کسی که آن‌ها را انکار کند، در واقع، فرمان خدا را انکار کرده، و چنین کسی سزاوار دوزخ است؛ همچنین کسی که آن‌ها اعمالش را منکر بشمرند او نیز دوزخی است.

بدیهی است که همه این تعبیرات با مذهب شیعه سازگار است که تعیین امام

۱. «عرفاء» جمع «عریف» به معنای رئیس و سرشناس یک قوم است که همه او را می‌شناسند و او امور آن‌ها را تدبیر می‌کند.

را از سوی خدا به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام پیشین می دانند و او را معیار تشخیص حق از باطل می شمردند و به یقین کسی که مردم او را با فکر برگزینند و ای بسا خطاکار و ستمکار از آب درآید دارای چنین مقاماتی نیست. حدیث معروف «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مر او مر جاهلیت است» گواه این مطلب است.^۱

عجیب این است که «ابن ابی الحدید» اصرار دارد جمله های امام علیه السلام در این جا، درباره تمام خلفایی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله روی کار آمدند صادق است؛ در حالی که امام علیه السلام در جمله قبل از آن، نکوهش شدیدی از حکومت عثمان کرده بود و این مطلب با آنچه «ابن ابی الحدید» استنباط کرده در تناقض آشکار است. چگونه ممکن است پیشوای ضعیفی که تمام مقامات کشور اسلامی و بیت المال را در اختیار اقوام و بستگان فرصت طلب و هوی پرست خود گذاشته است و به همین دلیل، مسلمانان قیام کردند و خون او را مباح شمردند و غالب صحابه نیز در برابر آن سکوت کردند، مصداق «قُومُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَعُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ» باشد؟ و هرکس او را انکار کند دوزخ شود و هرکس او را قبول کند وارد بهشت گردد؟

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «ثَلَاثٌ أَقْسِمُ أَنَّهُنَّ حَقٌّ، إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِكَ عُرْفَاءُ، لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَعُرْفَاءُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ وَعُرْفَاءُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ؛ سه چیز است که سوگند یاد می کنم، همه حق است: تو و امامان بعد از تو عرفا و سرشناسانی هستید، که خدا را جز از طریق معرفت شما (و راهنمایی و هدایتتان) نمی توان شناخت. و عرفایی هستید که هیچ کس وارد

۱. کافی، ج ۱، باب آنکه من عرف إمامه، ص ۳۷۱، ح ۵ و ص ۳۷۸، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۲، ح ۳۶.

بهشت نمی شود مگر کسی که شما او را شناخته اید و او شما را شناخته، و عرفایی هستند که هیچ کس داخل دوزخ نمی شود، مگر آن ها که شما را انکار کنند و شما آن ها را انکار کنید»^۱.

سپس امام علیه السلام به مهم ترین نعمتی که خداوند به مسلمانان ارزانی داشته، اشاره کرده، می فرماید: «خداوند، اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای (حمایت از) اسلام برگزید»؛ (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَأَسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ).
 آری! این موهبت عظیم را به شما بخشید و شما را شایسته پاسداری از آن دید.
 به دنبال آن می افزاید: «این همه اهمیّت، به این علت است که اسلام نامی است برای سلامت و کانونی است از بزرگواری ها و کرامت»؛ (وَذَلِكَ لِأَنَّهُ أَسْمُ سَلَامَةٍ، وَجَمَاعُ كَرَامَةٍ).

و در توضیح آن می فرماید: «خداوند، راه آن را برگزید و دلایلش را روشن ساخت (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است»؛ (أَصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ، وَبَيَّنَّ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَبِاطِنِ حِكْمٍ).
 ضمیر در «منهجه» و «حُجَجَهُ» ممکن است به خداوند بازگردد یا به اسلام و نتیجه هر دو یکی است و تعبیر به «ظاهر علم» اشاره به ادله عقلیه است که بر حقانیت اسلام گواهی می دهد؛ همان گونه که تعبیر به «باطن حکم» اشاره به اسرار احکام الهی است که در ادله نقلیه بیان شده است.

آری! اسلام آیین سلامت و کانون کرامت است. همیشه و در همه جا دعوت به محبّت و دوستی و همزیستی مسالمت آمیز می کند و از خشونت و عداوت و کینه توزی بر حذر می دارد و خطاب به مؤمنان می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ «ای کسانی

که ایمان آورده‌اید! همگی (در پرتو ایمان) در صلح و آشتی درآیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست»^۱.

اضافه بر این، کانون کرامت انسانی است و منادی عدل و مساوات و برابری انسان‌ها و حریت و آزادگی و تقوا و مکارم اخلاق و آگاهی و آزاداندیشی است. و به‌یقین، مسلمین بهترین پاسداران اسلام و مدافعان آن هستند و در طول تاریخ وفاداری خود را در دفاع از اسلام نشان داده و در حفظ آن کوشیده‌اند.

و از آن‌جا که در این تعبیرات، اشاره‌ی روشنی به قرآن مجید شده است، به‌دنبال آن، اوصاف مهمی برای این کتاب الهی بیان می‌کند که بالغ بر ده وصف می‌شود؛ می‌فرماید: «تعلیمات علمی قرآن هرگز فانی نمی‌شود و شگفتی‌ها و نوآوری‌هایش پایان نمی‌گیرد، در آن نعمت‌هایی است همچون سرزمین‌های پرگیاه در فصل بهار و چراغ‌های روشنی‌بخش تاریکی‌ها، درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی‌شود و ظلمت‌ها جز با چراغ‌های پرفروغش برطرف نمی‌گردد»؛ (لَا تَفْنَىٰ غَرَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ مَرَائِبُ^۲ النَّعْمِ، وَمَصَائِبُ^۳ الظُّلْمِ، لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ).

امام علیه السلام در این شش جمله به اوصاف مهمی از قرآن مجید اشاره می‌کند که هر یک از دیگری جالب‌تر است. نخست می‌فرماید: «غرائب» (صفات برجسته بی‌نظیر) قرآن هرگز فانی نمی‌شود و گردوغبار کهنگی و فرسودگی بر آن نمی‌نشیند؛ همیشه نو و باطراوت است.

و در وصف دوم اشاره به نوآوری‌ها و شگفتی‌هایی می‌کند که هر روز چهره تازه‌ای از آن نمایان می‌شود؛ می‌فرماید: این‌ها پایان نمی‌گیرد؛ بنابراین فرق میان

۱. بقره، آیه ۲۰۸.

۲. «مرابیع» جمع «مریاع» بر وزن «مثقال» به‌معنای زمینی است که در آغاز بهار در آن گیاهان می‌رویند. بعضی نیز گفته‌اند: به‌معنای باران‌هایی است که در آغاز بهار می‌بارد.

«غرائب» و «عجائب» این است که اولی اشاره به صفات برجسته‌ای است که همیشه قرآن داشته و همواره خواهد داشت و دومی اشاره به نکات مهمی است که با گذشت زمان و مطالعه بیشتر هر روز آشکار می‌گردد.

این همان چیزی است که در حدیث معروف امام صادق علیه السلام آمده است که شخصی از ایشان پرسید: «مَا بَالَ الْقُرْآنِ لَا يَزِدُّهُ عَلَى النَّشْرِ وَالذَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً؟» چرا قرآن هرچه بیشتر منتشر و خوانده می‌شود، کهنه نمی‌گردد، بلکه طراوت آن بیشتر می‌شود؟» فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ به این دلیل که خداوند متعال آن را برای زمان خاص یا گروه معینی قرار نداده است؛ لذا در هر زمانی نو، و نزد هر قوم و ملتی باطراوت است تا روز قیامت»^۱.

در سومین وصف، آن را به سرزمین‌های پرگیاهی تشبیه می‌کند که در فصل بهار غرق انواع نعمت‌هایند و می‌دانیم که گیاهان بهاری دارای طراوت و لطافت و کیفیت و طعم ممتازی هستند.

و در وصف چهارم، آن را به چراغ‌های پرنوری تشبیه می‌کند که امواج ظلمت‌ها را می‌شکافد و همه‌جا را روشن می‌سازد.

در وصف پنجم و ششم، راه رسیدن به خیرات و برطرف کردن ظلمت‌ها را منحصر به قرآن می‌شمرد. اشاره به این‌که آن‌ها که کلید خیرات را در غیر قرآن جست‌وجو می‌کنند و برای زدودن تیرگی‌های دل و نورانیت صحنه اجتماع از غیر قرآن یاری می‌جویند در اشتباه‌اند.

و در پایان به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «حدود محرّمات را تعیین کرده و موارد مباح و حلال را نشان داده است. درمان شفاجویان در قرآن

۱. امالی طوسی، ص ۵۸۰، ج ۱۲۰۳؛ شرح بیشتری را در این زمینه ذیل خطبه ۱۸ در ج ۱، ص ۶۳۵ ذکر کردیم.

است و همه نیازهای طالبان در آن جمع است؛ «قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ^۱، وَأُرْعَى^۲ مَرْعَاهُ. فِيهِ شِفَاءُ الْمُسْتَشْفِي، وَكِفَايَةُ الْمُكْتَفِي».

امام علیه السلام در این اوصاف به نظم قانونی قرآن اشاره می‌کند که اصول کلی حلال و حرام را به‌طور کامل نشان داده و راه‌های مبارزه با بیماری‌های اخلاقی و مفسد اجتماعی را ارائه کرده است. و در پایان می‌فرماید: هرچه بخواهید در قرآن است؛ و به‌راستی تا انسان با قرآن آشنا نشود عمق این سخنان را درک نمی‌کند.

آری! درمان انواع بیماری‌های اخلاقی و انحرافات فکری و مشکلات اجتماعی در قرآن است و در واقع، آن‌کس که قرآن دارد و با قرآن همراه است همه چیز دارد؛ همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه دیگری می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى؛ بدانید که هیچ‌کس با داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد و هیچ‌کس بدون قرآن، بی‌نیاز نخواهد بود».^۳

به همین دلیل، جامعه نیمه‌وحشی عصر جاهلیت که در نهایت فقر و بدبختی از نظر اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی زندگی می‌کردند، در سایه تعلیمات قرآن به اوج افتخار و قدرت در دین و دنیا رسید.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این اوصاف ده‌گانه را مربوط به اسلام دانسته‌اند، نه قرآن و ضمیرهای این جمله‌ها را به آن بازگردانده‌اند؛ گرچه از نظر

۱. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه‌ای است که تعلق به شخص یا گروهی دارد و دیگران بدون اجازه حق ورود در آن را ندارند و در خطبه بالا اشاره به محرّمات الهی است.

۲. «ارعی» از ریشه «رعی» به معنای مراقبت از چیزی، گرفته شده و به همین دلیل بردن گوسفندان را به چراگاه «رعی» می‌گویند، و از آنجا که حیوان را در چراگاه آزاد می‌گذارند واژه «ارعاء» به معنای آزاد گذاشتن نیز به کار رفته است و در خطبه بالا همین معنا اراده شده، یعنی خداوند آنچه را باید آزاد بگذارد در قرآن حکم به آزادی آن کرده است.

۳. نهج‌البلاغه، ضمن خطبه ۱۷۶.

نتیجه تفاوت چندانی وجود ندارد، ولی با توجه به این که عین این تعبيرات در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه درباره قرآن آمده، معلوم می‌شود که منظور، بیان اوصاف قرآن است؛ هر چند کلمه قرآن در متن خطبه نیست.^۱

۱. مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه اش می‌گوید: «گویا واژه قرآن یا «کتاب انزله» از نسخه موجود نهج البلاغه ساقط شده است. (بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۳۳)

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن به صفات گمراهان و غافلان اشاره می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحة ۱۲۵

$\tilde{N} Lw \quad M_j \quad l_{m-0} \tilde{h} \quad 1/2 \quad k \Delta E \quad ; \quad \tilde{u} B E \tilde{h} \quad 1/2 \quad \& I \quad ; \quad 1/2 \quad a \quad 1/2 \quad \tilde{u}$
 $k \quad c \tilde{B} B A \quad , k \quad B$

بخش دوم

صفحة ۱۲۷

$K \quad M \quad] \quad ; \quad 1/2 \quad] \quad o h \quad T w I \quad , \quad T \quad \tilde{A} 1/2 \quad q A \quad ; \quad \tilde{A} \quad \circ \tilde{o} \quad z \quad f \quad A A \quad T \quad E \quad : B \quad \ll 1/2$

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه نقل شده است: در برخی از نسخه‌های نهج البلاغه این خطبه به صورت جزئی از خطبه گذشته ذکر شده است، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۲ می‌گوید: «این خطبه را امام علیه السلام در حالی ایراد کرد که به سوی «بصره» (برای جنگ جمل و خاموش کردن آتش فتنه) در حرکت بود». شک نیست که او این خطبه را در جای دیگر دیده است که آن را چنین معرفی می‌کند. قبل از سید رضی در کتاب تحف العقول، ص ۱۵۴ این خطبه به صورت مشروح تری آمده است و مرحوم کلینی بخش‌هایی از آن را در جلد پنجم کتاب کافی آورده، باب الإجمال فی الطب، ص ۸۱، ح ۹ و در کلمات قصار نیز یک جمله از این خطبه به عنوان حکمت ۳۹۸، ص ۵۴۶ ذکر شده است (ضع فخرک، واحفظ کبرک واذکر قبرک). (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۴۳)

عَفَلْتِهِمْ أَسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا، وَاسْتَدْبِرُوا مُقْبِلًا، فَلَمَّ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلَبَتِهِمْ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ.

إِنِّي أَحَدَرُكُمْ، وَنَفْسِي، هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ. فَلَيْسَتْ فِعْ أَمْرٌ بِسَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَأَنْتَفَعَ بِالْعَبْرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي، وَالضَّلَالَ فِي الْمَعَاوِي، وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغُوَاةَ بِتَعَسُّفٍ فِي حَقِّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ.

بخش سوم

صفحه ١٣٣

i ½o TiI , Tû ô i ½æ ÜTwI , U w i ½â ½BAB EÖùFü
« ½k MB- ½^{سَلَامٌ} I Iç°AçB° aÅ]BB-ùo û°I ÄE , TÅ Å
; v û«° â nB½ Åj , o ô Å 9 ò °B i ½ò °B ; «Å} d ½
i k UB-f , o- ½ aÅ ½Bü , oIç ofII , ofI à àel , ohù à
, ½Ü°k ½B, Gâ aÅ; kÜÛ °S ½ç B½, k d U nqUB-f , ¼IAU
!ÑùBE° Å Ek\ °k\ °I li -TÏ -°B Enmd °Imd °Bü / ½ °; kç
/«o Li ÑX½ Iç »

بخش چهارم

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ، وَهِيَ يَرْضَى وَيَسْخَطُ، أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَأَخَاصَ فِعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لَاقِيًا رَبَّهُ بِخِصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأَخْصَالِ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهَا: أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا أَفْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِي غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسِي، أَوْ يَعْرِ بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِإِسَانَيْنِ. أَعْقَلُ ذَلِكَ فَإِنَّ الْأَمَثَلَ دَلِيلٌ عَلَى سَبْهِهِ
إِنَّ الْبُهَائِمَ هَمَّهَا بَطُونُهَا؛ وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا أَلْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا؛ وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْأَفْسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.

خطبه در یک نگاه

این خطبه، گلچینی است از چند بخش از خطبه مفصلی که امام علیه السلام ایراد فرموده است:

در بخش اول، برخی از صفات افراد فاسد و مفسد و گمراه را بیان می‌کند تا مردم آنان را بشناسند و از آنها فاصله گیرند.

در بخش دیگری، به صفات غافلان اشاره می‌کند که هنگامی بیدار می‌شوند که کار از کار می‌گذرد و گرفتار آثار سوء اعمال خود می‌شوند.

در بخش سوم، همگان را مخاطب ساخته و اندرزهای مفید و مؤثر به آنها می‌دهد تا از خواب غفلت بیدار شوند و به فکر آخرت خویش باشند.

در بخش چهارم، به چند صفت خطرناک اشاره می‌کند که هرکس گرفتار آن باشد هر عملی انجام دهد، مقبول نخواهد شد و اهل نجات نخواهد بود.

در پایان این بخش، صفات چهارپایان و درندگان و انسان‌های دنیاپرست و مؤمنان بیدار را در یک مقایسه کوتاه روشن می‌سازد و به این ترتیب خطبه

پایان می‌گیرد.



بخش اول

وَهُوَ فِي مُهَلَّةٍ مِّنَ اللَّهِ يَهْوِي مَعَ الْغَافِلِينَ، وَيَعْدُو مَعَ الْمُنْذِرِينَ،
بِلا سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَلَا إِمَامٍ قَائِدٍ

ترجمه

او (انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده (تا با اعمال صالح، سعادت جاودان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی سقوط می‌رود و همه روز با گنهکاران به سر می‌برد؛ بی آن‌که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند یا پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد.

شرح و تفسیر

انسان‌های گمراه و غافل

همان‌گونه که در بیان سند خطبه اشاره شد، بعضی از شارحان نهج‌البلاغه گفته‌اند: این خطبه را امام علیه السلام در حال حرکت به سوی «بصره» برای خاموش کردن فتنه «طلحه و زبیر و عایشه» ایراد و نصایح مؤثری برای بیداری همگان بیان فرموده است.

در این بخش، از انسان‌های گمراه - که نمونه روشن آن آتش‌افروزان جنگ جمل بودند - سخن می‌گوید و چهار وصف از اوصاف آن‌ها را بیان می‌دارد؛ می‌فرماید:

«او (انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده (تا با اعمال صالح، سعادت جاویدان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی

سقوط می‌رود و همه روز با گنهکاران به سر می‌برد، بی آن‌که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند، یا پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد؛ (وَهُوَ فِي مُهَلَّةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوِي^۱ مَعَ الْغَافِلِينَ، وَيَعْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ، بِلا سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَلَا إِمَامٍ قَائِدٍ).

آری! اسباب بدبختی او در این چهار امر خلاصه می‌شود: با غافلان همراه بودن و سقوط کردن، با گنهکاران همنشین شدن، در راه راست حرکت نکردن و پیشوای صالحی برنگزیدن.

تعبیر به «امام قائد» ممکن است اشاره به امامان معصوم علیهم السلام باشد یا هر پیشوای عالم و باتقوایی که پیرو معصومین علیهم السلام است و در هر حال، نقش رهبری صالحان را در هدایت و نجات انسان‌ها مشخص می‌کند؛ همان‌گونه که نقش همنشینی با غافلان و گنهکاران را در بدبختی و سقوط انسان روشن می‌سازد.



۱. «یهوی» از ریشه «هوی» بر وزن «تُهی» در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و «هوی» بر وزن «هوا» به معنای تمایل به چیزی است و معمولاً در مورد تمایلات نفسانی به امور باطل به کار می‌رود و در جمله بالا منظور، همان معنای اول است؛ یعنی شخص دنیاپرست همراه غافلان در وادی بدبختی سقوط می‌کند.

بخش دوم

منها: حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَأَسْتَخْرَ جَهَنَّمَ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ أَسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا، وَأَسْتَدْبَرُوا مُقْبِلًا، فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلَبَتِهِمْ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ
إِنِّي أَحْذَرُكُمْ، وَذَنْسِي، هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ. فَلْيَنْتَفِعْ أَمْرُؤُ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَنَظَرَ فَأَدْبَرَ، وَأَنْتَفَعَ بِالْإِعْبَرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي، وَالضَّلَالَ فِي الْمَعَاوِي، وَلَا يُعِينُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الْإِعْوَاةَ بِنَعْسَفٍ فِي حَقٍّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نَطْقٍ، أَوْ نَحْوُفٍ مِنْ صِدْقٍ.

ترجمه

(این وضع دنیاپرستان غافل همچنان ادامه می‌یابد) تا هنگامی که خداوند پرده از کیفر گناهانشان بردارد و آن را به آن‌ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده‌های غفلت بیرون کشد.

در این هنگام به استقبال آنچه به آن پشت کرده بودند می‌شتابند و به آنچه روی آورده بودند، پشت می‌کنند. آن‌ها (می‌بینند) نه از آنچه به آن رسیدند نفعی بردند و نه از مواهبی که به دست آوردند بهره‌ای گرفتند.

من، شما و خویشان را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم؛ هرکس باید از (مواهب و امکانات) خویشان بهره‌گیرد؛ چراکه شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود) بشنود و بیندیشد، و (با چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جادهٔ روشنی گام نهد که در آن از راه‌هایی که به سقوط و گمراهی و شبهات

اغواگر منتهی می‌شود، دوری جوید و گمراهان را از طریق سازش‌کاری در حق، یا تحریف در سخن، یا ترس از راستگویی، بر خود مسلط نکند.

شرح و تفسیر

اندرزی سودمند و گران‌بها

از آن‌جا که در بخش گذشته، امام علیه السلام به غفلت شدید دنیاپرستان اشاره فرمود، در این بخش می‌فرماید: این غفلت چندان طولانی نمی‌شود و به‌زودی حجاب‌ها کنار می‌رود و هنگامی که سیلی مر بر صورت آنان نواخته شود از خواب غفلت بیدار می‌شوند، ولی چه سود! می‌فرماید:

«(این وضع دنیاپرستان غافل همچنان ادامه می‌یابد) تا هنگامی که خداوند پرده از کیفر گناهانشان بردارد و آن را به آن‌ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده‌های غفلت بیرون کشد؛ در این هنگام به استقبال آنچه به آن پشت کرده بودند می‌شتابند و به آنچه روی آورده بودند پشت می‌کنند»؛ (حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا، وَاسْتَدْبَرُوا مُقْبَلًا).

آری! عمر دنیا کوتاه است و به‌زودی پایان می‌گیرد و هنگامی که انسان در آستانه مر قرار گرفت چشم برزخی پیدا می‌کند. پرده‌های غفلت کنار می‌رود و هر انسانی نتایج اعمالش را با چشم خود می‌بیند و به استقبال آنچه از خود دور می‌دید یعنی سرای دیگر می‌شتابد و به این دنیا که به او روی آورده بود پشت می‌کند. همه چیز دگرگون می‌شود و تمام رشته‌هایی که او به هم تابیده بود، پاره می‌شود.

از این رو در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «آن‌ها (می‌بینند) نه از آنچه به

۱. «جلابیب» جمع «جلباب» به معنای چادر و پرده است.

آن رسیدند نفعی بردند، و نه از مواهبی که به دست آوردند بهره‌ای گرفتند؛ (فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا آذَرُوا مِنْ طَبِئَتِهِمْ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطْرِهِمْ^۱).

آری! آن‌ها اموال و مقامات و قصرهای پرشکوه و باغ‌های پرطراوت و خادمان و چاکرانی برای خود فراهم ساختند؛ به گمان این‌که سالیان دراز از آن بهره می‌گیرند؛ اما در برابر طوفان حوادث، همچون یک پر کاه از جا کنده شدند و به نقطهٔ دوردستی پرتاب گشتند و در زیر خاک‌های سرد آرمیدند.

گویی در جملهٔ اوّل اشاره به کسانی می‌فرماید که از امکانات خود به هیچ وجه استفاده نکردند (مثلاً قصری ساختند و پیش از آن‌که ساکن آن شوند، دست اجل گریبان آن‌ها را گرفته است).

و جملهٔ دوم اشاره به کسانی است که شروع به بهره‌گیری از امکانات خود کرده‌اند؛ ولی پیش از آن‌که بهرهٔ خود را کامل کنند، مر میان آن‌ها و خواسته‌هایشان جدایی افکند (همچون کسی که قصری ساخته، چند روزی در آن ساکن شده، سپس دعوت حق را لبیک گفته و از دنیا رخت بر بسته است).

امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن به نصایح بسیار سودمندی می‌پردازد که راه سعادت در آن‌ها نشان داده شده است و اشاره به زندگی پر درد و رنج غافلان کرده، می‌فرماید: «من، شما و خویشان را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم؛ (إِنِّي أُحذِرُكُمْ، وَنَفْسِي، هَذِهِ الْمُنْزِلَةَ).

و به دنبال آن، راه نجات از این غفلت مرگبار را ضمن اشاره به پنج دستور بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «هرکس باید از (مواهب و امکانات) خویشان بهره‌گیرد؛ چراکه شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود) بشنود و بیندیشد، و (با چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جادهٔ روشنی گام نهد که در آن از راه‌هایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغواگر منتهی می‌شود دوری جوید»؛

۱. «و طر» به معنای حاجت و نیاز است و «قضاء و طر» به معنای بهره‌گیری کامل از چیزی است.

(فَلْيَنْتَفِعِ أَمْرُهُ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَأَنْتَفَعَ بِالْعَبْرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدِّدًا^۱ وَأَضْحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي^۲، وَالضَّلَالَ فِي الْمَغَاوِي^۳).

در این تعبيرات، امام علیه السلام نخست به خود و سپس به مخاطبان خطاب می کند تا سخن تأثیر بیشتری بگذارد؛ چرا که شنونده هنگامی که ببیند گوینده سخنان خود را باور دارد و به کار می بندد، تأثیر بیشتری خواهد پذیرفت.

و به دنبال آن به همگان هشدار می دهد که خداوند مواهب بسیاری در اختیارشان گذاشته و استعدادهاى مهمی در درونشان نهفته، باید از آنها به نفع خویش بهره گیرند و راه بهره گیری را گوش شنوا و چشم بینا و استفاده از تجارب دیگران و سپس گام نهادن در جاده های روشن دور از پرتگاه ها و عوامل گمراهی می شمرد.

و در آخرین دستور، هشدار مهمی می دهد و آن این که از مسلط کردن گمراهان بر خویش که سبب انواع مزاحمت ها می شود، بپرهیزد. می فرماید: «گمراهان را از طریق سازش کاری در حق یا تحریف در سخن یا ترس از راستگویی، بر خود مسلط نکند»؛ (وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ^۴ بِنَعْسَفٍ^۵ فِي حَقٍّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ، أَوْ تَخَوْفٍ مِنْ صِدْقٍ).

اشاره به این که بعضی از افراد ضعیف النفس و عافیت طلب هنگامی که در برابر افراد گمراه قرار می گیرند سعی می کنند با چشم پوشی از بعضی حقایق یا تحریف در بیان مطالب حق یا پرهیز از راستگویی و صراحت در بیان، مخالفت های آنها

۱. «جدد» و «جاده» یک معنا دارند و به راه های صاف و محکم که پا در آن فرو نمی رود، گفته می شود.

۲. «مهاوی» جمع «مهاوة» بر وزن «مقداد» به معنای گودال یا پرتگاهی است که انسان در آن سقوط می کند.

۳. «مغاوی» جمع «مغواة» بر وزن «مقداد» به معنای شبهات گمراه کننده است.

۴. «غواة» جمع «غاوی» به معنای شخص گمراه است.

۵. «نعسف» از ریشه «عسف» بر وزن «اسب» به معنای بی راهه رفتن است و به افراد ظالم و زورگو «متعسف»

می گویند چون در واقع بی راهه می روند.

را کاهش دهند و همین امر سبب می شود که آن‌ها بر انسان مسلط شوند و جسور گردند که جلوگیری از آنان بعد از آن مشکل خواهد شد.

باید با صراحت آمیخته با ادب و دلسوزی حقایق را بیان کرد و از مخالفت گمراهان نترسید، آن‌ها غالباً در برابر موضع‌گیری‌های شجاعانه عقب‌نشینی می‌کنند و اجازه جسارت به خود نمی‌دهند.

در طول تاریخ، نمونه‌های زیادی دیده می‌شود که افراد، با تحریف حقایق و کتمان واقعیات، مشکلات زیادی برای خود و جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند به وجود آورده‌اند.

داستان قریه «حواب» در «جنگ جمل» معروف است. عایشه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بود که به او فرمود: گویا می‌بینم یکی از شما همسرانم را (که در یک مسیر باطل) به قریه «حواب» می‌رسد و سگ‌های آن در برابر او پارس می‌کنند. ای عایشه! بترس که تو آن فرد باشی. اتفاقاً در مسیر آتش‌افروزان در جنگ جمل به سوی بصره هنگامی که عایشه همراه لشکر به «حواب» رسید، صدای پارس کردن سگ‌ها را شنید. سؤال کرد: این جاکجاست؟ گفتند: «حواب» است. عایشه در وحشت فرو رفت. گفت: من از همین جا به مدینه برمی‌گردم. محمد بن طلحه گفت: این سخنان را کنار بگذار! دیگری گفت: این جا به یقین «حواب» نیست و گروه زیادی از مردم آن محل را آوردند تا به دروغ شهادت دهند که این جا «حواب» نیست. عایشه پذیرفت و به راه خود ادامه داد.

نظیر این داستان در گذشته و حال بسیار بوده و هست.^۱



بخش سوم

فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ، وَأَسْتَيْقِظْ مَنْ غَفْلَتِكَ، وَأَخْتَصِرْ مِنْ

مِمَّا لَا بُدَّ ^{عَلَيْهِ} ½ I L^oA⁴B^o a^Å]BB-ù o û^oI ÄE , T^Å Å
 B½ Åj , o ô Å 1 ò °B ; «Å} d ½ «½
 a Å½Bù , oLç ofII , oLf à à eI , ohùì â ; v û^o â n
 çkÜÜç °IS ½ ç B½ , k d U nqUB-f , ¼AUj kUB-f , o-½
 lì -Tv - °IB Enmd °Immd °B/ ½ °çkç , ½ Ük ½aB, Gñ a^Å
 /«o li ÑX½ Iç » !ÑùBE Å Ek \ °k \ °I

ترجمه

ای شنونده! از مستی خود به هوش آی! و از غفلت بیدار شو! و از عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه. در آنچه از زبان پیامبر امی ^{صلی الله علیه و آله} به تو رسیده و راه گریزی از آن نیست، درست بیندیش (و دستوراتش را به کار بند) و با کسی که از این دستورات سرپیچی می کند همراه مشو، و او را به آنچه برای خود راضی شده و اگذار. فخرفروشی را کنار بگذار و از مرکب تکبر به زیر آی! و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به سوی عالم آخرت است. (بدان!) همان گونه که جزا می دهی جزا داده خواهی شد و همان چیزی را که زراعت می کنی درو خواهی کرد و آنچه امروز از پیش می فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد. پس برای ورود خود در سرای دیگر جایی فراهم ساز! و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست. به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش و تلاش کن ای غافل! و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه، تو را از حقایق امور باخبر نمی سازد!

شرح و تفسیر

به هوش باش!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بعد از هشدارهایی که در بخش گذشته داد، به موعظه و نصیحت شنوندگان پرداخته و اندرزهای بسیار سودمندی را با عبارات کوتاه و پرمعنا بیان می‌دارد. شنونده خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای شنونده! از مستی خود به هوش آی! و از غفلت بیدار شو! و از عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه»؛ «فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ، وَاسْتَيْقِظْ مَنْ عَفَلْتِكَ، وَأَخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ».

اشاره به این‌که زرق و برق دنیا و مال و مقام و شهوت، انسان را مست می‌کند و در خواب غفلت فرو می‌برد و او را بدون مطالعه به شتاب وامی‌دارد و این امور سه‌گانه موجب انواع اشتباهات و خطاها و گناهان است. از آدم مست و خواب و شتاب‌زده چه انتظاری جز اشتباه و خطا می‌توان داشت؟!

سپس می‌افزاید: «در آنچه از زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده و راه‌گریزی از آن نیست، درست بیندیش (و دستوراتش را به کار بند) و با کسی که از این دستورات سرپیچی می‌کند همراه شو و او را به آنچه برای خود راضی شده واگذار»؛ «وَأَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صلی الله علیه و آله مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ؛ وَخَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ، وَدَعَا وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ».

۱. «افق» از ریشه «افاقه» به معنای به هوش آمدن است.

۲. «امی» منسوب به «ام» یعنی مادر به معنای درس نخوانده است. گویی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب استاد را ندیده. بدیهی است که درس نخواندن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به این معناست که علوم و دانش‌های آن حضرت همه الهی بود و به وسیله انسانی تعلیم نیافته بود و به گفته شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد

در تفسیر این واژه دیدگاه‌های دیگری هست که می‌توانید شرح آن را در تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۹۶، ذیل

آیه ۱۵۷ سوره اعراف، مطالعه فرمایید.

در این سه دستور نیز نخست به پیروی بی قید و شرط از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت می‌کند؛ چراکه آنچه او فرموده، وحی الهی و سبب سعادت دنیا و آخرت و نجات انسان‌هاست و بعد می‌فرماید: اگر کسانی با این روش مخالفت کردند، هر چند گروه زیادی از مردم باشند، تو با آنها مخالفت کن و در پیروی از حق تردید به خود راه مده! و آنها را به حال خود واگذار.

و در ادامه این نصایح می‌فرماید: «فخر فروشی را کنار بگذار، و از مرکب تکبر به زیر آی! و به یاد قبرت باش که گذرگاہت به سوی عالم آخرت است»؛ (وَضَعُ فَخْرِكَ، وَأَحْطُطُ أَكْبَرِكَ، وَأَذْكُرُ قَبْرِكَ).

در این سه دستور، امام علیه السلام نخست به خمیرمایه شرّ و فساد یعنی فخر فروشی و تکبر اشاره می‌کند که تا انسان آن را کنار نگذارد روی سعادت را نخواهد دید و به همان سرنوشتی گرفتار خواهد شد که شیطان متکبر و فخر فروش گرفتار شد، سپس به یادآوری مرگ و قبر اشاره می‌فرماید که فراموش کردن آن موجب «طول امل» و غرق شدن در زرق و برق دنیاست؛ همان قبری که سهمیه ثروتمند و درویش در آن یکسان است و چنان در کنار هم می‌خوابند که گویی همیشه با هم بوده‌اند. نه درویش، بی کفن می‌میرد و نه ثروتمند یک کفن بیشتر دارد. عین این سه جمله در کلمات قصار (حکمت ۳۹۸) آمده است و نشان می‌دهد که مرحوم «سید رضی» کلمات قصار را گاه از خطبه‌های طولانی برمی‌گزیده است.

و در ادامه این بحث، سه اندرز دیگر که هماهنگ با یکدیگرند بیان می‌کند و می‌فرماید: «(بدان!) همان‌گونه که جزا می‌دهی جزا داده خواهی شد و همان چیزی را که زراعت می‌کنی درو خواهی کرد و آنچه امروز از پیش می‌فرستی

۱. «احطط» از ریشه «حط» بر وزن «خط» به معنای پایین آمدن و پایین آوردن (لازم و متعدی) هر دو آمده است و در خطبه مزبور معنای دوم را دارد.

فردا بر آن وارد خواهی شد؛ پس برای ورود خود در سرای دیگر جایی فراهم ساز! و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست؛» (كَمَا تَدِينُ تُدَانُ، وَكَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، وَمَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ غَدًا، فَأْمُهْدُ الْقَدَمِكَ، وَقَدِّمُ لِيَوْمِكَ).

چگونه انسان می‌تواند به دیگران ظلم و ستم کند و جزای نیکی را با بدی بدهد ولی از خداوند انتظار داشته باشد جزای اعمال بد او را با نیکی بدهد؟ و چگونه انسان می‌تواند بذر خام بپاشد و انتظار داشته باشد گل درو کند و به گفته شاعر:

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| تخم گل کاشتی آخر گل شد | بر سرش نغمه سرا بلبل شد |
| خار کشتی ثمرت خار دهد | خار جز خار کجا بار دهد؟ |
| در زمین دل خود کشتی خار | خار بار آمد و دادت آزار! |

در واقع این اندرزها از آیات قرآنی و روایات نبوی مایه می‌گیرد؛ آن‌جا که خدا را «مالک یوم الدین» و دنیا را «مزرعه آخرت» می‌شمرند. و در سوره حشر می‌فرماید: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»؛ «و هرکس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده است». ^۲ و در سوره بقره می‌خوانیم: «وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ «و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت». ^۳

امام علیه السلام در پایان این بخش به همان مطلبی که در آغاز بیان کرده بود بازمی‌گردد و مخاطبان خویش را از خواب غفلت بیدار می‌کند و به جدّ و جهد وامی‌دارد، می‌فرماید: «به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش

۱. «فامهد» از ریشه «مهد» بر وزن «عهد» در اصل به معنای گاهواره یا محلی است که برای کودک آماده می‌کنند، سپس به معنای آماده سازی به کار رفته است که در خطبه یاد شده نیز به همین معناست.

۲. حشر، آیه ۱۸.

۳. بقره، آیه ۱۱۰.

و تلاش کن ای غافل! و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه، تو را از حقایق امور
باخبر نمی سازد! ﴿فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ! وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ!
﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلَ خَبِيرٍ﴾.

جمله اخیر که اقتباس از آیه ۱۴ سوره فاطر است اشاره به این است که
هیچ کس همچون گوینده این سخنان نمی تواند حقیقت مر و زندگی و امروز
و فردای آدمی و سرنوشت او را در این جهان بیان کند و به گفته یکی از شارحان
نهج البلاغه، کسی که در خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار امام امیرالمؤمنین علیه السلام
دقت کند به یقین می داند که کسی با این دقت و ظرافت درباره دنیا و ماهیت آن
و آغاز و انجامش سخن نگفته، سخنی تکان دهنده و بیدارگر.

شاعر عرب در زمینه نصایح اخیر چنین می گوید:

«هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ بِمَلَأَ فِيهَا حَذَارِ! حَذَارِ! مِنْ بَطْشِي وَفَتْكِي
فَلَا يَغْرُزُكُمْ حُسْنُ ابْتِسَامِي فَقُولِي مُضْحِكُ وَالْفِعْلُ مُبْكِي

این دنیا پیوسته با تمام دهان می گوید: از حملات و کشتارهای غافلگیرانه من
برحذر باشید، برحذر!

تبسم زیبای من شما را نفریبید؛ چراکه سخنانم شیرین و خنده آفرین است؛
ولی کار من گریه آور است»^۱.

۱. اشعار بالا از «ابوالفرج ساوی» است. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳،

بخش چهارم

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ، وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ، أَنَّهُ لَا يَدْفَعُ عَبْدًا - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لَاقِيًا رَبَّهُ بِخِصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأَخْصَالِ لَمْ يَثْبُ مِنْهَا: أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا أَفْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِي غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعْرِ بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بَوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. أَعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمَثَلَ دَلِيلٌ عَلَى سَبِيهِ.

إِنَّ الْبُهَائِمَ هَمُّهَا بَطُونُهَا؛ وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا؛ وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْأَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.

ترجمه

از امور قطعی و مسلم الهی در کتاب حکیم و استوار او (قرآن مجید) که خداوند در ازای آن پاداش و کیفر می دهد، و برای آن خشنود می شود یا خشم می گیرد، این است که هرگاه انسان با یکی از این خصلت ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را همراه آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود را به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند.

(نخست) این که همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم خود را با کشتن بی گناهی فرو نشاند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند (و او را متهم سازد).

یا برای برآوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دورویی پیشه کند)، در آنچه گفتم بیندیش (و بقیه را بر آن قیاس کن)؛ چراکه هرچیز را با مثل و مانندش می توان شناخت.

(بدان) چهارپایان تمام همّتشان شکم هایشان است و درندگان تمام همّتشان تجاوز و تعدّی به دیگران است و زنان (هوس باز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضع اند و برای دیگران بیمناک اند (مبادا از جانب آن ها آسیبی به دیگران برسد). و (دربرابر مسئولیت هایشان در پیشگاه خدا) خائف و ترسان اند.

شرح و تفسیر

از این پنج خوی زشت بپرهیز

به دنبال بخش پیشین این خطبه که امام علیه السلام مخاطبان خود را به شدت هشدار داد تا از خواب غفلت به درآیند و به تلاش و کوشش بپردازند، در این بخش، انگشت روی پنج گناه کبیره و خطرناک می گذارد و تصریح می کند: هرکس بدون توبه از این گناهان از دنیا برود هیچ عملی از او مقبول نیست؛ می فرماید: «از امور قطعی و مسلم الهی در کتاب حکیم و استوار او (قرآن مجید) که خداوند در ازای آن پاداش و کیفر می دهد، و برای آن خشنود می شود یا خشم می گیرد، این است که هرگاه انسان با یکی از این خصلت ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را همراه آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود را (برای انجام دادن کارهای خیر) به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند»؛ (إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ، وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ،

إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ ۱ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لَا قِيًّا رَبَّهُ بِخِصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتَّبِ مِنْهَا).

سپس امام علیه السلام به شرح این خصلت‌ها که عبارت‌اند از: شرک، قتل نفس، تهمت، بدعت و نفاق پرداخته و هر یک را در عبارت کوتاهی توضیح می‌دهد، می‌فرماید: «(نخست) این‌که همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم خود را با کشتن بی‌گناهی فرو نشانند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند (و او را متهم سازد)، یا برای برآوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دورویی پیشه کند)، در آنچه گفتم بیندیش (و بقیه را بر آن قیاس کن)؛ چراکه هرچیز را با مثل و مانندش می‌توان شناخت»؛ (أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِي غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعْرِى بِأَمْرِ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحُ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بَوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. أَعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ).

به این ترتیب، نخستین گناه بسیار خطرناک، شرک در عبودیت پروردگار است؛ کاری که اگر انسان از آن توبه نکند هرگز مشمول عفو الهی نخواهد شد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾؛ «خداوند (هرگز) شرک

۱. تعبیر به اخلاص در عمل - با این‌که کسی که دارای این صفات پنج‌گانه است نمی‌تواند عمل خالص داشته باشد - ظاهراً اشاره به اخلاص‌های مقطعی و موردی است که در یک لحظه همه زشتی‌ها را فراموش می‌کند و مثلاً صدقه‌ای در راه خدا می‌دهد و به درآمده‌ای کمک می‌کند، ولی این خلوص نیت دیری نمی‌پاید که جای خود را به شرک و نفاق و بدعت می‌سپارد.

۲. «عَرَى» از ریشه «عَرَى» بر وزن «شَرَى» یا «عَرَى» بر وزن «حَرَى» در اصل به معنای بیماری جرب است که یک نوع عارضه شدید پوستی است؛ سپس به هرگونه ضرر و عیبی که به انسان می‌رسد، اطلاق شده است و در جمله بالا به معنای عیب‌جویی و تهمت است.

به او را نمی‌بخشد و کمتر از آن را برای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد.^۱

دیگر این که انسان با ریختن خون دیگری خشم خود را فرو نشاند همان گونه که قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا»؛ «و هرکس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود».^۲

بعضی از شارحان نهج البلاغه^۳ این جمله را شامل انتحار و خودکشی نیز دانسته‌اند ولی ظاهر عبارت، همان معنای اول است و به هر حال بعضی آیه فوق را دلیل بر این می‌دانند که قتل بی‌گناهان سبب می‌شود قاتل، بی‌ایمان از دنیا برود؛ چراکه خلود و جاودانگی مخصوص افراد بی‌ایمان است.

در مورد سومین وصف که متهم ساختن افراد به اعمالی است که انجام نداده‌اند و در واقع، کشتن شخصیت و ریختن آبروی آن‌هاست، در روایات اسلامی می‌خوانیم که اهمیت آبروی انسان به اندازه اهمیت خون اوست.

درباره چهارمین وصف یعنی بدعت‌گذاری در دین خدا برای رسیدن به مال و مقام دنیا همین بس که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ، أَهْلُ الْبِدْعِ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ؛ بدعت‌گذاران، بدترین خلق خدا هستند، اهل بدعت سگان دوزخیان‌اند!».^۴

و در مورد وصف پنجم یعنی نفاق و دورویی و دوگویی همین بس که قرآن مجید درباره منافقان می‌فرماید: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامِنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ»؛ «و هنگامی که افراد باایمان را

۱. نساء، آیه ۴۸.

۲. نساء، آیه ۹۳.

۳. منهاج البراعة (خوئی)، ج ۹، ص ۲۱۸؛ با نقل حدیثی از ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۷۶.

۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۰۹۵ و ص ۲۳۳، ح ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶.

ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، ولی هنگامی که با شیطان‌های خود (و هم‌کیشان خویش) خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما مییم ما فقط (آن‌ها را) استهزا می‌کنیم»^۱.

و در آیات بعد از آن تصریح شده است که اعمال آن‌ها سودی به حالشان ندارد و مشمول هدایت‌های الهی نمی‌شوند.

به‌راستی اگر جامعه بشری از این صفات پنج‌گانه رذیله پاک شود، چه آرامش و امنیتی بر آن حاکم خواهد شد! جان و مال و آبروی مردم محفوظ می‌ماند؛ مردم با صفا و صمیمیت با هم گفت‌وگو می‌کنند. شرک و بدعت رخت برمی‌بندد و از نظر جنبه‌های معنوی نیز رشد و نمو کافی پیدا می‌کنند.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه جمله «او یلقى الناس بوجهین» را اشاره به معنایی دانسته‌اند و جمله «او یمشی فیهم بلسانین» را اشاره به معنای دیگری؛ اولی دورویی خود شخص را بیان می‌کند و دومی دوگویی در برابر دیگران را؛ به همین دلیل اوصاف یاد شده را شش صفت شمرده‌اند؛ ولی بدیهی است که هر دو از آثار نفاق است: یکی با زبان و دیگری با چهره؛ لذا بهتر است که هر دو را با یک عنوان مطرح کنیم.

از نکات قابل ملاحظه این‌که به گفته بعضی از شارحان نهج‌البلاغه^۲، این فراز از خطبه - با توجه به این‌که این خطبه قبل از جنگ جمل ایراد شده - اشاره به این است که اوصاف مزبور در آتش‌افروزان جنگ جمل وجود داشت؛ زیرا آن‌ها نخست این‌که: هوای نفس خویش را به جای خدا پرستیدند، دوم، خشمشان از علی علیه السلام را با ریختن خون بی‌گناهان فرو نشانند، سوم این‌که، قتل عثمان را که به دست دیگران و با تحریک آنان واقع شده بود به علی علیه السلام نسبت دادند، چهارم،

۱. بقره، آیه ۱۴.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۶۱.

مسئله امامت و جانشینی علی علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را انکار کردند و بدعت در دین خدا گذاشتند و پنجم، از یک طرف مردم را از قتل عثمان باز می داشتند و از طرف دیگر به طور پنهانی بر ضد او تحریک می کردند. این شارحان جمله «اعقل ذلك» (در آنچه گفته ام بیندیش) را اشاره به همین نکته دانسته اند.

امام علیه السلام به دنبال این تذکرات پر معنا می فرماید: در آنچه گفته ام بیندیش و امثال و مانند آن را درک کن و به تعبیر دیگر، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «اعقل ذلك» را اشاره به مطالبی که در جمله های بعد آمده می دانند؛ ولی این خلاف ظاهر تعبیر «ذلك» است.

به هر حال، امام علیه السلام در پایان این خطبه به چند نکته مهم دیگر که بی ارتباط به مسئله جنگ جمل نیست اشاره می کند و می فرماید: «(بدان) چهارپایان تمام همّتشان شکم هایشان است و درندگان تمام همّتشان تجاوز و تعدی به دیگران است و زنان (هوس باز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضع اند و برای دیگران بیمناک اند (مبادا از جانب آن ها آسیبی به دیگران برسد). و (در برابر مسئولیت هایشان در پیشگاه خدا) خائف و ترسانند»؛ (إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا؛ وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا أَلْعُدْوَانُ عَلَىٰ غَيْرِهَا؛ وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الدُّنْيَا وَالْفَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ^۱، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ).

آری! مؤمنان صالح و درستکار و وظیفه شناس هم در برابر خالق خائف اند و هم در برابر خلق خدا. در برابر خالق به دلیل وظایف سنگینی که بر عهده دارند و در برابر خلق به علت این که مبادا حقی از حقوق کسی را پایمال کنند؛ به عکس

۱. «مستکینون» از ریشه «سکون» است که معنای روشنی دارد. سپس به خضوع و خشوع نیز اطلاق شده است.

انسان‌های درنده‌خو و هوس‌باز و شکم‌پرور که جز اسطبل و علف نشناسند و غیر از غارت و چپاول دیگران کاری ندارند.

در واقع، امام علیه السلام مظاهر دنیوی را در سه چیز خلاصه کرده: شکم‌پروری، درنده‌خویی و بهره‌گیری از تجملات و زینت‌ها. یکی را برنامه چهارپایان ذکر کرده، دومی را برنامه حیوانات درنده و سومی را برنامه زنان هوس‌باز.

این تعبیرات ممکن است اشاره به سردمداران جنگ جمل باشد که با همین انگیزه‌ها آتش آن جنگ را برافروختند و گروه زیادی را به کشتن دادند و خودشان نیز ناکام شدند. (توجه داشته باشید که طبق بعضی از روایات، امام علیه السلام این خطبه را در آستانه جنگ جمل ایراد فرمود).

وَمِنْ حُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَذْكُرُ فِيهَا فُضَائِلَ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن فضایل اهل بیت عليهم السلام را بیان کرده است^۱

بخش اول

صفحه ۱۵۱

«*âAn ,BĀĵ îAj k\ » n ô ö oÄ , kĴEo L MK L^oK^o ç oiB*»
 / *Ā^oÄUI, Ā^oAL\ TwB, Ān*
,¼ «½ - °IpE /i « v^oA¼ j î kL^oBAmi E ,; Tü °InĪ MAâBi kç
;JA MI xqh^oI ,JBd I nBz^oAġ d»¼ M -°I¼ °B^oAÖà»
 /*HĪw -w BMĀb ô ;¼B Uġ -ù ;BMĀ ½ AR L^oI UU*

۱. سند خطبه:

آمدی در غررالحکم که بر اساس حروف الفبا تنظیم شده بخش‌های مختلفی از این خطبه را در حرف «ق» و «ن» و «ه» و «الف» با تفاوت‌هایی آورده است. گرچه آمدی بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته، ولی تفاوت تعبیرات او با نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که این جمله‌ها را از منبع دیگری اخذ کرده است. و سید یمانی در کتاب طراز، ج ۱، ص ۱۱۳ بخش‌هایی از خطبه را با تفاوت‌هایی آورده که نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه نقل کرده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۴۶).

صفحة ۱۵۹

بخش دوم

$\frac{1}{4}A, A\check{c}k \quad A\check{U}a \gg \frac{1}{4}A_j \neg e o^o A \ll f \quad , \frac{1}{4}C\check{U}I \quad o f A \quad \grave{u}:B \ll \frac{1}{2}$
 $\ll B\check{H} \frac{1}{2} \quad \circ , \quad \check{U}\check{A}o\acute{e} \quad d \quad \circ , \quad a \quad E k \quad n\check{A}k \quad \check{u}/A\check{U}v \quad \circ A\check{F}$
 $/K \quad \check{U}k \quad B \quad A , \check{c}k \check{c} B \ll \frac{1}{2} \gg B_i , \quad oi \quad I$
 $\check{c}E \quad \check{A} \quad a \check{A}E \quad \check{A} \frac{1}{4}E \quad a \check{A}E T \frac{1}{2} \frac{1}{4} \quad , \quad o \quad L^o \check{B}\check{N} \frac{1}{2} \check{B} \check{I} K \quad \check{U}^o \check{M}iB \ll \circ B$
 $a \check{A}o \quad \check{A}\check{M} \frac{1}{2} \check{B} \check{I} / \check{B}_i / \ll \check{A}o \check{c} \quad \check{A} \frac{1}{4} \check{B} \frac{1}{4} A , \quad \grave{u} \quad \acute{e} \quad \frac{1}{2} \quad \circ \frac{1}{4} \check{B} \frac{1}{2} \check{B}_i !? \quad \circ$
 $i \quad \frac{1}{2} \check{G}\check{A} M \check{A} c \quad \hat{a}A \quad \circ \check{I}o \hat{a}^o \check{A} \quad \check{A} \quad k\check{A}Mk \quad q \quad \grave{u} / \check{O} o\check{c} \quad o \quad \hat{o} \quad \check{A}o \quad v \check{B}\check{F}$
 $o \quad \check{B}E:oiB \gg \circ \acute{e} \ll \check{a} \check{u} / \check{c}\hat{a}A \quad \circ \check{I}o \hat{a}^o A \quad \check{A}o \quad v \check{B}\check{F} \quad \check{A}^o \check{B}\check{N} \frac{1}{2} \check{B} \check{I} / \quad T \check{I} B e$
 $! \check{?} \quad] \check{A}n \check{c} E$

صفحة ۱۶۵

بخش سوم

$B \frac{1}{2} , \ll \check{c}B M B \check{c} \quad o \quad i B J B \check{c} \quad B \check{u} , \quad \circ \check{N} \frac{1}{2} \quad \check{A} \check{H} \check{c} \check{E} M \check{O} \quad i B \check{N} \quad \circ \frac{1}{4} A \quad \check{A} \check{I}$
 $K d \quad \& I \quad \frac{1}{4} A \gg \check{y} \check{J} B \quad \circ A \check{n} \quad w o^o \check{A} B \check{c} k \quad \check{c} / \ll \check{c} B M W \check{L}i \quad o \quad i B W \check{L}i$
 $/ < \check{K} M \check{I} \quad \check{A} E \quad \check{N} \check{A}^o K d \quad , \quad a \check{A} \check{u} \quad \check{A} E \quad , \quad k \check{L}\check{A}^o I$
 $; \quad \hat{u} \check{A} \check{H} \frac{1}{2} \quad B^o I , \quad - B \check{I} \check{c} \quad \check{A} \quad M \quad \hat{o} \quad R B \gg \check{N} \check{f} \quad / H \check{L} \check{B} \check{N} \check{A} \check{N} \quad \circ \frac{1}{4} E \quad \check{A} \check{I}$
 $w o \quad \hat{o} \quad W \check{L}i \quad , \quad \check{U} \check{w} \quad W \check{L}i \quad B \frac{1}{2} , \quad \check{U} \check{Y} S \quad \check{e} \quad w o \hat{o} \quad J B \check{c} , \quad \check{U} \check{w} \quad J B \check{c} \quad B \check{u}$
 $/ \quad \check{U} \check{Y} R o \frac{1}{4} E$

خطبه در یک نگاه

مطالب این خطبه به طور عمده بر سه محور می‌گردد:

۱. فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و علم و دانش فوق العاده آن بزرگواران و توصیه به مردم برای پیروی از آنان.
۲. بحثی درباره ارتباط ظاهر و باطن با یکدیگر و این‌که غالباً در مواقعی که باطن انسان پاک باشد، ظواهر اعمال او نیز پاک است و به عکس، آن‌ها که از درون آلوده‌اند غالباً ظاهری آلوده دارند.
۳. برای اصلاح هرچیز باید به ریشه‌های نخستین بازگشت و اصلاحات را از اساس و بنیان شروع کرد.



بخش اول

وَنَظِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَنَجْدَهُ دَاعٍ دَعَا،
وَرَاعَ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِي.
قَدْ خَاصُوا بِحَارِ الْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَأَرْزَ
أَلْمُؤْمِنُونَ، وَنَطَقَ الضَّالُّونَ الْمَكْذُوبُونَ نَحْنَ الشُّعَارِ وَالْأَضْحَابِ،
وَالْحَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ؛ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا؛ فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ
أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا.

ترجمه

عاقل با چشم دل، پایان کار را می‌نگرد و اعماق و بلندی‌های آن را درک می‌کند. دعوت‌کننده‌ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است که دعوت او را اجابت کرده و از رهبرتان پیروی کنید. آن‌ها (دشمنان حق) در دریا‌های فتنه فرو رفتند؛ بدعت‌ها را گرفته و سنت‌ها را رها کردند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند)؛ ولی گمراهان و تکذیب‌کنندگان به سخن درآمدند. ما محرم اسرار (پیامبر خدا ﷺ) و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم و (البته) هیچ خانه‌ای را جز از درش وارد نمی‌شوند و هرکس از غیر در وارد شود سارقش می‌نامند!

شرح و تفسیر

ما درهای علوم پیامبریم!

بحث‌های گوناگون این خطبه نشان می‌دهد که مرحوم سیّد رضی مطابق

معمول، این خطبه را از خطبه طولانی تری گزینش کرده و به همین دلیل، ارتباط میان بخش های این خطبه اندکی پیچیده است.

امام علیه السلام برای بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام نخست به سراغ مقدمه ای می رود و اوصافی از نیکان هدایت، یافته و منحرفان گمراه بیان می کند، نخست می فرماید:

«عقل با چشم دل، پایان کار را می نگرد و اعماق و بلندی های آن را درک می کند»؛ (وَنَاطِرًا قَلْبِ اللَّيِّبِ^۲ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَنَجْدَهُ^۳).

اشاره به این که انسان عاقل به ظواهر امر قناعت نمی کند؛ بلکه سعی می کند فراز و نشیب ها و عاقبت کار را بنگرد و مسیر خود را به درستی تعیین کند؛ از بیراهه نرود و در کنار پرتگاه ها گام بر ندارد.

سپس می افزاید: «دعوت کننده ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است که دعوت او را اجابت کرده و از رهبرتان پیروی کنید»؛ (دَاعٍ دَعَا، وَرَاعٍ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِي). روشن است که منظور از دعوت کننده، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که اساس و بنیان اسلام را بنا نهاد و منظور از راعی، امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که سرپرستی امت را به فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده گرفت.

این سخن اشاره به آن دارد که اگر با دقت بنگرید، هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می شناسید و هم جانشین بحق او را و با شناخت آن دو بزرگوار، تردید و تأملی در اجابت دعوت و پیروی از رهبر باقی نخواهد ماند.

۱. «ناظر» به معنای سیاهی چشم است که در وسط آن مردمک واقع شده است.

۲. «لَّيِّب» از ریشه «لَبَّ» بر وزن «حُبَّ» به معنای مغز است و «لَّيِّب» به کسی گفته می شود که خردمند و عاقل و هوشیار باشد.

۳. «نجد» به معنای زمین مرتفع است.

آنگاه به گروه دیگری که در نقطه مقابل گروه اول قرار دارند اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها (دشمنان حق) در دریا‌های فتنه فرو رفتند؛ بدعت‌ها را گرفته و سنت‌ها را رها کردند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند)؛ ولی گمراهان و تکذیب‌کنندگان به سخن درآمدند»؛ (قَدْ خَاصُوا بِحَارِ الْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ. وَأَرْزَأَ الْمُؤْمِنُونَ، وَنَطَقَ الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ).

این تعبیرات اشاره به گروه‌های منحرفی دارد که بعد از پیامبر ﷺ اطراف غاصبان خلافت را گرفتند و سرانجام، کار به دست معاویه و یزید و خون‌خواران «بنی امیه و بنی مروان» افتاد.

آری، کار آن‌ها ایجاد فتنه‌ها مانند فتنه «جمل» و «صفین» و «نهروان» و بهره‌گیری از آن بود و همچنین ایجاد بدعت‌ها در دین خدا و رها کردن سنت‌های پیامبر ﷺ که در عصر خلیفه سوم و «بنی امیه» از هر زمان آشکارتر بود. امام علیؑ بعد از ذکر این مقدمه (بیان اوصاف عاقلان و گمراهان) به بیان بخشی از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته، چنین می‌فرماید: «ما محرم اسرار (پیامبر خدا ﷺ) و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم و (البته) هیچ خانه‌ای را جز از درش وارد نمی‌شوند، و هرکس از غیر در وارد شود سارقش می‌نامند!»؛ (نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَضْحَابُ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ؛ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا؛ فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا).

اشاره به این‌که ما از همه به پیامبر ﷺ نزدیک‌تریم (توجه داشته باشید که «الشُّعَار» به معنای لباس زیرین است که با پوست تن تماس دارد) و علم و دانش آن حضرت به ما رسیده است و هرکس می‌خواهد به تعلیمات آن وجود مقدس و هدایت‌های او راه یابد باید از طریق ما وارد شود.

۱. «ارز» از ریشه «ارز» بر وزن «فرض» در اصل به معنای جمع شدن و منقبض گردیدن است؛ سپس به معنای گوشه‌گیری و کنار رفتن از اجتماع استعمال شده است که در جمله یاد شده منظور همین است.

این تعبیّرات در واقع برگرفته از روایات خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بیشتر دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام و به خصوص علی علیه السلام می باشد. احادیثی مانند حدیث ثقلین که تمام مسلمین را تا روز قیامت به قرآن و اهل بیت علیهم السلام ارجاع می دهد و حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»؛ من شهر علمم و علی در آن است هر کس علم می خواهد باید از در وارد شود»^۱.

جالب این که ابن ابی الحدید هنگامی که به تفسیر این بخش از خطبه می رسد، می گوید: آنچه علی علیه السلام در این خطبه به آن اشاره کرده، تنها ذرّه‌ای از فضایلی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایات بسیار دربارهٔ آن حضرت بیان فرموده است. سپس می افزاید: منظور من در این جا روایاتی که امامیه در زمینهٔ امامت علی علیه السلام به آن استدلال کرده اند، نیست، بلکه منظور روایاتی است که بزرگان حدیث اهل سنت در کتاب های خود از فضایل علی علیه السلام آورده اند و من مختصری از آن را در این جا می آورم.^۲

و به دنبال آن بیست و چهار روایت ناب در فضایل آن حضرت نقل می کند که در بخش نکات به قسمتی از آنها اشاره خواهد شد (ان شاء الله).

نکته‌ها

۱. تفاوت خودستایی و معرفی خویشتن

گاه افراد بهانه جو می پرسند: چرا امام علیه السلام در این جا به معرفی خویشتن پرداخته و خودستایی می کند؟ آیا این کار دور از شأن امام علیه السلام نیست؟

۱. این حدیث مشهوری است که در کتب معروف اهل سنت مانند مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶ و معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۱، ص ۵۵ و غیر آنها نقل شده است. (برای آگاهی از مدارک این حدیث در کتب اهل سنت به کتاب احقاق الحق، ج ۵، ص ۴۶۹ به بعد مراجعه شود).

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۶.

تا آن جا که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می کند که بعضی به «عمر» گفتند: علی علیه السلام را به فرماندهی لشکر برگزین! او گفت: علی خود را برتر از این حرف ها می داند!

ولی این گونه خرده گیری ها که غالباً از ناآگاهی یا حسد سرچشمه می گیرد در برابر منطق عقل مردود است؛ چراکه بسیاری از مردم ممکن است به موقعیت شخص بزرگی آشنا نباشند و از افکار و علوم و برنامه های تربیتی او بهره نگیرند؛ آیا او نباید خود را به مردم معرفی کند؟

این موضوع به آن می ماند که شخص طبیب ماهر و متخصص در رشته های مختلف طبّی تابلوی بزرگی بر سردر مطب خود نصب کند و رتبه های علمی خود را یکی بعد از دیگری بر آن بنویسد تا مردم او را بشناسند و از علم و تجربه او بهره گیرند. آیا این کار خودستایی است یا معرفی کردن در برابر ناآگاهان؟

از این گذشته، یکی از مراحل شکر نعمت های الهی بازگو کردن آن است؛ قرآن می فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ «و نعمت های پروردگارت را بازگو کن».^۱ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: تفسیر آیه فوق چنین است: «حَدِّثْ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَفَضْلَكَ وَرَزَقَكَ وَأَحْسَنَ إِلَيْكَ وَهَدَاكَ؛ آنچه را که خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی هایی را که به تو عطا فرموده و آنچه را که به تو نیکی کرده و هدایت فرموده، همه را بازگو کن».^۲

ولذا در بعضی از احادیث نقل شده است که وقتی از علی علیه السلام در مورد بعضی از فضایل آن حضرت سؤال شد، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: گرچه خودستایی زشت است، ولی من با الهام از آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و برای بازگویی نعمت های پروردگار به تو پاسخ می گویم (سپس بخشی از فضایل خود را بیان فرمود).^۳

۱. الضحی، آیه ۱۱.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۸، ذیل آیه مورد بحث.

۳. بعنوان مثال به الغارات، ج ۱، ص ۱۷۸، مراجعه شود.

۲. حسن دلبران از زبان دیگران!

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، ابن ابی الحدید هنگامی که به این بخش از خطبه می‌رسد روایات زیادی از منابع اهل تسنن در فضیلت علی علیه السلام نقل می‌کند که بالغ بر بیست و چهار حدیث می‌شود و تصریح می‌کند که این روایات غیر از احادیثی است که شیعه امامیه در مقام اثبات امامت علی علیه السلام بدان تمسک می‌جویند.

مناسب است در این جا به بعضی از این روایات بسیار پرمحتوا اشاره کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا هِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى؛ الزُّهُدُ فِي الدُّنْيَا فَجَعَلَكَ لَا تَزُؤُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً، وَلَا تَزُؤُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئاً وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعاً وَيَرْضُونَ بِكَ إِمَاماً؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته که بندگانش را به زینتی بهتر از آن نیاراسته است و آن، زینت نیکان در نزد خداست که همان زهد در دنیا است. خداوند تو را چنان قرار داده که چیزی از دنیا گردآوری نمی‌کنی و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی‌گیرد و نمی‌کاهد. خداوند به تو محبت مستمندان را بخشیده و تو را آن‌گونه قرار داده که از چنین پیروانی خشنود شوی؛ آن‌ها نیز از پیشوایی همچون تو خشنود باشند».

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ عَهْداً فَقُلْتُ يَا رَبِّ بِيَّنْهُ لِي. قَالَ: اِسْمِعْ أَنْ عَلِيّاً رَأْيَةُ الْهُدَى وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي وَنُورٌ مِنْ أَطَاعِنِي وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ؛ خداوند با من درباره علی عهدی فرمود (و اشاره به مقامات و فضایل علی کرد) عرض کردم: پروردگارا، آن را برای من بیان کن؛ فرمود: بشنو! علی، پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور کسانی است که اطاعت کنند و او کلمه‌ای است که پرهیزکاران را به آن ملزم ساختم، کسی که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که از وی اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است. او را به این فضایل بشارت ده».

۳. پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ الَّتِي غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَيُؤَالَ وَلِيَّهُ وَلِيَقْتَدِ بِالْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عَثْرَتِي خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي وَرَزَقُوا فَهَمًّا وَعِلْمًا فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ مِنْ أُمَّتِي، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ کسی که مسرور می شود همچون من زندگی کند و همچون من از دنیا برود و ساکن بهشت جاویدانی شود که خداوند آن را غرس کرده، پس باید علی را بعد از من دوست بدارد و دوست او را نیز دوست داشته باشد و به امامان پس از من اقتدا کند که آن‌ها از عترت من هستند؛ از باقی مانده گل من سرشته شدند و خداوند فهم و دانش به آنان داده است. وای بر کسانی از امت من که آن‌ها را تکذیب کرده، با من قطع رحم کنند! خداوند هرگز آن‌ها را مشمول شفاعت من نکند!»^۱

۱. ابن ابی الحدید این احادیث را از ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۷۱ و ۶۷ و ۸۶ و فضائل الصحابه احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۸۰، ج ۱۱۶۲ نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۶ - ۱۶۹) و حدیث اخیر را حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۸ ذکر کرده و پس از آن گفته این حدیث صحیح الاسناد است ولی بخاری و مسلم آن را ذکر نکرده‌اند.

بخش دوم

منها: فِيهِمْ كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ، وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ. إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا. فَلْيَصِدُقْ رَأْيِدْ أَهْلَهُ، وَلْيَحْضِرْ عَقْلَهُ، وَلْيَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ الْأَخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ، وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ.

فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ، الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟! فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ، وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ، فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ. فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ. فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا: أَسَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟!

ترجمه

آیات کریمه قرآن درباره آن‌ها (پیامبر و اهل بیت علیهم السلام) نازل شده، آن‌ها گنجینه‌های علوم خدای رحمان‌اند. اگر سخن بگویند راست می‌گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد. راهنمای جمعیت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چراکه از آن‌جا آمده و به آن‌جا بازمی‌گردد. آن‌کس که با چشم دل می‌بیند و با بینایی عمل می‌کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می‌باشد از عمل بازایستد؛ زیرا آن‌کس که بدون آگاهی، به کاری می‌پردازد همچون کسی است که از بیراهه می‌رود و چنین کسی هر قدر جلوتر می‌رود از منزل مقصود فاصله بیشتری می‌گیرد ولی آن‌کس که از روی آگاهی عمل می‌کند همچون رهرویی است که در

جاده روشن گام برمی دارد (و به زودی به مقصد می رسد). حال که چنین است هر کسی باید بنگرد که آیا (به سوی مقصد) پیش می رود یا به عقب بازمی گردد؟!

شرح و تفسیر

ویژگی رهروان راه حق

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام برای خشتی کردن تبلیغاتی که بنی امیه به طور مستمر بر ضد اهل بیت علیهم السلام انجام می دادند و هماهنگی هایی که بعضی از جیره خواران و مزدوران، در لباس ارباب حدیث، با آنها می کردند، اشاره به گوشه ای از فضایل اهل بیت علیهم السلام می کند تا در برابر آن هجمه سنگین تبلیغاتی، مردم آنها را فراموش نکنند؛ می فرماید:

«آیات کریمه قرآن درباره آنها (پیامبر و اهل بیت علیهم السلام) نازل شده، آنها گنجینه های علوم خدای رحمان اند. اگر سخن بگویند راست می گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آنها پیشی نمی گیرد»؛ (فِيهِمْ كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ، وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ. إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّتُوا).

جمله «فِيهِمْ كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ» ممکن است به همان معنا باشد که گفته شد یا به این معنا که آیات کریمه قرآن و تفسیر آن نزد آنهاست. مطابق این تفسیر، جمله مزبور اشاره ای به مفهوم حدیث «ثقلین» است که می گوید: اهل بیت علیهم السلام هرگز از قرآن جدا نمی شوند.

تعبیر به «کنوز» (گنجینه ها) اشاره به این است که تعلیمات و احکام گران بهای الهی نزد آنهاست؛ زیرا همیشه اشیای نفیس را در گنجینه ذخیره می کنند.

۱. «کرائم» جمع «کریمه» است و اشاره به آیات مبارکی است که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است.

جمله «إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا» یکی از اوصاف برجسته اهل بیت علیهم السلام را که همان صدق در کلام است و با آیه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱ هماهنگ است، بازگو می‌کند. جمله «إِنْ صَمَّتْ أَلْمُ يُسَبِّحُوا» اشاره به این است که سکوت آن‌ها هرگز به معنای ناتوانی در پاسخ‌گویی نیست؛ بلکه به مقتضای مصلحت و حکمت است؛ لذا کسی نمی‌تواند بر آن پیشی بگیرد. یا این‌که ابهت آن‌ها به قدری است که هرگاه سکوت کنند، کسی را یارای سخن و اظهار وجود در برابر آن‌ها نیست.

به هر حال، این صفات چهارگانه که در اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، مقام آن‌ها را از دیگران ممتاز می‌سازد و عظمت الهی و علمی آن‌ها را نشان می‌دهد.

سپس برای تأکید بر این مطلب که هدف، ستایش و مداحی نیست، می‌افزاید: «راهنمای جمعیت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چراکه از آن‌جا آمده و به آن‌جا بازمی‌گردد»؛ (فَلْيُصَدِّقْ رَأْدُ^۲ أَهْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ، وَلْيَكُنْ مِنْ أُنْبَاءِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ، وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ).

واژه «رأد» در اصل به معنای کسی است که پیشاپیش قافله حرکت می‌کند و به جست‌وجوی آب و چراگاه می‌پردازد. اگر چنین کسی دروغگو باشد، اهل قافله خود را گرفتار خطر می‌سازد، این تعبیر در جمله یادشده، اشاره به این نکته لطیف است که اگر من ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام را برای شما شرح می‌دهم به منزله کسی هستم که ضروری‌ترین وسیله زندگی را برای پیروانش فراهم می‌سازد.

۱. توبه، آیه ۱۱۹، که در این آیه دستور می‌دهد اهل ایمان در هر عصر و زمان و مکان باید با راستگویان همراه و همگام باشند و این آیه طبق روایات متعددی که در منابع شیعه و سنی وارد شده به امامان معصوم علیهم السلام تفسیر شده است. (برای آگاهی از منابع این حدیث به کتاب پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۱۱ مراجعه شود).

۲. «رأد» از ریشه «رود» بر وزن «قوم» به معنای تلاش برای انجام دادن کاری است و همان‌گونه که در متن آمده است معمولاً به کسی می‌گویند که در جست‌وجوی مرتع و چراگاه، پیشاپیش قافله حرکت می‌کند.

جمله «فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ...» (انسان از آخرت آمده و به سوی آن بازمی‌گردد) ممکن است اشاره به مفهوم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم) باشد. یا به تعبیر دیگر، آخرت در این جا به معنای ماورای طبیعت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: معنای این جمله آن است که «ما برای آخرت آفریده شده‌ایم» همان‌گونه که در بعضی از کلمات امام علیه السلام آمده است: «أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ؟» کسی که برای آخرت آفریده شده را با دنیا چه کار؟^۱

آنگاه در ادامه این سخن با توجه به آنچه در فراز قبل درباره اهل بیت علیهم السلام آمد هشدار می‌دهد که با دقت هرچه بیشتر، مراقب اعمال خویش باشید و راهی که آن امامان، یعنی گنجینه‌های علم الهی و آگاهان به قرآن ارائه می‌دهند، بپویید و در آغاز هر کار در نتیجه و پایان آن بیندیشید و تصمیم بگیرید؛ می‌فرماید:

«آن‌کس که با چشم دل می‌بیند و با بینایی عمل می‌کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می‌باشد از عمل بازایستد»؛ (فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ، الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ! فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ، وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ).

درواقع، امام علیه السلام شرط پیروزی را سه چیز شمرده که هر سه از شاخه‌های علم و دانش است. اندیشیدن در اصل کار، عمل کردن با بصیرت و آگاهی، و مطالعه درباره نتیجه آن کار که آیا به سود است یا به زیان؟

سپس دلیل آن را بیان کرده و با تشبیه زیبایی فرق میان عالم و جاهل را روشن

۱. نهج البلاغه، ضمن خطبه ۱۵۷.

می سازد و می فرماید: «زیرا آن کس که بدون آگاهی (و مطالعه کافی)، به کاری می پردازد همچون کسی است که از بی راهه می رود و چنین کسی هر قدر جلوتر می رود از منزل مقصود فاصله بیشتری می گیرد ولی آن کس که از روی آگاهی عمل می کند همچون رهرویی است که در جاده روشن گام برمی دارد (و به زودی به مقصد می رسد)»؛ (فَإِنَّ الْعَامِلَ بغيرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ. فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بَعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ).

چه تشبیه جالبی! افراد دانا و نادان هر دو در تلاش اند؛ ولی دانا چون در جاده اصلی حرکت می کند لحظه به لحظه به مقصد نزدیک تر می شود؛ ولی نادان چون در بی راهه گام برمی دارد لحظه به لحظه از مقصد دورتر می شود، به تعبیر دیگر، تلاش های او نتیجه معکوس دارد.

در سخنان رسول خدا ﷺ تعبیر جالب دیگری درباره این مطلب نقل شده است: «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ؛ کسی که بدون آگاهی، عملی را انجام دهد، آنچه خراب می کند بیش از آن است که آباد می کند»^۱.
و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بَعْدًا؛ کسی که بدون آگاهی عمل کند مانند رهرویی است که در غیر مسیر گام برمی دارد که هرچه سریع تر سیر کند از مقصد دورتر می شود»^۲.

و در پایان این بخش امام علیه السلام چنین نتیجه می گیرد: «حال که چنین است هر کسی باید بنگرد که آیا (به سوی مقصد) پیش می رود یا به عقب بازمی گردد؟!»؛ (فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَسَائِرُهُ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟!).

۱. کافی، ج ۱، باب من عمل بغير علم، ص ۴۴، ح ۳.

۲. همان، ص ۴۳، ح ۱.

این تعبیر نشان می‌دهد که افراد ناآگاه نه تنها با تلاش‌های خود به مقصد نزدیک نمی‌شوند بلکه گاهی با تلاش‌های خود درست در جهت ضد آن گام برمی‌دارند.

نکته

مشکل بزرگ در دنیای کنونی

در جهانی که زندگی می‌کنیم امکانات و وسایل زندگی بیش از هر زمان آماده است. قوای مختلف طبیعت به تسخیر انسان درآمده و زحمت‌ها را از دوش او برداشته و بر دوش صنایع سبک و سنگین افکنده است. ذخایر زمین یکی پس از دیگری کشف شده و در اختیار انسان‌ها قرار گرفته است. حجم ثروت و نعمت از هر زمانی بیشتر است؛ ولی با این حال گروه عظیمی از مردم دنیا با فقر و بدبختی دست به گریبان‌اند و هر سال جمعیت عظیمی، از گرسنگی جان می‌دهند؛ و جنگ‌ها و بیماری‌ها قربانی زیادی می‌گیرند.

اگر درست بنگریم، می‌بینیم که عامل اصلی، یا ضعف مدیریت‌هاست و یا خیانت در امانت‌های الهی، که آن نیز، اگر دقت کنیم، به ضعف مدیریت بازمی‌گردد؛ زیرا پیشرفت در امانت است نه خیانت. خیانت آثار مقطعی دارد ولی در درازمدت نتیجه منفی آن دامان خائن را می‌گیرد. اساساً در یک جامعه بدبخت نمی‌توان خوشبخت زندگی کرد.

اگر به توصیه یادشده که در کلام امام و سایر معصومین علیهم السلام آمده است عمل می‌شد آگاهان را برای مدیریت‌ها برمی‌گزیدند و هر کاری را به اهلش می‌سپردند، آن‌ها نیز مرتکب خیانت نمی‌شدند و دنیا چهره دیگری داشت. ولی افسوس! چون کارها به دست اهلش نیست، تلاش‌ها نتیجه معکوس می‌دهد و مردم جهان را از مقصد اصلی، یعنی آرامش و بی‌نیازی و سعادت دور می‌سازد و نعمت‌های عظیم خداداد در مسیرهای غلط، تباه و نابود می‌شود.

بخش سوم

وَأَعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَيَّ مِثَالِهِ، فَمَا ظَابَ ظَاهِرُهُ ظَابَ بَاطِنُهُ،

﴿قَبْلَ مَا وَجَّهْنَا رَبَّنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّ كُنَّا لِلْكَافِرِينَ حَكِيمِينَ﴾ / ﴿إِنَّ اللَّهَ

يَعْلَمُ مَا فِي سُدُورِهِمْ﴾

﴿قَبْلَ مَا وَجَّهْنَا رَبَّنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّ كُنَّا لِلْكَافِرِينَ حَكِيمِينَ﴾

، ﴿قَبْلَ مَا وَجَّهْنَا رَبَّنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّ كُنَّا لِلْكَافِرِينَ حَكِيمِينَ﴾

/ ﴿قَبْلَ مَا وَجَّهْنَا رَبَّنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّ كُنَّا لِلْكَافِرِينَ حَكِيمِينَ﴾

ترجمه

بدان که هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آنچه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آنچه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است. پیامبر صادق علیه السلام فرمود: گاه خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد ولی عملش را مبعوض می‌شمرد و گاه عملش را دوست می‌دارد ولی شخصش را مبعوض می‌شمرد.

بدان! هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی‌نیاز نیست و آب‌ها مختلف هستند، آنچه آبیاری‌اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه‌اش شیرین است و آنچه آبیاری‌اش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه‌اش تلخ است.

شرح و تفسیر

راه شناخت نیکان و بدان

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام برای تکمیل آنچه در بخش‌های سابق آمد راه

شناخت نیکان را از بدان نشان می‌دهد، می‌فرماید: «بدان که هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آنچه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آنچه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است»؛ «وَأَعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَيَّ مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَمَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ». این یک قاعده کلی است که می‌تواند در بسیاری از موارد راهگشای انسان در مسئله شناخت افراد و جوامع بشری و تشکیلات مختلف اجتماعی و سیاسی و عقیدتی باشد (هر چند مانند هر قاعده کلی ممکن است استثناهایی داشته باشد) زیرا معمولاً اعمال انسان‌ها بازتاب افکار و اخلاق و صفات درونی آنهاست و ظاهر آنان تراوشی از باطنشان است؛ همان‌گونه که در ضرب‌المثل معروف آمده است: «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

بر این اساس هنگامی که باطن کسی برای ما مشکوک شود باید در اعمال او دقت کنیم و از لابه‌لای آن به باطن او پی ببریم. قرآن مجید نیز این حقیقت را در آیات مختلف تأیید کرده و درباره منافقان می‌فرماید: «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»؛ «(نشانه‌های) دشمنی از سخنانشان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند از آن مهم‌تر است».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَלَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ «اگر ما بخواهیم، آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند آنها را از سخنانشان خواهی شناخت».^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجْدًا»؛ «سرزمین پاکیزه (و مستعد) گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های ناپاک (و شوره‌زار) جز گیاه اندک و بی‌ارزش از آن نمی‌روید».^۳

۱. آل عمران، آیه ۱۱۸.

۲. محمد، آیه ۳۰.

۳. اعراف، آیه ۵۸.

در روایات اسلامی و کلمات فقها نیز این مسئله دیده می‌شود:
 امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فُلْتَاتِ لِسَانِهِ
 وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ کسی چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنانی که
 از دهانش بیرون می‌پرد و در چهره‌اش، آشکار می‌شود».^۱
 فقها نیز در بحث عدالت می‌گویند: حسن ظاهر و عمل به وظایف شرع
 حکایت از وجود ملکه عدالت در باطن می‌کند.

جالب این‌که در عصر ما وسایلی ساخته‌اند به نام دروغ‌سنج که از تغییر
 حرکات نبض و قلب و فشار خون و غیر آن می‌توان راستگو بودن یا دروغگو
 بودن شخص را هنگامی که مطلبی را اظهار می‌دارد، فهمید.

همان‌گونه که اشاره شد این قاعده کلی مانند سایر قواعد، بدون استثنا نیست؛
 زیرا افرادی هستند بسیار پیچیده و به تعبیر عامیانه «تودار» که به آسانی نمی‌توان
 آن‌ها را از اعمالشان شناخت؛ چنان ریاکار و متظاهر و مردم‌فریب‌اند که گاه افراد
 عاقل و هوشیار را نیز به خطا می‌افکنند و به همین علت امام علیه السلام در ادامه سخن
 چنین می‌فرماید: «پیامبر صادق علیه السلام فرمود: گاه خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد
 ولی عملش را مبعوض می‌شمرد و گاه عملش را دوست می‌دارد ولی شخصیتش
 را مبعوض می‌شمرد»؛ «وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ،
 وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ».

دلیل جدایی ظاهر از باطن و عمل از عقیده در این‌گونه موارد، عوامل
 فوق‌العاده‌ای است که رخ می‌دهد و شخص را از آن اصل کلی دور می‌سازد؛ مثلاً
 همنشینی با بدان یا خوبان و قرار گرفتن در محیط‌های سالم یا فاسد و همچنین
 تعصب‌ها، کینه‌ها، حسادت‌ها، هوس‌های شدید و تبلیغات مسموم یا سالم و فقر

و تنگدستی فوق العاده و مانند آن، این هاست که گاهی هماهنگی ظاهر و باطن را بر هم می‌زند و از کوزه چیزی بیرون می‌تراود که در آن نیست.

مرحوم علامه خوبی در شرح این جمله، مطلب دیگری دارد. او بعد از اشاره به تناقض صوری صدر و ذیل این بخش از خطبه، می‌گوید: من بعد از تدبیر و تفکر بسیار در چند روز و توسل به جدم امیرمؤمنان علیه السلام، به این نتیجه رسیدم که حضرت به استناد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد اشاره به این نکته کند که اگر کسی برخلاف آن اصل کلی، ظاهر و باطن خود را هماهنگ ندید باید کوشش کند آن را در جهت صلاح، هماهنگ سازد؛ یعنی اگر باطن خوب بود و عمل بد، سعی در انجام دادن اعمال صالحه کند و اگر عمل، خوب بود و باطن بد، تلاش در اصلاح باطن کند.^۱

گرچه این سخن، سخنی است صحیح؛ ولی استفاده این معنا از جمله‌های یادشده خالی از اشکال نیست و به نظر می‌رسد تفسیر اول مناسب‌تر است.

سپس در بخش پایانی این خطبه، امام علیه السلام در تکمیل گفتار سابق در زمینه هماهنگی ظاهر و باطن و لزوم پاک‌سازی درون برای پاک شدن برون، چنین می‌فرماید: «بدان! هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی‌نیاز نیست و آب‌ها مختلف هستند، آنچه آبیاری‌اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه‌اش شیرین است و آنچه آبیاری‌اش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه‌اش تلخ است»؛
 (وَاعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا. وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَاءِ، وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ؛ فَمَا طَابَ سَقِيُّهُ، طَابَ غَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ، وَمَا خَبِثَ سَقِيُّهُ، خَبِثَ غَرْسُهُ وَأَمْرَتْ ثَمَرَتُهُ).

امام علیه السلام در این تشبیه زیبا، انسان و اعمالش را به درختان و میوه‌هایش تشبیه

۱. منهاج البراعة (خوئی)، ج ۹، ص ۲۴۸. (با تلخیص)

کرده است؛ همان‌گونه که درختان و گیاهان از آب برای رویش بی‌نیاز نیستند، انسان‌ها نیز به تعلیم و تربیت و تبلیغ نیاز دارند. آن‌کس که از تعلیم و تربیت و تبلیغ صحیحی برخوردار باشد اعمالش پاک و آن‌کس که تحت تأثیر تبلیغات سوء قرار گیرد، اعمالش ناپاک خواهد بود.

به تعبیر دیگر، ارزش میوه‌های درختان در واقع از سه چیز نشأت می‌گیرد: بذر خوب، زمین خوب و آب خوب. به یقین بذر انسان‌ها با توجه به فطرت پاک خداداد، خوب است. هرگاه وراثت محیط که به منزله زمین است و تعلیم و تربیت که به منزله آب است پاک و پاکیزه باشد، آثار وجودی انسان‌ها ارزشمند و پاک و پاکیزه خواهد بود.



وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَذْكُرُ فِيهَا بَدِيعَ خَلْقَةِ الْخُقَاشِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن از شگفتی‌های آفرینش خفاش سخن می‌گوید^۱

صفحه ۱۷۵

بخش اول

Tè ÅS Åjn , TioÄ ½ « f j ÅöB IRovd »I mfI ak-d °I
 ! U a½ ôÉ M BHôB¼k \ U ù,ñ ÜÄ°I
 ñ ÜÄ°I ÆLU °,¼ Ä°I o UB- ¼¼ M Öe E, j L-°IÖd °I&I
 Öai / X- ½¼ ù okÜMB I Åì ÜÜ ° ,Hz ½¼ ù k kd TM

۱. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۴۹ سند قابل ملاحظه‌ای از کتاب‌های دیگر برای این خطبه ذکر نشده و به نظر می‌رسد که سند عمده این خطبه، همان نقل مرحوم سید رضی است؛ ولی محتوای خطبه، آن قدر بلند و عالی است که سند آن را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که می‌تواند تنها از فکر نیرومندی همچون امام امیرالمؤمنین عليه السلام سرچشمه گرفته باشد.

أَلْخَلْقَ عَلَىٰ غَيْرِ تَمْثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةَ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةَ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَأُذِعَنَ لِطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَلَمْ يُدِ افْعِ، وَأَنْقَادًا وَلَمْ يُنَازِعْ.

بخش دوم

صفحة ١٨١

ù ¬ d °li ½A; ½BAEB½ TÛ K \ B̂ , T̂« ò áBj ½
è°ABá v L , { Ñ °à wL°I B°ABé IÛ T°A ùBh°I m
é ¬°lu ¬z°A; ½k¬T U/E; ÁB«ÁES z Áò f ; e Ñ °ü MBI
/BünB̂ ½ Bu ¬z°A/4Bo M » ÄMÑ TU, BL nA/2 ù M kTU« »
B«½B½ ùB«fE, BcA{ BRBl lw ù é ¬°I; ÁB B ° TMBÁ; n
, B cA e °ÁnB«°BM/4 û\ °I k v ½ ù, Bc T [FM ù JB m°AÁ
öAk wB nB Mj o ù; BcAnEB ¬°I ù M k T v UH]Aw Ñ °oAÁB
, BÁBç u ¬z°AS ÜEAB/ Tj j Öv Æ ù é ¬°I ½ «FU , T-
, B nß ù JBLé°A °ÁBn »yA{ B; ½Ñi j , BnB»bEá ERkM
°i ùxBÄ¬°I ½ Tv T f I B M Æ U, B cB/2 °Á ¼B] IS Üç E
!GAC H«w nB«°A, H{B½ GB»B°Ñ °oÑÄ] j ½¼B lv ù /B °B

بخش سوم

صفحة ١٨٧

B»Bf, ¼A á°A B Jbd °k«ÁBMZoÄB-d °j ½ d «] EB°ÑÄ
« Mj oÄ°i âA ½ oU »A B, K ç y nRAI o ô, ¼A IB èB
Ö Bk° o áU ÜKù B °E °, Bz «ù Bo B°¼EB«] B°/H¼AE
kTz U Te BcnB , S ÄuüIABi úU , S Äc ABi Ü, B A] BM
/ v û »c°B ½ , z ÁK nAö oÄ , eB«] Ç «° a-d , »BnE
! o ô j ½ i ñBx/2 ô °Á, { Ñ ° nE°I/4B lv ù

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع یکی از خطبه‌های مهم توحیدی نهج البلاغه است که از سه بخش تشکیل شده است:

در بخش اول، به حمد و ستایش پروردگار و بیان عظمتش که عقل‌ها را در حیرت فرو برده می‌پردازد و از قدرت‌نمایی او در آفرینش موجودات، بدون هیچ نقشه قبلی سخن می‌گوید، مخلوقاتی که هر یک از دیگری عجیب‌تر و اسرارآمیزترند.

و در بخش دوم و سوم، برای نمونه، انگشت روی یکی از شگفت‌انگیزترین پرندگان یعنی خفاش گذاشته و عجایب خلقت او را یکی بعد از دیگری شرح می‌دهد؛ آن‌چنان‌که گویی سال‌ها درباره این مخلوق اسرارآمیز مطالعه و بررسی کرده و به اسرار وجود او دست یافته است.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَسَرَ الْأَوْصَافَ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ
عَظَمَتَهُ الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ!
هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَيُّنُ مِمَّا تَرَى الْعَيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ
بِتَخْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلًا.
خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةٍ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةٍ مُعِينٍ، فَتَمَّ
خَلْقَهُ بِأَمْرِهِ، وَأَدْعَى لِبَطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ، وَأَدْفَأَ وَلَمْ يُنَازِعْ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذات او عاجزند و عظمتش عقل‌ها را از درک ذاتش بازداشته و به همین دلیل، عقل و خرد راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است. او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر از آنچه چشم‌ها می‌بینند و با این حال عقل‌ها نمی‌توانند حدی برای او بیان کنند تا شبیهی برای او یافت شود و اندیشه‌ها هرگز اندازه‌ای برای او تعیین نمی‌کنند تا همانندی داشته باشد. آفریدگان را بدون نمونه قبلی و مشورت مشاوران و بدون یاری‌داری دهندگان آفرید، و خلقت موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت کرده و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برخاستند.

شرح و تفسیر

یک درس مهم خداشناسی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد امام علیه السلام در آغاز خطبه، به ستایش ذات

پروردگار و اوصاف جمال و جلال او می‌پردازد و قبل از هر چیز به عدم امکان معرفت کنه ذات او اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«ستایش، مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذاتش عاجزند و عظمتش عقل‌ها را از درک ذاتش بازداشته، به همین دلیل، عقل راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَسَرَتْ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ عَظَمَتَهُ الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ^۱!).

چرا «اوصاف» توان شرح ذات پاک او را ندارند؟ به دلیل این که تمام الفاظی که برای بیان اوصاف وضع شده، مربوط به صفات مخلوقات است که صفاتی است محدود و مخلوق، و به تعبیر دیگر، ذات خداوند که از هر نظر نامحدود و بی‌پایان است برای عقل‌های محدود ما قابل درک نیست و الفاظ و افکار ما توان بیان آن را ندارند، و همین معنا سبب شده است که عقل انسانی از درک عظمتش بازماند و راهی به معرفت ذاتش نیابد.

این بدان معنا نیست که ما شناخت خدا را برای بشر غیر ممکن بدانیم یا به تعبیر دیگر، به تعطیل معرفت و شناخت قائل شویم؛ بلکه مقصود این است که علم ما به آن ذات عظیم و بی‌نهایت، از هر نظر تنها علم اجمالی است که می‌توانیم از طریق آثارش به او اشاره کنیم و نه علم تفصیلی.

۱. «انحسرت» از ریشه «حسر» بر وزن «قصر» در اصل به معنای برهنه کردن است؛ سپس به معنای ضعف و ناتوانی به کار رفته؛ زیرا در این حالت، انسان از نیروهای خود برهنه می‌شود.

۲. «مساغ» در اصل از ریشه «سوغ» به معنای آسان خوردن آب یا غذاست؛ سپس به هر مسیر راحت و آسانی اطلاق می‌شود و در خطبه مزبور از همین قبیل است.

۳. «ملکوت» از ریشه «ملک» بر وزن «فعل» به معنای حکومت و مالکیت، گرفته شده است و اضافه واو و تاء، تأکید و مبالغه را می‌رساند و هنگامی که درباره خداوند به کار می‌رود اشاره به حکومت مطلقه او بر سراسر جهان است.

این مسئله تعجب برانگیز نیست؛ زیرا، عظمت خداوند که جای خود دارد، ما حتی از کنه بسیاری از موجودات عالم امکان که به وجودشان ایمان داریم و مثل آفتاب برای ما روشن است بی خبریم، ما می دانیم روح وجود دارد، نیروی جاذبه همه جا در دسترس ماست، زمان و مکان موجودند؛ اما حقیقت و کنه این امور چیست؟ کمتر کسی از آن خبر دارد و قرن‌هاست که فلاسفه و علمای علوم طبیعی درباره آن‌ها بحث می‌کنند و هنوز به یک نقطه مورد اتفاق نرسیده‌اند.

از همه چیز نزدیک‌تر به ما خود ما هستیم؛ ما هنوز بسیاری از اسرار وجود خودمان را نمی‌دانیم تا آن‌جا که نویسندگان معروفی مانند «الکسیس کارل» کتاب‌هایی با عنوان «انسان، موجود ناشناخته» یا مانند آن را نوشته‌اند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان یکی دیگر از اوصاف خداوند - که تأکیدی است بر آنچه گذشت - می‌فرماید: «او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر از آنچه چشم‌ها می‌بینند و با این حال عقل‌ها نمی‌توانند حدی برای او بیان کنند تا شبیهی برای او یافت شود و (نیروی پرجولان) اندیشه‌ها هرگز اندازه‌ای برای او تعیین نمی‌کند تا همانندی داشته باشد»؛ (هُوَ اللَّهُ أَحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبِينُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدِ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرِ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا).

آری، وجود او اظهر الاشیاست و کنهش در نهایت خفا، آنچه با چشم می‌بینیم ممکن است خطای باصره باشد - که دانشمندان انواع زیادی برای آن ذکر کرده‌اند - ولی در علم به وجود خداوند، خطایی نیست. حضور او را در همه جا و در هر زمان و در هر حال احساس می‌کنیم؛ ولی با این حال، در فهم حقیقت ذات او حیرانیم و هرگاه در این مرحله قدم بگذاریم و یک گام به پیش برویم دو گام به عقب برمی‌گردیم و به گفته آن شاعر نکته‌سنج:

كُلَّمَا قَدَّمَ فِكْرِي فِي
نُكَايَسًا يَخِطُ فِي
كَ شِبْرًا فَرَّ مِيلاً
عَمِيَاءَ لَا يَهْدِي سَبِيلاً

هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک شود یک میل فرار می کند و به عقب برمی گردد، در تاریکی ها غرق می شود و راهی به جلو پیدا نمی کند.^۱
این موضوع به آن می ماند که انسان منبع نور فوق العاده شدید و خیره کننده ای را ببیند، آهسته به آن نزدیک شود، ناگهان برق خیره کننده آن، چنان او را تکان دهد که سراسیمه به عقب برگردد.

به یقین با توجه به آنچه گفته شد هرگونه تشبیه و اندازه گیری وصفی ای که از کنه ذات او کنیم به راه خطا می افتیم؛ چراکه او را تشبیه به مخلوقات کرده ایم و گرفتار نوعی شرک شده ایم.

در سومین وصف، اشاره ای به آفرینش خداوند کرده، می فرماید: «آفریدگان را بدون نمونه قبلی و مشورت مشاوران و بدون یاری یاری دهندگان آفرید، و خلقت موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت کرده و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برخاستند»؛
(خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَىٰ غَيْرِ تَمَثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةَ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةَ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقَهُ بِأَمْرِهِ، وَأَدْعَىٰ^۲ لِطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ، وَأَنْقَادَ وَلَمْ يُنَازِعْ).

قابل توجه این که تمام ابداعات انسانی، برگرفته از نقشه های قبلی در جهان طبیعت است. گاه عین آن را به وجود می آورد و گاه در میان چند چیز پیوند می دهد و چند صورت را با هم ترکیب می کند و اشکال تازه ای می آفریند؛ ولی هیچ یک در واقع تازه نیست؛ اما هنگامی که به جهان آفرینش بنگریم، می بینیم که

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۵۱.

۲. «أَدْعَىٰ» از ریشه «أذعان» به معنای اقرار کردن و فرمان بردن است.

میلیون‌ها نوع گیاه و حیوان دریایی و صحرایی و پرندگان و اشیای دیگر، که هر یک طرحی نو و بدیع دارد، به فرمان او آفریده شده است.

در واقع امام علیه السلام در این بخش از خطبه به سه موضوع مهم اشاره فرموده است: نخست، عاجز بودن انسان از درک کنه ذات خداوند؛ سپس آشکار بودن اصل وجود او، در نهایتِ روشنی، و سرانجام ابداع بی نظیرش در جهان آفرینش.

بخش دوم

وَمِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ، وَعَجَائِبِ خَلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ عَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَبَسْطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ؛ وَكَيْفَ عَشِيَتْ أَعْيُنُهَا عَنِ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ أَلْمُ ضِيئَةٍ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَتَصِلُ بِعَلَانِيَةٍ بُرْهَانَ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا. وَرَدَّعَهَا بِتَلَالُؤِ ضِيائِهَا عَنِ أَلْمِ ضِيٍّ فِي سُبْحَاتِ إِشْرَاقِهَا، وَأَكْنَهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُجِ اتِّتْلَاقِهَا، فَهِيَ مُسَدَّلَةٌ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَى حِدَاقِهَا، وَجَاعِلَةٌ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي التَّمَاسِي أَرْزَاقِهَا؛ فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافَ ظُلْمَتِهِ، وَلَا تَمْتَنِعُ مِنَ أَلْمِ ضِيٍّ فِيهِ لِعَسَقِ دُجْنَتِهِ. فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا، وَبَدَتْ أَوْصَاحُ نَهَارِهَا، وَدَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الصُّبَابِ فِي وَجَارِهَا، أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانَ عَلَى مَا قِيهَا، وَتَبَاعَتْ بِمَا أَكْتَسَبَتْهُ مِنَ أَلْمَعَاشِ فِي ظَلَمِ لِيَالِيهَا. فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَمَعَاشًا، وَالنَّهَارَ سَكْنًا وَقَرَارًا!

ترجمه

از لطیف‌ترین مصنوعات و شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار، اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود این شب‌پره‌ها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز، با آن‌که همه چیز را می‌گشاید چشمان آن‌ها را می‌بندد و تاریکی که همه موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آن‌ها را باز و گسترده می‌سازد. چگونه چشمان آن‌ها آن‌قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره‌گیرد و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی

آفتاب، به مقصود شناخته شده خود برسد؟ چگونه درخشش شعاع آفتاب آن‌ها را از حرکت در میان امواج روشنایی بازداشته، و آنان را در پناهگاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است؟ (آری)، به هنگام روز پلک‌های چشمانش روی هم می‌افتد، اما شب را برای خود چراغ روشن قرار می‌دهد تا بدین وسیله روزی‌های خود را به دست آورد.

نه تاریکی شدید شب چشمانشان را از دیدن باز می‌دارد و نه ظلمت شدید آن مانع حرکت آن‌ها در شب می‌شود.

هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را درون لانه سوسمارها پاشید (این پرنده عجیب) پلک‌های خود را بر هم می‌نهد و به آنچه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می‌کند! پاک و منزّه است خدایی که شب را برای آن‌ها روز و زمان تلاش برای معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش.

شرح و تفسیر

این پرنده عجیب و استثنایی

امام علیه السلام بعد از بیانات کلی و جامعی که در بخش قبل درباره آفرینش عالم هستی به امر پروردگار بیان فرمود در این بخش از خطبه انگشت روی یکی از عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین مخلوقات الهی می‌گذارد و آن، خفاش یا شب‌پره است که همه چیز او استثنایی است، گرچه اگر درست بیندیشیم همه موجودات شگفت‌انگیز هستند؛ ولی موجودات استثنایی، شگفت‌انگیزترند.

امام علیه السلام به خصوص روی دو قسمت از جنبه‌های استثنایی این حیوان تکیه می‌کند: یکی مسئله چشم‌های او و دیگری بال‌ها. در قسمت اول می‌فرماید: «از لطیف‌ترین مصنوعات و شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار، اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود این شب‌پره‌ها به ما نشان داده شده است؛ همان

موجوداتی که روشنایی روز، با آن که همه چیز را می‌گشاید چشمان آن‌ها را می‌بندد و تاریکی که همه موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آن‌ها را باز و گسترده می‌سازد؛ (وَمِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ، وَعَجَائِبِ خَلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَيَبْسُطُهَا الظُّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ).

و در ادامه می‌افزاید: «چگونه چشمان آن‌ها آن قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره‌گیرد و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته‌شده خود برسد؟ چگونه درخشش شعاع آفتاب آن‌ها را از حرکت در میان امواج روشنایی بازداشته، و آنان را در پناهگاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است؟»؛ (وَكَيفَ عَشِيَتْ^۱ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَتَتَّصِلُ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا. وَرَدَّعَهَا بِتَلَاؤُ ضِيَائِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبُحَاتِ^۲ إِشْرَاقِهَا، وَأَكْنَهَا^۳ فِي مَكَامِنِهَا^۴ عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُجِ^۵ ائْتِلَاقِهَا^۶).

نکته قابل ملاحظه این است که امام علیه السلام در تأثیر منفی نور آفتاب بر آن‌ها به سه نکته مختلف در سه جمله اشاره فرموده است؛ گاه می‌گوید: نور آفتاب به آن‌ها اجازه نمی‌دهد راه‌های خود را پیدا کنند. و گاه می‌فرماید: اشعه خورشید مانع از

۱. «عشیت» از ریشه «عشو» بر وزن «مشق» به معنای تاریکی گرفته شده است؛ اشاره به اینکه چشمان آن‌ها از دیدن نور آفتاب، تاریک و ناتوان می‌شود.

۲. «سبحات» جمع «سبحه» بر وزن «لقمه» به معنای نور و گاه به معنای عظمت می‌آید.

۳. «اکنها» از ریشه «کن» بر وزن «جن» در اصل به معنای ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ یا مستور می‌دارند؛ سپس به تمام وسایلی که سبب مستور شدن است اطلاق شده است.

۴. «مکامن» جمع «مکمن» از ریشه «کمون» به معنای مخفی شدن گرفته شده و «مکمن» به معنای جایگاهی است که در آن جاکسی یا چیزی مخفی می‌شود.

۵. «بلج» جمع «بلجة» به معنای اولین روشنایی صبح است.

۶. «ائتلاق» از ریشه «الق» بر وزن «برق» و به معنای برق گرفته شده است و «بلج ائتلاق» به معنای نخستین نور و درخشش آفتاب است.

آن می شود که مقاصدشان را در این راه‌ها (مانند طعمه‌ها و لانه‌ها) پیدا کنند و گاه می‌گویند: اگر آن‌ها در مسیر باشند و ناگهان آفتاب طلوع کند آن‌ها را از ادامه مسیر بازمی‌دارد و زمین‌گیر می‌کند. در نتیجه چاره‌ای جز این ندارند که در لانه‌های تاریک پنهان شوند تا از درخشش آفتاب در امان بمانند.

به این ترتیب، آن نور و روشنایی آفتاب عالم‌تاب که به همه موجودات زنده کمک می‌کند تا راه خود را پیدا کنند و ادامه مسیر دهند و به مقاصد خود برسند، برای این موجود استثنایی یعنی «خفّاش» در تمام این آثار، جنبه منفی دارد، و به عکس، ظلمت و تاریکی که همه زندگان را خانه‌نشین می‌کند، این پرنده استثنایی را به جولان و حرکت وامی‌دارد.

لذا در ادامه می‌افزاید: «(آری) به هنگام روز پلک‌های چشمانش روی هم می‌افتد، اما شب را برای خود چراغ روشنی قرار می‌دهد تا بدین وسیله روزی‌های خود را به دست آورد. (آری) نه تاریکی شدید شب چشمان آن‌ها را از دیدن بازمی‌دارد و نه ظلمت شدید آن مانع حرکت آن‌ها در شب می‌شود»؛ (فَهِيَ مُسَدَّلَةٌ^۱ الْجُفُونِ^۲ بِالنَّهَارِ عَلَى حِدَاقِهَا^۳، وَجَاعِلَةٌ اللَّيْلِ سَرَجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي التَّمَاسِ أُرْزَاقِهَا؛ فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافٌ^۴ ظَلْمَتِهِ، وَلَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِعَسْقٍ^۵ دُجَّتِهِ^۶).

۱. «مسدلة» از ریشه «سدل» بر وزن «عدل» در اصل به معنای پایین آمدن چیزی از بالاست؛ به گونه‌ای که آن را بپوشاند و در این جا اشاره به افتادن پلک‌های خفّاش به پایین است.

۲. «جفون» جمع «جفن» بر وزن «قفل» به معنای پلک چشم است.

۳. «حداق» جمع «حداقه» به معنای سیاهی چشم است.

۴. «اسداف» از ریشه «سدفة» بر وزن «وزنه» گرفته شده که گاه به معنای ظلمت و تاریکی و گاه به معنای نور و روشنایی به کار می‌رود و در این جا به معنای تاریکی است.

۵. «عسق» به معنای شدت ظلمت و تاریکی است و از آن جا که شدت تاریکی در نیمه شب است به معنای نیمه شب نیز به کار رفته است.

۶. «دجته» از ریشه «دجون» به معنای ابر و باران داشتن گرفته شده و از آن جا که ابر و باران باعث تاریکی می‌شود واژه «دجته» به معنای ظلمت و تاریکی به کار می‌رود. و «عسق دجته» به معنای شدت تاریکی است.

سپس در ادامه این سخن وضع خفاش را به هنگام طلوع آفتاب و روی آوردن و پاشیدن نور خورشید بر کوه و صحرا چنین بیان می‌فرماید: «هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را درون لانه سوسمارها پاشید (این پرندۀ عجیب) پلک‌های خود را بر هم می‌نهد و به آنچه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می‌کند!»؛ (فَادَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا، وَبَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا، وَدَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَيَّ الصُّبَابُ^۲ فِي وَجَارِهَا^۳، أَطْبَقْتُ الْأَجْفَانَ عَلَيَّ مَا قَيْهَا^۴، وَتَبَلَّغْتُ^۵ بِمَا أَكْتَسَبْتُهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِي ظُلْمٍ لِيَا لِيَهَا).

چه تشبیه زیبایی! خورشید را در دل شب، به زنی تشبیه کرده که مقنعه و نقاب بر سر و صورت افکنده و به هنگام طلوع نقاب را کنار می‌زند و مقنعه را از سر برمی‌گیرد و نور این مادر مهربان بر سراسر زمین که گهواره فرزندانش است، می‌تابد.

تعبیر جالب دیگر این‌که، می‌فرماید: حتی نور آن به درون لانه سوسمارها می‌تابد، زیرا معروف است که سوسمار علاقه خاصی به طلوع آفتاب دارد و در آن هنگام سر از لانه بیرون می‌کند تا در پرتو نور آفتاب قرار گیرد. و نیز اشاره به این می‌کند که شب‌پره‌ها صید شبانه خود را برای روز ذخیره می‌کنند.

۱. «اوضاح» جمع «وَضَح» بر وزن «شَفَق» به معنای روشنایی است.

۲. «صُّبَاب» جمع «صُوب» بر وزن «سَدَّ» به معنای سوسمار است.

۳. «وَجَار» به معنای لانه است.

۴. «مَا قَيْ» جمع «مُوق» بر وزن «قفل» به معنای گوشه چشم در طرف بینی است و بعضی آن را به مجرای اشک تفسیر کرده‌اند که در گوشه چشم قرار دارد و در جمله یاد شده اشاره به این است که پلک‌های شب‌پره تمام چشم او حتی گوشه‌های آن را می‌پوشاند. این تعبیر شاید اشاره به این نکته لطیف باشد که به هنگام بستن چشم، آخرین نقطه‌ای که بسته می‌شود گوشه‌های طرف بینی است.

۵. «تَبَلَّغْتُ» از ریشه «تَبَلَّغ» به معنای اکتفا کردن به چیزی است.

و در پایان این بخش از خطبه، در یک جمله کوتاه به صورت نتیجه گیری می‌فرماید: «پاک و منزّه است خدایی که شب را برای آن‌ها روز و زمان تلاش برای معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش»؛ (فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَاراً وَمَعَاشاً، وَالنَّهَارَ سَكْنًا وَقَرَاراً!).

اشاره به این که این موجود استثنایی برخلاف اصل کلی موجودات زنده - به خصوص انسان‌ها - که روز برای آن‌ها میدان تلاش معاش و شب قرارگاه استراحت آن‌هاست «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً»^۱، روزها به استراحت و شب‌ها به تلاش برای معاش می‌پردازد تا خلایق بدانند که قدرت خداوند، بی‌انتهاست و هرچه اراده کند، انجام می‌شود.

دربارهٔ عجایب خلقت خفاش، به خصوص چشم‌های او در پایان خطبه به خواست خدا بحث خواهیم کرد.



بخش سوم

وَجَعَلَ لَهَا أَجْنَحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ،
كَأَنَّهَا سُطَايَا الْأَذَانِ، غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَلَا قَصَبٍ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ
الْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَامًا. لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقًا فَيَنْشَقُّا، وَلَمَّا يَغْلُظَا فَيُثَقِّلَا.
تَطِيرُ وَوَلَدُهَا لَاصِقٌ بِهَا لِأَجْلِ إِلَيْهَا، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَيَرْذَفُ إِذَا
أَرْتَفَعَتْ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ، وَيَحْمِلُهُ لِتَهْوِضِ جَنَاحَهُ،
وَيَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَمَا صَالِحَ نَفْسِهِ. فَسُبْحَانَ الْبَارِيِّ لِكُلِّ شَيْءٍ،
عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!

ترجمه

خداوند برای او از گوشت بدنش بال‌هایی آفریده که به‌هنگام نیاز با آن پرواز می‌کند؛ گویی این بال‌ها مانند لاله‌گوش‌اند؛ بال‌هایی بدون پر! و بدون نی‌هایی در میان آن. اما (اگر دقت کنی) می‌بینی محل رها به روشنی در آن پیداست (آری) آن‌ها دو بال دارند؛ نه آن‌قدر نازک که پاره شود و نه آن‌قدر ضخیم که سنگینی کند.

او پرواز می‌کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده است! هر زمان می‌نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می‌آید و هر زمان بالا می‌رود او نیز بالا می‌رود و از او جدا نمی‌شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال‌هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد! پاک و منزّه است آفریننده همه اشیا، که در آفرینش آن‌ها از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به‌جای مانده باشد پیروی نکرده است.

شرح و تفسیر

شگفتی‌های دیگری از این پرنده

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به دو قسمت دیگر از عجایب آفرینش خفاش اشاره می‌کند: بال‌های عجیب او و طرز پرورش فرزندان.

نخست می‌فرماید: «خداوند برای او از گوشت بدنش بال‌هایی آفریده که به‌هنگام نیاز با آن پرواز می‌کند؛ گویی این بال‌ها مانند لاله گوش‌اند؛ بال‌هایی بدون پر! و بدون نی‌هایی در میان آن. اما (اگر دقت کنی) می‌بینی محل رها به روشنی در آن پیدا است (آری) آن‌ها دو بال دارند؛ نه آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که سنگینی کند»؛ (وَجَعَلَ لَهَا أُجْنَحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ، كَأَنَّهَا شَطَايَا الْأَذَانِ، غَيْرِ ذَوَاتِ رِيشٍ^۲ وَلَا قَصَبٍ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيْنَهُ أَعْلَامًا. لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقًا فَيَنْشَقُّا، وَلَمْ يَعْلُظَا فَيَنْقَلُا).

به‌راستی این از عجایب خلقت است؛ بال‌های تمام پرندگان از پر تشکیل شده که در وسط آن چیزی شبیه به نی وجود دارد و به‌علت سبک بودن، آن‌ها به‌آسانی می‌توانند پرواز کنند؛ ولی «خفاش» که از پرندگان سریع‌السير است، جنبه کاملاً استثنایی دارد؛ بال‌هایش پرده‌ای از گوشت است که در وسط آن استخوان‌های باریک و غضروف مانندی وجود دارد. این پرده در عین نازکی بسیار مقاوم است؛ هم سبک است و هم بادوام؛ شبیه لاله گوش آدمی؛ و جالب این‌که اگر در برابر نور آفتاب یا چراغ به آن نگاه کنیم لوله‌کشی ظریف و گسترده و پیچیده‌ای از رهای خونین که آن را تغذیه می‌کند می‌بینیم، که هنگام پرواز بسیار فعال می‌شوند تا مواد غذایی لازم را به بال‌ها برای حرکت سریع برسانند. و در آخرین بخش این خطبه امام علیه السلام به ویژگی شگفت‌انگیز دیگری از این

۱. «شظایا» جمع «شظیة» به‌معنای قطعه‌ای از چوب یا گوشت یا مانند آن است.

۲. «ریش» به‌معنای پر است.

پرنده استثنایی اشاره می‌کند و آن مربوط به پرورش نوزاد اوست؛ می‌فرماید: «او پرواز می‌کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده است! هر زمان می‌نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می‌آید و هر زمان بالا می‌رود او نیز بالا می‌رود و از او جدا نمی‌شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال‌هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد!»؛ (تَطْيِيرُ وَوَلَدَهَا لاصِقٌ بِهَا لاجِيءٍ إِلَيْهَا، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَيَرْتَفِعُ إِذَا أَرْتَفَعَتْ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ، وَيَحْمِلُهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ، وَيَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَمَصَالِحَ نَفْسِهِ).

معروف است که این حیوان مانند سایر پستانداران عادت ماهیانه دارد و باردار می‌شود و وضع حمل می‌کند؛ برخلاف پرندگان دیگر که تخم می‌گذارند و جوجه‌های آن‌ها در درون تخم پرورش می‌یابند. پرندگان دیگر جوجه‌ها را با خود حمل نمی‌کنند ولی خفاش جوجه‌اش را با خود حمل می‌کند و به پرواز درمی‌آید. راه و رسم پرواز را به او نشان می‌دهد و طریقه تهیه غذا و صید کردن حشرات و مسیرهای رفت و برگشت به لانه را به او می‌آموزد. شاید به این دلیل که پرندگان دیگر در روز پرواز می‌کنند و جوجه‌ها می‌توانند در روشنایی با آن‌ها همراه باشند؛ ولی این پرنده که در تاریکی شب پرواز می‌کند ممکن است جوجه‌هایش نتوانند با او همراه باشند، و یکدیگر را گم کنند لذا ناگزیر آن‌ها را با خود حمل می‌کند. در هر صورت همه چیز این پرنده عجیب است و این هم یکی دیگر از عجایب خلقت اوست که انسان را با تنوع آفرینش و تدبیر پروردگار آشنا تر می‌سازد.

سپس امام علیه السلام در جمله پایانی خطبه به پیشگاه خداوند سر تعظیم فرود آورده، به تسبیح او می‌پردازد؛ می‌فرماید: «پاک و منزّه است آفریننده همه اشیا، که در آفرینش آن‌ها از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به جای مانده باشد پیروی نکرده است!»؛ (فَسُبْحَانَ الْبَارِيءِ لِكُلِّ شَيْءٍ، عَلَيَّ غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!).

و همان‌گونه که امام علیه السلام در این بحث توحیدی، خطبه را با حمد و ستایش پروردگار آغاز کرد با تسبیح و تنزیه ذات پاک او پایان می‌دهد تا حسن شروع با حسن ختام همراه گردد.

نکته

آفرینش حیرت‌انگیز خفاش!

در این خطبه، امام علیه السلام از آفرینش بدیع خفاش سخن به میان آورده که تقریباً همه چیز او برخلاف سایر پرندگان است تا آن‌جا که در بعضی از کتاب‌های علمی تصریح می‌کنند که خفاش، جزء پرندگان نیست؛ بلکه جزء پستانداران است.

بدن خفاش، پوشیده از مو است؛ در حالی که پرندگان پر دارند.

خفاش دندان دارد؛ در حالی که پرندگان منقار دارند.

بال‌های خفاش از پرده‌های نازک گوشتی تشکیل شده؛ در حالی که پرندگان

چنین نیستند.

خفاش دو دست و دو پا دارد و روی زمین مانند چهارپایان با دست‌ها

و پاهایش راه می‌رود؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

پرندگان از طریق تخم‌گذاری صاحب بچه می‌شوند؛ در حالی که خفاش

باردار می‌شود و بچه می‌زاید.

پرندگان نوزادان خود را با مواد غذایی مناسب سیر می‌کنند؛ ولی خفاش نوزاد

خود را شیر می‌دهد.

پرندگان معمولاً روزها در تلاش معاش‌اند ولی خفاش در تاریکی شب.

خفاش‌ها عموماً روز می‌خوابند و پس از غروب آفتاب به پرواز درمی‌آیند،

و هنگام خواب، خود را به وسیله پاهای عقب از درختان یا سقف غارها آویزان

می‌کنند.

غذای خفاش از حشرات است و هنگام پرواز دهان خود را باز نگه می‌دارد و ده‌ها یا صدها حشره را می‌بلعد و شاید بوی بد خفاش به علت همین حشره‌خواری او باشد؛ اما خفاش‌ها به دلیل همین کارشان خدمت زیادی به انسان‌ها در پاک‌سازی محیط از حشرات می‌کنند؛ لذا در برخی از مناطق که حشرات زیادند برج‌هایی برای پرورش خفاش‌ها می‌سازند تا محیطشان را پاک‌سازی کنند.

برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند که چشم خفاش ضعیف است و می‌گویند: فلان کس مثل خفاش، کور است، بینایی خفاش بسیار خوب است؛ لیکن چشمانش در برابر نور، حساسیت زیادی دارد به طوری که قادر به تحمل آن نیست.

خفاش با سرعت و مهارت در شب پرواز می‌کند؛ حتی در تاریکی شدید بی‌آن‌که به مانعی برخورد کند. او در این پرواز سریع تنها از چشم کمک نمی‌گیرد؛ بلکه مدیون دستگاه صوتی خاصی شبیه رادار است. خفاش در حین پرواز، صدایی از بینی خود بیرون می‌آورد که ما قادر به شنیدن آن نیستیم؛ اما این صدا به هر چیزی که بر سر راه آن باشد برخورد می‌کند و منعکس می‌شود. گوش‌های بزرگ خفاش صدای منعکس شده را می‌گیرد و از وجود مانع بر سر راه خود به طور دقیق آگاه می‌شود و تغییر جهت می‌دهد و این جاست که می‌گویند: خفاش با گوش خود می‌بیند.

بعضی از دانشمندان، آزمایش جالبی درباره خفاش کرده‌اند. آنان تونل باریک پرپیچ‌وخمی را به وجود آوردند که دیواره داخلی آن با دوده آغشته شده بود. خفاشی را از یک طرف تونل وارد کرده و با نهایت تعجب دیدند از طرف دیگر بیرون آمد، بی‌آن‌که بر بال‌هایش کم‌ترین اثری از دوده باشد.

خفاش‌ها معمولاً حشره‌خوارند؛ ولی بعضی از خفاشان میوه می‌خورند

و بعضی از آن‌ها خونخوار و خطرناک‌اند که تعداد آن‌ها بسیار کم است. آن‌ها حتی به انسان در موقع خواب با ظرافت خاصی حمله می‌کنند و جایی از بدن او را که رشته‌های عصبی در آن کم‌تر است و حساس نیست مانند نرمه گوش در نظر می‌گیرند و دندان‌های خود را آهسته در آن فرو می‌کنند و خون او را می‌خورند؛ و از آن خطرناک‌تر این‌که ممکن است آن‌ها ناقل بیماری‌های خطرناکی همچون تب زرد باشند.

خفاش‌ها به‌هنگام پرواز از روی آب‌ها با فاصله بسیار کم می‌گذرند و آب می‌نوشند؛ اما آب خوردن آن‌ها مانند گربه با زبان است.

خفاش‌های سبک‌وزن گاهی چهار بچه می‌آورند و همه آن‌ها را در حال پرواز به خود آویزان کرده حرکت می‌کنند؛ ولی خفاش‌های بزرگ جثه که گاهی به اندازه یک گربه هستند و آن‌ها را روباه پرنده می‌نامند، تنها یک بچه می‌آورند. این در حالی است که بعضی از خفاش‌ها به قدری کوچک‌اند که وزن بدنشان به اندازه یک سکه بیشتر نیست.

خفاش‌ها در زمستان در گوشه تاریکی و به صورت آویزان به وسیله پاهای می‌خوابند؛ این خواب زمستانی مدّت زیادی ادامه دارد تا هوا گرم شود. در این موقع بیدار می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند.^۱

در کتاب توحید مفضل نیز عبارات کوتاه و پرمعنایی درباره آفرینش عجیب «خفاش» نقل شده است و با توجه به این‌که این سخنان را زمانی امام صادق علیه السلام فرمود که علم و دانش بشر درباره جانداران بسیار محدود بود، جالب و قابل ملاحظه است؛ می‌فرماید:

۱. فرهنگنامه، ج ۷، ص ۶۵۸. این کتاب به وسیله دانشمند غربی «موریس پارکر» تألیف شده و به وسیله آقای «رضا اقصی» با همکاری ده نفر از نویسندگان معروف کشور ترجمه و نگارش شده است؛ و همچنین کتاب المعجم الزولوجی الحدیث (جانورشناسی جدید) تألیف «محمد کاظم الملکی»، ج ۲، ص ۶۳۶ و کتاب در جست‌وجوی خدا، ص ۱۱۷، نوشته «آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی».

«خداوند به خفاش آفرینش عجیبی داده است؛ آفرینشی مابین پرندگان و چهارپایان (پستانداران)؛ این به علت آن است که دو گوش بلند و دندان و پشم دارد؛ فرزند خود را می‌زاید و شیر می‌دهد و بول می‌کند و روی چهار دست و پا راه می‌رود؛ تمام این‌ها برخلاف صفات پرندگان است. همچنین او در شب بیرون می‌آید و غذایش از پروانه‌ها و مانند آن (از حشرات) است که در هوا در حرکت‌اند؛ بعضی گمان می‌کنند خفاش غذایی نمی‌خورد و غذای او فقط هواست و این باطل است؛ زیرا اولاً از او فضله و بول خارج می‌شود و این بدون خوردن غذا ممکن نیست و ثانیاً او دارای دندان است اگر غذایی نمی‌خورد و جود دندان برای او معنایی نداشت و می‌دانیم که در آفرینش، چیزی بی‌هدف نیست»^۱.

به هر حال هرچه درباره خفاش بیشتر دقت کنیم اسرار شگفت‌انگیز بیشتری را پیدا خواهیم کرد و این جاست که به عظمت کلام امام علیه السلام پی می‌بریم که این موجود استثنایی را که گویی خدا برای قدرت‌نمایی آفریده است به‌عنوان یکی از لطایف صنعت و عجایب خلقت پروردگار در خطبه مذکور بیان کرده و روی قسمت‌های مهمی از شگفتی‌های آفرینش او تکیه فرموده است.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خَاطَبَ بِهِ أَهْلَ الْبَصْرَةِ عَلَى جِهَةِ اقْتِصَاصِ الْمَلَاحِمِ

از سخنان امام علی (ع) است

که در آن اهل بصره را مخاطب ساخته و آن‌ها را از حوادث آینده

با خبر می‌سازد^۱

۱. سند خطبه:

این خطبه را امام علی (ع) در «بصره» بعد از «جنگ جمل» بیان فرمود و در آن به سؤالات مختلف گروه‌هایی پاسخ گفت، که چگونه جنگ با لشکر جمل و تقسیم غنائیم جنگی مجاز بوده، ولی تقسیم اموال آن‌ها و اسارت زنان و فرزندانشان به‌عنوان اسیران جنگی و اموال اسیران جایز نبوده است و همچنین توضیحاتی درباره ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و بحث‌هایی درباره بدعت و فتنه‌ها بیان می‌کند.

نویسنده کتاب مصادر بعد از اشاره به مطلب مذکور می‌گوید: هرگاه حکمت‌های ۳۱، ۳۲، ۲۶۶ و ۳۷۴ نهج البلاغه را بنگریم خواهیم دید که همه آن‌ها با خطبه مزبور تطبیق می‌کنند و از یک جا گرفته شده‌اند.

بعد از آن اشاره به مصادر خطبه می‌کند که بعضی از قسمت‌های خطبه را طبرسی در الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۸ و متقی هندی در کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۸۳، ج ۴۴۲۱۶ نقل کرده‌اند و شیخ طوسی در تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۲۷۴ به آن اشاره کرده است. سپس از کتاب مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۶۳، ج ۵۲۱ نقل می‌کند که او می‌گوید: من کتابی با عنوان خطب لمولانا امیر المؤمنین دیدم که مرحوم «سید بن طاووس» در حاشیه آن نوشته است: این کتاب به اقرار نویسنده‌اش با دو واسطه به امام صادق (ع) می‌رسد؛ بنابراین ممکن است تاریخ کتابت آن بعد از سنه ۲۰۰ هجری باشد و در این کتاب بخش‌هایی از خطبه مورد بحث نقل شده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵۴).

بخش اول

صفحة ١٩٩

$\frac{1}{2}B_i \tilde{N}\tilde{A}\tilde{u} \tilde{u}, \tilde{N}] \quad q\tilde{A}, \&I \quad \tilde{A} \quad v \hat{u} \tilde{N}\tilde{U}\tilde{T}\tilde{A} \quad \frac{1}{2}E \quad q \quad k\langle \tilde{A}\tilde{i}\tilde{B}\tilde{a} \tilde{T}\tilde{w}\tilde{i} \rangle - \hat{u}$
 $\tilde{U}\tilde{z} \quad \frac{1}{2}A \quad \frac{1}{4}B_f \quad \frac{1}{4}A, \quad \langle \quad \circ \tilde{N} \tilde{l}\tilde{w} \quad \tilde{A}\tilde{A}\tilde{I} \quad \{B\frac{1}{4}A \quad \frac{1}{2}B \quad \tilde{B}_i \} \rangle - \tilde{T}\tilde{A}\tilde{C} \tilde{E}$
 $/ \quad o \quad o\frac{1}{2} \quad C\tilde{A}\frac{1}{2} \quad k \quad k \{$
 $, \quad \hat{i} \quad \tilde{U} \circ \tilde{N}] \quad o - f \tilde{B}nk \quad \hat{u} \quad \hat{o} \quad \hat{i} \quad \tilde{A} \quad , \quad v\tilde{B} \circ I \quad \tilde{B} \tilde{f}nj \tilde{f}\tilde{u} \quad \rangle \quad \hat{u} \quad B\tilde{E}$
 $, \quad \circ \quad I\tilde{B}\tilde{T}\tilde{e} \quad e \quad k\tilde{A}\tilde{M}\tilde{B} \circ \quad \tilde{N}\tilde{A}\tilde{u} \tilde{U} \circ, \quad \tilde{B}\tilde{S} \quad \tilde{U}\tilde{B}\frac{1}{2} \quad o \quad \hat{o} \quad \hat{i} \quad \frac{1}{2}\tilde{n}\tilde{B}\tilde{T}\tilde{P}\tilde{S} \quad \tilde{A}\tilde{j} \quad \circ$
 $/ \quad \tilde{A}\tilde{B}\tilde{I} \quad \tilde{A}\tilde{A}\tilde{J}\tilde{B}v \quad d \circ I$

بخش دوم

صفحة ٢٠٥

$, \tilde{R}\tilde{B}\tilde{i} \circ B \circ A \quad \tilde{A}\tilde{n}\tilde{k}\tilde{T}\tilde{v} \quad \frac{1}{4}B \beta \quad \tilde{B} \quad / \tilde{Z}\tilde{A}v \circ \tilde{A}\tilde{n} \quad \rangle \tilde{E}\tilde{Z}\tilde{B} \langle - \circ I \quad \tilde{A}\tilde{N} \tilde{l}\tilde{w} : \quad \langle \frac{1}{2}$
 $K \quad o \quad \tilde{A}\tilde{o}\tilde{B}\tilde{M}, \quad \tilde{A}\tilde{A} \circ \tilde{l}\tilde{o} - \tilde{A} \quad \frac{1}{4}B \beta \quad \tilde{M}, \quad \frac{1}{4}B \beta \quad I \quad \tilde{A}\tilde{n}\tilde{k}\tilde{T}\tilde{v} \quad \tilde{R}\tilde{B}\tilde{i} \circ B \circ \tilde{B}\tilde{M}$
 $, \quad \langle \quad \circ \tilde{l}\tilde{o} \quad q\tilde{U} \quad \frac{1}{2}\tilde{B}\tilde{P}\tilde{M}, \quad o\tilde{i} \quad I\tilde{p}\tilde{o}\tilde{d} \quad \tilde{U}\tilde{B}\tilde{k} \circ \tilde{B}\tilde{M}, \quad \tilde{B}\tilde{k} \circ \tilde{A} \quad \tilde{T}\tilde{h} \quad \tilde{U}\tilde{R} \quad - \circ \tilde{M}, \quad \tilde{R} \quad - \circ I$
 $\hat{u} \quad \hat{i} \quad \tilde{a}\tilde{c}\tilde{o}\frac{1}{2} \quad \frac{1}{2}\tilde{B}\tilde{P}\tilde{i} \quad \tilde{A} \quad \circ \quad \tilde{U}\frac{1}{2} \quad \tilde{O}\tilde{h} \circ I \frac{1}{4}A \quad / \langle \tilde{i} \quad \tilde{A}\tilde{P} \quad d \setminus \circ I\tilde{p}\tilde{o}\tilde{L}\tilde{U} \rangle$
 $/ \quad \tilde{U}\tilde{P}\tilde{i} \quad \tilde{A}\tilde{B}\tilde{i} \quad \tilde{B}\tilde{B}\tilde{n}\tilde{B}\tilde{e} \quad \frac{1}{2}$

بخش سوم

صفحة ٢٠٩

$\tilde{N} \circ \tilde{R}\tilde{B} \quad \tilde{A}\tilde{B}\tilde{i}\tilde{o} \quad B\frac{1}{2} \quad \tilde{B}\tilde{A}\tilde{n}\tilde{B} \quad , \tilde{V}\tilde{A}\tilde{k}] \quad I\tilde{o}\tilde{U}\tilde{E}\tilde{v} \quad \frac{1}{2}\tilde{i} \quad \frac{1}{2}A \quad h \{ \quad k\tilde{C} : \quad \langle \frac{1}{2}$
 $/ \tilde{B}\langle \tilde{A}\frac{1}{4} \quad \tilde{U}\tilde{k} \quad \tilde{B}\tilde{M}\frac{1}{4} \quad \tilde{k}\tilde{I}\tilde{E}\tilde{v} \quad \tilde{B}^a \quad \tilde{E}\tilde{n}\tilde{A}$
 $; \quad \rangle \tilde{B}\tilde{L}\tilde{w} \quad \&I \quad \tilde{O}\tilde{a} \quad \hat{i} \quad \frac{1}{2}\frac{1}{4}\tilde{B}\tilde{h} \circ, \quad o \quad \langle - \circ I \hat{i} \quad \tilde{A} \quad \langle \circ I, \tilde{o} \quad o\tilde{A} - \circ \tilde{B}\tilde{M}\frac{1}{2} \quad I\frac{1}{4}A$
 $\tilde{B}\tilde{u}\rangle, \&I \quad \tilde{J}\tilde{B}\tilde{T} \quad \tilde{M} \quad \tilde{A}\tilde{A} \quad / \tilde{y}\tilde{p}\tilde{n} \hat{i} \quad \frac{1}{2}\frac{1}{4}B \quad \tilde{U}\tilde{k} \quad , \tilde{N}] \quad \tilde{E}\hat{i} \quad \frac{1}{2}\frac{1}{4}\tilde{B}\tilde{U} \quad \tilde{B} - \tilde{A}$
 $- \quad \tilde{A} \circ I, \hat{i} \quad \tilde{C}\tilde{B}\langle \circ I \quad o \circ A, \hat{i} \quad \tilde{u}\tilde{B}\langle \circ A \hat{u}\tilde{B}\langle \circ A, \langle \quad \tilde{L} - \circ \tilde{I}\tilde{n} \quad \langle \circ A, \hat{i} \quad \tilde{T} - \circ \tilde{N}\tilde{i}\tilde{d} \circ I$
 $\tilde{U}\tilde{h} \quad \tilde{U} \quad \tilde{K}\tilde{T}\tilde{A}\tilde{E}\tilde{v} \quad \hat{u} \quad \tilde{a}\tilde{e}\tilde{q} \quad , \hat{i} \quad \tilde{B}\tilde{U}\hat{u} \quad \tilde{Z} \quad \tilde{A} \quad / \tilde{O}\tilde{A}\tilde{F} - \circ \tilde{A} \quad \tilde{B}\langle \circ A, \quad v \quad - \tilde{T} - \circ \tilde{A} \circ$
 $/ \tilde{O}\tilde{l}\tilde{w} \quad \tilde{M}\tilde{N} - \tilde{A}\hat{i} \quad \frac{1}{2}, \tilde{y}\tilde{k} \quad \tilde{M}\tilde{B}\tilde{C} \hat{i} \quad \frac{1}{2} \quad \tilde{A} \quad - v \circ I\tilde{Z} \quad \circ, \quad \langle \hat{i} \quad o \circ \tilde{A}\tilde{o}\tilde{X}$

بخش چهارم

صفحة ٢١٧

و قام اليه رجل فقال: يا أميرالمؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، وهل سألت رسول
 الله ﷺ عنها؟ فقال ﷺ:

«الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُشْرَكُوا أَنْ
 j M & I ñ wn BMq«U «T°P/ES -A¼ «Tü B½C° Ü
 ?B M °E U & I oLi E T°A«Tü °I m B½&Añ wnB:S «Ü/ B i E
 u °E & I ñ wnB:S «Ü, < kÄM ½¼ «Tü w TE/A aAB ñBÜ
 Rq e , j -v -°Ij ½k z TwIj ½k z TwIWe ke Eç °S æ k ç
 < ? nAj ½jB z°A/Bi,oz M> °S «Ü, aA 9 Öz ù, jB z°I «A
 u °, & I ñ wnB:S «Ü < P/A oL ò ù, 9m ° 9 ¼A> °ñBÜ
 /o z°I α L°A çA ¼ ¼ ° ,oL °Aj çA ¼ ¼An

صفحة ٢٢٣

بخش پنجم

, M aA «kM¼ «- , °AEM¼ «Tü w ç ÜP/A aAB ñB
 , MB °IRB Lz°BM ½A ¼ çT , Uaw ¼ «F , Fe n¼ «-T
 BM°A, k °BMS d v°A,mL°BM-h °P¼ çT ù, BI A I
 çE, jn ç«-M 9 k«A ç»EñpB-°I Hü, & I ñ wnB:S æ ç L°B
 /< «Tü ç«-M ñBÜ? «Tü ç«-M

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه، به مسائل گوناگونی اشاره می‌کند که در عین استقلال هر یک از آن‌ها، پیوند روشنی با هم دارند.

این خطبه بر چند محور دور می‌زند:

نخست این‌که امام علیه السلام مردم را به اطاعت از خویش فرامی‌خواند و راه بهشت را که راه پرمشقتی است به آن‌ها نشان می‌دهد. سپس دلیل شرکت عایشه را در جنگ جمل بیان می‌کند تا مردم گمان نبرند شرکت او در این جنگ دلیل بر مشروعیت کار طلحه و زبیر بوده است.

در بخش دوم، درباره‌ی پایان زندگی و قیام قیامت سخن می‌گوید و مردم را از طریق بیان آثار ایمان و عمل صالح و کسب علم و دانش، برای آن آماده می‌سازد. در سومین بخش، به چگونگی حشر مردم از قبور در سرای آخرت اشاره می‌کند. و آنگاه از امر به معروف و نهی از منکر که انجام دادن آن برخلاف پندار بعضی از ناآگاهان هیچ مشکلی در زندگی ایجاد نمی‌کند، سخن به میان می‌آورد. در همین بخش، از اهمیت قرآن و آثار عظیم آن در اصلاح فرد و جامعه نیز بحث می‌کند.

و سرانجام در بخش چهارم و پنجم، در پاسخ شخصی که از آن حضرت می‌پرسد: در مورد فتنه با ما سخن بگو و آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره پرسشی داشته‌ای؟ به شرح جامعی درباره‌ی این موضوع پرداخته و در ضمن از شهادت خود نیز در آینده، خبر می‌دهد.

بخش اول

فَمَنْ أَسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَغْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ،
فَلْيَفْعَلْ. فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ،
وَإِنْ كَانَ ذَا مَسْئَةٍ شَدِيدَةٍ وَمَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ
وَأَمَّا فَلَانَةٌ فَأَذَرَهَا رَأْيُ الْأَنْسَاءِ، وَضَعْنُ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ
الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَلَهَا بَعْدُ
حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

ترجمه

آن کس که در آن هنگام (در فتنه‌ها) بتواند خود را وقف خدای متعال سازد
باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید، من (در میان انبوه فتنه‌ها) به خواست خدا
شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پرمشقت و دارای
تلخی‌های فراوان. اما فلان زن (اشاره به عایشه است) افکار زنانه دامنش را
گرفت و کینه‌هایی که در سینه خود پنهان می‌داشت، همچون دیگ آهن‌گران به
جوشش درآمد (و آشکار شد) و اگر او را دعوت می‌کردند که مانند همین کار را
که در مورد من انجام داد درباره دیگری انجام دهد، هرگز اقدام نمی‌کرد (و به
خون‌خواهی عثمان بر نمی‌خاست، این یک بهانه بود) به هر حال، (به خاطر
پیامبر ﷺ) همان احترام نخستین را دارد؛ ولی حسابش با خداوند متعال است!

شرح و تفسیر

آشکار شدن کینه‌های درونی به بهانه‌واهی

همان‌گونه که در بحث سند خطبه گفته شد، امام علیؑ این خطبه را بعد از پایان

جنگ جمل بیان فرموده و تعبیرات آغاز این خطبه نشان می‌دهد که امام علیه السلام قبل از این جمله‌ها اشاره‌ای به فتنه‌هایی که در پیش است کرده و به مردم هشدار داده که فتنه جمل، اولین و آخرین فتنه نیست و به دنبال آن چنین می‌فرماید:

«آن کس که در آن هنگام (در فتنه‌ها) بتواند خود را وقف خدای متعال سازد، باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید، من (در میان انبوه فتنه‌ها) به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پرمشقت و دارای تلخی‌های فراوان!؛ (فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، فَلْيُفْعَلْ. فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَمَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ^۱).

مفهوم «يعتقل نفسه» - با توجه به این‌که «يعتقل» از ریشه عقل به معنای بازداشتن است - آن است که نفس خویش را تنها وقف فرمان خدا کند که بالاترین درجه عبودیت و اطاعت است و در جمله «و ان كان ذا مشقة...» اشاره به این می‌فرماید که بهشت و سعادت را ارزان به کسی نمی‌دهند، اگر خواهان آن هستید باید خود را آماده سازید؛ چراکه مبارزه با هوای نفس همچون مبارزه با دشمن، پرمشقت است:

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد^۲

در خطبه ۱۷۶ امام علیه السلام همین مطلب را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله با تعبیر و معنای دیگری بیان فرموده است: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ؛ به یقین بهشت در میان ناراحتی‌ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است»^۳.

سپس امام علیه السلام دلیل شرکت عایشه در جنگ جمل را - که یکی از فتنه‌های

۱. «مریرة» از ریشه «مُرَّ» بر وزن «حُرٌّ» به معنای تلخ و ناگوار است.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۷۸، غزل ۱۵۹.

۳. نهج البلاغه، ص ۲۵۱، ضمن خطبه ۱۷۶.

جهان اسلام بود - بیان کرده و ضمن پنج جمله پر معنا تمام گفتنی‌ها را می‌گوید؛ می‌فرماید: «اُمّا فلان زن (اشاره به عایشه است)، افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه‌هایی که در سینه خود پنهان می‌داشت، همچون دیگ آهنگران به جوشش درآمد (و آشکار شد) و اگر او را دعوت می‌کردند که مانند همین کار را که در مورد من انجام داد درباره دیگری انجام دهد، هرگز اقدام نمی‌کرد (و به خون‌خواهی عثمان بر نمی‌خاست، این یک بهانه بود) با این حال، (به خاطر پیامبر ﷺ) همان احترام نخستین را دارد؛ ولی حسابش با خداوند متعال است!»؛

(وَأَمَّا فُلَانَةٌ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَضَعْنَ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ^۱، وَلَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَلَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَالْحِسَابُ عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى).

بی‌شک، منظور از «فلان» در عبارت یاد شده، عایشه است و با توجه به این که این خطبه پس از جنگ جمل ایراد شده هدف امام ﷺ این بوده که به بعضی از شبهات پاسخ دهد؛ از جمله این که اگر این جنگ، نامشروع بود چرا عایشه که یکی از رهبران بود، در آن شرکت کرد؟

امام ﷺ در پاسخ به این سؤال به دو انگیزه عایشه برای همکاری با طلحه و زبیر اشاره می‌کند: نخست، داشتن افکار سُست زنانه که طلحه و زبیر به آسانی توانستند فکر او را بدزدند و او را با خود همراه سازند و لذا در تواریخ می‌خوانیم که عایشه مدتی بعد، از کار خود پشیمان شد و اظهار توبه می‌کرد.^۳

دیگر این که او کینه‌هایی از من (امام علی بن ابی طالب ﷺ) در سینه داشت که بسیار پرجوش و خروش بود تا آن جا که به او اجازه نمی‌داد درست در عواقب

۱. «مرجل» به معنای دیگ است.

۲. «قین» به معنای آهنگر است.

۳. البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۳۷.

این کار بیندیشد و بداند با که مبارزه می‌کند و برای چه مبارزه می‌کند و سرانجام این مبارزه چه خواهد شد؟!

درباره عوامل این کینه داغ درونی، شارحان نهج البلاغه سخنان بسیار گفته‌اند؛ ولی از همه آنها جامع‌تر، چیزی است که ابن ابی‌الحدید از استادش ابویعقوب نقل می‌کند که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. علی علیه السلام همسر فاطمه علیها السلام بود و فاطمه علیها السلام دختر خدیجه بود و حساسیت عایشه درباره خدیجه به‌عنوان یک رقیب حتی بعد از وفات او، در تواریخ معروف است.

۲. احترام فوق‌العاده رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام که نشانه شخصیت فوق‌العاده فاطمه علیها السلام بود و فراتر از محبت پدر و فرزندی دیده می‌شد تا آن‌جا که طبق روایات معتبر او را «سیده نساء العالمین» خواند و می‌فرمود: «هرکس فاطمه علیها السلام را آزار دهد مرا آزار داده و هرکس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده و او پاره تن من است»،^۱ حساسیت زیادی در عایشه برانگیخت؛ چراکه او خود را شایسته این القاب می‌پنداشت نه دیگری را و همین حساسیت نیز درباره علی علیه السلام در دل او پیدا شده بود.

۳. احترام خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخص علی علیه السلام و فضایل زیادی که (خاص و عام) برای علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند عامل دیگری برای این حسادت بود؛ چراکه او پدرش ابوبکر را شایسته این اوصاف می‌دانست.

۴. فرزنددار شدن فاطمه علیها السلام و گسترش نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق او و علی علیه السلام و عدم وجود فرزند برای عایشه و احترام فوق‌العاده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السلام و حسین علیه السلام قائل بود، عامل مهم دیگری برای این حسادت محسوب می‌شد.

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۵۸؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۶، ضمن حدیث ۶۳.

۵. بسته شدن درب تمام خانه‌های اصحاب که به مسجد باز می‌شد، حتی در خانه ابوبکر (پدر عایشه) و باز بودن در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نیز سبب افروخته شدن خشم و حسادت آن زن بود؛ چراکه تنها دری بود که بعد از در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد گشوده می‌شد و همه مسلمان از آن به عظمت یاد می‌کردند.

و عوامل متعدّد دیگری که به دلیل اختصار از آن‌ها صرف نظر می‌شود.^۱

قابل توجه این‌که ابن ابی‌الحدید در این بخش از کلمات استادش (شیخ ابی‌یعقوب) این نکته را نقل می‌کند که عایشه پس از آن‌که علی علیه السلام (به‌ناچار) با ابوبکر بیعت کرد بسیار اظهار خوشحالی می‌کرد و این تظاهر به خشنودی در تمام مدّت خلافت پدرش ابوبکر و سپس عمر و عثمان ادامه داشت؛ در حالی که کینه‌ها در درون او در جوشش بود تا زمانی که عثمان کشته شد؛ در حالی که عایشه از کسانی بود که مردم را بر ضدّ عثمان تحریک می‌کرد و آرزویش این بود که خلافت به طلحه برسد؛ اما هنگامی که شنید مردم با علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیعت کرده‌اند فریاد کشید و ندای واعثمانا! سرداد و گفت: عثمان را مظلوم کشتند، و کینه‌های درونی‌اش به غلیان آمد و ماجرای جمل از آن تولّد یافت.^۲

و عجب این‌که جمعی از دانشمندان اهل سنت در عین این‌که اعتراف می‌کنند عایشه راه خطا پویید و در آتش افروزی جنگ جمل مرتکب گناه شد، می‌گویند: او بعداً توبه کرد و مشمول عفو خدا شد. سؤال این است که آیا ریختن خون هفده هزار و به روایتی بیست هزار مسلمان! در جمل به اضافه مشکلات عظیمی که از ناحیه این جنگ در تمام جهان اسلام پیدا شد و سال‌ها یا قرن‌ها ادامه یافت با یک «استغفرالله» بخشوده می‌شود؟! آیا خداوند از حقّ الناس به این آسانی می‌گذرد آن هم چنین حقّ الناسی؟

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۹۲ - ۱۹۵؛ با تلخیص.

۲. همان، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

جالب این‌که به گفته «ابن عبد ربّه» در عقد الفرید بعد از جنگ جمل، زنی به نام «أمّ اوفی» بر عایشه وارد شد و گفت:

ای امّ المؤمنین! چه می‌گویی درباره کسی که بچه صغیر خود را کشته است؟ عایشه بلافاصله گفت: آتش دوزخ بر او واجب شده است. آن زن سؤال کرد: درباره زنی که بیست هزار فرزند بزرگ خود را در یک صحنه کشته باشد چه می‌گویی؟ (عایشه فهمید که اشاره به او و ماجرای جنگ جمل می‌کند) گفت: بیایید این دشمن خدا را بگیرید و بیرون بیاورید.^۱

و اما جمله سوم که می‌فرماید: «اگر عایشه دعوت می‌شد که آنچه را درباره من انجام داد درباره دیگری انجام دهد، نمی‌پذیرفت»، اشاره به این است که هرگاه مردم مسلمان با دیگری غیر از من بیعت کرده بودند این زن هرگز به خون‌خواهی عثمان بر نمی‌خاست؛ بنابراین، انگیزه او هرگز دفاع از خون عثمان نبود که خودش در آن شرکت داشت؛ بلکه هدفش تحریک مردم بر ضدّ من بود.

و این‌که در جمله چهارم می‌فرماید: «با این حال او احترام گذشته را دارد» به دلیل این بود که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله از مجازاتش در دنیا صرف نظر شد؛ ولی در جمله پنجم تصریح می‌کند: «حساب او با خداست»، اشاره به این‌که هرگز خداوند از گناه او نخواهد گذشت.

قرآن مجید تکلیف او را در آیه ۳۰ سوره احزاب روشن ساخته است: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُمِئْنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾؛ «ای همسران پیامبر! هرکس از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است».

بخش دوم

منه: سَبِيلُ أَبْلَاحِ الْمِنْهَاجِ، أَنْوَرُ السَّرَاجِ. فَبِالْإِيْمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيْمَانِ، وَبِالْإِيْمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُزْهَبُ أَلْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَإِنَّ الْخُلُقَ لَا مَقْصَرَ

ترجمه

(ایمان) روشن ترین راه، با نورانی ترین چراغ است. انسان به سبب ایمان، به اعمال صالح راهنمایی می شود و به وسیله اعمال صالح، ایمان، آشکار می گردد. با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می شود و به وسیله علم، هراس از مر (ومسئولیت های بعد از آن) حاصل می گردد. با مر ، دنیا پایان می گیرد و با دنیا می توان آخرت را به دست آورد و با برپا شدن قیامت بهشت نزدیک می شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد و مردم به جز قیامت اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سرمنزل آخرین پیش می روند.

شرح و تفسیر

پیشروی به سوی سرمنزل مقصود

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام نخست از ایمان و سپس آثار آن - که اعمال صالح و علم و دانش و ترس از مجازات قیامت و آمادگی برای این سفر پرخطر و سرانجام رسیدن به بهشت است - سخن می گوید.

نخست می فرماید: «ایمان، روشن ترین راه، با نورانی ترین چراغ است»؛
(سَبِيلُ أَبْلَجٍ^۱ الْمُنْهَاجِ، أَنْوَرُ السَّرَاجِ).^۲

از آن جا که بهترین راه، راهی است که در روزها روشن و بدون هیچ گونه مانع، و شب ها نیز دارای چراغ باشد، امام علیه السلام ایمان را به چنین راهی تشبیه کرده است. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «سراج» چراغ هایی است که به صورت علامت در جاده ها نصب می گردد تا مسافران به بیراهه نروند؛ یعنی ایمان، راهش روشن و نشانه هایش آشکار است.

سپس می افزاید: «انسان به سبب ایمان، به اعمال صالح راهنمایی می شود و به وسیله اعمال صالح، ایمان، آشکار می گردد. با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می شود و به وسیله علم، هراس از مرگ (ومسئولیت های بعد از آن) حاصل می گردد»؛ (فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ، وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُزْهَبُ الْمَوْتُ).

به یقین، ایمان در هر دو جمله به معنای عقیده باطنی است؛ در حالی که «یستدل» در جمله اول به معنای علیت است و در جمله دوم، کاشفیت، یعنی ایمان سبب عمل صالح می شود و عمل صالح، کشف از ایمان می کند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که «یستدل» در هر دو به معنای علیت باشد؛ یعنی همان گونه که ایمان، سبب عمل صالح می شود، عمل صالح نیز سبب قوت ایمان است.

۱. «ابلج» از ریشه «ولوج» به معنای روشن شدن، به خصوص روشنایی آغاز صبح است.
۲. معروف در میان شارحان نهج البلاغه این است که «سبیل» خبر مبتدای محذوفی است و آن ایمان است به قرینه آنچه در جمله بعد آمده است. بعضی نیز احتمال داده اند که مبتدای محذوف «سبیل الجنة» است که در بخش قبل آمده و در واقع، جمله «و أمّا فلانه...» به صورت جمله معترضه ای است که در این میان ذکر شده است.

و این که می فرماید: «به وسیله ایمان، عالم علم آباد می شود» ممکن است اشاره به دو نکته باشد:

نخست این که هرگاه انسان به آفریدگاری دانا و حکیم ایمان داشته باشد و آفرینش را هدفمند بداند، یقین پیدا می کند که چیزی در این عالم، بی دلیل و بی هدف نیست و به دنبال آن تلاش می کند علل و عوامل اشیا و اسرار پدیده ها و آثار آن ها را دریابد. به تعبیر یکی از بزرگترین دانشمندان علوم طبیعی: «چیزی که دانشمندان بزرگ را وادار به تلاش برای کشف اسرار طبیعت در طول سالیان دراز می کرد، ایمان آن ها به هدفمند بودن آفرینش بود و این که چیزی در این جهان بی حساب و کتاب نیست».

دیگر این که یکی از موانع علم و معرفت، تعصّب های کور و کر، غرور و هواهای نفسانی است؛ ولی هنگامی که ایمان آمد، همه این موانع برچیده می شود و راه وصول به سرچشمه های ایمان هموار می گردد.

اضافه بر این، علم بی عمل، علمی است ویران و هم سنگ جهل؛ و چیزی که علم را با عمل قرین می کند و آن را آباد می سازد، ایمان است؛ همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «إِنَّ الْعِلْمَ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا اِرْتَحَلَ عَنْهُ؛ علم، عمل را فرامی خواند؛ اگر دعوت او را اجابت کرد، می ماند وگرنه می رود».^۱

و این که می فرماید: «انسان به سبب علم از مرگ می ترسد» به این دلیل است که مرگ را پایان زندگی نمی داند؛ بلکه آغاز زندگی نوینی تلقی می کند که انسان در آن با نتیجه اعمال خود روبرو خواهد بود.

سپس در ادامه این بیان که علت و معلول ها و لازم و ملزوم ها را پشت سر هم

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۳، ح ۲۹. این حدیث در کافی، ج ۱، باب استعمال العلم، ص ۴۴، ح ۲ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام ذکر شده و از کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه، ص ۵۳۹، ح ۳۶۶ نقل شده است.

ذکر می کند، می فرماید: «با مر ، دنیا پایان می گیرد، و با دنیا می توان آخرت را به دست آورد و با برپا شدن قیامت، بهشت نزدیک می شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد؛ مردم به جز قیامت، اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سرمنزل آخرین پیش می روند»؛ (وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ، وَتُبْرَزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ). وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَفْصَرًا لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مُرْقِلِينَ^۲ فِي مَضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى).

آری، مر ، پایان زندگی دنیاست و سرآغاز زندگی ابدی؛ و با مر پرونده اعمال بسته می شود؛ چراکه مزرعه آخرت، تنها دنیاست و در قیامت، دو چیز بیش نیست: یا بهشت است و سعادت جاویدان و یا دوزخ است و عذاب ابدی؛ و همه انسانها بدون استثنا به سوی یکی از این دو سرنوشت پیش می روند.

بعید نیست که ذکر این عبارت به دنبال بیان داستان جنگ جمل و آتش افروزان آن، اشاره به این نکته باشد که اگر آنها ایمان قوی داشتند، گرفتار آن جنگ خانمان سوز و پرمسئولیت نمی شدند. اگر ایمان سالمی داشتند آگاهی پیدا می کردند و زندگی باقی آخرت را به زندگی فانی این دنیا نمی فروختند؛ ولی افسوس که حجاب هوی پرستی، عقل انسان را از درک حقایق بازمی دارد؛ با این که جاده روشن است و نشانه ها آشکار.

جمله «وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ، وَتُبْرَزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» برگرفته از آیات ۹۰ و ۹۱ سوره شعراست: «وَأَزَلَفْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ».

* * *

۱. «مقصر» از ریشه «قصر» بر وزن «فصل» یکی از معانی آن منع کردن است و از آن جا که توقفگاه، انسان را از حرکت بیشتر باز می دارد «مقصر» به محل توقف اطلاق شده است.

۲. «مرقل» از ریشه «ارقال» به معنای با سرعت رفتن است.

بخش سوم

منه: قَدْ شَخَّصُوا مِنْهُ سِتْرَ الْأَجْدَاثِ، وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ
لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا.
وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانٍ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يُقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَذْهَبَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَعَلَيْكُمْ
بِكِتَابِ اللَّهِ، «فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ»، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّيُّ
النَّافِعُ، وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ. لَا يَعُوجُ فَيَقَامُ، وَلَا يَزِيغُ
فَيُسْتَعْتَبُ، «وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ»، وَوُلُوجُ السَّمْعِ. «مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ،
وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ».

ترجمه

آنان از قرارگاه قبرها خارج می‌شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می‌گردند. هر یک از خانه‌ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به خانه دیگر تبدیل می‌کنند و نه از آن به جایی دیگری انتقال می‌یابند. به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به آن دو، نه از عمر کسی می‌کاهد و نه روزی کسی را کم می‌کند. کتاب خدا را محکم بگیرید؛ چراکه رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار؛ شفافبخش و پرمفعت است و سیراب‌کننده و فرونشاندۀ عطش (تشنگان حق). تمسک جویان را حفظ می‌کند و نجات‌بخش کسانی است که به دامنش چنگ زنند. کژی در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز راه خطا نمی‌پوید تا به راه حقیقت بازگردانند. خواندن و شنیدن مکررش سبب کهنگی آن نمی‌گردد، آن‌کس که با قرآن سخن بگوید راست می‌گوید، و آن‌کس که به آن عمل کند به پیش می‌رود.

شرح و تفسیر

اسباب نجات در قیامت

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به دنبال بخش قبل - که در آن سخن از مر و قیامت و بهشت و دوزخ به میان آمد - نخست به مسئله حشر و نشر مردم در آن روز می پردازد و بعد بحث جامعی درباره امر به معروف و نهی از منکر و اهمیّت قرآن مجید که هر دو از مهم ترین اسباب نجات در قیامت اند، به میان می آورد و می فرماید: «آنان از قرارگاه قبرها خارج می شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می گردند. هر یک از خانه ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به خانه دیگر تبدیل می کنند و نه از آن به جای دیگری انتقال می یابند»؛ (قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ^۱، وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا).

نخست، اشاره به این می فرماید که همه از قبرها برمی خیزند؛ همان چیزی که در قرآن مجید مرتب بیان شده است: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً...»؛ «همان روز که از قبرها به سرعت خارج می شوند...»^۳.

و از این تعبیر استفاده می شود که ذرات بدن آن ها که تبدیل به خاک شده، هر جا باشد به قبرها باز می گردد و در آن جا زنده می شوند و سر از خاک برمی دارند.

در این جا این سؤال پیش می آید که آیات قرآن با صراحت می گوید: «پایان دنیا زلزله های عظیمی به وقوع می پیوندد و همه چیز در هم می ریزد» با این حال چگونه قبرها باقی می ماند و مردگان از قبرها برمی خیزند؟

۱. «شخصوا» از ریشه «شخص» بر وزن «خلوص» به معنای خارج شدن از منزل و گاه به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه آمده است؛ گویی چشم می خواهد از جایگاه خود بیرون آید و در این جا به معنای خارج شدن است.

۲. «اجداث» جمع «جذث» بر وزن «قفس» به معنای قبر است.

۳. معارج، آیه ۴۳.

پاسخ این سؤال را در جلد چهارم همین کتاب، صفحه ۱۶۲ بیان کرده‌ایم. سپس اشاره به این می‌کند که خانه‌های بهشتیان و دوزخیان قابل تغییر و تبدیل نیست. هرکس جایگاه ویژه خود را مطابق اعمال و عقاید خود دارد؛ مقصود این که پاداش و کیفر در آن جهان برای مؤمن و کافر جاودانی است؛ نه قابل تبدیل است و نه قابل نقل و انتقال. این خانه‌ها کاملاً هماهنگ با عقاید و اعمال صاحبانشان هستند؛ گویی خانه‌ها به سراغ آن‌ها می‌روند نه آن‌ها به سوی خانه‌ها.

سپس با توجه به این که واقعه جمل یکی از نمونه‌های بارز امر به معروف و نهی از منکر بود، به اهمیت این مسئله اشاره کرده، می‌فرماید: «به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به آن دو، نه از عمر کسی می‌کاهد و نه روزی کسی را کم می‌کند!»؛ (وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانٍ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ).

همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»؛ «خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان، و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند».^۲ بعضی از شارحان نهج البلاغه^۳ تعبیر به «خلق» را درباره خداوند، تعبیری مجازی (مجاز در کلمه یا مجاز در نسبت) می‌دانند؛ زیرا «خلق» حالت یا ملکه‌ای است نفسانی که اعمال نیک و بد از آن سرچشمه می‌گیرد و خداوند از چنین عوارض و حالات امکانی پاک و منزّه است ولی اگر «خلق» را به معنای وصف

۱. «خُلُقٌ» بر وزن «افق» و «خُلُقٌ» بر وزن «فعل» به معنای صفتی است که از انسان جدا نمی‌شود و جمع آن «اخلاق» است.

۲. نحل، آیه ۹۰.

۳. أعلام نهج البلاغة، ص ۱۴۸.

بدانیم، اعمّ از این که به صورت حالت نفسانی باشد یا وصفی که عین ذات است، اطلاق آن بر خداوند مشکلی نخواهد داشت.

به هر حال، وظایفی که در اسلام برای انسان‌ها تعیین شده، گاه مخصوص انسان است، مانند عبادات و بسیاری از محرّمات؛ ولی در میان آن‌ها اموری وجود دارند که بسیار گسترده‌اند و حتّی دربارهٔ خداوند نیز صدق می‌کند؛ مانند عدالت و ترک ظلم و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و امر به معروف و نهی از منکر. و اساساً نزول کتاب‌های آسمانی و فرستادن انبیا بر اساس همین امر به معروف و نهی از منکر یا ارشاد جاهل بوده است؛ بنابراین در اهمّیت و وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر همین بس که تمام برنامه‌های انبیا از آن سرچشمه می‌گیرد و خداوند متعال بنیان‌گذار آن است.

و این که می‌فرماید: «انجام دادن این دو دستور از عمر و روزی کسی نمی‌کاهد» اشاره به این است که بسیاری از مردم کوتاه‌فکر، تصور می‌کنند که امر به معروف و نهی از منکر سبب درگیری با ارباب معاصی می‌شود و این درگیری گاه سبب جرح و قتل و گاه سبب پراکندگی مردم از اطراف انسان و در نتیجه کاهش روزی می‌شود. ولی اگر امر به معروف و نهی از منکر به صورت صحیح و معقول انجام شود و از افراط و تفریط پرهیز گردد، خداوند انسان را حفظ می‌کند و برکاتش را از او دریغ نمی‌فرماید.

امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد، از جمله احتمال اثر و عدم ضرر، همچنین دارای دو بخش است: بخش عمومی که وظیفهٔ همهٔ مردم است (از طریق قلب و زبان) و بخش خصوصی که وظیفهٔ حکومت اسلامی است (از طریق اقدامات عملی)، اگر این جهات در آن رعایت شود و توأم با ادب و احترام باشد نه تنها انجام دهندگان آن منفور نمی‌شوند، بلکه محبوبیت هم پیدا می‌کنند و اگر به فرض در بعضی از موارد گرفتار مشکلاتی شوند، خداوند متعال حلّ مشکلات آن‌ها را تضمین کرده است.

کوتاه‌سخن این‌که امر به معروف و نهی از منکر، اساس و پایه نظام جامعه و پاکی و قداست و ترقی و پیشرفت آن است. در جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر بمیرد، فرار از زیر بار مسئولیت‌ها به صورت گسترده نمایان می‌گردد؛ انواع گناهان و معاصی در هر کوی و برزن آشکار می‌شود و جامعه در لجنزار فساد و گناه غوطه‌ور می‌گردد.

و از آن‌جا که راه وصول به خوشبختی و حل مشکلات فردی و اجتماعی، بازگشت به سوی قرآن است، امام علیه السلام در پایان این سخن به سراغ اهمیت قرآن می‌رود و با تعبیرات زنده و تشبیهات پر معنا، اهمیت قرآن را ضمن یازده جمله - که هر یک اشاره به یکی از ویژگی‌های قرآن است - گوشزد می‌کند؛ در آغاز می‌فرماید: «کتاب خدا را محکم بگیرید؛ چرا که رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار»؛ (وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ).

انسان‌ها قبل از پذیرش تعلیم و تربیت، گویی در چاه طبیعت گرفتارند و برای نجات از آن باید به رشته‌ای چنگ زنند و خود را نجات دهند. این رشته باید محکم باشد که در وسط راه آنان را رها نسازد؛ لذا از قرآن به «الحبل المتین» یاد شده که وسیله نجات انسان‌هاست و با توجه به این‌که پیمودن راه در ظلمات، سبب گمراهی و سقوط در پرتگاه‌هاست، قرآن تشبیه به نور آشکاری شده که انسان را تا رسیدن به سرمنزل مقصود بدرقه می‌کند.

در سومین و چهارمین ویژگی می‌فرماید: «شفابخش و پرمفعت است و سیراب‌کننده و فرونشاننده عطش (تشنگان حق)»؛ (وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّيُّ النَّافِعُ^۱).

۱. «ری» به معنای سیراب شدن است.

۲. «نافع» از ریشه «نفع» بر وزن «نفع» به معنای فرورفتن آب گرفته شده است و در این جا به معنای سیراب شدن کامل است؛ به گونه‌ای که تشنگی کاملاً فرونشیند.

صفات نکوهیده و رذایل اخلاقی، چه آن‌ها که به فرد بازمی‌گردد و چه آن‌ها که مربوط به جمعیت است، همچون بیماری‌های جانکاه و گاه‌کشنده هستند که داروی آن‌ها در جای جای قرآن مجید آمده است و از آن‌جا که مهم‌ترین عامل حیات، آب است در حیات معنوی انسان نیز قرآن مجید نقش آب را ایفا می‌کند، لذا امام علیه السلام آن را وسیله سیراب شدن تشنگان حق شمرده است.

در پنجمین و ششمین وصف می‌فرماید: «تَمَسَّكَ جَوِيَانِ رَا حَفْظَ مِي كُنْد وَ نَجَاتِ بَخْشِ كَسَانِي اَسْتِ كِه بِه دَامَنْش چَنگ زَنَد»؛ (وَأَلْعَصْمَةُ لِمُتَمَسِّكٍ، وَالنَّجَاةُ لِمُتَعَلِّقٍ).

انسان در مسیر خود به سوی سعادت جاویدان، گاه لغزش‌هایی دارد و باید چیزی باشد که او را در لغزش‌ها حفظ کند تا سقوط نکند، و پرتگاه‌هایی در پیش دارد که برای نجات از خطر آن‌ها باید به جایی وابسته باشد.

در هفتمین و هشتمین ویژگی می‌فرماید: «كُزِي دَر اَن رَاه نَدَارْد تَا اَن رَا رَاسْت كُنْد وَ هِرگَز رَاه خَطَا نَمِي پُويِد تَا بِه رَاه حَقَّش بازگردانند»؛ (لَا يَعْجُجُ فَيُتِّمَّامُ، وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ^۱).

به یقین، در کلام خدا که متکی به علم بی‌پایان پروردگار است، هیچ‌گونه خلاف و انحراف و اشتباه و خطا راه ندارد؛ چرا که خطا را کسی می‌کند که علمش محدود و قدرتش ناچیز باشد؛ نه آن‌کس که علم و قدرت بی‌پایان دارد و می‌دانیم که یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن، عدم وجود اختلاف و تضاد و خطا در آن است: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۲. در سوره کهف نیز

۱. «يستعيب» از ریشه «عتب» بر وزن «ثبت» به معنای ناراحتی درونی گرفته شده است و هنگامی که به باب استفعال می‌رود، به معنای جلب رضایت و خشنودی طرف است؛ گویا انسان از طرف مقابل تقاضای عتاب و سرزنش می‌کند تا ناراحتی درونی‌اش فرو نشیند و به راه حق بازگردد.

۲. نساء، آیه ۸۲.

می خوانیم: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾؛ «حمد، مخصوص خدایی است که این کتاب را بر بنده (ی برگزیده) اش نازل کرد و هیچ‌گونه کژی‌ای در آن قرار نداد».^۱

و در نهمین ویژگی می‌فرماید: «خواندن و شنیدن مکرر ش سبب کهنگی آن نمی‌گردد»؛ («وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ»، وَوُلُوجُ السَّمْعِ).

آری! مسلماً هر قدر آن را بخوانند و تکرار کنند باز هم روح پرور و شیرین و دلپذیر است؛ چرا؟ زیرا قرآن کلام خداست و کلام او همچون ذاتش نامتناهی است و هر چه در آن تدبّر شود حقایق تازه‌ای کشف می‌شود و با پیشرفت علم و دانش بشری ابعاد تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد و همان‌گونه که در حدیث معروف پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «لَا تُحْصَى عِبَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ؛ شگفتی‌های آن به شماره در نمی‌آید و نوآوری‌هایش به کهنگی نمی‌گراید».^۲

و یا آن‌گونه که در حدیث معروف امام رضا علیه السلام آمده است، در پاسخ این سؤال که چرا قرآن بر اثر فزونی انتشار و تکرار تلاوت کهنه نمی‌شود؛ بلکه هر روز شاداب‌تر است؟ فرمود: این به سبب آن است که خداوند آن را برای زمان معینی یا گروه خاصی قرار نداد؛ به همین دلیل در هر زمان تازه است و تادامنه قیامت، نزد هر قومی باطراوت و شاداب می‌باشد.^۳

و سرانجام در دهمین و یازدهمین ویژگی می‌فرماید: «آن‌کس که با قرآن سخن بگوید، راست می‌گوید، و آن‌کس که به آن عمل کند به پیش می‌رود»؛ (مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ).

اشاره به این که قرآن، معیار حق و باطل و پیروزی و شکست است. آن‌ها که

۱. کهف، آیه ۱.

۲. کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۹، ضمن حدیث ۲.

۳. امالی طوسی، ص ۵۸۰، ح ۱۲۰۳.

هماهنگ با قرآن سخن می‌گویند، گفتارشان عین حقیقت است و آن‌ها که هماهنگ با آن عمل می‌کنند پیروزند. محتوای قرآن، عین واقعیت است و راه‌هایی که ارائه داده به سرمنزل سعادت می‌رسد؛ چراکه در کلام خدا هیچ خطایی نیست؛ به همین دلیل هماهنگی با آن در گفتار و کردار، انسان را به حقیقت می‌رساند.

بخش چهارم

و قام اليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، و هل سألت رسول الله ﷺ عنها؟ فقال ﷺ:

1/EA foT 1/EB «°Kve E# °A: ° ç , »Blw &I ñq»EB° «A
ñ wn B Mq« U «Tü °P/ES -p Å¼¼ «Tü B½A° Ü
oLi E T°A«Tü °Im B½&Añ wn B:S «Ü/Bo i E; M&I
B :S «Ü, < kÄM ½¼¼ «Tü w TE¼¼ ÅB ñBÜ?BM°Ü&I
k z TwIj ½k z TwIWe ke Eç °S ç k ç u °E&I ñ wn
: °S «Ü, °Å 1 Ö z ù, jB z°I «ÅRq e , j -v -°Ij ½
ò ù, 9m ° 1 ¼A> °ñBÜù< ? nAj ½jB z°A¼¼,oz M>
j ° ,oL °Aj çA ¼¼¼¼¼ u °,&I ñ wn B:S «Ü< ¼¼ oL
/o z°I ç L°AçA ¼¼ ½

ترجمه

(در ادامه این خطبه) مردی به پا خاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را از آن فتنه (ی بزر) آگاه ساز! و آیا در این باره از رسول خدا ﷺ سؤال کردی؟ فرمود: (آری) هنگامی که خداوند آیه «الْمَ * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» («آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند؟»)، را نازل فرمود، من می دانستم آن فتنه و آن آزمایش بزر ، تا زمانی که رسول خدا ﷺ در میان ماست نازل نمی شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خدا! منظور از این آزمایش و فتنه بزر چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟».

فرمود: «ای علی! بعد از من اتمم در بوته آزمایش قرار می‌گیرند»، عرض کردم: ای رسول خدا! (در باره شهادت من چه می‌فرمایید؟) مگر در جنگ «احد»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد، به من نفرمودید: «بشارت باد بر تو که شهادت در پیش رو داری»؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مطلب همان‌گونه است که گفته‌ام؛ ولی در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد؟» عرض کردم: ای رسول خدا! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است (چراکه شهادت در راه خدا بزرگترین افتخار است).

شرح و تفسیر

آزمون و فتنه بزرگ!

در ادامه این خطبه چنین آمده است: «مردی به پا خاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را از آن فتنه (ی بزرگ) آگاه ساز! و آیا در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردی؟»؛ (وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَهَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْهَا؟).

این تعبیر نشان می‌دهد که در ذهن مردم چنین بوده که فتنه مهمی در پیش است و سؤال‌کننده می‌خواهد بداند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این فتنه خطرناک و ویرانگر، سخنی بیان فرموده است؟

امام علیه السلام در پاسخ او چنین فرمود: «(آری) هنگامی که خداوند آیه ﴿الْم * أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند؟»، را نازل فرمود، من می‌دانستم آن فتنه و آزمایش بزرگ، تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ماست

نازل نمی‌شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خدا! منظور از این آزمایش و فتنه بزرگ چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟» (فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلُهُ: «الْمَ * أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» أَعْلَمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟).

سپس در ادامه چنین می‌افزاید: پیامبر اکرم ﷺ «فرمود: ای علی! بعد از من امتم در بوته آزمایش قرار می‌گیرند»، عرض کردم: ای رسول خدا! (درباره شهادت من چه می‌فرمایید؟) مگر در جنگ «احد»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد، به من نفرمودی: «بشارت باد بر تو که شهادت در پیش رو داری»؟

رسول خدا ﷺ فرمود: «مطلب همان‌گونه است که گفته‌ام؛ ولی در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد؟» عرض کردم: ای رسول خدا! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است (چراکه شهادت در راه خدا بزرگ‌ترین افتخار است)؛ (فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنْ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أُبَشِّرُ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟» فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ).

۱. عنكبوت، آیات ۱ و ۲.

۲. «حیزت» از ریشه «حیازت» است؛ اگر با «الی» متعدی شود به معنای رسیدن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود، مانند خطبه مذکور به معنای نرسیدن به آن است.

۳. «وراء» گاه به معنای پشت سر و گاه به معنای پیش رو می‌آید.

نکته‌ها

۱. پاسخ به چند سؤال

نخست این‌که تعبیرات یاد شده نشان می‌دهد که آیه **﴿الْمَ * أَحْسِبَ النَّاسُ...﴾** مدّتی بعد از جنگ احد در مدینه نازل شده؛ در حالی که مفسران اتفاق نظر دارند که این سوره (عنکبوت) در مکه نازل شده است؛ در زمانی که خبری از جهاد نبود.

در پاسخ این سؤال گفته‌اند: معنای مکی بودن یک سوره این نیست که تمام آن در مکه نازل شده است؛ بلکه مانعی ندارد اکثر آن در مکه و یک یا چند آیه آن در مدینه نازل شده باشد، و به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن آیه را در این جا قرار داده باشند؛ همان‌گونه که سوره نحل به اتفاق علما جز سوره‌های مکی است؛ در حالی که سه آیه آخر آن، به یقین بعد از جنگ احد نازل شده است.

سؤال دوم این‌که علی علیه السلام بعد از نزول آیه مزبور از کجا دانست که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آن فتنه بزرگ واقع نمی‌شود، در حالی که آیه، اشاره‌ای به این مطلب ندارد؟

پاسخ این سؤال نیز روشن است؛ زیرا منظور از فتنه و آزمایش بزرگ، خطر انحرافی است که از اصول و فروع دین، دامن امت را می‌گیرد و پیداست که تا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است، جلوی چنین انحرافی را می‌گیرد؛ هنگامی که خورشید غروب کند، خفّاش‌ها به پرواز درمی‌آیند و هنگامی که خورشید وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله غروب کند منافقان به جولان درمی‌آیند و آزمون بزرگ شروع می‌شود!

سؤال سوم این‌که فتنه و آزمونی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این خطبه اشاره کرد - که بعد از من رخ می‌دهد - چه بوده است؟ در روایتی که مشروح‌تر از روایت نهج البلاغه است چنین می‌خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **«إِنَّ أُمَّتِي سَتُفْتَنُ مِنْ بَعْدِي فَتَسْأَلُ الْقُرْآنَ وَتَعْمَلُ بِالرَّأْيِ وَتَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ بِالتَّبْيِيدِ وَالسُّحْتِ بِالْهَدْيَةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ وَتُحَرِّفُ**

الْكِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَتَغْلِبُ كَلِمَةَ الضَّلَالِ فَكُنْ حِلْسَ بَيْتِكَ حَتَّى تُقَلِّدَهَا فَإِذَا قُلِّدْتَهَا جَاشَتْ عَلَيْكَ الصُّدُورُ وَقُلِّبَتْ لَكَ الْأُمُورُ؛ اَمَّت من بعد از من آزمایش می شوند. قرآن را مطابق میل خود تفسیر می کنند (و به هر بهانه ای حرام خدا را حلال می کنند)؛ شراب را به بهانه نبیذ^۱ و حرام و رشوه را به صورت هدیه و ربا را با نام بیع، مجاز می شمردند و کتاب خدا را تحریف معنوی می کنند و سخن گمراهان غلبه می کند. تو در آن روز در خانه بنشین تا زمانی که به حکومت رسی؛ ولی هنگامی که حکومت در دست تو قرار گرفت، حسد در سینه ها به حرکت درمی آید و (مخالفتان و حاسدان) کارهای تو را به هم می ریزند (ولی تو استقامت کن).^۲

این حدیث که ابن ابی الحدید در تفسیر این خطبه بیان کرده، به خوبی نشان می دهد که فتنه بزرگ، کدام فتنه بوده است.^۳

چهارمین و آخرین سؤال: چرا علی علیه السلام درباره شهادت خود سؤال کرد؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که درباره این فتنه سخن گفت به شهادت او اشاره کرد؟ حال آن که در خطبه مورد بحث چیزی در این زمینه دیده نمی شود.

پاسخ این سؤال چنین است: همان گونه که گفتیم، مرحوم سید رضی رحمته الله علیه خطبه را خلاصه کرده؛ در روایات مشروح تر چنین آمده است: علی علیه السلام بعد از آن که ماجرای این فتنه را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید عرض کرد: یا رسول الله! تو به من وعده شهادت دادی؛ از خدا بخواه زودتر نصیب من کند.

۱. منظور از «نبیذ» - همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده - این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای رفع سردی آب مدینه به یاران خود دستور داده بود، در ظرف های بزرگ ذخیره آب، تعدادی خرما بیندازند (نه به گونه ای که آب مضاف شود) ولی بعداً گروهی از منافقان این موضوع را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می ریختند؛ تخمیر می شد و شراب رقیقی به دست می آمد و می خوردند!

۲. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۶.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر تو به این زودی شهید شوی چه کسی با «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» (آتش افروزان جمل و اصحاب معاویه و خوارج) پیکار می‌کند؟ آری، من به تو وعده شهادت داده‌ام و شهید هم خواهی شد و محاسن تو از خون فرقت رنگین خواهد شد؛ (أَمَّا إِنِّي وَعَدْتُكَ الشَّهَادَةَ وَسَتُشْهَدُ، تُضْرَبُ عَلَيَّ هَذِهِ فَتُخَضَّبُ هَذِهِ).^۱

۲. شهادت، افتخار است نه مصیبت

نکته بسیار جالبی که در این بخش از خطبه دیده می‌شود سخنی است که میان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رد و بدل می‌شود؛ و آن این‌که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن از صبر در برابر شهادت می‌گوید و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن از شکر و بشارت. چنین واکنشی در برابر موضوع شهادت، نشانه اوج ایمان، و عشق به ایثار در راه خدا و ارزش‌های والای اسلامی است که تاکنون از شخص دیگری جز آن حضرت نقل نشده است و کلام آن حضرت هنگامی که در محراب عبادت در خون خود غلطید که فرمود: «فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ؛ به خداوند کعبه پیروز شدم» ادامه همین جریان است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۰۶.

بخش پنجم

وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَيَّ رَبِّهِمْ، وَيَتَمَدَّنُونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَادِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّخْتِ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَسَأَلْتُ الْمَنَازِلَ أَنْزَلَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أَمِنْزَلَةٍ رَدَّةً، أَمْ بِمَنْزَلَةٍ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ: «بِمَنْزَلَةٍ فِتْنَةٍ».

ترجمه

(پیامبر اکرم ﷺ) فرمود: ای علی! مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می شوند. دین دار بودن را منتی بر خدا قرار می دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می شوند) انتظار رحمت خدا را دارند و خود را از خشمش در امان می بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس های غفلت زا حلال می شمارند. شراب را به نام «نبيذ»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت» حلال می پندارند. عرض کردم: ای رسول خدا! در چنین شرایطی این افراد را که دارای چنین صفاتی هستند در چه مرتبه ای قرار دهم؟ آیا کار آنها به منزله ارتداد و بازگشت از دین است یا به منزله فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: به منزله فتنه بدان (و با آنان همچون مسلمانان خطاکار رفتار کن).

شرح و تفسیر

حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می شمرد!

امام عليه السلام در این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است در ادامه نقل کلام

پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فتنه و آزمون بزرگ که بعد از آن حضرت رخ می‌دهد، چنین می‌فرماید: «(پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می‌شوند. دین‌دار بودن را منتی بر خدا قرار می‌دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند) انتظار رحمت خدا را دارند و خود را از خشمش در امان می‌بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمرند. شراب را به نام «نبیذ»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت»، حلال می‌پندارند!»؛ (وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنُّونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمُنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالتَّبِيدِ، وَالسُّحْتَ^۱ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بخش از سخنش بر جزئیاتی از این آزمون بزرگ و فتنه فراگیر انگشت می‌نهد و به پنج وصف از اوصاف گروهی که امتحان می‌شوند اشاره می‌فرماید. قبل از هر چیز تصریح می‌کند که آن‌ها به وسیله امتحان می‌شوند؛ اشاره به این که مال، عمده‌ترین وسیله امتحان آن‌هاست؛ همان‌گونه که در هر عصر و زمانی چنین است و دیگر این که آن‌ها گرفتار غرور بی‌دلیلی هستند؛ چراکه مسلمان بودن خود را به رخ مردم می‌کشند و گویا منتی بر خدا دارند؛ با تمام آلودگی‌ها خود را مشمول رحمت خدا و در امان از عذاب او می‌پندارند و چنین است حال تمام گنهکاران مغرور و از خود راضی. قرآن مجید درباره گروهی از اعراب تازه‌مسلمان که دارای همین صفات بودند، می‌فرماید: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قَلَّ لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِإِيمَانٍ إِنَّ

۱. «سحت» در اصل به معنای جدا کردن پوست چیزی است، سپس به هر مال نامشروعی مخصوصاً «رشوه» اطلاق شده است؛ زیرا این‌گونه اموال، صفا و طراوت و برکت را از انسان دور می‌کند؛ همان‌گونه که درخت پوست‌کنده پژمرده می‌شود.

كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ «آن‌ها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید؛ بلکه خدا بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید».^۱

و از ویژگی‌های دیگر آن‌ها این است که کارهای حرام را که مورد علاقه آن‌هاست، زیر پوشش‌های فریبنده‌ای قرار می‌دهند تا مردم و یا حتی وجدان خود را فریب دهند، مثلاً به سراغ شراب می‌روند و وقتی به آن‌ها گفته شود: شراب از محرّمات مسلم است؛ می‌گویند: این همان نبیدی است که پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش از آن می‌نوشیدند؛ در حالی که آن نبیذنه مسکر بود و نه حرام؛ بلکه پیامبر ﷺ هنگامی که یارانش بعد از ورود به مدینه از سرد بودن طبیعت آب مدینه و ناراحتی‌های گوارشی شکایت کردند، به آن‌ها فرمود: چند دانه‌ای خرما درون خمره آب بریزید تا مشکل شما برطرف گردد. این آب نه مضاف می‌شد و نه خرما در حدی بود که مسکر شود. از آن می‌نوشیدند و وضو می‌گرفتند؛ ولی بعضی از گمراهان آن را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می‌ریختند و در جای گرمی قرار می‌دادند تا تخمیر شده و به مسکر تبدیل شود و آن را به نام نبیذنه می‌نوشیدند.^۲

همچنین بسیاری از افراد گناهکار و ضعیف‌الایمان در گذشته و حال، نام رشوه را هدیه می‌گذاشتند و می‌گذارند و نیز در پوشش معاملات صوری به رباخواری مشغول می‌شده و می‌شوند.

بدیهی است، در محیط‌های مذهبی که گناه آشکار، مشکلات زیادی دارد گنهکاران ترجیح می‌دهند که اعمال خود را در پوشش عناوین فریبنده‌ای انجام دهند. این همان است که به نام فتنه و آزمون بزرگ از آن خبر داده‌اند.

۱. حجرات، آیه ۱۷.

۲. کافی، ج ۶، باب النبیذنه، ص ۴۱۶، ح ۳.

و در آخرین جمله این بخش از خطبه می خوانیم که علی علیه السلام می فرماید: «عرض کردم: ای رسول خدا! در چنین شرایطی این افراد را که دارای چنین صفاتی هستند، در چه مرتبه ای قرار دهم؟ آیا کار آنها به منزله ارتداد و بازگشت از دین است و یا به منزله فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: به منزله فتنه بدان (و با آنان همچون مسلمانان خطاکار رفتار کن)»؛ (قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلْتَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أَمِنْ رَدَّةٍ أَمْ مِنْ رَدَّةٍ؟ أَمْ مِنْ رَدَّةٍ؟ فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ»).

با توجه به این که این افراد ظاهراً دو اصل اساسی دین (توحید و نبوت) را قبول داشتند و انحراف شدید آنها در برنامه های عملی بود؛ حتی ضروریات دین را به ظاهر انکار نمی کردند و مخالفت های خود را در پوشش عناوین به اصطلاح، حلال انجام می دادند؛ لذا حکم ارتداد بر آنها جاری نمی شد و علی علیه السلام هم هرگز با آنان همچون مرتد عمل نکرد.

نکته

رگ، رگ است این آب شیرین، آب شور

آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فتنه و آزمون بزرگ در این حدیث بیان فرموده نه تنها در عصر حکومت علی علیه السلام، بلکه در عصر ما نیز با تمام ویژگی ها خودنمایی می کند. بسیاری از افراد، هنگامی که پای مال و ثروت نامشروع به میان می آید، گام هایشان می لغزد؛ با این حال، خود را در صف مؤمنان می پندارند؛ گویی بر خدا منت می نهند که مسلمان اند و با این که عمداً مرتکب گناهان کبیره می شوند امید به رحمت او دارند!

۱. «ردّة» بر وزن «مکّه» به معنای یک بار بازگشت از چیزی است و «ردّة» بر وزن «فتنه» به معنای ارتداد و بازگشت از دین است. در خطبه مذکور معنای دوم مورد نظر است.

و از همه بدتر این که این گناهان بزرگ را در پوشش عناوین مباح و فریبنده مرتکب می‌شوند یا به تعبیر دیگر دربارهٔ قانون تقلب می‌کنند، یعنی از پوشش‌های ظاهراً قانونی برای فرار از واقعیت قانون استفاده می‌کنند.

امروز با چشم خود می‌بینیم که بسیاری از رباخواران به انواع حيله‌ها متوسل می‌شوند؛ گاه به اسم فروختن اسکناس به اسکناس؛ گاه از طریق «ضمّ ضمیمه» یعنی شیء ارزانی را به مال مورد نظر ضمیمه کردن و آن را به قیمت‌های گزاف فروختن؛ گاهی به نام کارمزد و گاه بیع شرط‌های دروغین یا حق‌العمل و پورسانت و جریمهٔ دیرکرد و بهانهٔ تورّم و امثال این عناوین کاذبه ربا را حلال می‌شمرند و کار به جایی رسیده که تحقق حدیث معروف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کاملاً احساس می‌کنیم که فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی بر مردم می‌رسد که ربا دامان همه را می‌گیرد؛ حتی کسانی که از آن برکنارند گرد و غبارش بر دامانشان می‌نشیند»^۱.

به یقین، این نوع مخالفت با قوانین الهی از مخالفت صریح و آشکار بدتر و خطرناک‌تر است؛ زیرا ممکن است به سرعت در جامعه فراگیر شود، بی آن که به مانعی برخورد کند؛ در حالی که گناهان آشکار چنین نیست و در یک جامعهٔ مذهبی با موانع زیادی برخورد می‌کند. افزون بر این، این گونه فرار از قانون، گناه مضاعفی است؛ هم گناه رباخواری است و هم ریاکاری و بازی با احکام دین.

به تعبیر دیگر، در این نوع فرار از قانون، تنها صورتی از قانون و حکم الهی باقی می‌ماند؛ بی آن که محتوا و فلسفهٔ آن وجود داشته باشد؛ مثلاً تحریم رباخواری به دلیل مفاسد زیادی است که در نظام اقتصادی جامعه به وجود می‌آید و سبب فاصلهٔ طبقاتی و ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن فقیران

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳، ح ۱۵۵۱۳.

می‌گردد؛ به همین دلیل زشتی آن از زنا با محارم بیشتر شمرده شده و جنگ با خدا معرفی گردیده است و در احادیث اسلامی، هفت نوع مفسدهٔ مختلف برای آن ذکر شده که در بحث ربا شرح داده‌ایم.^۱

آیا با یک صورت‌سازی و مثلاً اضافه کردن یک سیر نبات یا یک قوطی کبریت به یک معاملهٔ سنگین ربوی، همهٔ این مفاصد حل می‌شود؟! هرگز! آیا به گفتهٔ مرحوم وحید بهبهانی تمام مشکل در کلمهٔ سحت و رباست؟ و تمام گناه ربا فقط به این الفاظ برمی‌گردد؟ یا حکمتی در این حکم بوده، که باید ملحوظ شود؟!^۲



۱. به کتاب ربا و بانکداری تألیف «آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی» مراجعه کنید.
 ۲. برای اطلاع بیشتر به الرسائل الفقهیة (وحید بهبهانی)، رساله فی القرض بشرط المعاملة المحاباتیة مراجعه کنید.

وَمِنْ خُطَبِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْتُ النَّاسَ عَلَى التَّقْوَى

از خطبه‌های امام علی (ع) است

که در آن، مردم را به تقوا تشویق و ترغیب می‌کند^۱

بخش اول

صفحه ۲۳۳

، ٤ ù j 1/k q -^a °HLLw , ofm°HeHü1/k -d °ÑÄ] m°A °k-d °I
/ T-è Å A °Å 9
° k Ç B/¼ Ä ; j âB-°BÌ o\ f j ÇB°BÌ o\ o k°A/A&I jBÄ
/ ù B/¼Gkøw Ü , «½»

۱. سند خطبه:

گرچه محتوای خطبه به قدری والاست و الفاظ آن به قدری فصیح و بلیغ است که صادر شدن آن مانند سایر خطبه‌های نهج البلاغه از غیر امام معصوم بسیار بعید است؛ ولی با این حال به بعضی از مدارکی که در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده اشاره می‌کنیم: ابن‌اثیر عالم لغوی در نهایتاً در ریشه «سؤال»، ج ۲، ص ۵۱۰ و همچنین ریشه «رَبُّكَ»، ج ۲، ص ۱۹۱ به بخش‌هایی از این خطبه اشاره می‌کند و در غررالحکم نیز بعضی از جمله‌های این خطبه با مقداری تفاوت بیان شده است که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵۹).

آخِرُ فَعَالِيهِ، كَأَوْلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ
تَحْدُوكُمْ حَدَّوَالزَّاجِرِ بِشَوْئِهِ: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيِرَ فِي
الظُّلُمَاتِ، وَأَزْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَمَدَّتْ بِهِ شَيْطَانِيَّةً فِي طُغْيَانِهِ، وَزَيَّنَتْ لَهُ
سَيِّئَ أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَالنَّارُ غَايَةُ الْمَفْرُطِينَ.

بخش دوم

صفحه ٢٤١

,Ñ q j e nAn \ û°I ,q qÅj e nA ÛT°AE,&I jBLÅ ,A-âAI
,BâB °I -e à ÜU ÛT°M E/ BF °j ¼pod , a Ei «-
/ ÜPI ABI nkUj Ü°MI
k ç &I ¼Bù: BBIe E , aAu û» IqÅE ù &I &I ,&I jBLÅ
Aj qTü! -j AjBÄw E, ¼p Üz ù/ çoç nBE Öd °Ñ lw °câ E
aÅ TXE ,j Äe°BM U¼E ,jAq°I aÅ Tj kç / ÜBE¼B «B¼BE ù
B-ù E/o v°BM¼ o½ T½¼ nk ,ö ç Kfof TEB-B; o v -°I
ÜU , Lv Ñ ç B-Åj ¼ñB-°MI « B½ ! oi °Öq j ¼Bk°MI «
! MB TÄU aÅ

j ½ « Å »B-ù , oT°h °Ij ½&I kÅ B-ou ° »A&IjBLÅ
/K ôo½oz°A
K z U ,ñAq°I ù oX ,ñB-Å I ù} d ûUH½ Amel ,&IjBLÅ
ñBiç I ù

بخش سوم

صفحه ٢٤٩

, e nA | j ¼H» Å , v û»Ej ¼Gk n aÅ ¼E,&I jBLÅ ,A-âAI
-a i « ½ foTv U , wB»Ej kÅ , °BÅE¼ è ûd ÿk êBûe
/K oç ç °Ij ¼Gk ¼A ,ZBd l JBM «½ « ,ZA Ñ °
k ç « ½ o ½Ñf ¼F ù, MHÛ kÆI \ , ùB-Mj °IK m

بَلَّغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنَزِلَ وَحَدِيثِهِ، وَمَخَطَّ حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتِ وَحَدَةٍ، وَمَنَزِلِ
 وَحَشِيَّةٍ، وَمُفْرِدِ غُرْبَةٍ! وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ،
 وَبَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَا حَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَأَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْأَعْلُلُ،
 وَأَسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَصَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعَظُوا بِالْغَيْرِ،
 وَأَعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ.

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام علیه السلام مانند بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه، سخن را با حمد و ثنای الهی شروع می‌کند؛ سپس در چند بخش به مسائل حسّاسی می‌پردازد. در بخش اول، دربارهٔ عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان - که سرنوشت مشابه ما داشتند - سخن می‌گوید و ما را به اعماق تاریخ گذشته می‌برد تا آیندهٔ خویش را آشکارا ببینیم و راه سعادت را پیدا کنیم.

در بخش دوم، به اهمّیت تقوا و برگرفتن زاد و توشه از زندگی دنیا برای آخرت اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که پایان زندگی هیچ‌کس نمایان نیست. بکشید تا غافلگیر نشوید.

در بخش سوم، از مراقبان الهی اعمال انسان از جمله اعضای پیکر هر شخص و فرشتگانی که حافظان اعمال‌اند، یاد می‌کند و آنگاه به پایان زندگی و عالم غربت قبر و خانهٔ تنهایی و فنای دنیا و برپایی قیامت اشاره کرده، با جملات کوتاه و تکان‌دهنده‌ای در این زمینه، خطبه را به پایان می‌برد.

بخش اول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِدِكْرِهِ، وَ سَبَباً لِمَزِيدٍ مِنْ
فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ.
عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ؛ لَا يَعُودُ مَا قَدْ
وَلَّى مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ.
آخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوْلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. فَكَأَنَّكُمْ
بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حُدُودَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ؛ فَمَنْ شَعَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ
تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ أَرْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُعْيَانِهِ،
وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّادِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ.

ترجمه

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که حمد را کلید ذکر و یاد خود و سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش قرار داده است. بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن‌سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت. آنچه از زندگی دنیا گذشته است بازمی‌گردد و آنچه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار آن است. امورش شبیه به یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است. گویا ساعت (پایان زندگی)، شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان‌گونه که ساربان، شتران سبک‌بار را. آن‌کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مه‌لکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیان‌ش به پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش زیبا جلوه می‌دهند. بهشت، سرمنزل پیشتازان (در طاعت خدا) و آتش دوزخ، پایان کار کوتاهی‌کنندگان و تقصیرکاران است.

شرح و تفسیر

توجهی دیگر به مبدأ و معاد

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ خطبه را با حمد خداوند اما با تعبیرات تازه‌ای آغاز می‌کند و می‌فرماید: «حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که حمد را کلید ذکر و یاد خود و سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش قرار داده است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِدِكْرِهِ، وَسَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَدَلِيلًا عَلَى آيَاتِهِ وَعَظَمَتِهِ).

در این‌که منظور از «ذکر» در این جا چیست؟ گاه گفته شده: قرآن مجید است که در بعضی از آیات قرآن از آن به ذکر تعبیر شده؛ چراکه سوره حمد سرآغاز آن است (بنابر این‌که سوره حمد، نخستین سوره‌ای باشد که بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده یا قرآن به صورت کنونی در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دستور حضرتش گردآوری شده و سوره حمد سرآغاز آن باشد^۲).

و یا این‌که اشاره به چندین سوره از قرآن است که با حمد خدا آغاز می‌شوند (سوره‌های حمد، انعام، کهف، سبأ و فاطر).

یا این‌که ذکر، اشاره به هرگونه یاد خداست؛ در احادیث اسلامی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده که «كُلُّ كَلَامٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ فَهُوَ أَجْذَمٌ؛ هر سخنی که با حمد خدا شروع نشود بریده است»^۳.

۱. «حمد» در لغت به معنای ستایش کردن در مقابل کار یا صفت نیک اختیاری است و از آن جا که یکی از

کارهای بسیار نیک، بخشیدن نعمت به نیازمندان است، این واژه به معنای شکر نیز به کار می‌رود.

۲. این احتمال را در تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸، در بحث سوره حمد تقویت کرده‌ایم و نام‌گذاری این سوره را به «فاتحة الكتاب» در روایات نبوی، دلیل بر آن می‌دانیم.

۳. فقه السنة، ج ۲، ص ۲۳۰. (در این زمینه روایات دیگری نیز در کتاب مغنی ابن قدامه، ج ۲، ص ۱۵۱ و نیل الأوطار شوکانی، ج ۱، ص ۶ و ج ۳، ص ۳۲۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۱۲۷، ح ۱۰۳۲۸ نقل شده است).

به همین دلیل، در سرآغاز غالب خطبه‌های پیامبر اکرم و معصومین علیهم‌السلام حمد و ستایش پروردگار را مشاهده می‌کنیم.

و جمله «سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ» اشاره به آیه شریفه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» می‌باشد که شکر و حمد خدا را مایه فزونی نعمت قرار داده است.^۱

توجه داشته باشید که در بسیاری از آیات قرآن، حمد به معنای شکر به کار رفته است.

و جمله «دَلِيلًا عَلَىٰ آلَانِهِ وَعَظْمَتِهِ» اشاره به این است که هنگامی که حمد و ستایش و شکر خدا را به جا می‌آوریم، هم به نعمت‌های گوناگون او توجه می‌کنیم و هم به مقام و عظمتش.

سپس امام علیه‌السلام بندگان خدا را مخاطب قرار داده و درباره ناپایداری دنیا هشدار می‌دهد و به عبرت گرفتن از پیشینیان توصیه می‌کند و می‌فرماید: «بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن‌سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت!»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ^۲ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِّهِ بِالْمَاضِينَ).

این سخن، اشاره به مطلب معروفی است که می‌گوییم: تاریخ همواره تکرار می‌شود و حوادث امروز - با تفاوت مختصری - همچون حوادث دیروز است. و بعد در توضیح آن می‌فرماید: «آنچه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی‌گردد و آنچه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار آن است؛ امورش شبیه به یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است»؛ (لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّىٰ مِنْهُ، وَلَا يَبْقَىٰ سَرْمَدًا مَا فِيهِ. آخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ).

۱. این جمله، نشان می‌دهد که از میان احتمالات سه‌گانه مزبور در مورد حمد، احتمال سوم مناسب‌تر است.
۲. «دهر» به گفته راجب در مفردات، در اصل اسمی است برای مجموع عمر جهان؛ سپس به معنای وسیع‌تری که عبارت از روزگار و زمان و تاریخ زندگی بشر است اطلاق شده؛ گاه به معنای مردم زمانه و گاه به معنای خالق زمان نیز به کار می‌رود.

آری، اگر دقت کنیم سلسله‌ای از اصول کلی را بر تاریخ بشر حاکم می‌بینیم که هر روز در چهره جدیدی خود را نشان می‌دهد و به همین دلیل، هرکس می‌تواند با دقت در تاریخ گذشتگان، به آینده خود آگاه شود؛ چراکه تاریخ دیروز، آینه تمام‌نمای امروز است.

پیوسته گروهی به قدرت می‌رسند و همه چیز را در قبضه خود می‌گیرند؛ چیزی نمی‌گذرد که ناتوان می‌شوند و قدرت را به اختیار یا به اجبار به دیگران می‌سپارند. هنگامی که سرآمد حکومت آن‌ها فرارسید به حکم قطعی پروردگار باید جای خود را به دیگران دهند: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.

همواره گروهی متولد می‌شوند؛ سپس به جوانی می‌رسند و بعد وارد مرحله میان سالی و سپس مرحله پیری و ناتوانی می‌شوند و همچون بر خشکیده‌ای در برابر تندباد اجل قرار می‌گیرند و به مردگان می‌پیوندند و در زیر خاک‌های تیره و تاریک پنهان می‌شوند.

زادن و کشتن و پنهان کردن چرخ را رسم و ره دیرین است!^۱
سپس امام علیه السلام با ذکر این مقدمه به چند نصیحت و اندرز پرمعنا پرداخته، می‌فرماید: «گویا ساعت (پایان زندگی)، شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان‌گونه که ساریان، شتران سبک‌بار را!»؛ (فَكَانَكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ^۲ حَدَوْ الزَّاجِرِ بِشَوَّلِهِ).

با توجه به این‌که زاجر به ساریانی گفته می‌شود که با شدت، شتران را می‌راند و «شؤل» (جمع شائله) به شترانی گفته می‌شود که سبک‌بار باشند؛ یعنی مدتی از

۱. دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۸۱، شعر بر سنگ مزار.

۲. «تحدو» از ریشه «حدو» و «حدی» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساریان‌ها می‌خوانند؛ سپس به هرگونه راندن و سوق دادن اطلاق شده است.

وضع حملشان گذشته و پستانشان خشکیده است و طبیعتاً ساریان ملاحظه حال آن‌ها را نمی‌کند، چنین نتیجه می‌گیریم که روزگار و سرآمد عمر با شدت هرچه بیشتر مردم را به سوی فنا می‌راند.

شب‌ها و روزها به سرعت می‌گذرند، سال و ماه‌ها طی می‌شوند، حوادث غیر منتظره، بیماری‌ها، بلاها، جنگ‌ها و امور دیگری از این قبیل، همه و همه انسان‌ها را هدف گرفته‌اند.

بعد از این هشدار، همگان را به این حقیقت متوجه می‌سازد: «آن‌کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیانش به پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش زیبا جلوه می‌دهند!»؛ (فَمَنْ شَغَلَ نَفْسُهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَأَرْتَبَكَ فِي الْأَهْلَكَاتِ، وَمَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَزَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ).

هر انسانی مجموعه‌ای از عیب‌ها و نقصان‌ها و نقاط ضعف است و تنها راه نجات او پرداختن به اصلاح آن‌هاست تا به تدریج به صورت انسان کاملی درآید و شایسته قرب خدا و نام والای خلیفه‌الله شود؛ ولی کسی که به بیرون خویش یعنی به انسان‌های دیگر یا مسایلی از قبیل مال و مقام و ثروت و جاه پردازد، سرگردانی و گرفتاری او یقینی است و از آن اسفبارتر این‌که شیاطین، چنین انسان غافلی را در طغیانش تشویق می‌کنند و اعمال زشت او را چنان زینت می‌دهند که جزء نقاط قوت خود می‌شمرد و به آن افتخار می‌کند. بدیهی است که چنین انسان گرفتاری راه نجاتی نخواهد داشت.

قرآن مجید درباره این‌گونه افراد می‌فرماید: ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ

۱. «ارتبک» از ریشه «ربک» بر وزن «ربط» به معنای پریشان و درهم شدن کار است؛ به گونه‌ای که نجات برای انسان مشکل شود.

مِنْهَا كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «همانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن خارج نمی شود. این گونه برای کافران، آنچه (از اعمال زشت) انجام می دادند، تزئین شده (و زیبا جلوه کرده) است».^۱

و در پایان این بخش به سرنوشت نهایی و سرانجام کار اشاره کرده، می فرماید: «بهشت، سرمنزله پشیمانان (در طاعت خدا) و آتش دوزخ، پایان کار کوتاهی کنندگان و تقصیرکاران است»؛ «فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَالنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ».

منظور از «سابقین» سبقت گیرندگان در مسیر طاعت خداست؛ که سرمنزله مقصودشان بهشت است؛ همان گونه که قرآن می فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا عَرْضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا...».^۲

و جمله «وَالنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ» اشاره به کسانی است که به علت کوتاهی و تقصیر و از دست دادن فرصت ها گرفتار خسران و زیان شده و سرانجامشان دوزخ است؛ همان گونه که قرآن درباره این افراد می گوید: «قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا»؛ «روز قیامت می گویند: ای افسوس بر ما که درباره قیامت کوتاهی کردیم!».^۳

نکته

چگونه تاریخ تکرار می شود؟

تاریخ بشر مجموعه ای است از حوادث بی شمار و بسیار متنوع و گوناگون؛ ولی هنگامی که درست در آن دقت می کنیم می توانیم ویژگی هایی برای حوادث

۱. انعام، آیه ۱۲۲.

۲. حدید، آیه ۲۱.

۳. انعام، آیه ۳۱.

گونگون آن پیدا کنیم و همه را در گروه‌های معین و عناوین خاصی بگنجانیم، بخشی از آن ویژگی‌ها چنین است:

۱. زوال سریع نعمت‌ها و قدرت‌ها: آری، نعمت‌ها و قدرت‌ها به سرعت می‌آیند و می‌روند و جای خود را به دیگری می‌سپارند.

۲. ناپایداری: از ویژگی‌های حوادث این جهان، ناپایداری است. تا انسان به چیزی دل خوش می‌کند، آن را از دست می‌دهد و تا به کسی دل می‌بندد، جای خالی او را مشاهده می‌کند.

۳. بی‌وفایی، یکی دیگر از صفات چشمگیر است؛ تا آن‌جا که به صورت ضرب المثل درآمده، می‌گویند: «دنیا به چه کسی وفا کرده که به ما کند؟».

۴. غرورها و شکست‌های ناشی از آن: تاریخ جهان، افراد و گروه‌های زیادی را به خاطر دارد که روزی پیروز شدند و در پی پیروزی مغرور گشتند؛ ولی سرانجام غرورشان آن‌ها را بر خاک ذلت نشانده و بینی آن‌ها را به خاک مالید.

۵. تغییر حالات و روحیات: نزدیک‌ترین دوستان انسان، گاه خطرناک‌ترین دشمن او می‌شوند. گاهی دوستان دیروز، دشمنان امروزند. این ویژگی به خصوص در میان حاکمان و سیاستمداران جهان کاملاً به چشم می‌خورد.

۶. زمینه‌های محبت و نفرت: آنچه باقی می‌ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی‌ها، محبت‌ها، جوانمردی‌ها و اخلاص‌هاست و آنچه مایه نفرین و لعنت و بدنامی می‌شود، ظلم و ستم‌ها و ناجوانمردی‌هاست.

بخش دوم

اعلموا، عباد الله، ان التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحْرَزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَبِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقُصْوَى.

عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَأَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقِهِ. فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ! فَتَرَوْدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأَمْرْتُمْ بِالظَّعْنِ، وَحَشِشْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ؛ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٍ وَقُوفٍ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ. أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلاخِرَةِ! وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلِّبُهُ، وَتَبَقَّى عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَحِسَابُهُ!

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَثْرَكٌ، وَلَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْعَبٌ.

عِبَادَ اللَّهِ، أَحْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْتُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ.

ترجمه

بندگان خدا! بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می‌کند) و فجور و بی‌تقوایی، حصار است سُست و بی‌دفاع که ساکنانش را (از خطرها) بازمی‌دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی‌کند. آگاه باشید! با تقوا می‌توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین، به برترین مرحله مقصود رسید. بندگان خدا! خدا را خدا را در نظر

آورید؛ در مراقبت از عزیزترین و محبوب‌ترین نفوس (دست کم به خود رحم کنید؛) چراکه خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و راه‌های آن را روشن کرده است و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دائمی است و یا نیک‌بختی همیشگی؛ حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه فراهم سازید، زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است و با سرعت شما را به حرکت درآورده‌اند. شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده و نمی‌دانند چه زمانی دستور حرکت به آن داده می‌شود. بدانید، آن‌کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟ و آن‌کس که به‌زودی ثروتش را از او می‌گیرند، با اموال و ثروت دنیا چه می‌کند؟ ثروتی که (سودش برای دیگران و) مؤاخذه و حسابش برای اوست. ای بندگان خدا! آنچه را خداوند وعده نیک درباره آن داده است جای ترک نیست و آنچه از بدی‌ها، نهی کرده، قابل دوست داشتن نمی‌باشد. ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می‌شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می‌شوند!

شرح و تفسیر

ناپایداری دنیا

امام علیه السلام بعد از آماده ساختن مخاطبان خود برای شنیدن اندرزهای نافع و سودمند در بخش گذشته، در این بخش می‌فرماید: «بندگان خدا! بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می‌کند) و فجور و بی‌تقوایی، حصاری است سُست و بی‌دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی‌دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی‌کند»؛ (اعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارٌ حِصْنٌ عَزِيزٌ، وَالْفُجُورَ دَارٌ حِصْنٌ ذَلِيلٌ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ).

اشاره به این که تقوا که یک ملکه نیرومند بازدارنده باطنی است، انسان را از آلودگی به گناهان باز می‌دارد و همین امر سبب می‌شود که از پیامدهای نامطلوب گناه در دنیا و آخرت در امان بماند؛ به عکس، افراد بی تقوا، در برابر وسوسه‌های نفس و شیاطین جن و انس نفوذپذیرند و به آسانی در پرتگاه گناه می‌لغزند و سقوط آن‌ها سبب رسوایی در دنیا و عذاب الهی در آخرت می‌شود.

سپس دومین اثر مهم تقوا را چنین بیان می‌فرماید: «آگاه باشید! با تقوا می‌توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین، به برترین مرحله مقصود رسید»؛ (أَلَا وَبِالتَّقْوَى تَقْطَعُ حُمَةً^۱ الْخَطَايَا، وَبِاليَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقُصْوَى).

امام علیه السلام در این جا گناهان را به حیوانات گزنده سمی همچون مار و عقرب تشبیه کرده که تقوا نیش زهرآلود آن‌ها را قطع می‌کند. آری! تقوا پادزهری است مؤثر و حیات‌بخش و از آن جا که تقوا و یقین، لازم و ملزوم یکدیگرند می‌فرماید: کسی که بر مرکب یقین سوار شود به سر منزل مقصود خواهد رسید. یقین، عامل حرکت است و تقوا برطرف کننده موانع راه. همیشه بی تقوایی‌ها از ضعف یقین سرچشمه می‌گیرد. آیا کسی که به این آیه یقین دارد که می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّيِّئِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾؛ «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند»^۲، می‌تواند مال یتیم بخورد؟

آیا کسی را پیدا می‌کنید که قطعه‌ای از آتش سوزان را بردارد و در دهان بگذارد؟! **بگذار؟!!**

آنگاه امام علیه السلام برای تحریک مخاطبان و تشویق آن‌ها به برگرفتن زاد و توشه از

۱. «حمة» که گاه «حُمَّة» بر وزن «قوه» نیز تعبیر شده به معنای نیش حشرات و مار و عقرب و مانند آن است و گاه

به سم آن‌ها اطلاق شده است.

۲. نساء، آیه ۱۰.

این دنیای فانی، می فرماید: «بندگان خدا! خدا را خدا را در نظر آورید؛ در مراقبت از عزیزترین و محبوب‌ترین نفوس (دست کم به خود رحم کنید)»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَأَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ).

به یقین منظور از عزیزترین نفوس در این عبارت، خود انسان است؛ چراکه حبّ ذات، طبیعی هر انسانی است و اگر به اشخاص و اشیای دیگر علاقه دارد از پرتو حبّ ذات است؛ چراکه آن‌ها را در سرنوشت خود مؤثر می‌داند (بگذریم از گروه بسیار اندکی که خویشتن خویش را به کلی فراموش می‌کنند؛ جز خدا نمی‌بینند و جز خدا نمی‌جویند و جز خدا نمی‌خواهند).

به هر حال، مقصود این است که اگر به هیچ‌کس رحم نمی‌کنید دست کم به خود رحم کنید و اگر منافع هیچ‌کس را در نظر نمی‌گیرید، حداقل منافع خود را در نظر بگیرید که این علاقه به خویشتن، جزء فطرت شماست.

و به دنبال آن، هشدار می‌دهد: «چراکه خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و راه‌های آن را روشن کرده است، و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دائمی است و یا نیک‌بختی همیشگی»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقِهِ. فَشِقْوَةٌ لِأَزْمَةٍ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ!).

آنگاه امام علیه السلام به بیان اسباب رسیدن به سعادت دائمی و پرهیز از شقاوت همیشگی پرداخته، چنین می‌فرماید: «حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه فراهم سازید. زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است، و با سرعت شما را به حرکت درآورده‌اند»؛ (فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ^۱، وَحَشِثْتُمْ^۲ عَلَى الْمَسِيرِ).

۱. «ظُن» به معنای کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر است.

۲. «حَشِثْتُمْ» از ریشه «حَث» بر وزن «صَف» به معنای برانگیختن و با شتاب بردن است.

ناگفته پیداست که منظور از تهیّه زاد و توشه همان زاد و توشه تقوا و اعمال صالح است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ»؛ «زاد و توشه تهیّه کنید و بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است».^۱

جمله «أُمِرْتُمْ بِالظَّنِّ...» می‌تواند اشاره به امر تشریحی الهی باشد که در آیات مربوط به فنای دنیا و این‌که هر کسی سرانجام طعم مر را می‌چشد به دلالت التزامی آمده است و می‌تواند اشاره به امر تکوینی باشد؛ زیرا خداوند اسباب و عوامل حرکت را چنان آفریده که کودکان به سرعت جوان و جوانان، پیر می‌شوند و پیران به سوی دیار بقا می‌شتابند و با جمله «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»^۲ دستور سیر سریع را به سوی اسباب آمرزش و مغفرت صادر فرموده است.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که امام علیه السلام خطاب به فرزندش (امام حسن علیه السلام) می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيبَةُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَإِنَّهُ يُسَارِعُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا؛ پسر من! آن‌کس که مرکبش شب و روز است، همواره در حرکت خواهد بود؛ هر چند ظاهراً ساکن است و قطع مسافت می‌کند؛ گرچه در جای خود ایستاده و راحت است».^۳

و در ادامه سخن تشبیه رسا و گویایی برای مردم دنیا ذکر کرده، می‌فرماید: «شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده، و نمی‌دانند چه زمانی دستور حرکت به آن داده می‌شود»؛ «فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٌ^۴ وَ قُوفٌ، لَا يَدْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ».^۵

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. آل عمران، آیه ۱۳۳.

۳. نهج البلاغه، ص ۴۰۱، ضمن نامه ۳۱.

۴. «رکب» جمع راکب در اصل به معنای شترسوار است؛ ولی معمولاً این واژه به معنای کاروان به کار می‌رود.

۵. نهج البلاغه، ص ۲۲۲، ضمن خطبه ۱۵۷.

ممکن است این سؤال مطرح شود که امام علیه السلام در جمله «أَمَرْتُمْ بِالظُّغَنِ...» می‌فرماید: فرمان حرکت صادر شده، در حالی که در جمله «لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ» (نمی‌دانند چه زمانی دستور حرکت داده می‌شود) می‌فرماید: هنوز دستور حرکت صادر نشده؛ این دو تعبیر چگونه با یکدیگر سازگار است؟ با قدری توجه درمی‌یابیم که اولی اشاره به حرکت در دنیا به سوی کمال، و سرعت و شتاب در فراهم کردن اسباب مغفرت است، و دومی اشاره به کوچ کردن از دنیا به سوی آخرت.

به هر حال، این تشبیه به صورت دیگری در کلمات قصار آمده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همچون قافله‌ای هستند که آن‌ها را به پیش می‌رانند، در حالی که در خواب‌اند».^۱ این خواب، همان حالت غفلتی است که برای بسیاری از مردم حاصل می‌شود.

سپس برای روشن‌تر شدن این حقیقت، چنین می‌فرماید: «بدانید! آن‌کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟! و آن‌کس که به زودی ثروتش را از او می‌گیرند با اموال و ثروت دنیا چه می‌کند؟! ثروتی که (سودش برای دیگران و) مؤاخذه و حسابش برای اوست!»، (أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ! وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسْأَلُ بِهِ، وَتَبَقَى عَلَيْهِ تَبَعْتُهُ^۲ وَحِسَابُهُ!).

اگر منزلگاه اصلی ما آخرت است و دنیا گذرگاهی بیش نیست، چرا این قدر به دنیا دل بسته‌ایم و اموالی که چند روزی به رسم امانت در دست ما سپرده شده

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶۴.

۲. «تبعه» از ریشه «تبع» بر وزن «خبر» به معنای متابعت کردن است و «تبعه عمل» به کيفرهایی گفته می‌شود که پس از ارتکاب گناه، دامان انسان را می‌گیرد.

و سرانجام آن را به دیگران می‌سپاریم و در قیامت حساب و کتابش را باید پس دهیم چرا این همه برای به دست آوردنش جان‌فشانی می‌کنیم و حلال و حرام را به هم می‌آمیزیم؟

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای ترغیب و تشویق مردم به خیرات و نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها از دو منطق مؤثر دیگر بهره می‌گیرد:

نخست می‌فرماید: «ای بندگان خدا! آنچه را خداوند وعده نیک درباره آن داده است جای ترک نیست و آنچه از بدی‌ها، نهی کرده قابل دوست داشتن نمی‌باشد!»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَشْرُكٌ، وَلَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ).

اشاره به این که آن‌کس که امر و نهی کرده و وعده پاداش و کیفر داده یک فرد عادی نیست که جای گفت‌وگو و تردید در سخن او باشد؛ خداوند قادر قهار چنین فرموده است.

و در تعبیر دوم می‌فرماید: «ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می‌شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می‌شوند»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، أَحْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ).

در آن روز، تمام اعمال، هر چند ظاهراً کوچک و ناچیز باشد با دقت و سخت‌گیری بررسی خواهد شد؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾؛ «پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا

۱. «تشیب» از ریشه «شیب» بر وزن «عیب» در اصل به معنای سفید شدن مو است و معمولاً به پیری اطلاق می‌شود و «شیب» بر وزن «سب» جمع «أشیب» به معنای پیران یا سپیدمویان است در مقابل «شباب» و «شبیبة» که به معنای جوانی است.

بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند از اسرار دقیق باخبر و آگاه است»^۱.

و منظور از فزونی زلزله در آن روز، تزلزل افکار و لرزیدن دل‌ها از هول محشر و وحشت از نتیجه اعمال است.

درست است که در پایان این جهان، زلزله به معنای حقیقی، تمام جهان را به لرزه درمی‌آورد و همه چیز زیر و رو می‌شود؛ ولی آنچه در کلام امام علیه السلام آمده مربوط به صحنه محشر است که در آنجا زلزله به معنای حقیقی آن وجود دارد؛ بلکه هرچه هست اضطراب است و وحشت و تزلزل خاطرها.

تعبیر به «تَشْيِبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ» کنایه از شدت و عمق وحشت آن صحنه است که در تعبیرات روزمره نیز به کار می‌رود، می‌گوییم: حادثه به اندازه‌ای سنگین است که انسان را پیر می‌کند؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾؛ «شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب) روزی که کودکان را پیر می‌کند برکنار می‌دارید؟!». ^۲

بعضی چنین پنداشته‌اند که پیر شدن اطفال در آنجا به معنای حقیقی آن است؛ نه معنای کنایی؛ ولی این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا در آن روز طفلی که محکوم به مجازات الهی باشد و بر اثر وحشت گرفتار پیری زودرس شود، وجود ندارد.

۱. لقمان، آیه ۱۶.

۲. مزمل، آیه ۱۷.

بخش سوم

أَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَدْفُسِكُمْ، وَعَيْونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَحِفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعَدَدَ أَدْفَاسِكُمْ، لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ، وَلَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِجَاحٍ، وَإِنَّ غَدًا مِنْ أَلْيَوْمِ قَرِيبٍ يَذْهَبُ أَلْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَيَجِيءُ أَلْعَدُّ لِاحِقًا بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحَدِّهِ، وَمَخَطَّ حُفْرَتِهِ، فَيَأْتِيهِ مِنْ بَيْتِ وَحْدَةٍ، وَمَنْزِلِ وَحْشَةٍ، وَمُفْرَدِ غُرْبَةٍ! وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَبَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَاخَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَأَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ أَلْعُلَلُ، وَأَسْتَحَقَّتْ بِكُمْ أَلْحَقَائِقُ، وَصَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَاصِدِرَهَا، فَاتَّعِظُوا بِالْعَبْرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالنُّذْرِ.

ترجمه

ای بندگان خدا! بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده‌بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو مراقب شما هستند که اعمالتان و حتی شماره نفس‌هایتان را ثبت می‌کنند. نه ظلمت شب تاریک شما را از آن‌ها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و فرو بسته. فردا به امروز نزدیک است، امروز آنچه را در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرامی‌رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می‌شود). گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت. گویی نفخه صور و صیحه قیامت فرارسیده، و رستاخیز، شما را در بر گرفته و در صحنه دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برایتان مسلم شده و حوادث، شما را به

سرچشمه اصلی رساننده است (و نتایج اعمال خود را آشکارا می بینید). حال که چنین است از عبرت‌ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره گیرید.

شرح و تفسیر

حضور در دادگاه الهی

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای تکمیل نصایح گذشته به سه نکته مهم اشاره می فرماید: نخست درباره مراقبان و کاتبان و حافظان اعمال و سپس درباره مر و قبر و مشکلات آن و سرانجام درباره حساب و کتاب قیامت که در مجموع، روح خفتگان را بیدار و غافلان را هوشیار می کند.

در قسمت اول می فرماید: «ای بندگان خدا! بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس هایتان را ثبت می کنند»؛ (أَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَعُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَحِفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ).

و در ادامه در وصف این مراقبان اعمال می فرماید: «نه ظلمت شب تاریک، شما را از آن‌ها پنهان می دارد و نه درهای محکم و فرو بسته!» (لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ^۱، وَلَا يُكِنُّكُمْ^۲ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ^۳).

۱. «داج» از ریشه «دَجُو» بر وزن «هجو» به معنای تاریک شدن است و «لیل داج» به معنای شب تاریکی است که حتی ماه و ستارگان در آن دیده نشوند.

۲. «یکنکم» از ریشه «کن» بر وزن «جن» در اصل به ظرفی می گویند که چیزی را در آن محفوظ می دارند (ظرف در دار) سپس این معنا توسعه یافته به هر چیزی که اشیا یا اشخاص را محفوظ و مستور می دارد، اطلاق شده است.

۳. «رتاج» و «رتج» بر وزن «کرج» به درهای بزرگ یا درهای بسته گفته می شود.

جمله «أَنَّ عَلَيْكُمْ رِصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ...» اشاره به گواهی اعضای پیکر انسان و حتی پوست تن او در قیامت است؛ آن گونه که قرآن می فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «در روزی که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها بر اعمالی که مرتکب می شوند گواهی می دهد».^۱ و نیز می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لَئِن لَّوَدِدْهُم لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»؛ «وقتی به آن می رسند گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند. آنها به پوستهای خود می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به سخن درآورده، ما را گویا ساخته (تا حقایق را بازگو کنیم)».^۲

با توجه به این که «رصد» به معنای مراقب است و «عیونا» به معنای دیده بانها، روشن می شود که این دو از قبیل اجمال و تفصیل است؛ یعنی مراقبان اعمال انسان در درجه اول، همان اعضا و جوارح اویند که در قیامت به نطق می آیند و بر تمام اعمال گواهی می دهند. این که جمعی از شارحان نهج البلاغه «رصد» را به معنای وجدان اخلاقی انسان گرفته اند که او را به سبب بدیها ملامت می کند، اشتباه است؛ زیرا وجدان، قاضی درون است، نه مراقب و گواه، که در مفهوم «رصد» نهفته است.

آیا این گواهی با زبان قال و نطق معمولی است و یا با زبان حال و شهادت آثار است؟ هر دو احتمال ممکن است؛ چرا که انسان هر عملی انجام می دهد در تمام اعضای او اثر می گذارد و در قیامت، این آثار بازگوکننده تمام اعمالی است که

۱. نور، آیه ۲۴.

۲. فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

انسان در طول عمر خود انجام داده و نیز قابل تبدیل به امواج صوتی است که همگان آن را بشنوند.

و جمله «وَحُقَّاطٌ صِدْقٍ...» اشاره به فرشتگانی است که مأمور ثبت و ضبط اعمال انسان هستند؛ آن‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ*»؛ «و به یقین، نگاهبانانی بر شما گمارده شده و الامقام و نویسنده (ی اعمال نیک و بد شما) که می‌دانند شما چه می‌کنید».^۱

در این جا سؤال معروفی مطرح است و آن این که با وجود علم خداوند به همه حقایق جهان هستی و این که به ما از خود ما نزدیک تر است چه نیازی به این مراقبان و گواهان است؟

پاسخ این پرسش با توجه به یک نکته روشن می‌شود. انسان موجودی است مادی و با جهان ماورای ماده آشنایی زیادی ندارد و نزدیک بودن خداوند را به خود، احساس نمی‌کند؛ اما هنگامی که گفته شود: اعضای پیکر و پوست تن تو در قیامت گواه تن تو هستند این مطلب را به خوبی درک می‌کند؛ همچنین اگر گفته شود: دو فرشته الهی همیشه با تو هستند و اعمال و کردار تو را ثبت و ضبط می‌کنند، این‌گونه امور، توجه او را به موضوع مراقبت، بیشتر می‌کند و عامل بازدارنده مؤثری در برابر گناهان اوست. خداوند متعال می‌خواهد با هر وسیله‌ای بندگانش را از گناهان بازدارد و گواه قراردادن اعضای پیکر و فرشتگان یکی از این وسایل است.

جالب این‌که این گواهان همه چیز حتی تعداد نفس کشیدن‌های ما را ثبت می‌کنند و برای نوشتن نامه اعمال ما نیازی به روشنایی چراغ ندارند؛ حتی در ظلمت مطلق نیز می‌نویسند و ثبت می‌کنند؛ اما نوشتن آن‌ها چگونه است؟ به یقین مانند نوشتن ما نیست؛ هر چند جزئیات آن را نمی‌دانیم.

۱. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

در ادامه بحث حافظان و مراقبان اعمال، از مر و قبر سخن به میان می‌آورد؛ مر و قبری که توجه به آن، خفتگان را بیدار و هوس‌بازان را هشیار می‌کند؛ می‌فرماید: «فردا به امروز نزدیک است، امروز آنچه را در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرا می‌رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می‌شود)»؛ «وَإِنَّ غَدًا مِنْ أَلْيَوْمِ قَرِيبٌ. يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَيَجِيءُ الْغَدُ لَاحِقًا بِهِ». منظور از «فردا» زمان مر و پایان عمر است که اگر انسان آن را دور پندارد، در گرداب غفلت فرو می‌رود و هنگامی که آن را نزدیک ببیند مراقب اعمال خویش و تسویه حساب و ادای حقوق و توبه از گناهان می‌شود.

و به راستی پایان عمر دور نیست، حتی اگر انسان عمر طبیعی طولانی کند؛ چراکه سال و ماه به سرعت می‌گذرد و کودکان، جوان و جوانان پیر می‌شوند؛ ضمن این‌که حوادث غیر منتظره و طوفان بلاها و بیماری‌ها همواره در کمین عمرند و گاه در یک چشم بر هم زدن همه چیز پایان می‌یابد.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه «غد» را در عبارت مذکور به معنای فردای قیامت تفسیر کرده‌اند؛ گرچه آن هم نزدیک است، ولی با توجه به جمله‌های بعد که سخن از قبر است، معنای اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

سپس توجه همگان را به تنهایی در قبر جلب می‌کند و می‌فرماید: «گویی هر یک از شما به سرمنزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت»؛ «فَكَأَنَّ كُلَّ أَمْرِي مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَمَخَطَّ حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحْدَةٍ، وَمَنْزِلٍ وَخَشَةِ، وَمُفْرَدٍ غُرْبَةٍ!».

آری، انسانی که یک ساعت، تنهایی را به آسانی تحمل نمی‌کرد و همیشه در

۱. «مخط» از ریشه «خط» به معنای خط کشیدن و علامت‌گذاری کردن است؛ بنابراین «مخط» که اسم مکان است در خطبه مزبور به معنای جایگاهی است که خط کشیده‌اند تا برای گور حفر کنند.

جمع دوستان و بستگان و یاران می‌زیست، هنگامی که چشم از این دنیا فرومی‌بندد، از همه دوستان و یاران و خویشان برای همیشه فاصله می‌گیرد و در گوری سرد و تاریک و وحشتناک در تنهایی مطلق گرفتار می‌شود و چه سخت و دردناک است؛ مگر این‌که توفیق یابد یاران جدیدی از میان اعمال صالح خود و فرشتگان پروردگار برگزیند و قبر او روضه‌ای از ریاض جنت و باغی از باغ‌های بهشت شود؛ نه حفره‌ای از حفره‌های جهنم.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ؛ أَنَا الْقَبْرُ؛ أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ قَبْرٌ هَرَّ رُوزِ أَيْنِ سَخْنٍ رَا تَكَرَّرَ مِی كَنْد: مِنْ خَانَةِ غَرْبِ، خَانَةِ وَحْشِ، خَانَةِ حَشْرَاتِ، خَانَةِ قَبْرِمْ. مِنْ بَاغِي أِز بَاغِهَاي بَهْشِثِ يَا حَفْرَهَاي أِز حَفْرَهَاي دُوزْخَمْ»^۱.

سرانجام امام علیه السلام در آخرین بخش از سخنان خود بعد از اشاره به پدیده مر و داستان قبر، به سراغ صحنه قیامت و دادگاه عدل الهی می‌رود و به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «گویی نفخه صور و صیحه قیامت فرارسیده، و رستاخیز، شما را در بر گرفته و در صحنه دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برایتان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و نتایج اعمال خود را آشکارا می‌بینید)»؛ «وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَبَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَا حَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَأَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ، وَأَسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَصَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا».

«صیحه» در جمله «وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ...» اشاره به صیحه رستاخیز است؛ فریاد

۱. کافی، ج ۳، باب ما ینطق به موضع القبر، ص ۲۴۲، ح ۲.

عظیمی که مردگان را از خواب مر بیدار می‌سازد و از قبرها بیرون می‌فرستد و آماده حسابرسی می‌کند.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که جهان با صیحه و فریاد عظیمی پایان می‌گیرد که آن را «نفخه صور اول» می‌گویند؛ سپس با صیحه عظیم دیگری که فرمان حیات است قیامت آغاز می‌گردد و آن را «نفخه صور دوم» می‌نامند و آنچه در خطبه بیان شده به قرینه جمله‌های بعد از آن، اشاره به صیحه دوم است.

تعبیر به ساعت، اشاره به قیامت است؛ زیرا ساعت در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آن‌جا که قیام قیامت سریع و حسابرسی بندگان نیز به مقتضای سریع الحساب بودن خداوند به سرعت انجام می‌شود، از قیامت به ساعت تعبیر شده است.

و «فَصَلِّ الْقَضَاءِ» به معنای داوری صحیح است که حق را از باطل جدا می‌سازد و زوال باطل و اضمحلال علل، اشاره به این است که در صحنه قیامت، مطالب دروغین و چهره‌های توخالی و عذرتراشی‌های بی‌اساس وجود ندارد. هرچه هست حق است و حقیقت است و واقعیت.

و جمله «وَصَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا» اشاره به این است که هرکس به نتیجه اعمال خود می‌رسد و هرچیز جایگاه اصلی خود را در آن‌جا پیدا می‌کند. امام علیه السلام در این‌جا قیامت را چنان نزدیک می‌بیند که می‌فرماید: گویی همه این امور واقع شده است: نفخ صور، قیام قیامت، زنده شدن مردگان، تشکیل دادگاه‌های عدل الهی و رسیدن به نتایج اعمال و به‌راستی با توجه به کوتاهی عمر دنیا در برابر آخرت مطلب همین‌گونه است.

قرآن مجید درباره قیامت چنین تعبیر می‌کند: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»؛ «روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند، آن روز،

روز خروج (از قبرها) است.^۱ و نیز از قیامت تعبیر به «یوم الفصل» یعنی روز جداسازی حق از باطل و داوری سریع کرده است و در جایی دیگر می‌گوید: «وَلَا يُؤَدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ»؛ «و به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود که عذرخواهی کنند».^۲ و نیز از قیامت به «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ»^۳ (روز ظهور) و «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»^۴ (روز آشکار شدن پنهانی‌ها) تعبیر شده است.

و در آخرین جمله بعد از بیان آن همه هشدارها می‌فرماید: «حال که چنین است از عبرت‌ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره‌گیرید» (فَاتَعِظُوا بِالْعِبَرِ، وَأَعْتَبُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ). «عبر» (جمع عبرت) اشاره به حوادث عبرت‌انگیزی است که در طول تاریخ به چشم می‌خورد و در عمر خود نیز فراوان دیده‌ایم و «غیر» (جمع غیره به معنای تغییر) اشاره به انقلاب‌ها و تغییرهای روزگار و دگرگونی نعمت‌ها و نزول بلاهاست و «نذر» (جمع نذیر) به معنای اندازکننده و هشداردهنده است؛ اعم از: پیامبران و امامان یا آیات الهی و روایات آن‌ها و یا حوادث روزگار.

نکته‌ها

۱. خیل گواهان عمل

با این‌که خداوند، شاهد و ناظر اعمال ما در همه حال و در هر زمان و مکان است و علم او به همه چیز برای ثبت و ضبط اعمال به یقین کفایت می‌کند، برای اتمام حجت بیشتر و جلب توجه نیکوکاران و بدکاران، مراقبان مختلفی بر ما گمارده که شاهدان اعمال ما هستند؛ از جمله:

۱. ق، آیه ۴۲.

۲. مرسلات، آیه ۳۶.

۳. مؤمن، آیه ۱۶.

۴. طارق، آیه ۹.

۱. اعضا و جوارح بدن ما و حتی پوست تن، مطابق آیاتی که نازل شده، گواه اعمال مايند. جالب اين که بعد از مطرح شدن موضوع «شبيه‌سازی»، اين حقيقت براي همه روشن شده که هر ذره‌ای از ذرات بدن انسان یک انسان کامل را در خود جای داده است! و جالب‌تر اين که اخيراً برای شبيه‌سازی، از پوست تن استفاده کرده‌اند.

۲. «حفظه» و «کتاب» يعنی فرشتگان مأمور ثبت اعمال.

۳. زمینی که در آن زندگی می‌کنیم نیز شاهد و گواه دیگری است؛ قرآن مجید می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا»؛ «در آن روز، زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند؛ چراکه پروردگارت به آن وحی کرده است».^۱

۴. زمانی که در آن زندگی می‌کنیم نیز از گواهان روز قیامت است؛ چنان که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَأَعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ روزی بر انسان نمی‌گذرد مگر اين که آن روز به انسان می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه‌ای هستم و بر اعمالت گواهم، در من سخنان خوب بگو و اعمال خوب به جا آور تا روز قیامت برای تو شهادت دهم».^۲

۵. و از همه فراتر گواهی پیامبران است؛ چراکه به گواهی قرآن مجید، پیامبر هر امتی روز قیامت گواه اعمال امت خویش است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواه بر همه آن‌هاست: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيداً».^۳

به این ترتیب هر انسانی در تمام عمر خود در میان این گواهان و مراقبانی که از شش جهت، متوجه اعمال اویند قرار گرفته و کسی که ایمان به حقیقت و حقایق این گواهان داشته باشد سزاوار است که کم‌ترین خطایی از او سرزنزند.

۱. زلزال، آیات ۴ و ۵.

۲. امالی صدوق، ص ۱۰۸، ج ۲.

۳. نساء، آیه ۴۱.

۲. سه جمله پرمعنا

عبارت «فَاتَّعِظُوا بِالْعَبْرِ، وَأَعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالنُّذْرِ» دارای سه جمله کوتاه و بسیار پرمعناست که برای بیدار ساختن غافلان بهترین عامل است و در هر یک از این سه جمله به حقیقتی جداگانه اشاره شده است.

در جمله اول، عبرت‌ها را اندرز دهنده می‌شمارد. این واژه، شامل تمام حوادث تکان‌دهنده‌ای می‌شود که در گذشته و حال بوده و هست و تاریخ گذشته و معاصر، آن را در بر گرفته است، و حتی طبق آیات قرآن حوادث طبیعی مانند رفت و آمد شب و روز می‌تواند عبرت باشد: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»؛ «خداوند، شب و روز را دگرگون (و جابه‌جا) می‌کند به یقین در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت».^۱

در دومین جمله، تغییراتی را که در زندگی انسان‌ها و در مجموعه جهان پیدا می‌شود وسیله دیگری برای پند گرفتن شمرده است. عزیزان دیروز، ذلیلان امروزند و ذلیلان دیروز، عزیزان امروز، حاکمان به سرعت محکوم و محکومان به سرعت حاکم می‌شوند. جوانان رعنا پیران خمیده می‌گردند و کودکان ضعیف و ناتوان، جوانانی نیرومند و قوی‌بنیه. همه چیز در حال تغییر است و چیزی پایدار نیست. از اجتماع پرشور و پرهیاهوی یک قرن قبل، امروز چیزی جز یک قبرستان خاموش باقی نمانده و از این شور و غوغایی که امروز برپاست یک صد سال بعد خبری نیست که نیست. چه پند و اندرزی از این بهتر؟

در سومین جمله، اشاره به این می‌فرماید که فریاد اندازکنندگان و هشداردهندگان از هر سو بلند است. انبیا و اولیا، بزرگان و صلحا، آیات و روایات، هر یک با زبان حال یا قال هشدار می‌دهند. می‌فرماید: از این هشدارها بهره‌مند شوید.

۱. نور، آیه ۴۴.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُنَبِّهُ فِيهَا عَلَى فَضْلِ الرَّسُولِ الْأَعْظَمِ وَفَضْلِ الْقُرْآنِ،
ثُمَّ حَالِ دَوْلَةِ بَنِي أُمَيَّةَ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن از فضایل پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و عظمت قرآن مجید و سپس از
وضع دولت بنی امیه سخن می‌گوید^۱

۱. سند خطبه:

سرآغاز این خطبه همانند خطبه ۸۹ است که در جلد ۳، صفحه ۶۱۵ گذشت. به همین دلیل بعضی تصور کرده‌اند که این دو، یک خطبه بوده و مرحوم سید رضی در یک جا مشروح‌تر و در یک جا فشرده‌تر آورده است؛ در حالی که چنین نیست و این دو خطبه تنها در دو جمله با هم شباهت دارند و بقیه مطالبشان از یکدیگر جداست. به هر حال، غیر از نهج البلاغه تنها سندی که در کتاب مصادر برای آن ذکر شده این است که ابن اثیر در کتاب نهاییه به تفسیر لغاتی از این خطبه پرداخته و تعبیراتی ذکر می‌کند که با آنچه در این خطبه آمده تفاوت‌هایی دارد و این نشان می‌دهد که ابن اثیر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶۰).

مرحوم کلینی در کتاب کافی، ج ۱، باب الرد إلى الكتاب و السنة...، ص ۶۰، ح ۷ و مرحوم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود (ج ۱، ص ۲) بخشی از این خطبه را با تفاوت‌هایی آورده‌اند.

بخش اول

صفحة ٢٤٣

, 1/2 Ij 1/2 Ä ñ ç ,Ñ wo°A 1/2 oTùj e °A °wnE
 kTÜ°In «°A, k j M m°Ö k TM \Bü;ç oL°Ij 1/2 ÇBÜE I
 ù 1/4 A E: «Ä foLi Eij ° ,Öä« ij ° , Üä «TwB 1/4 ÖÜI 9 / M
 / «M 1/2 è» , j A Ä , âB°Ij ÄWkd°I , ÜB 1/2 °Ä

بخش دوم

صفحة ٢٤٧

-°è°A °ai jE Ao M nk 1/2 S MÜL 9 k«Äü:B «1/2
 ù ,nlBÄ -B°A ù ° ÜL m1/2 ù / -ÜÛ ùA\ °E , e oU
 ,jn 1/2 o ô -Üjn E , ° Eo ô o1/2 BM Tû E/o BÇ n I
 ÄB 1/4 1/2 J oz -MM 1/2 ,ÑfF-M fF 1/2 9 j -1/2 & I Ük w
 /ô v°InBY ,ö h°InBÄ tB L° ,oÜ°I oL°AJ nB 1/2 , ÜÄ°I
 B«-h «T°, v çE Y, v çBü /ç BY IÑ 1/2 Ä RB à h°B àB 1/2 B»A
 GkMB-Ää MÄä U Bç mU Y, 1/2 B°A ü°UB-f kÄM 1/2 1/E
 1/4 Ak\ °lf B 1/2

خطبه در یک نگاه

این خطبه از دو بخش تشکیل می‌شود: در بخش اول امام علیه السلام ترسیمی از عصر بعثت و سپس اهمّیت و عظمت قرآن ارائه داده است و بر این معنا تأکید می‌کند که داروی تمام دردها و آگاهی از آینده و گذشته در این قرآن است. و در بخش دوم اشاره به فتنه بنی‌امیه و ستم‌های عظیم و گستردگی ظلم آنها می‌کند؛ ولی در ادامه می‌فرماید: حکومت آنها چندان نمی‌پاید و چنان از میان می‌روند که هرگز باز نخواهند گشت.

بخش اول

أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ،
وَأَنْتِقَاضِ مِنَ الْمَبْرَمِ؛ فَجَاءَهُمْ بِتَصَدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ الْمَقْتَدِي
بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ: أَلَا إِنَّ فِيهِ
عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ، وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ

ترجمه

خدا او (پیامبر اسلام ﷺ) را در زمانی فرستاد که مردم از پیامبران پیشین فاصله گرفته بودند (و تعلیمات آنها به فراموشی سپرده شده بود) ملت‌های جهان به خواب عمیقی فرو رفته بودند و تاروپود نظام زندگی انسان‌ها و حقایق مبرم از هم گسسته بود. او در این هنگام برای مردم کتابی آورد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کرد و نوری که باید به آن اقتدا شود (در پرتو آن پیش روند)، این کتاب همان قرآن است. آن را به سخن آرید (تا همه چیز را بازگو کند)؛ هر چند هرگز برای شما (درباره همه چیز) سخن نمی‌گوید؛ ولی من از جانب آن به شما خبر می‌دهم (و اسرار مکتومش را فاش می‌سازم). آگاه باشید! در آن، علم آینده و اخبار پیشینیان و داروی بیماری‌های شما و سامان‌بخش روابط میان شماست.

شرح و تفسیر

کتابی که همه چیز در آن است

امام علیؑ در آغاز این خطبه اشاره‌ای کوتاه و پرمعنا به وضع زمان جاهلیت،

مقارن قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «خدا او (پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) را در زمانی فرستاد که مردم از پیامبران پیشین فاصله گرفته بودند (و تعلیمات آنان به فراموشی سپرده شده بود) ملت‌های جهان به خواب عمیقی فرو رفته بودند و تاروپود نظام زندگی انسان‌ها و حقایق مبرم از هم گسسته بود»؛ (أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَأَنْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ ۲).

محتوای این سه جمله، از قبیل علت و معلول است. فاصله افتادن در میان عصر ظهور پیامبران پیشین و پیامبر اسلام، سبب غلبه خواب غفلت بر امت‌ها شد و این خواب، موجب «انتقاض مبرم» یعنی از هم گسستن تاروپود حقایق و نظام زندگی انسان‌ها گشت و مردم در ظلمت جهل و گناه، گرفتار شدند.

و به دنبال آن می‌افزاید: «او در این هنگام برای مردم کتابی آورد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کرد و نوری که باید به آن اقتدا شود (در پرتو آن پیش روند)»؛ (فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ).

در چنان شرایطی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو کار کرد: معارف و احکامی که در اصول کلی با معارف و احکام انبیای پیشین هماهنگ بود برای مردم تبیین کرد و دیگر این که برای نجات آن‌ها از ظلمات جهل و گمراهی، چراغ پرفروغی فرا راه آن‌ها قرار داد.

سپس به معرفی این چراغ پرفروغ و این نور الهی پرداخته و می‌فرماید: «این همان قرآن است. آن را به سخن آرید (تا همه چیز را بازگو کند)؛ هر چند هرگز برای شما (درباره همه چیز) سخن نمی‌گوید؛ ولی من از جانب آن به شما خبر

۱. «هَجْعَةٌ» از ریشه «هَجْوَع» به معنای خواب شبانه است و از آن جاکه خواب شبانه عمیق‌تر می‌باشد وضع اقوام جاهلی به آن تشبیه شده است.

۲. «مُبرم» از ریشه «أبرام» به معنای محکم کردن و تابیدن است در اصل به تابیدن ریسمان گفته شده سپس گسترش یافته و به هر کار محکم و متقن اطلاق می‌شود.

می‌دهم (و اسرار مکتومش را فاش می‌سازم)؛ «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَلَكِنْ يَنْطِقُ، وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ».

در آیات بسیاری، قرآن به نور تشبیه شده است. در سوره مائده می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ «(آری) از طرف خدا نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد».^۱، در سوره اعراف می‌فرماید: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ «پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاری‌اش کردند و از (هدایت و) نوری که با او نازل شده پیروی نمودند تنها آنان رستگاران‌اند».^۲

همان‌گونه که نور، فضای زندگی را روشن می‌سازد و انسان را از گمراهی و سقوط در پرتگاه‌ها حفظ می‌کند، گیاهان را می‌رویانند و تمام موجودات زنده را پرورش می‌دهد، قرآن مجید نیز در جنبه‌های معنوی و مادی، نجات‌بخش و پرورش‌دهنده است.

منظور از «تَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» (با توجه به این که «بین یدیه» در این گونه موارد به معنای «قبل» است) این نیست که تورات و انجیل تحریف یافته را تصدیق می‌کند؛ بلکه اشاره به آن کتب آسمانی‌ای است که بر موسی و مسیح عليه السلام نازل شد و نیز منظور از تصدیق این نیست که اسلام در تمام جزئیات با آن‌ها هماهنگ است؛ بلکه مقصود، همان اصول کلی‌ای است که بر تمام ادیان آسمانی حاکم بوده؛ هر چند اسلام در سطحی برتر و بالاتر آن‌ها را پیاده کرده است.

جمله «وَلَكِنْ يَنْطِقُ» مفهومش این نیست که قرآن با هیچ‌کس (جز با امامان معصوم عليهم السلام) سخن نمی‌گوید؛ چراکه قرآن به «لسان عربی مبین» و با منطق روشن و آشکار نازل شده و همگان مأمور به تدبّر در قرآن‌اند، و دستور داده شده

۱. مائده، آیه ۱۵.

۲. اعراف، آیه ۱۵۷.

که وقتی به مواضع قرآن می‌رسند گوش جان به آن فرادهند تا آیات بشارت آن سبب تشویق و آیات بیم و ترس، سبب وحشت آنان گردد. بنابراین، منظور از جمله «لَنْ يَنْطِقَ»، بطون قرآن و اسرار نهفته‌ای است که اضافه بر ظواهر آن دارد. این بطون در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او علیهم السلام است.

به همین دلیل، در جمله بعد چنین اضافه می‌فرماید: «آگاه باشید! در آن، علم آینده و اخبار پیشینیان و داروی بیماری‌های شما و سامان‌بخش روابط میان شماست»؛ (أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ، وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ). جمله «عِلْمَ مَا يَأْتِي» به گفته بعضی از شارحان اشاره به مسائل مربوط به آخرت است، از حساب و کتاب و صراط و بهشت و دوزخ؛ ولی ظاهر این است که اشاره به حوادث آینده این جهان است که در بطون این قرآن قرار دارد و معصومین علیهم السلام از آن آگاه‌اند؛ به قرینه جمله بعد: «وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي» که اشاره به اُمم پیشین و شرح سرگذشت آن‌هاست. گاه گفته‌اند: اشاره به آغاز آفرینش و دوران‌های نخستین خلقت این جهان نیز می‌باشد.

تعبیر به «دَوَاءَ دَائِكُمْ»، اشاره به تعلیمات و معارف و دستوراتی است که داروی انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی است و در سایه آن می‌توان در عافیت و سلامت زندگی کرد. قرآن مجید نیز می‌گوید: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءً وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۱.

و آخرین تعبیر یعنی «وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» اشاره به تمام قوانینی است که نظام اجتماع انسانی را حفظ می‌کند و به نابسامانی‌ها و بی‌نظمی‌ها پایان می‌دهد و امنیت و آرامش را برای جامعه به ارمغان می‌آورد و قیام به قسط را که رکن اساسی حفظ نظام است، تأمین می‌کند.

بخش دوم

و منها: فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَأَذْخَلَهُ الظَّلْمَةَ
تَرْحَةً، وَأَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً فَيَوْمئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ، وَلَا فِي
الْأَرْضِ نَاصِرٌ. أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرَدِهِ،
وَسَيِّئْتُمْ اللَّهَ مِمَّنْ ظَلَمَ، مَا كَلَّا بِمَا كَلِ، وَمَشْرَبًا بِمَشْرَبٍ، مِنْ مَطَاعِمِ
الْعَلَقَمِ، وَمَشَارِبِ الصَّبْرِ وَالْمَقْرِ، وَلِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ، وَدَثَارِ السَّيْفِ
وَأِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ وَزَوَامِلُ الْآثَامِ. فَأُفْسِسْ، ثُمَّ أُفْسِسْ، لَتَنْخَمَنَّهَا
أُمِّيَةٌ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلَقِّظُ النُّحَامَةَ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا نَطْعُمُ بِطَعْمِهَا أَبَدًا
مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ!

ترجمه

و بخشی از همین خطبه است:

در آن هنگام خانه‌ای در شهر و خیمه‌ای در بیابان باقی نمی ماند، جز این که
ستمگران غم و اندوه را در آن فرو می ریزند و بلا و بدبختی را در آن وارد
می کنند. در آن روز برای آن‌ها (مردم ستم دیده) نه در آسمان عذرپذیری وجود
دارد و نه در زمین یار و یاور. (و به آن‌ها خطاب می شود:) شما حکومت را به
غیر اهلش سپردید و آن را در غیر محلش قرار دادید (و این نتیجه کار خود
شماست) و به زودی خداوند از ستمگران انتقام می گیرد (و کارهایشان را موبه مو
کیفر می دهد) خوردنی به خوردنی و آشامیدنی به آشامیدنی، در برابر هر لقمه
لذیذی که خوردند لقمه‌ای بس ناگوار و زهرآلود خواهند خورد و در مقابل هر
جرعه گوارایی، جامی تلخ و مسموم خواهند نوشید. از درون، وحشت و از

برون، شمشیر بر آن‌ها مسلط خواهد کرد؛ چراکه این گروه مرکب‌های معاصی و شتران بارکش گناهان‌اند.

سوگند یاد می‌کنم! باز هم سوگند یاد می‌کنم! که بعد از من بنی‌امیه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه بیرون می‌افکنند، سپس هرگز طعم آن را نخواهند چشید و تا آن زمان که شب و روز در پی هم می‌آیند از آن بهره‌ای نخواهند گرفت.

شرح و تفسیر

حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به فتنه فراگیر بنی‌امیه اشاره می‌کند که تمام مسلمین را در غم و اندوه فرو می‌برد و ظلم و ستم آن‌ها در تمام خانواده‌ها وارد می‌شود؛ در حالی که راه فراری از آن ندارند؛ چراکه نتیجه اعمال خود مردم است؛ می‌فرماید: «در آن هنگام خانه‌ای در شهر و خیمه‌ای در بیابان باقی نمی‌ماند، جز این‌که ستمگران غم و اندوه را در آن فرو می‌ریزند و بلا و بدبختی را در آن وارد می‌کنند»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ^۱ وَلَا وَبَرٍ^۲ إِلَّا وَادَّخَلَهُ الظَّلْمَةُ تَرْحَةً^۳، وَأَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً).

ممکن است در خانه‌ای غم و اندوه بیاید، ولی ظلم نیاید؛ غم و اندوه دیگران، دوستان و بستگان و توده مردم، ولی ظلم بنی‌امیه چنان بود که هم غم و اندوه را با خود به همه جا می‌برد و هم مصیبت و بلا و بدبختی را؛ چراکه دستیاران ظالمان (که عامل سرایت غم و اندوه، و ظلم و بلا و همه‌جا هستند) همیشه از میان

۱. «مدر» در لغت گاه به معنای گل‌های به هم فشرده و گاه به معنای خشت خام و گاه به معنای آجر سنگ آمده است و «بیت مدر» معمولاً به خانه‌های شهری گفته می‌شود.

۲. «وبر» به معنای گُرک و پشم است و «بیت وبر» به خانه‌های بیابانی که به صورت چادرهای پشمی است، اطلاق می‌شود.

۳. «ترحه» به معنای اندوه و حزن است.

افرادی همانند خود آنها انتخاب می‌شوند. گویی روح آنها در تمام پیکر حکومتشان دمیده می‌شود و همه به ظلم و ستم می‌پردازند تا چند صباحی بر سر قدرت بمانند.

سپس می‌افزاید: «در آن روز برای آنها (مردم ستم‌دیده) نه در آسمان عذرپذیری وجود دارد و نه در زمین یار و یاور. (و به آنها خطاب می‌شود): شما حکومت را به غیر اهلش سپردید و آن را در غیر محلّش قرار دادید (و این نتیجه کار خود شماست)»؛ (فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعِي لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ، وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ. أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ).

بنابراین، مخاطب در این چند جمله مردمی‌اند که بر اثر کوتاهی و فرار از زیربار مسئولیت و سکوت در برابر ظالمان گرفتار ظلم و ستم شده‌اند و جمله‌های «أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ» شاهد گویای این معناست؛ زیرا خطاب به مردم می‌گوید: شما کار را به غیر اهل سپردید و حکومت را به دست افراد ناشایست دادید.

شبهه این معنا در خطبه ۱۹۲ آمده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَلَا ميكائيلَ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ يُنْصِرُونَكُمْ؛ شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد می‌کنند و بر شما مسلط می‌شوند؛ سپس نه جبرئیل و نه میکائیل و نه مهاجران و نه انصار نمی‌توانند شما را یاری دهند»^۱.

و این‌که بعضی از شارحان، مخاطبان این جمله را حاکمان ظالم قرار داده‌اند، به هیچ‌وجه با مجموعه خطبه سازگار نیست.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن اشاره به انتقام خداوند از ظالمان می‌کند؛ انتقامی سخت و درهم کوبنده؛ می‌فرماید: «و به زودی خداوند از ستمگران انتقام

۱. نهج البلاغه، ص ۲۹۹، ضمن خطبه قاصعه (۱۹۲).

می‌گیرد (و کارهایشان را موبه‌مو کیفر می‌دهد) خوردنی به خوردنی و آشامیدنی به آشامیدنی، در برابر هر لقمه لذیذی که خوردند لقمه‌ای بس ناگوار و زهرآلود خواهند خورد و در مقابل هر جرعه گوارایی، جامی تلخ و مسموم خواهند نوشید. از درون، وحشت و از برون، شمشیر بر آن‌ها مسلط خواهد کرد؛ چراکه این گروه مرکب‌های معاصی و شتران بارکش گناهان‌اند؛ «وَسَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِمَّنْ ظَلَمَ، مَا كَلَّا بِمَا كَلَّ، وَمَشْرَبًا بِمَشْرَبٍ، مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلَقَمِ^۱، وَمَشَارِبِ الصَّبْرِ^۲ وَالْمَقْرِ^۳، وَلِبَاسِ شَعَارِ الْخَوْفِ، وَدِثَارِ السَّيْفِ. وَإِنَّمَا هُمْ مَطَايَا^۴ الْخَطِيئَاتِ وَزَوَامِلُ^۵ الْآثَامِ». اشاره به این‌که هر بلایی بر سر مردم آوردند خداوند بر سر آن‌ها خواهد آورد و در برابر هر لذتی که از مقام بردند خداوند تلخی ذلت را در کام آن‌ها فرو خواهد ریخت. در حکومت خود مردم را در ترس و وحشت و در زیر برق شمشیرها قرار دادند، خداوند گروهی بر آن‌ها مسلط می‌کند که همین کار را با آن‌ها خواهند کرد. تاریخ می‌گوید که تمام این پیش‌بینی‌ها به واقعیت پیوست و خداوند چنان خاندان بنی‌امیه و وابستگان به آن‌ها را متلاشی و نابود کرد که بازماندگان آن‌ها از ترس و وحشت به مناطق دوردست فرار کردند و از دیده مردم پنهان شدند و چیزی جز نام ننگین و تاریخ سیاه از آنان باقی نماند.

تعبیر «إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ» تشبیه جالب و گویایی است. آن‌ها را به حیواناتی تشبیه می‌فرماید که از سر نادانی و نداشتن ایمان و عقل و شعور کافی، بارکش گناهان مردم شده‌اند و همان‌گونه که قرآن درباره گروهی از کافران

۱. «علقم» بوته‌ای است که میوه‌ای بسیار تلخ دارد و به آن «حنظل» نیز گفته می‌شود.

۲. «صبر» (یا کسر «ب») جمع صبر بر وزن «فقر» نام شیره تلخ درختی است که در تلخی ضرب المثل است و گاه به خود آن درخت هم اطلاق می‌شود.

۳. «مقر» گیاهی است سمی و گاه به هرگونه سم نیز گفته می‌شود.

۴. «مطایا» جمع «مطیبة» به معنای مرکب راهوار و سریع‌السیر است.

۵. «زوامل» جمع «زامله» به معنای حیوان باربر است.

می فرماید: «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ «آن‌ها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگران را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از دروغ‌هایی که به خدا می‌بستند سؤال خواهند شد».^۱

در پایان خطبه، پیش‌گویی قاطع دیگری درباره سرنوشت بنی‌امیه می‌کند و می‌فرماید: «سوگند یاد می‌کنم! باز هم سوگند یاد می‌کنم! که بعد از من بنی‌امیه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه بیرون می‌افکنند، سپس هرگز طعم آن را نخواهند چشید و تا آن زمان که شب و روز در پی هم می‌آیند از آن بهره‌ای نخواهند گرفت»؛ (فَأُقْسِمُ، ثُمَّ أُقْسِمُ، لَتُنْخَمَنَّهَا^۲ أُمِّيَّةٌ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفِظُ النَّخَامَةَ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَدًا مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ!).

در این جمله، امام علیه السلام تعبیر عجیبی درباره حکومت بنی‌امیه می‌کند؛ می‌فرماید: حکومت اسلامی را آن‌قدر آلوده و کثیف و با ظلم و فساد آمیخته می‌کنند که همچون اخلاط سر و سینه خواهد شد و کار به جایی خواهد رسید که خود آن‌ها نیز تحمل آن را نخواهند داشت و همانند کسی که اخلاط درون را بیرون می‌ریزد، آن را از دست خواهند داد و چنان مبعوض و منفور خواهند شد که هرگز مردمان مسلمان به سراغ آن‌ها نخواهند رفت.

نکته‌ها

۱. مسئولیت سنگین حاکمان و مردم

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دو مسئله مهم درباره حوادث تلخ تاریخی

۱. عنکبوت، آیه ۱۳.

۲. «تنخمنها» از ریشه «نخامة» گرفته شده و به معنای اخلاطی است که در سر و سینه قرار دارد و بیرون افکنده می‌شود.

اشاره می‌فرماید: نخست، مسئولیت حاکمان و دیگر، مسئولیت حکومت‌پذیران. امام علیه السلام گناه حاکمان ظالم را یک‌طرفه نمی‌شمارد، بلکه حکومت‌پذیرانی را که به ظلم تن دادند نیز شریک جنایات آن‌ها می‌شمارد.

حاکمان جور و دارودسته آن‌ها معمولاً گروه محدودی‌اند، اگر توده مردم در برابر آن‌ها سکوت نکنند و وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر را در تمام ابعادش انجام دهند، آنان هرگز به قدرت نمی‌رسند و دمار از روزگار مظلومان در نمی‌آورند. امام علیه السلام در این خطبه می‌فرماید: بلاهایی که در حکومت بنی‌امیه به شما می‌رسد و مظالم بی‌سابقه‌ای که درباره شما روا می‌دارند از یک نظر نتیجه اعمال خود شماست. شما باید که آن‌ها را تقویت می‌کنید. شما باید که کار را به دست غیر اهلس سپرده و می‌سپارید. آری، شما باید که با سکوت و تسلیم شدن خود، راه را برای به قدرت رسیدن آن‌ها هموار کرده‌اید، و شاید این وضع نابسامان نیز یکی از الطاف خفیه الهی باشد که بیدار شوید و دیگر از این راه نروید؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «فساد در صحرا و خشکی و دریا به دلیل کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند؛ شاید (به سوی حق) بازگردند».^۱

بدیهی است که مسئولیت حکومت‌پذیران به معنای تبرئه حاکمان ظالم نیست؛ لذا امام علیه السلام مجازات شدید آن‌ها را هم در این خطبه بیان کرده و در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا سرانجام شوم و مرگبارشان را شرح می‌دهد.

۲. پایان نکبت بار حکومت بنی‌امیه

می‌دانیم که حکومت بنی‌امیه بیش از هشتاد و چند سال طول نکشید و در این

۱. روم، آیه ۴۱.

مدت، ۱۴ تن از حکام بنی امیه به حکومت رسیدند که حکومت بعضی از آنان بیش از دو ماه یا دو ماه و ده روز ادامه نیافت؛ ولی چنان ظلم و ستمی بر عموم مردم، به خصوص بنی هاشم روا داشتند که تاریخ به خاطر ندارد.

بنی امیه در این دوران کوتاهی که حاکمانش پی در پی عوض می شدند آرامشی نداشتند؛ با قیامها و شورشها از هر سو درگیر بودند و در هر قیام و شورش، گروه دیگری را به قتل می رساندند؛ بدین ترتیب، منفورتر و منفورتر می شدند. سرانجام، نفرت عمومی مسلمین، سبب قیام فراگیر برای دفاع از آل محمد صلی الله علیه و آله شد. که شعار آن قیام «الرِّضَا لِآلِ مُحَمَّدٍ»^۱ بود؛ ولی نتیجه اش پیش دستی بنی عباس و به حکومت رسیدن آنان بود. نخستین خلیفه عباسی هنگامی که به حکومت رسید، دستور قتل عام بنی امیه را صادر کرد و چنان کشتاری از آنان شد که عدد کشتگان به شمار نمی آمد؛ حتی قبرهای آنها را شکافتند و جنازه های آنها را بیرون آوردند و سوزاندند.^۲

مرحوم علامه شوشتی در جلد ششم شرح نهج البلاغه اش داستان عبرت انگیزی نقل می کند، می نویسد: هنگامی که مروان، آخرین خلیفه بنی امیه کشته شد «عامر بن اسماعیل» به خانه ای که در آن خانواده مروان بودند حمله کرد. آنها درها را بستند و فریاد و شیون بلند کردند. عامر مردی را که از آنها مراقبت می کرد گرفت و درباره خانواده مروان سؤال کرد، او گفت: مروان به من دستور داده که اگر کشته شدم گردن تمام دختران و کنیزانم را بزن (تا به دست

۱. این شعار در موارد زیادی در تاریخ به چشم می خورد؛ از جمله درباره ابومسلم خراسانی می خوانیم: «قد قام يدعو الى الرضا من آل محمد» او قیام کرد و مردم را به منظور خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله به قیام دعوت کرد. (کتاب شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۱۸، ح ۱۲۹۰).

۲. بخشی از ماجرای عبرت انگیز بنی امیه، در بخش پایانی خطبه ۱۰۶ (جلد چهارم این کتاب، صفحه ۴۹۵) و پایان خطبه ۹۳ (جلد چهارم، صفحه ۲۴۲ به بعد) و نیز بخش پایانی خطبه ۸۷ (جلد سوم، صفحه ۵۹۳ به بعد) آمده است.

دیگران نیفتند) ولی من چنین کاری نکردم. در این حال دو دختر مروان را نزد عامر آوردند. او سفارش کرد که سر مروان را در دامان دختر بزرگ ترش بگذارند و به او گفت: بسیار پوزش می‌طلبم؛ این کار در برابر کاری است که شما با سر «یحیی بن زید» کردید که سر او را در دامان مادرش گذاشتید و شما که ابتدا این کار را انجام دادید، ستمکارترید (و بعد همه آنها را به قتل رساند).^۱

۱. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۶، ص ۱۱۶.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُبَيِّنُ فِيهَا حُسْنَ مُعَامَلَتِهِ لِرَعِيَّتِهِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که از حسن رفتار خود با مردمی که تحت حکومت او می‌زیستند،

سخن می‌گوید^۱

خطبه در یک نگاه

امام عليه السلام در این خطبه به نکته ظریفی اشاره کرده و می‌فرماید: در برابر خوش رفتاری‌های کم و بد رفتاری‌های بسیار شما، من تا آن جا که میسر بود به شما نیکی کردم؛ از ظلم و ذلت رهایی تان بخشیدم و در برابر دشمنان درونی و برونی از شما پاسداری کردم.

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه، درباره این خطبه، سند خاصی غیر از آنچه در نهج البلاغه آمده، نقل نشده است؛ ولی در کتبی که بعد از نهج البلاغه تألیف شده این خطبه از نهج البلاغه گرفته شده است؛ از جمله علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۱۰، ح ۹۸۷ آن را ذکر کرده است.

$i \frac{1}{2} \text{ تُؤْتِيهِ } / \quad nA_j \frac{1}{2} k \setminus \mathbb{M} \dot{a} e E , \quad f n A] S \ll v e E k \dot{U} \dot{P}$
 $f n j E B \cdot \dot{A} H \dot{O} A \dot{C} \dot{A} \dot{N} \dot{U} \dot{O} l o L \dot{a} \ll \frac{1}{2} G \{ , \quad \acute{e} \circ A \ddot{O} \acute{e} \quad , \dot{n} m \circ \ddot{O} M$
 $/ o X \circ l o \ll \rightarrow I_j \frac{1}{2} \frac{1}{4} k L \dot{I} k \{ , o \quad L \dot{I}$

ترجمه

به یقین، وظیفهٔ حسن جوار را در مورد شما انجام دادم. من در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم و شما را از بند ذلت و حلقه‌های زنجیر ستم آزاد کردم. همهٔ این‌ها به منظور سپاس فراوان من در برابر نیکی اندکی از سوی شما و چشم‌پوشی از بدی‌های فراوانی بود که دربارهٔ من انجام دادید؛ بدی‌های آشکاری که چشم، آن را می‌دید و بدن، آن را لمس می‌کرد.

شرح و تفسیر

حمایت همه‌جانبه

امام علیه السلام در این سخن کوتاه به گوشه‌ای از خدماتش به مسلمین و کسانی که تحت حکومت او می‌زیستند اشاره می‌کند و آن را در چهار جمله بیان می‌دارد، می‌فرماید: «به یقین، وظیفهٔ حسن جوار را در مورد شما انجام دادم»؛ (وَلَقَدْ أَحْسَنْتُ جَوَارِكُمْ).

منظور از حسن جوار این است که انسان در برابر معاشران و دوستان، همزیستی مسالمت‌آمیز و توأم با ادب و احترام و خوش‌رفتاری و تحمل ناملایمات داشته باشد؛ به گونه‌ای که از حضور او در جمعشان احساس آرامش و خوشبختی کنند.

بررسی تاریخ زندگانی امام علیه السلام به خصوص در دوران حکومت، نشان می دهد که در همه جا با مهر و محبت با مردم رفتار می کرد؛ حتی خانه های یتیمان و بیوه زنان را شبانه سرکشی می فرمود و با دست خود، آن ها را تغذیه می کرد؛ یتیمان را نوازش می داد؛ بیوه زنان را تسلیت می گفت؛ با رنجوران همدردی می کرد؛ با مخالفان مدارا می فرمود و با دوستان، نهایت محبت را نشان می داد.

به عکس دوران حکومت عثمان که با نهایت خشونت با مردم رفتار می کردند؛ حتی به بزرگان اسلام، همچون ابوذر، عمار یاسر و عبدالله بن مسعود، رحم نکردند و همان گونه که می دانیم ابوذر را با خشونت زیاد به منطقه بسیار بد آب و هوای ریزه تبعید کردند و او در آن جا از دنیا رفت و اطرافیان خلیفه یا خود او عمار یاسر را به علت انتقاد مختصری از نابسامانی های موجود در زمان عثمان چنان زدند که به فتق مبتلا شد و یکی از دنده هایش شکست و عبدالله بن مسعود، قاری و حافظ معروف قرآن را نیز چنان بر زمین کوبیدند که بدنش ناقص شد و بعضی گفته اند: همین امر باعث مر او شد.

اگر امام علیه السلام حتی برادرش عقیل را با دیگران در سهم بیت المال کاملاً یکسان می شمرد، اطرافیان عثمان، چنان بر اموال بیت المال چنگ انداخته بودند که مردم، عراق را بستان قریش و بنی امیه می نامیدند.^۱

درباره دومین خدمت خود به مردم می فرماید: «من در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم»؛ (وَأَخَطْتُ بِجَهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ).

اشاره به این که شما را در مسیر اطاعت و بندگی خدا از وسوسه های شیاطین جن و انس حفظ و در برابر گزند دشمن از شما نگهداری کردم.

و درباره سومین و چهارمین خدمت، به آزاد ساختن مردم از بند ذلت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۹؛ از قول «سعید بن عاص» فرماندار عثمان در کوفه.

و زنجیرهای ظلم و اسارت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «و شما را از بند ذلت و حلقه‌های زنجیر ستم آزاد کردم»؛ (وَأَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رَبِّقِ الدُّلِّ، وَحَلَقِ الضِّيمِ^۳). چراکه در دوران حکومت عثمان و سیطره بنی‌امیه و بنی‌مروان بر حکومت اسلامی، دامنه ظلم و ستم در همه جا گسترده بود و کسی جز آن گروه خودکامه، ارزش و نفوذی در جامعه نداشت؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام آن‌ها را از این حکومت خودکامه فامیلی و قبیلگی که به دست افرادی شرور همچون بنی‌مروان و بنی‌امیه اداره می‌شد، رهایی بخشید.

و در پایان این سخن به نکته لطیفی اشاره می‌فرماید، که این خدمات خالصانه به دلیل حق‌شناسی و قدردانی شایسته شما در برابر من نیست، بلکه «همه این‌ها به منظور سپاس فراوان من در برابر نیکی اندکی از سوی شما و چشم‌پوشی از بدی‌های فراوانی بود که درباره من انجام دادید؛ بدی‌های آشکاری که چشم، آن را می‌دید و بدن، آن را لمس می‌کرد»؛ (شُكْرًا مِنِّي لِلْبِرِّ الْقَلِيلِ وَإِطْرَاقًا^۴ عَمَّا أُذَرَ كُهُ الْبَصَرُ، وَشَهْدَةُ الْبَدَنِ، مِنَ الْمُنْكَرِ الْكَثِيرِ).

در حقیقت، منظور امام علیه السلام این است که شما خدمتی به من نکردید تا خدمات من برای شکرگزاری باشد؛ بلکه مشکلات و دردسرهایی که برای من آفریدید بسیار زیاد است؛ اگر من خدمتی به شما کردم برای خدا و ادای وظیفه الهی بوده است.

مطابق این تفسیر، «الْمُنْكَرِ الْكَثِيرِ» در این عبارت، اشاره به نافرمانی‌ها

۱. «ربق» جمع «ربقة» بر وزن «فتنه» به معنای طناب است که با آن شخص یا چیزی را می‌بندند. بعضی آن را به معنای طنابی که دستگیره‌های متعدد داشته باشد، تفسیر کرده‌اند.

۲. «حلق» جمع «حلقه» است؛ همان چیزی که در فارسی نیز به کار می‌رود.

۳. «ضیم» به معنای ظلم و ستم است.

۴. «اطراق» به معنای چشم به زیر انداختن و سپس به معنای سکوت و چشم‌پوشی کردن از مطلبی، نقل شده است.

و سرپیچی‌ها و بی‌وفایی‌های مردم در برابر امام علیه السلام است؛ ولی جمعی از شارحان نهج‌البلاغه آن را به معنای منکرات و اعمال زشت و گناهان تفسیر کرده‌اند و بعد گرفتار این مشکل شده‌اند که چگونه ممکن است چنین منکرات گسترده‌ای در زمان امام علیه السلام باشد و ایشان از آن‌ها نهی نکند؟ و در جواب آن گفته‌اند: امام علیه السلام توان جلوگیری از بعضی منکرات ریشه‌دار را نداشت یا اگر می‌خواست جلوگیری کند، به مفسده عظیم‌تری منتهی می‌شد.

ولی همان‌گونه که گفته شد، منظور از منکر، چیزی نیست که این جمع از شارحان از آن برداشت کرده‌اند تا اشکالی متوجه شود و نیاز به پاسخی داشته باشد. منظور، بدی‌ها و نافرمانی‌ها و بی‌وفایی‌های در حق امام علیه السلام است؛ به قرینه «البرّ القلیل» که در جمله قبل بیان شده است.

شبهه همین معنا در خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد. در خطبه ۹۷ می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَصْبَحْتُ الْأُمَّمَ تَخَافُ ظُلْمَ رُغَاتِهَا وَأَصْبَحْتُ أَخَافُ ظُلْمَ رِعِيَّتِي؛ همواره امت‌ها از ظلم زمامدارانشان در وحشت بوده‌اند؛ ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم».^۱

۱. نهج‌البلاغه، ص ۱۴۱، ضمن خطبه ۹۷؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۷۷.

وَمِنْ خُطَبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که مطالب متنوعی را در آن مطرح فرموده است^۱

صفحة ۲۸۷

بخش اول

/ ٲMûÄ , ٲM é Ü , -e n ¼E äBn , -e éBC o¼E
 Gk-e ; ٲLU ùÄUB½ ٲÄ , äÄU mi RUB½ ٲÄk-d°I ° ٲoI
 Gk-e / k« Äk-d °Ñé üE , ٲk-d°IKe E , °k-d°I ä nE¼
 / » j o Ü , «ÄK\ d Gke /RjnEB/æL ,S ÜÛ B½ -
 B»E Ä Tè Ä « f ٲÄBv ٲü , jk½ «ü , jkÄi ä Ük Gke
 ° ,oè » ٲÄ K °/ç » «w mi FU ,ç ç e> »E ٲÄ»

۱. سند خطبه:

در باره سند این خطبه چنین گفته شده است: زمخشری متوفای ۵۳۸ ق. که تقریباً یک قرن بعد از مرحوم سید رضی رحمته الله علیه می‌زیسته است، بخشی از این خطبه را در کتاب خود ربیع الابرار، ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۸۷ با تفاوت‌هایی نقل کرده که نشان می‌دهد آن را از غیر «نهج البلاغه» گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶۹).

﴿بِالدَّوَّاصِي﴾ Rmi E ,ñB- Å IS e E ,nB M IS fnj E/o M fnk
 j ½ û » , uk ç j ½ °K \ Ä , Üi j ½ o» n°B/2 /çAç I
 B° ÜÅS T»I , « ÅBnB MRo ç , «1/2BÅK ÅEB/2 , »B aw è Å
 , o ùÑ-ÅE , Iç Éou j -ù/ è ÅE «MB«M ÆIn Tw S °B , » j
 A°I ùS Ü Åò f , Üi REl ò f , { oÅS -çEd f Ä°
 ÅÜÅ ,G ve uoç i | n , â nE -BIn ½ ÅRjk½ð f , UABv
 /G eB o ù , H°A Ä-w , G I½

صفحة ۲۹۷

بخش دوم

B nj IT °B/2 è Ä°I J mf ,&I | o »E -ÅqM Åk :B «½
 &I Bn Å]BhÑf / a-Å ù]Bnö oÅB nj ½Ñ ù? a-Å ù
] o ñ Ä½ B &I ö i Å,ÖÜi ½ö i Ñf ñ i k½ B° °BU
 U o°I à Ä B½kIÄ°I à Äù ,o Æ°A ùjBLÄ°I] o ,o L°I ù &I
 ù ¼ U/ÉöBh E? jBLÄ° M« B-Å M Ü «BÑ] &I ñBMB-ù
 GkÄöBi ¼A mf ?HÄ ½]B° oÅ ¼ U E?HBf °]B
 ,GkÜ»jBLÄ°I ½ ù i ÑÄ ù , M à Ä B½ ù i j ½ aBÅE k IÄ j ½
 oLf , « Å ùBk°S -è Å j ½ mf /GÄ GBâ ÜB j ½ ù i
 /B°GkÄnB ,B B à ÜB , °BL&I ÅBoYCIç j ½BÄç ½

صفحة ۳۰۷

بخش سوم

çl a Å ñÑ ç , w I ù °öBf علیه السلام &I ñ wn ù ¼BkÜP
 S ç ,B ùA çE « ÅS é Iç l ÅB vB½ B pB ½ oX ,BLÄ Bk°A
 /BùnB p j Å p ,BÅB nj Å à ù ,BùBfE o Æ

صفحة ۳۱۱

بخش چهارم

AS q»EB° »AJ n» :ñ Ü We علیه السلام &I af w -M «YS { ¼A

o Üò i j ½
 J m z U °A °, «a MÿBü ò û { j ½ o ÑÜ!Oí oé i S »ßkÛ
 / -d°

kÛà, « °Ñ E nß ,o ¼A°K eB ةج kAS XYS { ¼A
 ÑfF !BÄM«û E vß °ñ Ü , k M h°b ûß Ñ-Ä ¼ß
 /B«-Yí ½o Äz°A oc

u Lâ ,o\ d°kw T ¼ßkÛü, ةج o¼ Mv Å ùS °S { ¼A
 ° i ,o-ÛÑ a°M]Aow ,î \ °I ¼A¼ß ,Kz \ °ÑfF ,j z h°I
 Ç n IS k« UB½ »B n T fBü ,BMBE½ Ç n IÿnB ½ T°A ù
 ì -ç , Tüª ñB½ , »qd k° , «TüU] p °j U° ; B°
 ! kA ¼ß ,] n TÿA °m

صفحة ٣١٩

بخش پنجم

j -° qAÄ , wFü -° wE ù ¼Bü ةج IK ç I kM FÜ
 B *°Aé ç / o Y } TÛ-°I , kM wFF°K&I BBLÄ°K e E / qÄU
 ,H«MB*°A ½ -i E ,Hd fBk°Ñ E é E/Hoç BoÄ ° ,Hé-ç
 H { ü ÆM »BLw &A ¼E a Å ,BªÜ ¼E M B *°A aAS â oÅ
 AB ùj ° ° / oÆ ùH { oÆ , oÜùH { oÛè , é AM
 Mû °, ° wn &I oÆ B½B-è ÄU, ° wn &I ü AMB/Be
 /&I o¼Ej Å jBd ½ , °HdÜ

صفحة ٣٢٥

بخش ششم

k M h ,kIÄ°I vª uª ,Ç n A aÑfF ةج ¼ßkÛ
 oT°A¼ , ûª ö jo , nÄ°InBd°K fo , MY k M co , aª
]A pE k e ß » ùB ã Üòo BT°Aù ¼ Tü TMBM aª

غَيْبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَّارِفَهَا. فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتَهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا، وَلَا يَزْجُو فِيهَا مُقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنْ النَّفْسِ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَعَیَّبَهَا عَنِ الْبَصْرِ.

وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ، وَأَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ.

بخش هفتم

صفحه ٣٣١

1A:BM Å B *°A B ½ Å k B2^{عليه السلام}&I ñ wn ù ¼βkÜP

/ TüP è Àì ½BùnB p «ÅS p , T B ì ½B ù îB|

kÜù, »BEñB ¼B! »BE;E ñMGkd ½&I çofE: «ÜÄMîB»oè « ã

k ç &I ¼E äÄ ã, ½ofE.ñB ¼A , è Ä°I ùß M è Ä°I&I J mf

t FT½ wFü / «¼B «°A oÇEj ÅB A , °B*k°A v MWe o ô ¼BE

ÑÄ] &I ¼Bù, a °Ij ¼E ù A , \ ° ¼q ° , oE} TI , LM

B *°A ½Zoi / MÜ°BGm¼, « °BGz L½ , ÅB°H°A^{عليه السلام}Gkd ½

é ½ Te ,o\ e a ÅG\ e ié °/H°w oi Ijn ,H -i

Hüw MB Å ÄEj e Bk«Å&I «½ è ÅEB-ù/ M ÅjAJB| E , a Iv °

j ½S dTwI T m TÄnk ½S ÄcnkÜP&I ! ILÄFä»GkçB, ÄE

bBL °Ak«Äù, «ÅJ oôI:S Äù? «ÅBmLU Eñ çB °ñBç kÜP /BÄÇA

! ov°Aç ÜPk-d

خطبه در یک نگاه

این خطبه طولانی و گسترده از مطالب متنوعی بحث می‌کند که در مجموع، تعلیمات گران‌بهایی درباره شناخت خدا و خودسازی ارائه می‌دهد و می‌توان آن را در پنج بخش خلاصه کرد:

در بخش اول، از عظمت خداوند و حمد و ستایش او با ذکر اسما و صفات پروردگار سخن به میان آمده است.

در بخش دوم، درباره حقیقت رجا و امیدواری - که یکی از ارکان سعادت انسان است - سخن می‌گوید.

در بخش سوم، گوشه‌ای از صفات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و گفتار و رفتار او - که می‌تواند برای همه الگو و اسوه‌ای باشد - و همچنین صفات پیامبران دیگری همچون: موسی، داود و عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَام آمده است.

در بخش چهارم، بار دیگر به صفات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز می‌گردد، صفاتی که باید سرمشق همگان قرار گیرد.

و سرانجام در بخش پنجم، (آخرین بخش خطبه) امام عَلَيْهِ السَّلَام از ساده‌زیستی خود سخن به میان آورده و با ضرب‌المثل زیبای «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ الشُّرَى» (صبحگاهان، رهروان شب مورد ستایش قرار می‌گیرند) خطبه را به پایان می‌برد.

این پنج بخش را در هفت بخش شرح و تفسیر می‌کنیم.

بخش اول

أَمْرُهُ قِضَاءٌ وَحِكْمَةٌ، وَرِضَاؤُهُ أَمَانٌ وَرَحْمَةٌ، يَتَّقِي بِعِلْمِهِ، وَيَعْفُو

بِعِلْمِهِ

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَتُعْطِي، وَعَلَى مَا تُعَافِي وَتُبْتَلِي؛ حَمْدًا
يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ، وَأَحَبُّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ، وَأَفْضَلُ الْحَمْدِ عِنْدَكَ حَمْدًا
يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ، وَيَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ حَمْدًا لَا يُجْجَبُ عَنْكَ، وَلَا يُقْصَرُ دُونَكَ
حَمْدًا لَا يَنْقُطُ عَدَدُهُ، وَلَا يَفْنَى مَدَدُهُ، فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا
أَنَا نَعْلَمُ أَنَّكَ «حَيٌّ قَيُّومٌ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ». لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْكَ نَظْرٌ،

° f nk M Eo nj f MS E,nB e S Å-B ñ E, ñ Rmi ð بالذواصي
I Ç A / 2 / 2 m P Ü i 1/2 o » , k Ç i 1/2 ° K \ Ä , ð i 1/2 o »
I S T » I , « Å B n B M R o ç , « 1/2 B Å K A E B 1/2 , » B a w è Å j 1/2
, L ç É o ù j - ù / è Å E « M B « M A E l n T w S ° B , » j B ° Ü Å
ò f , Ü i R l ò f , { o Å S - ç E ò f a Ä ° , o ù Ñ - Å E
i] n , â n E - B ° l n 1/2 a Å R j k 1/2 ð f , U A B v A ° I ù S Ü Å
/ G e B o ù , H ° A Ä - w , G l 1/2 a Ü Å , G v e ù o ç

ترجمه

فرمان او قطعی و حکیمانه است و رضای او امان و رحمت. با علم و آگاهی
داوری می کند و با حلم و بردباری عفو می فرماید. خداوندا! سپاس و ستایش
مخصوص توست، در برابر آنچه می گیری و آنچه عطا می کنی و در برابر عافیت
و بلایی که می فرستی؛ حمد و سپاسی که رضایت بخش ترین حمدها نزد تو

باشد؛ حمدی که محبوب‌ترین حمدها در پیشگاه توست؛ حمدی که برترین حمدها نزد تو خواهد بود. حمدی که تمام جهان خلقت را پر کند و تا آن‌جا که خواسته‌ای، برسد؛ حمدی که از تو محجوب و پوشیده نماند و در پیشگاه تو کاستی نداشته باشد؛ حمدی که عددش پایان نگیرد و در بهنهٔ زمان، فنا در آن راه نیابد.

(خداوندا!) کنه عظمت تو را هرگز درک نمی‌کنیم، جز این‌که می‌دانیم تو زنده و قائم به ذات خودی و دیگران قائم به تو اند. هیچ‌گاه خواب سبک و سنگین، تو را فرامی‌گیرد (تا از بندگانت غافل شوی). افکار (بلندپرواز) هرگز به تو نمی‌رسند و چشم‌ها (ی تیزبین) تو را نمی‌بینند؛ ولی تو چشم‌ها (و حرکات آن‌ها) را می‌بینی و اعمال و کردار (بندگان) را احصا می‌کنی و زمام همگان به دست توست.

(خداوندا!) آنچه از مخلوقات مشاهده می‌کنیم و از قدرتت در شگفتی فرو می‌رویم و وصف عظمت سلطنت تو را بیان می‌کنیم، چه اهمیتی دارد؟! در حالی که آنچه از ما پوشیده و پنهان است و چشمانمان از دیدن آن قاصر و عقل ما در برابر درکشان ناتوان است و پرده‌های غیب میان ما و آن‌ها فاصله افکنده، بس عظیم‌تر است.

(آری!) آن‌کس که قلبش را از همه چیز تهی کند و فکرش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را برپا ساخته‌ای و مخلوقات را آفریده‌ای، چگونه کرات آسمان را در هوا معلق کرده‌ای و زمینت را بر روی امواج آب، گسترده‌ای، به یقین دیده فهمش وامی‌ماند؛ عقلش مبهوت می‌شود؛ شنوایی‌اش حیران، و اندیشه‌اش سرگردان می‌ماند!!

شرح و تفسیر

ناتوانی اندیشه‌ها در برابر عظمت او

امام علیه السلام در بخش اول خطبه، نخست به چهار موضوع به صورت بسیار فشرده اشاره می‌فرماید: امر خداوند، رضا، داوری و عفو او. می‌فرماید:

«فرمان او قطعی و حکیمانه است»؛ (أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحِكْمَةٌ).

یعنی در عین قاطعیّت، آمیخته با حکمت است؛ نه همچون اوامر مستبدان و قدرتمندان زورگو که فرمان قطعی می دهند، اما حکمتی در آن وجود ندارد. «امر» در این جمله، معنای وسیعی دارد؛ هم اوامر تکوینی را شامل می شود، مانند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش»، آن نیز بی درنگ موجود می شود!»^۱.

و هم اوامر تشریحیه را، مانند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ»؛ «خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد و (همچنین) به بخشش به نزدیکان»^۲ و در هر حال اوامر او دارای حکمت و فواید بی شماری است که عاید بندگان می شود.

سپس می افزاید: «و رضای او امان و رحمت است»؛ (وَرِضَاهُ أَمَانٌ وَرَحْمَةٌ). ممکن است کسانی از فردی راضی شوند و به او امان دهند، اما امان آمیخته با وحشت باشد؛ اما امان الهی چنین نیست؛ آمیخته با رحمت است. در جمله سوم از داوری خدا سخن می گوید و می فرماید: «با علم و آگاهی داوری می کند» (يَقْضِي بِلَعْلَمٍ).

نه مانند بسیاری از انسان ها که داوری شان ناآگاهانه و آمیخته با جهل است. و در چهارمین جمله می فرماید: «و با حلم و بردباری عفو می کند»؛ (وَيَعْفُو بِحِلْمٍ).

آری، عفو او با حلم او آمیخته است و کسانی را که عفو کرد، مؤاخذه و مجازات نمی کند. نه همچون انسان ها که گاه بر سر لطف می آیند و عفو می کنند و گاه به غضب می آیند و عفو شدگان را مجازات می کنند.

۱. یس، آیه ۸۲.

۲. نحل، آیه ۹۰.

سپس امام علیه السلام، با ذکر این اوصاف چهارگانه به سراغ حمد و ستایش خدا می‌رود؛ حمد و ستایشی بسیار فصیح و بلیغ و پرمایه. حمدی که هفت بار در این بخش تکرار شده و در هر مرحله، وصف خاصی برای آن شده است. عرض می‌کند: «خداوندا! سپاس و ستایش مخصوص توست، در برابر آنچه می‌گیری و آنچه عطا می‌کنی و در برابر عافیت و بلایی که می‌فرستی»؛ (اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا تَأْخُذُ وَتُعْطِي، وَعَلَيَّ مَا تُعَافِي وَتَبْتَلِي).

اشاره به این‌که در همه حال، تو را حمد و ستایش می‌کنم؛ چراکه می‌دانم از ناحیه توست خیر و سعادت؛ اگر نعمتی می‌بخشی کرامت است و اگر می‌گیری عنایت. اگر سلامت و عافیت می‌دهی، سعادت است و اگر بیماری و گرفتاری می‌دهی، آن نیز دارای مصلحت است. کاری بدون حکمت نمی‌کنی و هرچه از سوی توست، رحمت است.

سپس به اوصاف این حمد می‌پردازد و شش وصف برای آن ذکر می‌کند که با وصفی که در عبارت قبل ذکر شد هفت وصف می‌شود و آن را حمد و سپاسی جامع از هر نظر می‌سازد.

عرض می‌کند: «حمد و سپاسی که رضایت‌بخش‌ترین حمدها نزد تو باشد؛ حمدی که محبوب‌ترین حمدها در پیشگاه توست؛ حمدی که برترین حمدها نزد تو خواهد بود. حمدی که تمام جهان خلقت را پر کند و تا آن‌جا که خواسته‌ای، برسد؛ حمدی که از تو محجوب و پوشیده نماند و در پیشگاه تو کاستی نداشته باشد؛ حمدی که عددش پایان‌نگیرد و در پهنه زمان، فنا در آن راه نیابد»؛ (حَمْدًا يَكُونُ أَرْضِي الْحَمْدِ لَكَ، وَأَحَبَّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ، وَأَفْضَلَ الْحَمْدِ عِنْدَكَ. حَمْدًا يَمَلَأُ مَا خَلَقْتَ، وَيَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ. حَمْدًا لَا يُحْجَبُ عَنْكَ، وَلَا يُقْصَرُ دُونَكَ. حَمْدًا لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ، وَلَا يَفْتَنِي مَدَدُهُ).

این حمد و سپاس، جامع‌ترین حمدهاست؛ نه زمان محدودی دارد، نه تعداد

معین، نه مکان خاصی دارد و نه قصور و حجابی. سراسر زمان و مکان را پر می‌کند و به پیشگاه حق می‌رسد و برترین حمدهاست.

اضافه بر این، حمدی است برای عافیت و بلا و گرفتن و اعطا که از این نظر هم جامعیت دارد. بنابراین حمدی است برای همه چیز، در هر زمان و هر مکان، در هر حال و در هر شکل.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به بحث صفات جمال و جلال خدا می‌پردازد و وصفی بلیغ در این زمینه می‌کند. نخست از درک عظمت خدا ابراز عجز می‌کند و می‌گوید: «(خداوندا!) کنه عظمت تو را هرگز درک نمی‌کنیم؛ (فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ).

چراکه خداوند وجودی نامحدود و بی‌پایان است از هر نظر، و موجود محدودی چون بشر، هرکس که باشد، از درک آن نامحدود، عاجز و ناتوان است. اما برای این که تصور نشود این سخن به معنای عدم امکان شناخت خدا و تعطیل صفات است بلافاصله به ذکر معرفت اجمالی از طریق بیان هشت وصف از اوصاف ثبوتیه و سلویه او می‌پردازد و می‌گوید: «(گرچه ما به درک کنه ذات تو قادر نیستیم) جز این که می‌دانیم تو زنده و قائم به ذات خودی و دیگران قائم به تو اند. هیچ‌گاه خواب سبک و سنگین، تو را فرامی‌گیرد (تا از بندگانت غافل شوی)»؛ (إِلَّا أَنَا نَعْلَمُ أَنَّكَ «حَيٌّ قَيُّومٌ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»).

و در ادامه می‌افزاید: «افکار (بلندپرواز) هرگز به تو نمی‌رسند و چشم‌ها (ی تیزبین) تو را نمی‌بینند؛ ولی تو چشم‌ها (و حرکات آن‌ها) را می‌بینی و اعمال و کردار (بندگان) را احصا می‌کنی و زمام همگان به دست توست»؛ (لَمْ يَنْتَه إِلَيْكَ نَظْرٌ، وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ. أَدْرَكَتْ الْأَبْصَارَ، وَأَخْصَيْتِ الْأَعْمَالَ، وَأَخَذْتَ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ).

وصف خداوند به «حی» به معنای حیات ظاهری و مادی نیست که آثارش نمو

و رشد و تولید مثل و حسّ و حرکت است؛ بلکه حیات واقعی است که به معنای «علم» بی پایان و «قدرت» بر همه هستی می باشد.

«قیوم» کسی است که قائم به ذات و همه چیز قائم به او باشد؛ زیرا او واجب الوجود است و واجب الوجود به چیزی نیاز ندارد و همگان نیازمند اویند. جمله «لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» اشاره به این است که علم و آگاهی و لطف و عنایت او به بندگان، دائمی است؛ چنین نیست که گاهی بیدار باشد و بداند و بندگان را مشمول عنایت فرماید و گاه در خواب فرو رود و از آن‌ها غافل شود. جمله «لَمْ يَنْتَه إِلَيْكَ نَظْرٌ...» اشاره به این است که نه علم و دانش انسان احاطه به ذات پاک او پیدا می کند - چراکه ذاتش نامحدود است - و نه چشم ظاهر، او را می بیند؛ چراکه نه جسم است و نه جهت دارد و نه رنگ؛ ولی او گردش چشم‌ها را می بیند و کوچک‌ترین اعمال را حساب می کند.

منظور از «أَخَذَتْ» «بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» - با توجه به این‌که «نواصی» جمع «ناصیه» به معنای موهای جلوی سر است و «اقدام» جمع «قدم» به معنای پاهاست - قدرت و غلبه خداوند بر همه کس و همه چیز است؛ زیرا هرگاه موی پیش سر انسان یا حیوانی را بگیرند و یا پای کسی را ببندند، قدرت به طور کامل از او سلب می شود. سپس امام علیه السلام برای اثبات این اوصاف جمال و جلال و معرفی پروردگار متعال به سراغ جهان خلقت می رود و از عظمت آن سخن می گوید؛ سخنی بسیار عمیق و پرمایه؛ و نشان می دهد جهانی را که می بینیم و درک می کنیم با تمام عظمتی که دارد در برابر آنچه نمی بینیم و درک نمی کنیم قطره‌ای در برابر دریاست. می فرماید: «(خداوندا!) آنچه از مخلوقات مشاهده می کنیم و از قدرتت در شگفتی فرو می رویم و وصف عظمت سلطنت تو را بیان می کنیم، چه اهمیتی دارد؟! در حالی که آنچه از ما پوشیده و پنهان است و چشمانمان از دیدن آن قاصر و عقل ما در برابر درکشان ناتوان است و پرده‌های غیب میان ما و آن‌ها

فاصله افکنده، بس عظیم تر است»؛ (وَمَا الَّذِي نَزَىٰ مِنْ خَلْقِكَ، وَنَعَجِبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ، وَنَصْفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَمَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ، وَقَصْرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ، وَأَنْتَهُتْ عُقُولُنَا دُونَهُ، وَحَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَعْظَمُ).

آری! آنچه امروز می بینیم - با آن که علوم و دانش ها در مورد جهان آفرینش فوق العاده گسترش پیدا کرده است - در برابر آنچه نمی بینیم و درک نمی کنیم بسیار کوچک است. دانشمندان امروز از عوالمی خبر می دهند که کره زمین ما در برابر آن مانند نقطه کوچکی است در گوشه کتاب بزرگی در یک کتابخانه عظیم! از کرات بزرگی در آسمان خبر می دهند که سی میلیارد برابر کره زمین است! از سیاه چاله های بزرگی سخن می گویند که سه میلیارد برابر خورشید ماست (سیاه چاله ها اجرام فوق العاده سنگینی هستند که همه چیز را به خود جذب می کنند، حتی نور را که در برخورد با سایر اجرام بازگشت دارد، و به همین دلیل در نظر ما در پهنه آسمان، به صورت چاله های سیاهی خودنمایی می کنند).

در همین کره زمین ما که سیاره بسیار کوچکی است، میلیون ها نوع گیاه و حیوان در اعماق دریاها و جنگل ها وجود دارد که هنوز دیده تیزبین دانشمندان امروز آن را شناسایی نکرده است.

آری، عالم ملک و ملکوت، آن قدر گسترده است که عقل انسان از درک آن عاجز و افکار درباره آن حیران است و توجه به این حقیقت ما را با عظمت آفریننده آن آشنا می سازد و این بزرگترین درس توحید و خداشناسی است. در حدیثی از امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا؛ اگر تمام اهل آسمان و زمین جمع شوند که عظمت خدا را به وصف در آورند، قادر نیستند!»^۱.

۱. کافی، ج ۱، باب النهی عن الصفة...، ص ۱۰۲، ح ۴.

سپس در تکمیل این سخن می‌افزاید: «(آری!) آن کس که قلبش را از همه چیز تهی کند و فکرش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را برپا ساخته‌ای و مخلوقات را آفریده‌ای، چگونه کرات آسمان را در هوا معلق کرده‌ای، و زمینت را بر روی امواج آب، گسترده‌ای، به یقین دیده فهمش وامی‌ماند؛ عقلش مبهوت می‌شود؛ شنوایی اش حیران، و اندیشه‌اش سرگردان می‌ماند!!»؛ (فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ، وَأَعْمَلَ فِكْرَهُ، لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ، وَكَيْفَ ذَرَأْتَ الْخَلْقَ، وَكَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ، وَكَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا^۴، وَعَقْلُهُ مَبْهُورًا^۵، وَسَمْعُهُ وَالْهَأَا، وَفِكْرُهُ حَائِرًا).

امام علیه السلام در این تعبیرات زیبا و پرمعنا انگشت اشارت روی چهار موضوع از عظمت آفرینش نهاده است: برپا کردن عرش، آغاز آفرینش، معلق بودن کرات در آسمان و پیدایش زمین از زیر آب، که هر یک، از دیگری شگفت‌انگیزتر است و به دنبال آن روی چهارگونه از آثار حیرت و سرگردانی تکیه کرده است: خستگی چشم، مبهوت شدن عقل، واله شدن گوش، حیران شدن فکر.

درباره تفسیر عرش، سخن بسیار است؛ اما آنچه از آیه الکرسی استفاده می‌شود این است که عرش، عالمی است فوق این آسمان و زمینی که ما می‌بینیم؛ زیرا می‌فرماید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (توجه داشته باشید که شاهان سابق دارای دو گونه تخت بودند: تخت کوتاهی که کرسی نامیده می‌شد و در روزهای عادی از آن استفاده می‌کردند و تخت بلندپایه‌ای که عرش نام داشت و در اعیاد و روزهای رسمی بر فراز آن می‌نشستند؛ سپس این دو تعبیر، کنایه‌ای

۱. «ذرات» از ریشه «ذرع» بر وزن «زرع» به معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است.

۲. «مور» بر وزن «قول» در لغت به معنای مختلفی آمده؛ از جمله به معنای جریان سریع (یا جریان امواج آب).

۳. «طرف» بر وزن «حرف» به معنای پلک چشم است.

۴. «حسیر» از ریشه «حسر» بر وزن «قصر» به معنای خستگی و ضعف است.

۵. «مبهور» از ریشه «بهر» بر وزن «قهر» به معنای غلبه کردن و به حیرت افکندن است.

از درجات مختلف عظمت شد. قرآن، آسمان و زمینی را که ما می‌بینیم کرسی خدا می‌شمارد؛ بنابراین عرش او مرتبه‌ای بالاتر از آن است).

از این رو ممکن است عرش اشاره به عالم ماورای طبیعت یعنی عالم فرشتگان و کروی‌یان باشد^۱ و یا عالمی از جهان ماده، ماورای آنچه در دسترس ماست. جمله «وَكَيْفَ مَدَدَتْ عَلَيَّ مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ» ممکن است اشاره به «دحوالارض» و سر برآوردن خشکی‌ها از زیر آب‌ها باشد؛ زیرا در آغاز، تمام کره زمین را آب فراگرفته بود؛ سپس به تدریج در خلل و فرج زمین فرو رفت و خشکی‌ها از زیر آب پیدا شدند.

آری، به یقین هرچه انسان درباره نظام جهان آفرینش و شگفتی‌های آن، چه در مورد آغاز خلقت و چه در ادامه راه می‌اندیشد، حیران‌تر می‌شود؛ حیرتی آمیخته با عشق به آفریننده این دستگاه با عظمت و حیرتی توأم با شناخت و معرفت ذات پاک او.



۱. شرح این مطلب در تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷۲ در تفسیر آیه الكرسي بیان شده است.

بخش دوم

منها: يَدْعِي بِرَعْمِهِ أَنَّهُ يُرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَالْعَظِيمِ! مَا بَالُهُ لَا يَتَّبِعُنَّ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرْفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ وَكُلُّ رَجَاءٍ - إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى - فَإِنَّهُ مَذْخُولٌ وَكُلُّ حَوْفٍ مُحَقَّقٌ، إِلَّا حَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْدُولٌ يُرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ، وَيُرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ! فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَسِّرُ بِهِ عَمَّا يُضْمَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ؟ اتَّخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا؟ أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا؟ وَكَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عَيْدِهِ، أَعْطَاهُ مِنْ حَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ حَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا، وَحَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا وَوَعْدًا. وَكَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَصَارَ عَبْدًا لَهَا.

ترجمه

او گمان می برد که به خدا امیدوار است؛ اما سوگند به خدا! دروغ می گوید (اگر راست می گوید) چرا این امیدواری در عملش دیده نمی شود؟ زیرا هرکس به چیزی امید دارد، در عملش مشاهده می شود (همه باید بدانند) هر امیدی جز امید به خدای متعال معیوب، و هر ترسی جز ترس از (مخالفت با) خدا نادرست است. (این مدعی دروغین) در مسائل مهم به خدا امید دارد و در مسائل کوچک به بندگان خدا؛ در حالی که تواضع و احترامش در برابر بندگان (برای همان مسائل کوچک) بیش از خداست. چه شده است که تواضع و احترام او برای خداوند متعال کمتر از بندگان است؟ آیا می ترسی در اظهار امید به خدا دروغگو

باشی؟ یا او را شایسته امید نمی‌دانی؟ (که هر دوی این‌ها خیالی است باطل) همچنین اگر او از یکی از بندگان خدا بترسد به سبب این خوف، برای او اهمیتی قائل می‌شود که برای خدا قائل نیست؛ درواقع خوف از بندگان را نقد می‌شمرد و خوف از پروردگار خویش را وعده‌ای دور از انتظار! (آری!) کسی که دنیا در چشم او بزرگ جلوه کند و جایگاه آن در قلبش مهم باشد، آن را بر خدای متعال مقدم می‌دارد. از همه چیز می‌برد و به دنیا می‌پیوندد و برده آن می‌شود.

شرح و تفسیر

برندگان دنیا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بعد از بیان عظمت پروردگار و حمد و سپاس او و نشانه‌های ذات پاکش در جهان هستی - که در بخش پیشین گذشت - به پند و اندرز غافلان می‌پردازد و به سراغ یکی از مهم‌ترین مسائل یعنی موضوع خوف و رجا می‌رود؛ حقیقت آن را می‌شکافد و نشانه‌های آن را شرح می‌دهد و مدعیان دروغینش را رسوا می‌سازد؛ می‌فرماید: «او گمان می‌برد که به خدا امیدوار است؛ اما سوگند به خدا! دروغ می‌گوید»؛ (يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يُرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَالْعَظِيمِ!)^۱. سپس به ذکر دلیل می‌پردازد و می‌فرماید: «(اگر راست می‌گوید) چرا این امیدواری در عملش دیده نمی‌شود؟ زیرا هرکس به چیزی امید دارد، در عملش مشاهده می‌شود»؛ (مَا بَالُهُ لَا يُبَيِّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عَرَفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ).

این دلیل بسیار روشنی است. کشاورز و باغبانی که به گرفتن محصول از زمین

۱. تعبیر به «والعظیم» به جای «والله العظيم» به دلیل این است که گاهی حذف موصوف و تکیه بر صفت، تأکید بیشتری نشان می‌دهد؛ یعنی آن قدر این وصف عظمت برای ذات پاک او ثابت و مسلم است که گویی نامی از نام‌های اوست.

یا باغش امید دارد به آبیاری مرتب و دفع آفات و فراهم کردن تمام مقدمات و وسایل نمو و پرورش محصول می‌پردازد. اگر باغبان و کشاورزی ادعای چنین امیدی را کرد، ولی در خانه‌اش نشست و دست به کاری نزد، همه می‌دانند که این یک امید کاذب است؛ خیال امید است، نه امید. امید به لطف پروردگار، هنگامی امید راستین است که همگام با اطاعت فرمان او و قدم گذاشتن در مسیر رضای او باشد.

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «خدمتش عرض کردند: گروهی به سراغ گناه می‌روند و می‌گویند: به لطف خدا امید داریم. امام علیه السلام فرمود: «كَذَّبُوا لَيْسُوا بِرَاجِينَ إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ وَمَنْ خَافَ شَيْئاً هَرَبَ مِنْهُ؛ آن‌ها دروغ می‌گویند؛ رجا و امید ندارند. کسی که به چیزی امید دارد، به دنبال آن می‌رود و کسی که از چیزی می‌ترسد از آن می‌گریزد»^۱.

و بعد در ادامه این سخن درباره کسی که مبدأ اصلی خوف و رجاست می‌فرماید: «(همه باید بدانند) هر امیدی جز امید به خداوند متعال معیوب، و هر ترسی جز ترس از (مخالفت با) خدا نادرست است»؛ «وَكُلُّ رَجَاءٍ - إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى - فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ^۲ وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ^۳ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ».

۱. کافی، ج ۲، باب الخوف و الرجاء، ص ۶۸، ح ۵.

۲. «مدخول» از ریشه «دخل» بر وزن «أجل» به معنای فساد کردن گرفته شده؛ بنابراین مدخول یعنی چیزی که فاسد است یا غش در آن است.

۳. «محقق» به معنای معلوم و قطعی، در جمله بالا صفت برای خوف است - و باید مجرور باشد - اشاره به این که ترس واقعی تنها از خداست؛ چرا که اوست که بدکاران را کیفر می‌دهد؛ بنابراین اگر از خدا بترسیم و نافرمانی او را نکنیم از هیچ چیز و هیچ کس نخواهیم ترسید؛ ولی بسیاری از شارحان و مترجمان «محقق» را خبر «کل خوف» گرفته‌اند و در مرجع ضمیر «فانه» و همچنین استثنا و مفهوم مجموع جمله گرفتار مشکلات زیادی شده‌اند؛ حال آن که اگر «محقق» را صفت خوف بگیرند، مفهوم این جمله کاملاً واضح است. قابل توجه این که جمله قبل که درباره رجا صحبت می‌کند، قرینه خوبی بر معنایی است که بیان شد.

به تعبیر دیگر، امام علیه السلام می‌فرماید: هر امیدی جز امید به خدا باطل و هر خوفی جز خوف از خدا نادرست است.

دلیل آن روشن است؛ زیرا هیچ مبدأ خیری جز خدا وجود ندارد، و هر کسی جز او بتواند خیری انجام دهد به کمک اوست (لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ).

بنابراین باید تنها دل به او ببندیم و به او امیدوار باشیم. کسی که می‌تواند زیانی برساند و کیفر دهد و مجازات کند، فقط اوست و از دیگران، بی‌اراده او کاری ساخته نیست؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ «در حالی که هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند به کسی زیان برسانند».^۱ درست است که خداوند به بندگان، آزادی عمل داده، ولی این آزادی هرگز از ذات پاک او سلب قدرت نمی‌کند.

بنابراین تنها باید به ذات پاک او امیدوار و فقط از مخالفت با فرمان او بیمناک باشیم.

سپس اشاره به نکته مهمی می‌فرماید و آن تضادی است که در اعمال مردم در خصوص موضوع خوف و رجا وجود دارد. هرگاه در یک مسئله جزئی به بنده‌ای امید داشته باشند هزار گونه خضوع و خشوع در مقابل او می‌کنند و هرگاه از موضوع کوچکی بترسند خود را جمع‌وجور می‌کنند؛ در حالی که در مورد امید به خدا در امور مهمه و ترس از او در مسائل بزرگ، هرگز واکنش مناسبی نشان نمی‌دهند؛ می‌فرماید: «(این مدعی دروغین) در مسائل مهم به خدا امید دارد و در مسائل کوچک به بندگان خدا؛ در حالی که تواضع و احترامش در برابر بندگان (برای همان مسائل کوچک) بیش از خداست»؛ ﴿فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ، وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ!﴾.

در ادامه این سخن به بیان علت این موضوع پرداخته، می‌فرماید: «چه شده است که تواضع و احترام او برای خداوند متعال کمتر از بندگان است؟ آیا می‌ترسی در اظهار امید به خدا دروغگو باشی؟ یا او را شایسته امید نمی‌دانی؟

(که هر دوی این‌ها خیالی است باطل)؛ «(فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُعَصِّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ؟ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا؟ أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا؟).

به یقین، کسی که به خدا اعتقاد دارد و او را بر هر چیز قادر می‌شمرد، به رحمانیت، رحیمیت، جود و کرمش نیز ایمان دارد. امکان ندارد امیدش به خدا امید کاذبی باشد و یا این‌که او را شایسته امید نداند. اگر درست در این‌گونه افکار باطل بیندیشیم، انحراف از اصل توحید و خداشناسی را در آن به وضوح درمی‌یابیم.

در حقیقت، عصاره کلام مولا علیه السلام این است که ما افرادی را می‌بینیم که به امید عطای کوچکی، به در خانه کسی می‌روند، همه‌گونه خضوع و احترام و مراسم ثنا و تکریم به جا می‌آورند و خود را مطیع فرمانش می‌شمرند، حال آن‌که وقتی برای بزرگترین حاجات خود به در خانه خدا می‌روند آن اظهارات و احترامات و فرمان‌برداری‌ها از آن‌ها مشاهده نمی‌شود و این نیست، جز بر اثر ضعف و ناتوانی در شناخت خدا و شناخت صفات جلال و جمال او.

سپس امام علیه السلام از رجا به خوف منتقل می‌شود و همین مقایسه را در مورد خوف بیان می‌دارد؛ می‌فرماید: «همچنین اگر او از یکی از بندگان خدا بترسد به سبب این خوف، برای او اهمیتی قائل می‌شود که برای خدا قائل نیست؛ در واقع خوف از بندگان را نقد می‌شمرد و خوف از پروردگار خویش را (نسیه و) وعده‌ای دور از انتظار!»؛ «(وَكَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عَبِيدِهِ، أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا، وَخَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضَمَارًا^۱ وَوَعْدًا).

به‌طور مسلم این برخورد دوگانه، ناشی از ضعف ایمان است؛ چراکه بندگان ضعیف، قدرتی ناچیز دارند که قابل مقایسه با قدرت خدا نیست. اگر تمام قدرت آن‌ها را به اندازه جرقه‌ای فرض کنیم، قدرت عظیم پروردگار از یک دریا آتش

۱. «ضمار» به معنای وعده دور و دراز است. این واژه به معنای مخفی و پنهان، و چیزی که امید چندانی به آن

سوزان، برتر است. چگونه ممکن است انسانی از جرّقه بترسد و از دریای آتش نهراسد؟! البته ممکن است منشأ این تفاوت، امید بیش از حد به کرم و لطف خدا باشد که آن نیز ناشی از غفلت است؛ زیرا او ارحم الراحمین است در موضع عفو و رحمت، و اشدّ المعاقبین است در موضع عذاب و نقمت.

از آن جا که این برخورد دوگانه با خدا و خلق، ناشی از ضعف شناخت و کوته بینی است، امام علیه السلام در پایان این بخش از سخنان دلنشینش، به برخورد دوگانه این گونه افراد با دنیا و آخرت می پردازد؛ می فرماید: «(آری!) کسی که دنیا در چشم او بزرگ جلوه کند و جایگاه آن در قلبش مهم باشد، آن را بر خداوند متعال مقدّم می دارد. از همه چیز می بُرد و به دنیا می پیوندد و برده آن می شود!»؛ (وَكَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، آتَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَأَنْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَصَارَ عَبْدًا لَهَا).

آری، این هوی پرستان بی معرفت، متاع ناچیز و فانی دنیا را نقد و مواهب عظیم و جاویدان آخرت را نسیه می پندارند و همین سبب می شود که دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و رضای خلق را بر رضای خالق مقدّم بشمرند.

درست، عکس پرهیزکاران باایمان که امام علیه السلام در خطبه متقین درباره آن ها فرموده است: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خدا در نظر آنان با عظمت جلوه کرده، در نتیجه، غیر خدا هرچه هست در نظر آن ها کوچک است.»

جمله «فَأَنْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَصَارَ عَبْدًا لَهَا» اشاره به این حقیقت است که این دنیاپرستان، سرانجام کارشان به جایی می رسد که از عبودیت پروردگار خارج می شوند و به عبودیت دنیا و هوای نفس و شیطان درمی آیند. از توحید و خداپرستی عملاً کنار می روند و به شرک و دنیاپرستی روی می آورند.

کار آن ها به جایی می رسد که همچون عمر سعد بر این عقیده پافشاری

می‌کنند که رها کردن ملک ری به دلیل ترس از عذاب قیامت و متنعم شدن به نعمت‌های بهشتی، نقد را با نسیه معامله کردن است و هیچ عاقلی تن به این معامله نمی‌دهد:

«أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا لَخَيْرٌ مُّعَجَّلٌ فَمَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوُجُودُ بِدَيْنٍ»^۱

نکته

دو بال برای پرواز به سوی خدا!

خوف و رجا یعنی بیم از کیفر و امید به لطف و رحمت خدا، قوی‌ترین انگیزه حرکت به سوی تقوا و پاکیزگی هاست. هیچ‌کس بدون این دو نمی‌تواند در آسمان قرب حق پرواز کند و به اوج قاف قرب او راه یابد.

همان‌گونه که امید به نتایج لذت‌بخش پیروزی در امتحان و بیم از آثار سقوط و رفوزه شدن، تمام نیروهای یک محصل و دانشجو را برای پیمودن مسیر علوم و دانش‌ها بسیج می‌کند، در پیمودن راه معنویت نیز بهره‌گیری از این بیم و امید ضروری است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَعْلَى النَّاسِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ أَحْوَفُهُمْ مِنْهُ؛ برترین مردم از نظر مقام در پیشگاه خدا خائف‌ترین آن‌هاست»^۲.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّىٰ يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو؛ مؤمن، مؤمن نخواهد بود

۱. این مضمون اشعار معروفی است که از عمر سعد هنگامی که این زیاد پیشنه‌دار جنگ با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را به او کرد و وعده فرمانداری ری را به او داد و او نخست در انتخاب میان این دو، حیران گشت و سرانجام تصمیم به جنگ گرفت، نقل شده است. این اشعار را مرحوم سید بن طاووس در لهوف، ص ۱۹۳ به‌طور کامل آورده و مورخ معروف، ابن اعمش کوفی نیز در الفتوح، ج ۵، ص ۹۶ بخشی از آن را نقل کرده است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۰.

مگر این‌که دارای خوف و رجا باشد و خوف و رجا نخواهد داشت مگر این‌که با آنچه از آن می‌ترسد یا به آن امید دارد هماهنگ عمل کند.^۱

ولی بهره‌گیری از این دو در صورتی امکان دارد که خوف و رجا کاذب نباشد و نشانه کاذب نبودنش، عمل هماهنگ با آن است.

ولی متأسفانه بسیاری از مردم، درباره امور دنیا خوف و رجای صادقی دارند؛ در حالی که درباره آخرت گرفتار خوف و رجای کاذب‌اند.

در همین زمان که این سطور را می‌نویسیم نوعی بیماری شدید «ذات الریه» به‌نام «سارس» پیدا شده که به نوعی کشنده است (از یک‌صد نفر مبتلا به این بیماری حداقل شش نفر قربانی می‌شوند. برای پرهیز از ابتلا به آن، چنان اقدامات احتیاطی شروع شده که فراتر از آن امکان ندارد. در مناطق آلوده همه‌جا را سمپاشی می‌کنند؛ همه با ماسک حرکت می‌کنند؛ هر شخص مظنونی را معاینه می‌کنند؛ مراکز تجمع را تعطیل کرده‌اند؛ جشن شادی و مجلس عزانمی‌گیرند؛ در فرودگاه‌ها همه مسافران به‌دقت کنترل می‌شوند. این همان خوف صادق است. آیا مؤمنان درمورد خوف از کیفی‌های الهی در قیامت که به مراتب از این سنگین‌تر است چنین عکس‌العملی نشان می‌دهند؟!)

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه مذکور تعجب می‌کند که چگونه بعضی از مردم در مقابل خوف اندکی از انسان‌ها عکس‌العمل سریع و قوی نشان می‌دهند، ولی در برابر خوف خدا چنین نیستند!

درباره رجا هم همین‌گونه است؛ ولی اولیای الهی چنان بودند که از خوف خدا در محراب عبادت مانند بید می‌لرزیدند و گاه صیحه می‌زدند و مدهوش می‌شدند.

۱. کافی، ج ۲، باب الخوف والرجاء، ص ۷۱، ح ۱۱.

در این باره می‌توان بسیار سخن گفت ولی برای به درازا کشیده نشدن بحث، آن را تمام می‌کنیم و این بحث را با حدیث پرباری خاتمه می‌دهیم:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کان ابی یقول: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ، نُورٌ خِيفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَيَّ هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَيَّ هَذَا؛ پدرم می‌فرمود: هر بنده مؤمنی در قلبش دو نور است: نور خوف و نور رجا، هر یک وزن شود اضافه‌تر از دیگری نخواهد بود».^۱



بخش سوم

كَا فِ لِكَ فِ الْاُسُوَّةِ، وَدَلِيْلُ لِكَ عَلٰى
,B ùA ç E « ÅS é Lç lA, B √B/2 B pB 1/2 oXf ,BLÅ Bk°A l
/BùnB p i Å p ,BÅB n i Å à ù ,BùBfE o ÆS ç

ترجمه

برای تو (ای دل‌باخته دنیا) کافی است که روش رسول خدا ﷺ را سرمشق خود قرار دهی و دلیل و راهنمای خود، در نکوهش دنیا و مذمت آن، و رسوایی فراوان و بدی‌هایش بشماری؛ چراکه مواهب دنیا از او گرفته شد و برای دیگران آماده گشت. او از پستان دنیا جدا و از زخارف و زیبایی‌هایش برکنار شده بود.

شرح و تفسیر

اقتدا به رسول خدا ﷺ

در آخرین جمله‌های بخش سابق این خطبه، امام علیؑ از دنیاپرستانی سخن به میان آورد که عبد ذلیل و بنده اسیر دنیا شده‌اند؛ همه چیز را رها کرده و به دنیا چسبیده‌اند. اکنون برای بیدار ساختن این گروه، نسخه‌های عملی بسیار مفیدی از زندگی پیامبر اکرم ﷺ و انبیای پیشین می‌دهد. نخست و در این بخش، از رسول خدا ﷺ سخن می‌گوید و می‌فرماید: «برای تو (ای دل‌باخته دنیا) کافی است که روش رسول خدا ﷺ را سرمشق خود قرار دهی و دلیل و راهنمای خود، در نکوهش دنیا و مذمت آن، و رسوایی فراوان و بدی‌هایش بشماری»؛ (وَلَقَدْ كَانَ

فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا، وَكَثْرَةِ مَخَازِبِهَا^۱ وَمَسَاوِيهَا.

قابل توجه این که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این جا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم اسوه می‌شمرد و هم دلیل. در واقع این دو تعبیر هر دو به یک نتیجه می‌رسد و آن پیروی کردن از آن پیشوای بزرگ و تطبیق دادن زندگی خویش با زندگی اوست؛ ولی از نظر معنا تفاوت لطیفی با هم دارند. اسوه، اشاره به این می‌کند که ما زندگی خود را با زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تطبیق دهیم؛ ولی دلیل، اشاره به این دارد که او ما را به سوی خود فرامی‌خواند.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در ادامه این سخن به ذکر دلیل می‌پردازد و می‌فرماید: «چراکه مواهب دنیا از او (پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) گرفته شد و برای دیگران آماده گشت. (او چیزی از متاع دنیا در اختیار نداشت و دنیاپرستان همه چیز داشتند) او از پستان دنیا جدا و از زخارف و زیبایی‌هایش برکنار شده بود»؛ (إِذْ قَبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَوُطِّئَتْ لِعَيْبِهِ^۲ أَكْنَافُهَا، وَفُطِمَ^۳ عَنْ رَضَاعِهَا، وَزُويَ^۴ عَنْ زَخَارِفِهَا^۴).

او در زمانی می‌زیست که قیصرها و کسری‌ها در کاخ‌های افسانه‌ای در ناز و نعمت و در لابه‌لای انواع زینت می‌زیستند؛ در جزیره‌العرب بعضی ثروتمندان بزرگ بودند که امکانات فراوان داشتند. آن حضرت حتی در زمانی که به قدرت رسید و غنایم فراوان در اختیارش قرار گرفت، زندگی بسیار ساده و فقیرانه و زاهدانه داشت و به آن زندگی افتخار می‌کرد می‌فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي»^۵ این

۱. «مخازی» جمع «مخزاة» از ریشه «خزی» به معنای رسوایی گرفته شده است.

۲. «فطم» از ریشه «فطام» به معنای از شیر باز گرفتن است.

۳. «زوی» از ریشه «زوی» بر وزن «حی» به معنای جمع کردن و دور بردن است.

۴. «زخارف» جمع «زخرف» بر وزن «هرمز» در اصل به معنای هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است و این‌که به سخنان بیهوده، مزخرف گفته شده به علت زرق و برق و آب و رنگی است که به آن می‌دهند.

۵. جامع الاخبار، ص ۱۱۱.

سخن نه بدان معناست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توان و قدرت دستیابی به این امور را نداشت؛ بلکه او خود به چنین زندگی ای مایل نبود؛ لذا در روایات آمده است که فرشته ای نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد در حالی که کلید خزائن زمین را در دست داشت؛ عرض کرد: «يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَنْقُصَ شَيْئاً عِنْدِي؛ ای محمد! این ها کلیدهای خزائن زمین است. پروردگارت می گوید: هر یک را می خواهی بگشا و هرچه می خواهی از آن بردار؛ بی آن که چیزی از مقام تو نزد من کاسته شود». رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَلَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ دنیا سرای کسی است که از سرای آخرت بی بهره است و کسی برای دنیا جمع می کند که عقل و خرد ندارد». آن فرشته عرض کرد: «سوگند به خدایی که تو را به حق، به نبوت برانگیخته است، من همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم هنگامی که کلیدها به من سپرده شد، شنیدم».^۱

عبارت «إِذْ قَبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا» اشاره به این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاکمیت و مالکیت و سلطنتی همچون قیصرها و کسری ها بر شهرها و کشورها نداشت و جمله «وَفُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا» اشاره به این است که از چرب و شیرین و غذاهای رنگارنگ بهره نمی گرفت و عبارت «وَزُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا» ناظر به این است که او هرگز از کاخ ها و مرکب ها و لباس های پرزرق و برق بهره نمی گرفت.

به هر حال، امام عَلَيْهِ السَّلَام در برابر دلباختگان به دنیا بهترین اسوه و الگو را برگزیده و انگشت روی زندگانی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذاشته است. کسی که در حالاتش می خوانیم: بر روی خاک می نشست و همچون بردگان می زیست و زندگانی اش همچون زندگانی ضعیف ترین افراد بود؛ گاه جز یک پیراهن که بر تن داشت لباس دیگری نداشت که اگر دستور می داد آن را بشویند پیراهنی که بر تن کند

۱. کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، ص ۱۲۹، ح ۸.

و به مسجد بیاید در خانه او نبود؛ حتی به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام خرده گرفت که چرا پرده جدیدی بر درب خانه افکنده و زینت آلات مختصری از نقره - نه از طلا - بر خود پوشیده است. در این باره شرح بیشتری را در پایان خطبه بیان خواهیم کرد.

بخش چهارم

«رَبِّ اِنِّى لِمَا
1/4Bf » , a fF QLi A Fw B2&I /«o Üto i j 1/2 PS q»E
ÿBû ò û { j 1/2 oNÜÜ°I oé i S »BkÜP ,Ç n I ÜMÑfF
/ -d °J mZ U °A °, «à M
, «\ °Ñ E nBc ,o 1/4A°K eB j kAS XYS { 1/4
«û E vB °ñ Ü , k M h °b ûB Ñ-Ä 1/4BkÜù
/B«-Yî 1/4o Äz°A ocÑfF !BÄM
,o\ d °kw T 1/4Bf kÜù, o1/2 M v Å ùS ac S { 1/4
Ñ a°B I JAow ,î \ °I 1/4A 1/4B ,Kz \ °ÑfF ,j z h °lu L^a
»B n T fBû ,BMBE2 Ç n IÿnB 1/2 T°A ù ° i ,o-ÜP I
, »qd k° , «TüU] p °j U ° ; B°Ç n IS LUB/2
! kA 1/4Bi ,] n TjLA qm ì -ç , T^a ñB/2

ترجمه

اگر بخواهی، دومین نفر یعنی موسای کلیم عليه السلام را به تو معرفی می‌کنم، آنگاه که عرضه داشت: پروردگارا! به آنچه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم. به خدا سوگند! موسی عليه السلام غیر از قرص نانی که بخورد از خدا نخواست؛ زیرا وی (از زمانی که از مصر فرار کرد و به سوی مدین آمد) از گیاهان زمین تغذیه می‌کرد تا آن‌جا که بر اثر لاغری شدید و تحلیل رفتن گوشت بدن او رنگ سبز گیاه از پشت پرده شکمش آشکار بود.

و چنانچه بخواهی، سومین نفر، داود علیه السلام، صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را به تو معرفی می‌کنم؛ او با دست خویش از بر درخت خرما زنبیل می‌بافت و به دوستانش می‌گفت: کدام یک از شما حاضر است این‌ها را برای من بفروشد؟ از بهای آن قرص نان جویی تهیه و تناول می‌کرد.

و اگر بخواهی، زندگی عیسی بن مریم علیه السلام را برایت بازگو می‌کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می‌داد؛ لباس خشن می‌پوشید؛ غذای ناگوار می‌خورد؛ نان و خورشش گرسنگی، چراغ شب‌هایش ماه، سرپناه او در زمستان، مشرق و مغرب زمین بود (صبح‌ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می‌گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که از زمین برای چهارپایان می‌روید؛ نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد؛ نه مالی داشت که او را به خود مشغول سازد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست‌هایش!

شرح و تفسیر

زندگی زاهدانه انبیا

در ادامه بحث کوتاهی که در بخش گذشته، از زندگی زاهدانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مقام الگو و اسوه مؤمنان بیان شد، امام علیه السلام در این بخش از خطبه به زندگی زاهدانه سه تن دیگر از پیامبران الهی که سرمشق صالحان‌اند، اشاره می‌کند تا روشن شود که این یک برنامه همگانی در زندگی رسولان الهی بوده است. همه آن‌ها از این نظر برای امت‌های خود الگو و اسوه بوده‌اند. می‌فرماید: «اگر بخواهی، دومین نفر یعنی موسای کلیم علیه السلام را به تو معرفی می‌کنم، آنگاه که عرضه داشت: پروردگارا! به آنچه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم»، (وَإِنْ شِئْتَ ثَبِّتْ بِمُوسَىٰ كَلِيمَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»).

سپس امام علیه السلام به تفسیر جمله یادشده که آیه‌ای است از سوره قصص، و از زبان حضرت موسی علیه السلام به هنگام ورود به دروازه مدین نقل شده، می‌پردازد و می‌فرماید: «به خدا سوگند! موسی علیه السلام غیر از قرص نانی که بخورد از خدا نخواست؛ زیرا وی (از زمانی که از مصر فرار کرد و به سوی مدین آمد) از گیاهان زمین تغذیه می‌کرد تا آنجا که بر اثر لاغری شدید و تحلیل رفتن گوشت بدن او رنگ سبز گیاه از پشت پرده شکمش آشکار بود»؛ (وَاللّٰهُ، مَا سَأَلَهُ اِلَّا خُبْرًا يَّا كَلْبُ، لِاِنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقَلَةَ الْاَرْضِ، وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةً اَلْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيْفٍ اَصْفَاقٍ اَبْطْنِهٖ، لِهٰذَا لِهٖ ۳ وَتَشْدُبٍ ۴ لَحْمِهٖ).

هنگامی که موسی علیه السلام برای حمایت و دفاع از یکی از افراد قوم بنی اسرائیل در برابر فرعونیان، یکی از آنها را کشت و همه‌جا در تعقیب او بودند از مصر فرار کرد و به سوی شام و شهر مدین آمد؛ در حالی که هیچ‌گونه وسیله سفر با خود نداشت و چون دست‌گذاری در برابر کسی دراز نمی‌کرد به‌ناچار از گیاهان بیابان می‌خورد. در این مدت، موسی علیه السلام سخت نحیف و لاغر شد؛ زیرا فاصله، نسبتاً طولانی بود و او با پای پیاده از کشوری به کشور دیگر می‌آمد. کار او به‌جایی رسید که رنگ سبز گیاهان از پشت پرده شکمش کم‌کم نمایان شد. او در این حال از خداوند، تنها غذایی ساده که گرسنگی‌اش را برطرف کند تمنا کرد؛ در حالی که می‌توانست از او زندگانی پرزرق‌وبرق و سفره‌های رنگین بخواهد.

درست است که موسی علیه السلام در این شرایط فوق‌العاده، به حکم اجبار و به‌طور

۱. «شفیف» از ریشه «شغوف» به‌معنای شفاف شدن چیزی است؛ به‌طوری‌که آنچه در پشت آن قرار گرفته، نمایان شود.

۲. «صفاق» به‌معنای پوسته زیرین شکم است، که زیر پوسته روپین قرار گرفته است.

۳. «هزال» به‌معنای لاغری است.

۴. «تشدب» به‌معنای متفرق شدن است و در این جا به‌معنای تکیده شدن گوشت بدن است.

طبیعی بسیار در مضیقه بود، ولی مهمّ این است که تنها به مقدار رفع ضرورت از خدای خود تقاضا کرد و این دلیل روشنی بر زندگی زاهدانه اوست.

سپس در ادامه این بحث به سراغ زندگی زاهدانه داود علیه السلام می‌رود و چنین می‌فرماید: «و چنانچه بخواهی، سومین نفر، داود علیه السلام، صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را به تو معرفی می‌کنم؛ او با دست خویش از بر درخت خرما زنبیل می‌بافت و به دوستانش می‌گفت: کدام یک از شما حاضر است این‌ها را برای من بفروشد؟ و از بهای آن قرص نان جوئی تهیه و تناول می‌کرد»؛ (وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ، وَقَارِيءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ^۱ الْخُوصِ^۲ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ لِجَلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا! وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَرِهَا).

می‌دانیم که حضرت داود علیه السلام در عین نبوت، از پادشاهان بزرگ بنی اسرائیل بود و به مقتضای آیه شریفه: «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ»؛ «و حکومت او را استحکام بخشیدیم؛ (هم) دانش به او دادیم و (هم) داوری عادلانه»^۳، حکومتی قوی و گسترده داشت. آیا آنچه گفته شد، مربوط به دوران حکومت او بود یا بعد از آن؟ هرچه باشد دلیل بر زهد فوق‌العاده آن حضرت است؛ به‌ویژه این‌که در روایات نقل شده است: او در دوران حکومت و سلطنت خود، از بیت‌المال استفاده نمی‌کرد؛ بلکه زره می‌بافت و با پول آن زندگی خود را می‌گذراند. عبارت «صاحب المزامیر و قاریء اهل الجنة» اشاره به مقامات برجسته معنوی او در دنیا و آخرت است. خداوند متعال، چنان دانش و معنویتی به او ارزانی کرده بود که مزامیر را انشا می‌کرد (مزامیر، چنان‌که در نکته‌ها ذکر خواهد شد، مجموعه‌ای از دعاها، مناجات و پند و اندرز حکیمانه بود که داود علیه السلام آن را با

۱. «سَفَائِف» جمع سفیفه به معنای چیزی است که از برگ درخت خرما بافته شده است.

۲. «خُوص» برگ درخت خرماست.

۳. ص، آیه ۲۰.

صدای بسیار زیبا می‌خواند و با این کار هنری، مردم و حتی طبق روایتی پرندگان و حیوانات را به سوی خود جذب می‌کرد!

و قاری اهل بهشت بودن اشاره به مقام اخروی اوست که در آنجا نیز اولیای الهی را با صدای زیبایش و مناجات پرمحتوایش به لذت قرب پروردگار و عشق و شوق به ذات پاک او می‌رساند.

جمله «أَيْكُمُ يَكْفِينِي بَيَعَهَا؛ کدام یک از شما این را برای من می‌فروشید؟» شاید اشاره به این باشد که او می‌خواست کسی وسیله فروش آن زنبیل‌ها شود و حق الزحمه و بهره‌ای ببرد و اگر این مربوط به دوران قضاوت او باشد، اشاره به این است که قاضی مستقیماً در این‌گونه کارها با مردم روبه رو نمی‌شود تا مبادا او را بشناسند و پول بیشتری به او بدهند و انتظار حکم خلاف داشته باشند.

سپس در ادامه سخن به سراغ زندگی بسیار زاهدانه عیسی بن مریم علیه السلام می‌رود و در سیزده جمله کوتاه، تمام بخش‌های این زندگی زاهدانه را خلاصه می‌کند؛ همان زندگانی عجیبی که تصورش برای ما مشکل است؛ تا چه رسد به عمل کردن به آن. می‌فرماید: «و اگر بخواهی، زندگی عیسی بن مریم علیه السلام را برایت بازگو می‌کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می‌داد؛ لباس خشن می‌پوشید؛ غذای ناگوار (مانند نان خشک) می‌خورد؛ نان و خورشش گرسنگی، چراغ شب‌هایش ماه، سرپناه او در زمستان، مشرق و مغرب زمین بود (صبح‌ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می‌گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که از زمین برای چهارپایان می‌روید؛ نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد؛ نه مالی داشت که او را به خود مشغول سازد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست‌هایش!»؛ (وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ،

۱. «یتوسد» از ریشه «توسد» یعنی چیزی را به صورت بالش زیر سر نهادن.

وَيَلْبَسُ الْخَشْنَ، وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَسَرَّاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَعَارِبُهَا، وَفَاكِهِتُهُ وَرَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ، وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَلَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ، وَخَادِمُهُ يَدَاهُ!).

منظور از جمله «كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ» این است که غالباً تنها به نان قناعت می‌کرد و نان و خورشی نداشت. و جمله «ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ...» اشاره به این است که برای دفع سرمای زمستان از تابش آفتاب استفاده می‌کرد که صبح‌ها به طرف غرب می‌تابد و عصرها به طرف شرق.

حضرت مسیح علیه السلام در زمانی ظهور کرد که دنیاپرستان بنی‌اسرائیل زندگی پرزرق‌وبرق، سفره‌های رنگین، کاخ‌های پرتجمّل، همسران زیبا، لباس‌های زینتی و مرکب‌های گران‌بها داشتند.

حضرت مسیح علیه السلام برای این که همداری به همه آن‌ها بدهد و از آن زندگی که مایه هزار شور و شرّ و گرفتاری در زنجیرهای اسارت بود به یک زندگی ساده و عاقلانه و کم‌هزینه متوجّه سازد، این راه سخت را برای خود برگزید و از آن‌جا که اصول مشکلات زندگی انسان و انواع ذلّت‌هایی که به آن تن می‌دهد، خلاصه می‌شود در خانه‌های پرزرق‌وبرق، همسران زیبا و پرفتنه، فرزندان پرهزینه، اموالی که نگهداشتن و حساب‌و‌کتاب آن‌ها مایه رنج و مصیبت فراوان است، مرکب‌ها و خادمان پرخرجی که هر یک بخشی از افکار انسان را به خود مشغول می‌سازند و از هرچه غیر آن است بازمی‌دارند؛ حضرت مسیح علیه السلام به همه آن‌ها پشت پا زد و از رنگ همه این تعلّقات آزاد شد تا خفتگان را بیدار کند و همگان را غلام همّت خویش سازد:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است!

نکته‌ها

۱. مزامیر داود علیه السلام

«مزامیر» جمع «مزمور» به معنای سرودهایی است که با آهنگ مخصوص خوانده می‌شود و مزامیر داود علیه السلام اشعار روحانی، مناجات‌ها و پند و اندرزهایی بود که حضرت داود علیه السلام با صدای زیبایش می‌خواند تا بر دل‌ها بهتر نشیند.^۱

مزامیر داود علیه السلام که اکنون جزء کتب عهد عتیق است از پنج کتاب تشکیل شده و در آخر هر کتاب، لفظ «آمین» تکرار شده است و اغلب پژوهشگران بر آنند که این لفظ را جمع کنندگان کتاب در آخر هر کتاب افزوده‌اند (باید توجه داشت که مزامیر فعلی موجود در کتاب مقدس، کلمه آمین ندارد).

به هر حال، کتاب اول ۴۱ مزمور است؛ کتاب دوم ۳۱؛ کتاب سوم و چهارم هر یک ۱۷ مزمور و کتاب پنجم ۴۴ مزمور دارد.

محتوا و مفاهیم مزامیر در یک جمع‌بندی، در عناوین زیر خلاصه می‌شود:

۱. مزامیر حمد و تسبیح که شامل تعدادی مزمور است.
۲. مزامیر شکر که در برابر الطاف الهی به انسان‌ها، گفته شده است.
۳. مزامیر مربوط به توبه.
۴. مزامیر سیاحت (درباره سرگذشت کسانی که مشمول عنایت یا غضب خداوند شدند).
۵. مزامیر تاریخی که در مورد الطاف و رحمت خداوند به قوم بنی‌اسرائیل است.

۶. مزامیر نبوتی که بر اساس وعده خدا به داود علیه السلام و فرزندان اوست.

۷. مزامیر تعلیمی که شخص داود علیه السلام را به این امور سفارش می‌کند:

الف) خصایص عادلان و ویژگی‌های شریران؛

۱. این واژه، گاهی جمع «مزمار» به معنای نی نیز نقل شده است.

ب) مقدّس و پاک بودن شریعت الهی؛

ج) بی‌ارزش بودن زندگی دنیا؛

د) تکالیفی که بر حاکمان واجب است؛

۸. مزامیر دعا برای گنهکاران (باید توجه داشت که اکثر این مزامیر منسوب به

داود علیه السلام است؛ نه همه آنها).^۱

۲. نغمه داودی

از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که حضرت داود علیه السلام نغمه بسیار زیبایی داشت؛ آن‌گونه که نه تنها انسان‌ها مجذوب صوت زیبای او می‌شدند، بلکه هنگامی که در محراب عبادت مشغول مناجات می‌شد، پرندگان نیز می‌آمدند و در کنار یا بر بدن او می‌نشستند.

و از آن‌جا که بهشت، کانون بهترین‌هاست در خطبه مزبور نقل شده که داود علیه السلام قاری اهل بهشت است.

«ابن ابی‌الحدید» نیز به روایتی اشاره می‌کند که همین معنا را در بر دارد؛ می‌گوید: «وَرَدَ فِي الْخَبَرِ: دَاوُدُ قَارِيٌّ أَهْلُ الْجَنَّةِ؛ داود علیه السلام قاری بهشتیان است».^۲

۳. زهد انبیا

درباره این‌که چرا این پیامبران بزرگ این‌گونه زندگی را بر خود تنگ می‌گرفتند، به طوری که برای هیچ‌یک از ما قابل تحمل نیست، سخنی داریم که در پایان خطبه پس از شرح زهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیان خواهد شد.



۱. اقتباس از: قاموس کتاب مقدّس، نوشته مسترها کس.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۳۱.

بخش پنجم

فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةَ لَمَنْ تَأْسَى، وَعَزَاءٌ
/ o Y } Tü-°I , k M wFF-°I&I 9jBLÄ°IK e E / qÄUj -°
,Hdz f B *°ÄÑ E é E/Hüç B oÄ ° ,Hé- ç B *°A é ç
¼E aÄ ,BqÜ ¼E M B *°A aÄS â oÄ,HäMB *°A ½ -i E
H { oÆ , oÜd ùH { oÜè , é AMH { ü AM »H lw &A
B/B-è ÄU , ° wn &I ü AMB/Ble AB ùj ° ° / oÆ ù
/&I o¼Ej Ä jBd ½ , °HÜB M ü ° , ° wn &I oÆ

ترجمه

(تو ای مسلمان!) به پیامبر پاک و پاکیزه ات ﷺ تأسی جوی؛ زیرا در او سرمشقی است برای آن کس که می خواهد تأسی جوید و رابطه ای است عالی برای کسی که بخواهد به او مربوط شود، محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبرش تأسی جوید و در پی او گام بردارد. او به اندازه نیاز از دنیا بهره گرفت و هرگز تمایلی به آن نشان نداد. اندامش از همه مردم لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود. دنیا (از سوی خدا) به وی عرضه شد، ولی آن را نپذیرفت. او می دانست چه چیزی مبعوض خداست پس آن را مبعوض می شمرد، و چه چیز نزد خدا حقیر است پس آن را حقیر می دانست و چه چیز نزد او کوچک است پس آن را کوچک می دید. و اگر در ما چیزی جز محبت به آنچه مورد خشم خدا و رسولش می باشد، و نیز بزرگ شمردن آنچه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده اند وجود نداشته باشد، همین امر برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است!

شرح و تفسیر

سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر دنیاپرستان

می دانیم که خداوند پیامبران خود را از جنس بشر قرار داد تا بتوانند الگو و سرمشق در همه زمینه‌ها باشند؛ چراکه اگر از جنس فرشته و مانند آن بودند هرگز چنین مطلبی ممکن نبود و مهم‌ترین برنامه انبیا که تعلیمات عملی آن‌هاست به تعطیلی می‌گرایید.

گوینده، هر قدر توانا و نویسنده هر قدر فصیح و بلیغ باشد، تأثیر پند و اندرزهایش هرگز به اندازه سرمشق‌های عملی نیست و آنچه مردم از اعمال پیشوایان الهی بهره می‌گیرند قابل مقایسه با چیزی که از سخنانشان استفاده می‌کنند نیست؛ به همین دلیل، امام علیه السلام برای مبارزه با دنیاپرستی دلباختگان به دنیا، نه در آن زمان، بلکه در هر دورانی، به سراغ برنامه عملی آن‌ها می‌رود و بعد از ذکر چند نمونه از انبیای پیشین به سراغ زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از همه آموزنده‌تر است، می‌رود و پیش از ذکر جنبه‌های عملی به دیدگاه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره دنیا اشاره می‌فرماید.

ابتدا می‌فرماید: «(تو ای مسلمان!) به پیامبر پاک و پاکیزه‌ات صلی الله علیه و آله تأسی جوی؛ زیرا در او سرمشقی است برای آن‌کس که می‌خواهد تأسی جوید و رابطه‌ای است عالی برای کسی که بخواهد به او مربوط شود، محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبرش تأسی جوید و در پی او گام بردارد»؛ (فَتَأْسِ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى، وَعَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى. وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْأُمَّتَاسِي بِنَبِيِّهِ، وَالْمُقْتَصِ الْإِثْرِهِ).

۱. «مقتص» از ریشه «قص» بر وزن «نص» به معنای قطع کردن و بریدن چیزی است و از آن جا که به هنگام چیدن مو و ناخن یکی را بعد از دیگری می‌چیند یا می‌برد این واژه، به معنای دنبال کردن اثر چیزی نیز نقل شده است.

«قصه» نیز به معنای دنباله‌گیری سرگذشت و داستانی است. «قصاص» نیز از همین معنا گرفته شده است.

سپس اشاره به دیدگاه آن پیشوای بزرگ درباره دنیا کرده، می‌افزاید: «او به اندازه نیاز از دنیا بهره گرفت و هرگز تمایلی به آن نشان نداد. اندامش از همه مردم لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بود. دنیا (از سوی خدا) به وی عرضه شد، ولی آن را نپذیرفت. او می‌دانست چه چیزی مبعوض خداست پس آن را مبعوض می‌شمرد، و چه چیز نزد خدا حقیر است پس آن را حقیر می‌دانست و چه چیز نزد او کوچک است پس آن را کوچک می‌دید»؛ (قَضَمَ^۱ الدُّنْيَا قَضْمًا، وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا. أَهْضَمَ^۲ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا^۳، وَأَخْمَصُهُمْ^۴ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أُبْعَضَ شَيْئًا فَأُبْعَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ).^۵

اشاره به این‌که او با تمام وجودش تسلیم خواست خدا بود؛ هرچه را خدا دوست می‌داشت او دوست می‌داشت و هرچه را خدا دشمن می‌داشت او هم دشمن می‌داشت. تمام این جمله‌ها اشاره به زرق و برق دنیای فریبنده است؛ دنیا، هم مبعوض و حقیر است، هم صغیر و کوچک. نکته اصلی این‌جاست که سرچشمه مظالم و ستم‌ها، جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها همه و همه حب دنیا است. آن‌کس که با دیده نفرت و حقارت به زر و زیورهایش بنگرد، هرگز شیفته و مفتون آن نخواهد شد و کمتر به گناه آلوده خواهد شد.

۱. «قَضَم» در اصل به معنای جویدن چیزهای خشک است در مقابل «خَضَم» که جویدن اشیای تر و بلعیدن آن‌هاست. و در این‌جا «قَضَم» به معنای بهره‌گیری کم از دنیا است.

۲. «أَهْضَم» از ریشه «هَضَم» بر وزن «قَدَم» به معنای لاغر شدن پهلوی و فرورفتگی آن است و هضم غذا را از این نظر هضم می‌گویند که برآمدگی شکم و پهلوی بعد از هضم فرو می‌نشیند.

۳. «كَشْح» به معنای پهلوی است.

۴. «أَخْمَص» از ریشه «خَمَص» بر وزن «شَمَس» به معنای فرورفتگی شکم بر اثر گرسنگی است.

۵. فرق بین «صغیر شمردن» و «حقیر شمردن» در این است که حقیر، معمولاً در مورد کیفیت گفته می‌شود؛ مثلاً انسانی که از علم و دانش و صفات برجسته محروم است حقیر شمرده می‌شود و صغیر به چیزی می‌گویند که مقدار آن از نظر کمیت، کم باشد؛ همانند انسان کم سن و سال و مانند آن؛ اشاره به این‌که دنیا، هم کم ارزش است و هم اندک.

و در ادامه این سخن در یک نتیجه گیری روشن چنین می فرماید: «(بنابراین) اگر در ما چیزی جز محبت به آنچه مورد خشم خدا و رسولش می باشد، و نیز بزرگ شمردن آنچه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده اند وجود نداشته باشد، همین امر برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است!»؛ (وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيْنَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ).

آری، سعادت هر دو جهان ما و صداقت ما در ادعای ایمان به خدا و پیامبر در این است که آنچه را آن ها بزرگ شمرده اند بزرگ بشمریم و آنچه را کوچک شمرده اند کوچک بدانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله با زرق و برق دنیا و مظاهر فریبنده اش مخالف بود؛ چگونه ممکن است ادعای ایمان به او کنیم و این مواهب فریبنده را بزرگ بشمریم و همه ارزش ها را در پای آن قربانی کنیم؟!

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا این حد از غذا پرهیز می کرد که از همه مردم شکمش خالی تر بود، چگونه می توانست در میدان های نبرد و در برابر دشمن آن گونه استقامت کند که علی علیه السلام می فرماید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبُ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ هنگامی که آتش جنگ شعله می کشید ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم؛ چراکه در آن لحظه، کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله به دشمن نزدیک تر نبود».^۱

همین پرسش درباره حضرت علی علیه السلام نیز مطرح است که با آن قدرت نمایی در جنگ های بدر، احد، خیبر، حنین و احزاب در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و در جمل، صفین و نهروان در زمان خودش چگونه غذایش نان جو خشکیده بود؟! پاسخ این سؤال را خود آن حضرت در نامه معروف «عثمان بن حنیف» بیان

فرموده است: «الْأِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَضْلَبُ عُوْدًا وَالرَّوَاتِعُ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُوْدًا وَالنَّابِتَاتِ الْغُدِّيَّةَ أَقْوَى وَقُوْدًا وَأَبْطَأُ حُمُوْدًا؛ آگاه باشید! درختان بیابانی، (که از آب و غذای کمتری استفاده می‌کنند) چوبشان محکم‌تر است و درختان سرسبز که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازک‌تر (و کم‌دوام‌تر) است همچنین درختانی که در بیابان می‌رویند و تنها با آب بارانی سیراب می‌شوند، آتششان شعله‌ورتر و پردوام‌تر است»^۱.

بنابراین، پرخوری، دلیل بر قوّت و قدرت نیست. همان اعراب بیابانی که از غذای مختصری بهره می‌گرفتند، در میدان‌های نبرد ایران و روم در مقابل افسران و سربازانی که از غذاهای رنگین استفاده می‌کردند چنان مقاومت نمودند که همگان را به حیرت افکندند.

نکته دیگر این‌که آنچه سرنوشت جنگجویان را در میدان نبرد تعیین می‌کند، روحیه بالای آنهاست، نه غذاهای رنگین؛ و این بزرگواران (پیامبر ﷺ و علی عليه السلام) در بالاترین حدّ روحیه بودند؛ لذا کسی در شجاعت به پای آنها نمی‌رسد.

این نکته نیز قابل توجه است که آنچه درباره تغذیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی عليه السلام در تواریخ نقل شده مفهومی این نیست که همیشه و در تمام عمر این‌گونه غذا می‌خوردند؛ بلکه منظور این است که آنها هرگز به غذای خاصی مقید نبودند.

بخش ششم

يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جَائِسَةً الْعَبْدِ، وَيَخْرِفُ
, û^ai ö j o , nÄ^oInBd °Kfo , MYk Mço , aÄ^o k M
» ùB ã Ü ùo B T°Aù¼ Ti TMBM aÄoT°A¼
B *°Ro fl °Roè »AA »Bù, « Å Lô]A pE ke ß
Ke E , v û »j ½Bofl RBE , LÜMBk°A ÅÇ oÄFu /< ðnB p
, GA ç BkÜÄ , H{Bn B«¼mh T °, « Åj ÅBTp K AE/E
, K Ä^oÜj ÅB h { E, u û «°A ½B] oi Fù, HÜB ù] o
/o L°j ÅBLô

/k«Äofm ¼E , Boè « ¼Eü AMH { ü AM ½ mf

ترجمه

پیامبر ﷺ روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع، همچون بردگان می نشست، با دست خود پارگی کفش خویش را می دوخت و با دست خود لباسش را وصله می زد. بر مرکب برهنه سوار می شد و (حتی) کسی را پشت سر خود سوار می کرد. پرده ای بر در اتاق خود دید که در آن تصویرهایی بود. همسرش را صدا زد و فرمود: آن را از نظرم پنهان کن که هر زمان چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زر و زیور آن می افتم. به این ترتیب با قلب خود (و تمام وجودش) از زر و زیور دنیا روی گردان بود و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست داشت زر و زیور آن همواره از چشمش پنهان باشد؛ مبدا از آن لباس فاخری برای خود تهیه کند و دنیا را قرارگاه خویش پندارد و امید اقامت در آن را

داشته باشد؛ در نتیجه آن را از جان خود بیرون راند و از قلب خود دور ساخت و از دیدگانش پنهان کرد (آری!) چنین است آن کسی که چیزی را مبعوض می‌دارد و نگاه کردن به آن و یادآوری آن را نیز مبعوض می‌شمرد.

شرح و تفسیر

زندگی زاهدانه پیامبر صلی الله علیه و آله

در بخش گذشته این خطبه، امام علیه السلام به طور کلی از مقام زهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقتدا و تأسی به او سخن می‌گفت؛ ولی در این بخش، مصداق‌هایی از آن را بیان می‌فرماید و زهد و تواضع پیامبر صلی الله علیه و آله را در خلال اعمال روزانه‌اش نشان می‌دهد و به هفت موضوع اشاره می‌کند که نشانی آشکار از زهد و فروتنی آن پیشوای بزرگوار است؛ می‌فرماید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی زمین (بدون فرش) می‌نشست و غذا می‌خورد و با تواضع، همچون بردگان می‌نشست، با دست خود پارگی کفش خویش را می‌دوخت و با دست خود لباسش را وصله می‌زد. بر مرکب برهنه سوار می‌شد و (حتی) کسی را پشت سر خود سوار می‌کرد.^۱ پرده‌ای بر در اتاق خود دید که در آن تصویرهایی بود. همسرش را صدا زد و فرمود: آن را از نظرم پنهان کن که هر زمان چشمم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زر و زیور آن می‌افتم»؛ (وَلَقَدْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ،

۱. از مطالعه تاریخ چنین استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این کار را بارها تکرار فرمود، گاه اسامه را پشت سر خود می‌نشانند؛ گاه فضل بن عباس و گاه افراد دیگری از دوستانش را؛ تا آن جا که بعضی از مورخان، عدد آن‌ها را تا ۳۳ نفر شماره کرده‌اند. (شرح بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۲، ص ۴۳۷) و از نکات جالب این که در حدیثی آمده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از سفر باز می‌گشت، کودکان مدینه به استقبالش می‌شتافتند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌داد آن‌ها را بلند کنند. بعضی را پشت سر و بعضی را پیش روی خود سوار می‌کرد و به اصحاب و یارانش نیز سفارش می‌کرد که آن‌ها را سوار کنند و بعد از آن، کودکان افتخار می‌کردند که بر مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شدند. (محجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۶۶)

وَيَخْصِفُ^۱ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْفَعُ^۲ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ^۳ الْحِمَارَ الْعَارِي، وَيُؤَدِفُ^۳ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السُّتْرَ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةَ - لِأَخْدِي أَرْوَاجِهِ - عَيْبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَّارِ فَهَهَا».

جمله «يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ» (روی زمین می نشست و غذا می خورد) اشاره به این است که در آن زمان افراد نیازمند فرشی نداشتند که بر آن بنشینند، به ناچار روی زمین می نشستند؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز همانند آن‌ها زندگی می کرد.

جمله «يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ؛ همچون غلامان می نشست» اشاره به نشستن متواضعانه آن حضرت است؛ نه همچون متکبران که یک پا را بر روی دیگری می اندازند و به حال غرور می نشینند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غالباً دو زانو می نشست که طرز نشستن غلامان بود؛ زیرا هم متواضعانه تر است و هم آمادگی بیشتری برای برخاستن و اطاعت در آن است.

در حدیثی نقل شده است: زن بدزبانی از کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذشت؛ در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همچون غلامان نشسته بود. گفت: ای محمد! تو همچون بندگان می نشینی؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وَأَيُّ عَبْدٍ أَعْبُدُ مِنِّي؛ کدام بنده از من بنده تر است».^۴ جمله «وَيَكُونُ السُّتْرَ...» اشاره به داستانی است که از عایشه نقل شده که پرده‌ای پرنقش و نگار و دارای عکس موجودات ذی روح تهیه کرده و بر در اتاق آویخته بود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دیدن آن ناراحت شد؛ چراکه جنبه زینتی داشت

۱. «يَخْصِفُ» از ریشه «خَصَف» بر وزن «وصف» به معنای وصله کردن و پارگی را دوختن است. این واژه در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیزی است و به همین مناسبت به دوختن کفش و لباس اطلاق شده است.

۲. «يَرْفَعُ» از ریشه «رَفَع» بر وزن «رفع» به معنای وصله کردن است.

۳. «يُؤَدِفُ» از ریشه «رَدَف» بر وزن «حرف» به معنای قرار گرفتن پشت سر چیزی است؛ لذا به کسی که پشت سر دیگری بر مرکب سوار می شود «رَدِيف» می گویند.

۴. کافی، ج ۶، باب الأكل متکنا، ص ۲۷۱، ج ۲. (با تلخیص)

و فرمود: دیدن آن، مرا به یاد دنیا و زرق و برق آن می اندازد. دستور داد آن را فوراً برداشتند.^۱

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «به این ترتیب با قلب خود (و تمام وجودش) از زر و زیور دنیا روی گردان بود و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست داشت زر و زیور آن همواره از چشمش پنهان باشد مبادا از آن لباس فاخری برای خود تهیه کند و دنیا را قرارگاه خویش پندارد و امید اقامت در آن را داشته باشد»؛ (فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتَهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا^۲، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا، وَلَا يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا).

اشاره به این که در قلب انسان، دو محبت با هم نمی گنجد. هرگاه مفتون و فریفته دنیا شود، محبت خدا و نعمت های جهان دیگر از قلب او بیرون می رود و تا محبت زر و زیور این جهان را از دل بیرون نکند، جایی برای محبت خدا وجود ندارد؛ همچنین اگر دلبسته دنیا و زرق و برق آن شد، آن را قرارگاه همیشگی خود می پندارد و جایی برای عشق به خدا و آخرت باقی نمی ماند. این معنا درباره همه انسان ها صادق است و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نمونه بارزی از آن محسوب می شود. در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده، چنین می خوانیم که فرمود: «مَالِي وَ لِلدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي وَ مَثَلُهَا كَمَثَلِ الرَّأِكِبِ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَقَالَ تَحْتَهَا ثَمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا؛ مرا با دنیا چه کار؟ مثل من در برابر دنیا همچون شخص سواری است که در یک روز داغ

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷؛ ولی در این حدیث به جای ستر (پرده) نمرقه (به معنای بالش) نقل شده است.

۲. «ریاش» جمع «ریش» در اصل به معنای پره های پرندگان است و از آن جاکه پره های آن ها لباس طبیعی زیبایی است و گاه به رنگ های مختلف است این واژه به هرگونه لباس زینتی و نیز به هرگونه زینت اطلاق می شود و در جمله بالا هر دو معنا محتمل است.

تابستان در بیابانی به درختی می‌رسد، کمی در زیر درخت استراحت می‌کند سپس آن را ترک می‌گوید.^۱

آنگاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «(چون دنیا چنین بود) در نتیجه آن را از جان خود بیرون راند و از قلب خود دور ساخت و از دیدگانش پنهان کرد (آری!) چنین است آن کسی که چیزی را مبعوض می‌دارد و نگاه کردن به آن و یادآوری آن را نیز مبعوض می‌شمرد»؛ (فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَأَشْخَصَهَا^۲ عَنِ الْقَلْبِ، وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ، وَأَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ).

در این جا این پرسش پیش می‌آید که چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام این همه در مذمت دنیا سخن می‌گوید و آن را تحقیر می‌کند؟ این سؤال، پاسخ زنده‌ای دارد که به خواست خدا در پایان خطبه بیان خواهیم کرد.



۱. کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا والزهد فيها، ص ۱۳۴، ح ۱۹ (توجه داشته باشید که جمله «قال تحتها» از قیلوله به معنای استراحت یا خواب نیم‌روز است).

۲. «اشخصها» از ریشه «شخص» بر وزن «خلوص» در اصل به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است که معمولاً نشانه وحشت است؛ سپس به خارج ساختن ناگهانی کسی یا چیزی از مکانی اطلاق شده است.

بخش هفتم

مَا يَدُلُّكَ عَلَىٰ مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا: ﷺ &I ñ wn ù ¼ ß k Û

/ T ð è À ì ½ B ù ñ B p «Å S p , T B ì ¼ B ù ì B] l A
, »BE ñ B ¼ B ! »BE ÷ E ñ M G k d ½ & I ÷ of E: «Ä M ì B» o è « ã
¼ E Ä ã , ¼ of E ñ B ¼ A , è Ä I ù ß B è Ä I & I J m f k Û
/ « ¼ B «° A o c E; Å B A , ° B * ° A v M W e o ô ¼ B E k ç & I
, a ° I; ¼ E ù A , \ ° ¼ ° , o Y } T I , I M F ½ w F Û
G m k ½ , « ° B M z L ½ , Å B a ° H a Å ﷺ G k d ¼ Ñ Ä] & I ¼ B ù
ì é ° / H a w o i I j n , H - i B * ° A ½ Z o i / M Ü Ä B
è Å E B - ù / M Å J B] E , a L v ° é ½ T e , o \ e a Å G \ e
& I ! I Ü Å F a » G k ç B , Ä T H a w M B a Å Ä E; e B k « Å & I « ½
: Ñ ç B ñ B k Û / B Ä C A; ½ S d T w I T e m T Ä n k ½ S Ä c n k Û
! o v ° A; Û ð k - d b B L ° A k « Ä ù , « Å J o ô I : S Ä ù ? « Å B m L U E

ترجمه

در زندگی رسول خدا ﷺ اموری است که تو را به بدی‌ها و عیوب دنیا راهنمایی می‌کند؛ چراکه او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند، و با این‌که او (در پیشگاه خدا) مقام و منزلتی بس عظیم داشت، زینت‌های دنیا از او دریغ داشته شد؛ بنابراین هرکس باید با عقل خودش بنگرد که آیا خدا با این کار پیامبرش را گرامی داشت یا به او اهانت کرد؟ اگر کسی بگوید: خدا با این کار (گرفتن زخارف دنیا از آن حضرت) به او اهانت کرده - سوگند به پروردگار متعال! - دروغ

گفته است، دروغی بزر ، و اگر بگوید: او را گرامی داشته پس باید بداند که دیگران را (که غرق زینت‌های دنیا هستند) گرامی نداشته است؛ چراکه دنیا را برای آن‌ها گسترده و از مقرب‌ترین افراد به خودش دریغ داشته است؛ بنابراین (کسی که می‌خواهد سعادت‌مند شود) باید به پیامبر خود تأسی جوید، گام در جای گام‌هایش نهد و از هر دری که او داخل شده وارد شود و الا از هلاکت (و گمراهی) ایمن نخواهد بود؛ زیرا خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت و بشارت‌دهنده بهشت و بیم‌دهنده کفر قرار داده است. او با شکم گرسنه از این جهان رحلت کرد و با سلامت (روح و ایمان) به سرای دیگر وارد شد. او تا آن زمان که از جهان رخت بریست و دعوت حق را اجابت کرد سنگی روی سنگ نهاد (و خانه محکمی برای خود نساخت) چه منت بزرگی خدا بر ما نهاده که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده، تا راه او را بپوییم و قدم در جای قدم‌های او نهیم. به خدا سوگند! آن قدر این پیراهنم را وصله زدم که از وصله‌کننده آن شرم دارم، (تا آن جا که) کسی به من گفت: چرا این پیراهن کهنه را دور نمی‌افکنی؟ گفتم: از من دور شو! صبحگاهان، رهروان شب را ستایش می‌کنند! (و فردای قیامت وضع ما روشن می‌شود).

شرح و تفسیر

چرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تأسی بجوییم؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، همان مطلب مهمی را که در بخش‌های قبل در نکوهش دنیا و دنیاپرستان بیان فرمود، از طریق دیگر و با تأکید بیشتر تعقیب می‌کند. نخست به صورت یک استدلال منطقی می‌فرماید: «در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله اموری است که تو را به بدی‌ها و عیوب دنیا راهنمایی می‌کند؛ چراکه او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند، و با این‌که او (در پیشگاه خدا) مقام و منزلتی

بس عظیم داشت، زینت‌های دنیا از او دریغ داشته شد؛ (وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِيءِ الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا: إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ^۱، وَزَوَيْتَ^۲ عَنْهُ زَخَارِفَهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ^۳).

سپس با این مقدمه به این استدلال منطقی می‌پردازد: «بنابراین هرکس باید با عقل خودش بنگرد که آیا خدا با این کار پیامبرش را گرامی داشت یا به او اهانت کرد؟ اگر کسی بگوید: خداوند با این کار (گرفتن زخارف دنیا از آن حضرت) به او اهانت کرده - سوگند به خدای بزرگ! - دروغ گفته است، دروغی بزرگ، و اگر بگوید: او را گرامی داشته پس باید بداند که دیگران را (که غرق زینت‌های دنیا هستند) گرامی نداشته است؛ چراکه دنیا را برای آن‌ها گسترده و از مقرب‌ترین افراد به خودش دریغ داشته است؛ (فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ: أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ! فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ - وَاللَّهُ الْعَظِيمِ - بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَزَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ).

فراموش نکنیم که در گذشته گروهی از ثروتمندان بودند که ثروت خود را دلیل بر عنایت و توجه خاص الهی می‌شمردند و در نتیجه فقرا و نیازمندان را راندگان درگاه الهی می‌پنداشتند و همین تفکر، سبب می‌شد که دیگران را به جمع‌آوری ثروت - از هر طریق ممکن - تشویق کنند.

به همین دلیل می‌گفتند: اگر خدا می‌خواست کسی را به نبوت مبعوث کند باید یکی از ثروتمندان بزرگ این دو شهر (مکه و طائف) را برای این کار برمی‌گزید

۱. «خاصة» به معنای نزدیکان انسان است؛ ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه «خاصه» را که اسم فاعل است به معنای مصدری تفسیر کرده‌اند که مفهومی این است: با خصوصیتی که او در پیشگاه خدا داشت در دنیا گرسنه بود؛ ولی این تفسیر بعید به نظر می‌رسد.

۲. «زویت» از ریشه «زی» بر وزن «حی» به معنای دور کردن چیزی است.

۳. «زلفه» به معنای مقام و موقعیت است.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۱ سپس در آیات بعد به آن‌ها پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: «اگر نه این بود که مواهب مادی سبب می‌شد که همه مردم، راه انحراف را در پیش گیرند، ما برای کافران خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و پلکان‌هایی که از آن بالا بروند... و انواع زینت‌ها که از آن بهره گیرند ولی تمام این‌ها متاع حیات دنیاست (و در پیشگاه خدا ارزشی ندارد) و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است» ﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَّكُونَ * وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲.

امام علیه السلام در این جا با یک برهان قاطع این تفکرات غلط را از ذهن‌ها می‌زداید. به یقین، خداوند بیشترین عنایت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت؛ در حالی که او را از زرق و برق دنیا محروم کرده بود، هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید: خدا به پیامبر بزرگش اهانت کرد؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که امکانات مادی و زر و زیورهای آن هرگز دلیل بر شخصیت کسی نیست.

به همین دلیل، به دنبال این سخن، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «بنابراین (کسی که می‌خواهد سعادت‌مند شود) باید به پیامبر خود تاسی جوید، گام در جای گام‌هایش نهد و از هر دری که او داخل شده وارد شود و الاً از هلاکت (و گمراهی) ایمن نخواهد بود»؛ ﴿فَتَأْسَىٰ^۳ مُتَأَسِّ بْنِبِيِّهِ، وَأَقْتَصَّ أَثْرَهُ، وَوَلَّجَ مَوْلَجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ﴾.

۱. زخرف، آیه ۳۱.

۲. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۳. «فَتَأْسَىٰ» در غالب نسخه‌های نهج البلاغه «تَأْسَىٰ» به صورت مزبور (فعل ماضی) ذکر شده است؛ ولی از آن معنای امر استفاده می‌شود به قرینه جمله «وَالْآفَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ» اما در تعداد کمی از نسخ به صورت «فَلْيَتَأَسَّ» نقل شده که فعل امر است.

و در تکمیل آن می‌افزاید: «زیرا خداوند، محمد ﷺ را نشانه قیامت و بشارت دهنده بهشت و بیم‌دهنده کيفر قرار داده است. (و این پیامبر با این مقام و عظمت) با شکم گرسنه از این جهان رحلت کرد و با سلامت (روح و ایمان) به سرای دیگر وارد شد. او تا آن زمان که از جهان رخت بریست و دعوت حق را اجابت کرد سنگی روی سنگ نهاده (و خانه محکمی برای خود نساخت)؛ «فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَمُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ. خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا، وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ، حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ، وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ».

اشاره به این که آن پیامبری که این همه عظمت داشت که نشانه قیامت و بشیر و نذیر الهی شمرده می‌شد، چنان زندگانی ساده و زاهدانه‌ای داشت که با شکم سیر از دنیا نرفت و خانه مستحکمی برای خود نساخت (البته پیامبر اکرم ﷺ حجره‌هایی برای همسرانش در کنار مسجد ساخته بود که از گل و شاخه‌های درخت نخل بود و تعبیر به «لم يضع حجراً على حجر» اشاره به خانه‌های مستحکم ثروتمندان است که آن را با سنگ‌های محکم می‌ساختند).

آنگاه چنین نتیجه می‌گیرد: «چه منت بزرگی خدا بر ما نهاده که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده، تا راه او را بپوییم و قدم در جای قدم‌های او نهیم»؛ (فَمَا أَكْبَرُ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلْفًا نَتَّبِعُهُ، وَقَائِدًا نَطَأُ عَقْبَهُ!).

آری، یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند بر انسان‌ها وجود پیشوایان بزرگ و آگاه است که تمام حرکات و سکنتات زندگی آن‌ها آموزنده است و هیچ قوم و ملتی همچون مسلمین جهان از این موهبت عظیم بهره‌مند نشده‌اند؛ گرچه پیشوایان بزرگی داشتند ولی پیامبر اسلام ﷺ پیشوای همه پیشوایان راستین است و چه کفران نعمتی از این بالاتر که با وجود چنین رهبری در گمراهی بمانیم و از زندگی او درسی نیاموزیم!

سپس امام علیه السلام برای این که ثابت کند اگر چنین سخنی می گوید خود قبل از هر کس به آن عمل کرده و دقیقاً گام در جای گام پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده، می فرماید: «به خدا سوگند! آن قدر این پیراهنم را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم، (تا آن جا که) کسی به من گفت: چرا این پیراهن کهنه را دور نمی افکنی؟ گفتم: از من دور شو. صبحگاهان، رهروان شب را ستایش می کنند! (و فردای قیامت وضع ما روشن می شود)»؛ (وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ^۱ مِدْرَعَتِي^۲ هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا. وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ: أَعْرَبُ^۳ عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى!).

از این تعبیر به روشنی استفاده می شود که گاه، امام علیه السلام پیراهن خود را برای وصله زدن به دیگری می داد (هر چند گاهی خودش شخصاً به این کار اقدام می فرمود) و آن قدر وصله در کنار وصله زده شده بود که امام علیه السلام از وصله کننده شرم داشت و با این حال، حاضر به ترک آن و تهیه لباس جدید نبود.

چقدر فرق است بین زندگی آن حضرت و کسانی که برای هر فصل و هر زمان و مکان، لباس دارند. برای مجلس شادی لباسی و برای مجلس عزا لباسی دیگر؛ برای سفر و برای حضر و برای خواب و بیداری هر کدام لباسی تهیه کرده اند و از آن اسفانگیزتر این که بسیاری از لباس های خود را به دور می افکنند؛ تنها به علت این که از مد افتاده! بی آن که کهنه یا فرسوده یا پاره شده باشد!!

جمله «عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى!» ضرب المثل معروفی است در میان

۱. «رَقَعْتُ» از ریشه «ترقیع» به معنای وصله کردن است و امروز این واژه در خصوص پیوند اعضا نیز به کار می رود.

۲. «مدرعة» لباس پشمینه است.

۳. «اعرب» از ریشه «عروب» گرفته شده و در این جا به معنای دور شدن و پنهان شدن است.

عرب و مفهوم آن، چنین است: آن‌ها که به موقع، سختی‌ها و ناملایمات را تحمل می‌کنند، هنگامی که به مقصد می‌رسند از کار خود خشنودند و حمد خدا را به جا می‌آورند و دیگران هم آنان را می‌ستایند.^۱

نکته

دنیاطلبی

هر قدر در آمار گناهان و برخوردهای خشونت‌آمیز اجتماعی بیشتر مطالعه کنیم، هر اندازه پرونده‌های کیفری و حقوقی را زیر و رو کنیم، به عمق این گفتار پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشتر پی می‌بریم که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ دنیاپرستی سرچشمه همه گناهان است».

جالب این‌که این سخن را نه فقط پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود، بلکه از پیشوایان بزرگ دیگر همچون امام صادق و امام سجاده عَلَيْهِمَا السَّلَام نیز نقل شده و در حدیثی نقل شده است که پیامبران پیشین نیز بر این مطلب تأکید کردند.^۲

و اگر درست دقت کنیم عمده‌ترین مظاهر دنیاپرستی را می‌توان در سه چیز خلاصه کرد: حُبِّ مال، حُبِّ جاه و حُبِّ شهوت.

هیچ جامعه‌ای به فساد کشیده نشد و هیچ جنگی در عالم رخ نداد، مگر

۱. بیشتر شارحان نهج البلاغه «یحمد» را به صورت فعل معلوم نوشته‌اند و طبعاً برای «سری» معنای مصدری قائل‌اند (سری یعنی ره سپردن شبانه) در این صورت مفهوم جمله چنین می‌شود: صبحگاهان گروهی که در شب رهروی کردند و به مقصد رسیدند خدا را سپاس می‌گویند یا وامانندگان آن‌ها، سپاس می‌گویند. ولی در بعضی از نسخه‌ها «یحمد» به صورت فعل مجهول آمده است و طبعاً «سری» باید مصدر به معنای وصف باشد؛ یعنی رهروان شب؛ در این صورت چنین می‌شود: صبحگاهان گروه رهروان شب، ستایش می‌شوند. البته نتیجه هر دو نظر یکی است.

۲. مرحوم کلینی در کافی، ج ۲، باب حب الدنيا، ص ۳۱۷، ح ۸ حدیثی از امام سجاده عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که ریشه‌های هفت گانه گناه در آن تشریح شده و در آخر آن آمده است: «فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

به علت یکی از این سه چیز. بنابراین هرگاه بخواهیم اصلاحات را در جوامع اسلامی شروع کنیم باید از مبارزه با دنیاپرستی شروع کنیم.

این موضوع در جوامعی که از حالت فقر، ناگهان به غنا می‌رسند، ظهور و بروز بیشتری دارد؛ همچون جامعه اسلامی در قرون نخست؛ زیرا قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقر شدیدی همه مردم آن محیط را فرا گرفته بود؛ ولی فتوحات و غنائیم، ناگهان وضع را دگرگون ساخت و این جا بود که رقابت‌های مخرب و دنیاپرستی لجام‌گسیخته، دامان گروهی را گرفت و آن گروه را غرق گناه ساخت. از همین رو جای تعجب نیست که پیشوای بزرگ و آگاهی همچون علی علیه السلام برای دگرگون ساختن آن وضع نابسامان، داغ‌ترین خطبه‌ها را در مذمت دنیا و دنیاپرستان ایراد کند؛ دست مردم را بگیرد و به اعماق تاریخ انبیای پیشین ببرد و زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خودش را که در نهایت سادگی و زهد بود، ارائه دهد تا دنیاپرستان آن محیط از خواب غفلت بیدار شوند و مسیر خطرناک خود را تغییر دهند. برای نمونه در عصر عثمان - که اموال زیادی به بیت‌المال اسلام رسید و می‌بایست صرف عمران و آبادی کشورهای اسلامی و نجات محرومان می‌شد - گروهی از خویشاوندان و اطرافیان او بر آن اموال دست انداختند و هر یک ثروت عجیبی برای خویش فراهم ساختند که مرحوم علامه امینی در جلد هشتم الغدیر با عنوان «الکنوز المکتنزه ببركة الخليفة» (گنج‌های عظیمی که به برکت خلیفه به وجود آمد) بخشی از آن را با آمار دقیق از منابع اهل سنت نقل می‌کند و عدّه زیادی را همچون: مروان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، یعلی بن امیّه، عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت و کسانی دیگر برمی‌شمرد که هر یک آلف و الوفی را از بیت‌المال تصاحب کردند.

از جمله می‌نویسد: زید بن ثابت آن قدر شمش طلا و نقره از خود باقی گذاشت که ورثه او آن‌ها را با تیشه می‌شکستند و تقسیم می‌کردند. یعلی بن امیّه پانصد

هزار دینار از خود به ارث گذاشت و مزارع و باغات و منازل و مطالباتی نیز که از مردم داشت به صد هزار دینار می‌رسید (هر دینار، یک مثقال طلای مسکوک است).

و در مورد عبدالرحمن بن عوف نوشته‌اند: هزار شتر و سه هزار گوسفند و یک صد اسب و مقدار زیادی زمین زراعتی از خود به یادگار گذاشت. و امثال آنها، که با مراجعه به کتاب الغدير آمار و همچنین مدارک آن روشن می‌شود.^۱ با این حال، آیا بر پیشوای بزرگی همچون علی علیه السلام لازم نیست که همچون یک طیب آگاه دامن همت به کمر زند و از طریق تحقیر دنیا و دنیاپرستی و دنیاپرستان به درمان آن جامعه بیمار پردازد؟

بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند که چرا پیشوای اسلام - اسلامی که دین زندگی و پیشرفت و تمدن است - این‌گونه درباره دنیا سخن می‌گوید؟ امروز هم اگر بخواهیم جلوی جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها، و تجارت سوداگران مر، و خرید و فروش سلاح‌های مرگبار کشنده، و تأسیس مراکز فساد، و تجاوز به مال و ناموس دیگران را بگیریم، راهی جز این نیست که دنیا و دنیاپرستی آن‌چنان تحقیر شود که به صورت یک ضد ارزش درآید و مردم به زندگی ساده - که در حد کفاف است - قناعت کنند.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم که فرمود: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی‌ها در خانه‌ای نهاده شده و کلید آن خانه زهد در دنیا است».^۲

۱. الغدير، ج ۸، ص ۲۸۲ - ۲۸۴.

۲. کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا و الزهد فيها، ص ۱۲۸، ح ۲.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي صِفَةِ النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَتْبَاعِ دِينِهِ، وَ فِيهَا يَعِظُ بِالتَّقْوَى

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که از فضایل پیامبر و خاندانش علیهم السلام و پیروان آیینش سخن می‌گوید و در ضمن، مردم را به تقوا دعوت می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحه ۳۴۵

/ jB °UjBT °I jBL°IZB«-°I , a °I¼BoL°I , é -°In «°MI XAMI
/ k T½BnBY , kTÄ½B»B ôE; o\ { o i U\ { , owEo i Uwe
 \ d MªwnE/ U B¼kT½I ofl BM Å La M U\ , -Mk ° ½
i -ç , ° \ -°ñ ozAA M ö i E/ ù T½ Åj , ùB è Å ½ , ùB
ç wB A ô æL j -ù» / ° û-°LjBe I M j M, ° i k-°ñ kL°I M

۱. سند خطبه:

ظاهراً برای این خطبه، سندی جز نهج البلاغه به دست نیامده است و نویسنده مصادر نهج البلاغه نیز مدرکی برای آن نیافته و بزرگانی که بعد از مرحوم سید رضی آمدند، مانند علامه مجلسی و غیر او آن را از نهج البلاغه نقل کرده‌اند.

﴿Hج تَحَقَّقَتْ شِقْوَتُهُ، وَتَنَفَّصِمَ عُرْوَتُهُ، وَتَعَظُمَ كِبَوَتُهُ، وَيَكُنْ مَابُهُ إِلَى الْحَزَنِ

Ñ M°I AmÄ°I Ñ ä°I

⊗ j -°Ñ Lv°Ak { oTwe / ⊗ MBIÑf U&I äÄÑf E

/ Tön Nd ½ ⊗ k B°I, Tj

صفحة ۳۵۳

بخش دوم

/GNI \B-°I, Gh \B°B»B, TÄB &I ÜTM&IjBLÄ E
 /B°BT»I B °Ap ,BÄBÜ»I Bk°A °ò ;älwfü K ôn ,æM K n
 ,&I à h w j ½nAJ oCE/B«½ Id B½ äÜB ù Ì Ä B-ÄÄâ oÄfü
 B-°,B°E{ E B½ -ô &IjBLÄ «ÄÄé Ä!&I ¼Äâ n j ½BkÄM
 c B°Ä ü z°Anne B nmeBù /BU e B° o U BçÄù j ½ M TUEk ç
 S a qK ç: äç ¼ oÜfi nB ¼ ½ Tñ k ç B-MoLÄI /bjB °k\ -°I
 ì á Ü»I , q Ä ùò { K l , ÄB wE nB MS °A , °B E
 ZAp I Id M,BkÜùj IJ oÜMA%L ù; -Ä » n o w
 ¼ n dB ,¼ n qT ,¼ äwBT ,¼ oiBûT /BTnB ½
 ¼Bù; äÄMiB«°A U z °ì »B°I, v ü«°K °EIme ,&I jBLÄ,AnneBù
 /k ç Ñ Lv°I jk] Ö oä°A, çB ä°I ,câA o½ I

خطبه در یک نگاه

این خطبه، شامل سه بخش است:

در بخش اول، امیر مؤمنان علی علیه السلام به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صفات والای او و اهل بیت گرامی اش علیهم السلام اشاره می فرماید و آثار دعوت آن حضرت را در اظهار حق و از بین بردن باطل یادآور می شود و در مقام نتیجه گیری، اسلام را تنها آیینی می داند که عدم پذیرش آن، موجب بدبختی دنیا و آخرت است. در انتهای این بخش، از توکل بر خدا و درخواست هدایت از او سخن می گوید.

در بخش دوم طی بیان مشروحی مردم را به تقوا و اطاعت از فرمان الهی سفارش می کند و از دنیاپرستی بر حذر می دارد و با تعبیراتی بسیار آموزنده و پرمعنا به عبرت گرفتن از تغییرات و دگرگونی های جهان سفارش می فرماید.

بخش اول

أَبْتَعْتَهُ بِالنُّورِ الْمُهَيَّبِ، وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِي وَالْكِتَابِ
الْهَادِي. أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ؛ أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ،
وَتَمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ. مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، وَهَجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَآمَنَدَ مِنْهَا
صَوْتُهُ. أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَدَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ. أَظْهَرَ بِهِ
السَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَذْخُولَةَ، وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ
/ ٠ ù-°I Ñ M°IJAmÄ°I Ñ á°I¼qd °I Å MÐ , Ulf è ÄU , UoÅ
Å j -°Ñ Iv°Ak{ oTwe / Å Mß IÑf U&I ÅÑf Å
/ Tlon Ñd ½ Å k B°I, K|

ترجمه

خداوند او را با نور روشنی بخش و برهان آشکار و طریق واضح و کتاب
هدایت کننده، برانگیخت. خاندانش بهترین خاندانها، شجره فامیل او
(بنی هاشم) بهترین شجرهها، و شاخه هایش موزون است و میوه هایش در
دسترس همگان قرار دارد. زادگاهش مکه (مرکز خانه خدا) و هجرتگاهش
مدینه طیبه (مرکز جمعی از پاک بازان) بود. آوازه اش از آن شهر برخاست
و صدایش از آن جا به همه رسید.

خداوند او را با دلیل کافی و اندرز شافی و دعوت اصلاح گرانه، فرستاد.
به وسیله او احکام ناشناخته (ی پروردگار) را آشکار ساخت و بدعت هایی را که
به نام دین در شریعت الهی وارد شده بود ریشه کن کرد و احکامی را که اکنون نزد

ما روشن است بیان داشت؛ بنابراین کسی که جز اسلام آیینی برگزیند شقاوت و بدبختی دامن او را خواهد گرفت، دستگیره ایمانش از هم گسسته و سقوط او شدید خواهد شد و سرانجام، اندوهی طولانی و عذابی مهلک خواهد داشت. بر خدا توکل می‌کنم؛ توکلی همراه با توبه و بازگشت به سوی او و از او هدایت می‌طلبم، به راهی که به سوی بهشتش منتهی می‌شود و به منزلگاه مورد رضایش می‌رسد.

شرح و تفسیر

اوصاف دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله

امام علیه السلام در آغاز خطبه به معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیین او می‌پردازد و می‌فرماید: «خداوند او را با نور روشنی بخش و برهان آشکار و طریق واضح و کتاب هدایت‌کننده، برانگیخت»؛ (أَبْتَعْتَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِي^۱ وَالْكِتَابِ الْهَادِي).

منظور از «نور مضی» همان نور نبوت اوست که همه‌جا را روشن ساخت و «برهان جلی» اشاره به معجزات آشکار اوست. «منه‌اج بادی» شریعت واضح او را بیان می‌کند و «کتاب هادی» قرآن است که هدایتگر خلائق تا دامنۀ قیامت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه هر چهار جمله را اشاره به قرآن می‌دانند که امام علیه السلام از زوایای مختلف به آن نگریسته است؛ ولی آنچه در تفسیر آن گفتیم که هر یک به چیزی اشاره می‌کند، مناسب‌تر به نظر می‌رسد و جمعی از شارحان نهج البلاغه آن را پذیرفته‌اند.

۱. «بادی» از ریشه «بدو» بر وزن «سرو» به معنای آشکار شدن و وضوح کامل است و وصف شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله به بادی، اشاره به آن است که دستورات او مورد پذیرش خردمندان است.

در هر حال، کلام امام عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره به این می‌کند که ارکان چهارگانه دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از هر نظر کامل و قوی و سرچشمه آن، نور وحی بود و معجزات مختلف، برهان و دلیل آن و کتاب هدایت‌کننده‌ای همچون قرآن، بیانگر آن وقوانین و احکامش روشن، حساب‌شده و حکیمانه بود.

سپس به معرفی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هشت جمله کوتاه می‌پردازد و می‌فرماید: «خاندانش بهترین خاندان‌ها، شجره فامیل او (بنی‌هاشم) بهترین شجره‌ها، و شاخه‌هایش موزون است و میوه‌هایش در دسترس همگان قرار دارد. زادگاهش مکه (مرکز خانه خدا) و هجرت‌گاهش مدینه طیبه (مرکز جمعی از پاک‌بازان) بود. آوازه‌اش از آن شهر برخاست و صدایش از آن جا به همه رسید؛ (أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ؛ أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَثَمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ. مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، وَهَجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ^۱ عَلا بِهَا ذِكْرُهُ وَآمَتْ مِنْهَا صَوْتُهُ).

«متهدل» به معنای آویزان است و در این جا به معنای میوه‌ای است که در دسترس همگان قرار دارد.

پیروزی و موفقیت انسان در سایه امور مختلفی به دست می‌آید. شرافت خانواده و کرامت اصل و نسب و شخصیت والای بستگان و فرزندان، تولد در محلّ باارزش و فعالیت در محیط آماده، هر یک سهمی در پیروزی انسان دارند. و هرگاه در زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درست دقت کنیم می‌بینیم که علاوه بر شرف ذاتی آن حضرت، خداوند عوامل پیروزی را برای او فراهم ساخته تا بندگان را از این طریق هدایت کند؛ نسب او به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندش اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌رسد و از آن پدر و فرزند، شجاعت و ایثار را به ارث می‌برد. خاندانی همچون

۱. «طیبه» به معنای پاک و پاکیزه است و از لسان العرب چنین استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این نام را بر آن نهاد (به علت آب‌وهوای خوب و اشجار فراوان و مردم ایثارگر) و نهی فرمود که نام «یثرب» را برای آن باقی نگذارند؛ چراکه «ثرب» در اصل به معنای فساد است.

بنی هاشم داشت که از بهترین طوایف عرب بودند. پدری همچون عبدالله و جدی چون عبدالمطلب، عموهایی همچون حمزه و ابوطالب، و عموزاده‌هایی مانند علی علیه السلام و جعفر، و فرزندان هم چون زهرا علیها السلام و ائمه معصومین علیهم السلام داشت. مکه، حرم امن الهی، زادگاه او بود و هجرتگاهش مدینه طیبه، مرکز گروهی از مردم ایثارگر و فداکار بود. دعوت خود را از آن جا گسترش داد و صدای او در تمام جهان پیچید.

«اسره» که از ریشه «اسر» (بر وزن عصر) به معنای قدرت و قوت گرفته شده، اشاره به خاندان بنی هاشم و فامیل نزدیک حضرت است. «شجره»، اشاره به ریشه اصلی این خانواده است که به ابراهیم علیه السلام بازمی‌گردد و «اغصان معتدل» اشاره به شاخه‌های او همچون عبدالمطلب، ابوطالب، حمزه، جعفر، امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام می‌باشد که از نظر فضل و کمال و عدم اختلاف همچون شاخه‌های هماهنگ یک درخت بودند و «ثمار» (میوه‌ها) علوم و دانش‌هایی است که از این خاندان در طول تاریخ نصیب مردم شد.

آنگاه به سراغ معرفی برنامه‌های عملی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رود و می‌فرماید: «خداوند او را با دلیل کافی و اندرز شافی و دعوت اصلاح‌گرانه فرستاد»؛ (أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَدَعْوَةٍ مُتَلَفِيَةٍ^۱).

آری، او دارای دلایل عقلی، فطری و انواع معجزات حسّی بود و انسان‌ها و جامعه‌های بیمار را با سخنان خود درمان کرد و ویرانی‌های فراوانی از عصر جاهلیت را - که در تمام شئون اجتماعی وجود داشت - اصلاح و آباد ساخت. دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نظر ریشه با حجت و برهان قانع‌کننده همراه بود

۱. «متلافی» از ریشه «تلافی» به معنای جبران کردن گرفته شده و گاه به معنای پیش‌گیری یا جبران فساد به کار می‌رود و در خطبه مزبور منظور همین است.

و از نظر محتوا، برنامه‌ای شفافبخش در برداشت و از نظر نتیجه به اصلاح مفاسد و ترمیم ویرانی‌های فکری و اخلاقی و اجتماعی منتهی شد.

امام علیه السلام سپس به کارهای مهمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد پرداخته، چنین می‌فرماید: «به وسیله او احکام ناشناخته (ی پروردگار) را آشکار ساخت و بدعت‌هایی را که به نام دین در شریعت الهی وارد شده بود ریشه کن کرد و احکامی را که اکنون نزد ما روشن است بیان داشت»؛ (أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ^۱، وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ^۲).

در واقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سه کار مهم دست زد: عقاید حقه را آشکار ساخت؛ بدعت‌ها و خرافات را از میان برداشت و احکام الهی را به‌طور روشن برای همه مردم تبیین کرد که هر یک از این‌ها با مجاهدات بسیار و تحمّل رنج‌های فراوان صورت گرفت.

و سرانجام در یک نتیجه‌گیری آشکار می‌فرماید: «بنابراین کسی که جز اسلام آیینی برگزیند شقاوت و بدبختی دامن او را خواهد گرفت، دستگیره ایمانش از هم گسسته، و سقوط او شدید خواهد شد و سرانجام، اندوهی طولانی و عذابی مهلک خواهد داشت»؛ («فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» تَتَحَقَّقُ شِقْوَتُهُ، وَتَنْفِصُمُ عُرْوَتُهُ، وَتَعْظُمُ كَبْوَتُهُ، وَيَكُنُ مَأْبَهُ إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ وَالْعَذَابِ الْوَلِيلِ).

بدیهی است، آیینی که آورنده‌اش دارای آن صفات والا و آیینش از هر نظر جامع و کامل و سازنده باشد، مخالفت با آن جز بدبختی و گمراهی و هلاکت در پی نخواهد داشت.

۱. «مدخوله» از ریشه «دخول» در این جا اشاره به بدعت‌هایی است که در جاهلیت به خداوند نسبت می‌دادند. یا از ریشه «دخل» بر وزن «دغل» به معنای فساد است؛ چرا که این بدعت‌ها مایه فساد فرد و جامعه می‌شود.
 ۲. «مفصوله» از ریشه «فصل» در اصل به معنای بریدن یا جدا کردن است؛ سپس به سخن یا داوری صحیح که حق را از باطل جدا می‌سازد، اطلاق شده است. در جمله یاد شده هر دو معنا امکان‌پذیر است؛ نخست این‌که احکام شریعت اسلام برای هر موضوعی جداگانه بیان شده، دیگر این‌که حق را از باطل جدا می‌سازد (در صورت اول معنای اسم مفعولی دارد و در صورت دوم، فاعلی).

از این عبارت، به خوبی روشن می شود که شعارهای گمراه کننده ای که این روزها جمعی به دنبال نویسندگان غربی در محیط های اسلامی سرداده اند و پیروی از هر یک از ادیان را کافی شمرده اند و «صلح کل» متصوفه را زنده کرده اند، چیزی است که نه با منطق قرآن سازگار است و نه با کلمات پیشوایان بزرگی همچون امام علی علیه السلام.

در پایان این بخش، امام علیه السلام روی به درگاه خدا می آورد و توکل خویش را بر ذات پاکش بیان می کند و می فرماید: «بر خدا توکل می کنم؛ توکلی همراه با توبه و بازگشت به سوی او و از او هدایت می طلبم، به راهی که به سوی بهشتش منتهی می شود و به منزلگاه مورد رضایش می رسد»؛ (وَأَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ تَوَكُّلًا نَائِبَةً إِلَيْهِ. وَأَسْتَرْشِدُهُ السَّبِيلَ الْمُوَدِّيَّةَ إِلَى جَنَّتِهِ، الْقَاصِدَةَ إِلَى مَحَلِّ رَغْبَتِهِ).

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که اسباب سعادت بشر با بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیین پاکی که او آورده، فراهم است. تنها چیزی که باقی می ماند پیمودن راه از سوی ماست که آن هم با توکل بر ذات پاک او و درخواست ارشاد و تقاضای راهنمایی از حق، میسر می شود، از این رو امام علیه السلام در پایان این بخش از خطبه، بر خدا توکل می کند و از او برای پیمودن این راه نورانی یاری می طلبد.

نکته

به گوینده بنگریم یا به سخنش!؟

گرچه این جمله معروف است که «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تُنْظِرُ إِلَيَّ مَنْ قَالَ»؛ به گفتار بنگر نه به گوینده.^۱ ولی این سخن در مورد مطالب روشن و منطقی صادق است و در مواردی که مسائل مهم و پیچیده و اندیشه های یک مکتب مطرح است به یقین باید

۱. این سخن طبق نقل غررالحکم، ص ۴۳۸، ح ۱۰۰۳۷ در کلام علی علیه السلام نیز ذکر شده است؛ آن جا که می فرماید: «لَا تُنْظِرُ إِلَيَّ مَنْ قَالَ وَأَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ».

«من قال» و آورنده آن از هر نظر شناخته شده باشد تا بتوان به او اعتماد کرد و او را الگو و اسوه خود قرار داد؛ لذا قرآن مجید در موارد مختلف به معرفی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بیان صفات والای او می پردازد تا اعتماد مردم را به آیین او جلب کند؛ می فرماید: **«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»**؛ «به یقین، پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است».^۱

و در جای دیگر می فرماید: **«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»**؛ «همان کسانی که از فرستاده (ی خدا)، پیامبر امی (و درس نخوانده) پیروی می کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می یابند، که آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد، اشیای پاکیزه را برای آن ها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن ها بود (از دوش و گردنشان) برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند رستگاران اند».^۲

بر همین اساس، امام عَلَيْهِ السَّلَام در این خطبه نخست پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از نظر نسب و خانواده و ریشه وراثت و صفات والای انسانی آن حضرت معرفی می کند و شجره طیبه وجود او و خاندانش با شاخ و برگ های پربرارش را می ستاید؛ سپس به سراغ معرفی آیین پاکش از جنبه های مختلف می رود تا اعتماد کامل مخاطبان را به اسلام جلب کند و بهانه های بهانه جویان را قطع گرداند.

۱. توبه، آیه ۱۲۸.

۲. اعراف، آیه ۱۵۷.

بخش دوم

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاةُ غَدًا، وَالْمَنْجَاةُ
أَبَدًا. رَهَبٌ فَأَبْلَغُ، وَرَعَبٌ فَأَسْبَغُ؛ وَوَصَفَ لَكُمْ الدُّنْيَا وَادْنَقَطَاعَهَا، وَزَوَالَهَا
وَأَنْتَقَالَهَا. فَأَعْرِضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا. أَقْرَبُ دَارٍ
مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، وَأَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ! فَعُضُّوا عَنْكُمْ - عِبَادَ اللَّهِ -
عُمُومَهَا وَأَشْغَالَهَا، لِمَا قَدْ أَيْقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا.
فَاحْذَرُواهَا حَذَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ وَالْمُجِدِّ الْكَادِحِ. وَأَعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ
رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْأَقْرُونِ قَبْلَكُمْ: قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْ صَالَهُمْ، وَزَالَتْ أَبْصَارُهُمْ
وَأَسْمَاعُهُمْ، وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعِزُّهُمْ، وَادْنَقَطَعَ سُورُهُمْ وَنَعِيمُهُمْ؛ فَبَدَّلُوا
بِقُرْبِ الْأَوْلَادِ قُدُّهَا، وَبِصُحْبَةِ الْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا. لَا يَتَفَاحِرُونَ، وَلَا
يَتَنَاسَلُونَ، وَلَا يَتَزَاوَرُونَ، وَلَا يَتَحَاوَرُونَ. فَاحْذَرُوا، عِبَادَ اللَّهِ، حَذَرَ
الْعَالِبِ لِنَفْسِهِ، الْمَنَاعِ لِشَهْوَتِهِ، النَّاطِرِ بَعْقَلِهِ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ، وَالْعِلْمَ
قَائِمٌ، وَالطَّرِيقَ جَدُّدٌ وَالسَّبِيلَ قَصْدٌ.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی و اطاعت از او توصیه می‌کنم که موجب
رستگاری در فردای قیامت و سبب نجات ابدی است. خداوند انذار کرده، انذاری
رسا، و تشویق کرده، تشویقی پر بار و کامل. و ناپایداری و زوال و انتقال دنیا را
برای شما شرح داده است؛ بنابراین از زرق و برق‌هایش که برای شما
اعجاب‌انگیز است، به دلیل کوتاه بودن دوران مصاحبتش چشم‌پوشید، دنیا
نزدیک‌ترین منزلگاه به خشم خدا، و دورترین آن‌ها از رضا و خشنودی اوست؛

حال که چنین است - ای بندگان خدا! - از غم و اندوه آن و مشغول شدن به (سرگرمی‌ها و زرق و برق) آن چشم فرو گیرید؛ چراکه از فراق و دگرگونی‌های حالاتش باخبرید و همچون دوستی مهربان و اندرزگو و کوشا که برای نجات دوستش تلاش می‌کند خویشتن را (نصیحت کنید و) از دنیاپرستی برحذر دارید.

از آنچه در قربانگاه‌های قرن‌های پیشین دیده‌اید عبرت گیرید و از کسانی که پیوندهای اعضایشان از هم گسسته، چشم‌ها و گوش‌هایشان از میان رفته، شرف و عزتشان نابود شده و شادی و نعمت‌هایشان پایان یافته، درس عبرت بیاموزید، آن‌ها به جای نزدیکی به فرزندان، به فراقشان مبتلا شده‌اند و همدمی همسرانشان به مفارقت مبدل گشته؛ اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می‌کنند؛ نه زاد و ولد دارند؛ نه به دیدار یکدیگر می‌شتابند و نه با هم سخن می‌گویند.

(چون چنین است،) ای بندگان خدا! مراقب باشید، همانند کسی باشید که بر نفس خود پیروز گشته و از شهوات سرکش جلوگیری کرده است، و با چشم عقل می‌نگرد؛ چراکه همه چیز آشکار است، نشانه‌های راه، برقرار، و جاده، صاف و هموار، و راه، مستقیم و استوار می‌باشد!

شرح و تفسیر

به قربانگاه‌های قرن‌های پیشین بنگرید!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به پند و اندرزهای پرمعنا و نصایح پربار و بیدارگر می‌پردازد و پس از تقویت پایه‌های ایمان در مخاطبان خود در بخش قبل، در این بخش به جنبه‌های عملی می‌پردازد؛ چراکه عمل، میوه درخت ایمان است؛ می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی و اطاعت از او توصیه

می‌کنم که موجب رستگاری در فردای قیامت و سبب نجات ابدی است»؛
 (أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاةُ عَدَاً، وَالْمُنْجَاةُ أَبَدًا).

تقوا و طاعت ممکن است به یک مفهوم بازگردند و ممکن است تقوا ریشه طاعت محسوب شود؛ چراکه طاعت الهی از تقوا و خداترسی درونی برمی‌خیزد. این احتمال نیز وجود دارد که تقوا اشاره به ترک گناه و طاعت اشاره به اجرای اوامر الهی باشد و در هر حال، این دو از هم جدا نیستند (و شاید به همین علت است که ضمیر در «انها» مفرد آورده شده؛ در حالی که مرجع ضمیر، تشبیه است). اطلاق «نجات» بر «تقوا» ممکن است از قبیل اطلاق مسبب بر سبب باشد؛ چراکه تقوا سبب نجات در جهان دیگر است.

سپس به بیان اتمام حجت الهی می‌پردازد و می‌فرماید: «خداوند انذار کرده، اندازی رسا، و تشویق کرده، تشویقی پربار و کامل»؛ (رَهَّبَ^۲ فَأَبْلَغَ، وَرَعَّبَ فَأَسْبَغَ^۳).

می‌دانیم که ضامن اجرای تمام قوانین الهی بشارت و انذار است. بشارت و اندازی در حد اعلا؛ و خداوند برای ترغیب مردم به پرهیزکاری و اطاعت و نهی آنها از سرکشی و گناه، این کار را به وسیله پیغمبرانش در جای جای کتب آسمانی انجام داده است.

و از آنجا که سرچشمه معاصی و گناهان، دنیاپرستی و فریفته شدن به زرق

۱. «منجاة» از ریشه «نجات» در این جا اسم مکان و به معنای محل نجات است. این احتمال نیز داده شده که معنای مصدری داشته باشد. «نجات» به معنای رهایی است و گاه به معنای شتر سریع السیر آمده که سبب رهایی انسان از بیابان‌های پرخطر است.

۲. «رَهَّبَ» از ریشه «ترهیب» به معنای بیم دادن و ترساندن است.

۳. «أَسْبَغَ» از ریشه «اسباغ» به معنای انجام دادن کاری به‌طور کامل است و در اصل از «سبغ» بر وزن «صبر» به معنای پیراهن یا زره گشاده است؛ سپس به نعمت گسترده و وضوی کامل «اسباغ نعمت» یا «اسباغ الوضوء» اطلاق شده است.

و برق آن است، باز امام علیه السلام در این جا به سراغ این مطلب می رود و از قول خداوند چنین می فرماید: «و ناپایداری و زوال و انتقال دنیا را برای شما شرح داده است؛ بنابراین از زرق و برق هایش که برای شما اعجاب انگیز است، به دلیل کوتاه بودن دوران مصاحبتش چشم بپوشید»؛ (وَوَصَفَ لَكُمْ الدُّنْيَا وَأَنْقَطَاعَهَا، وَزَوَالَهَا وَأَنْتَقَالَهَا. فَأَعْرَضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا).

از این جمله های کوتاه و پرمعنا به خوبی استفاده می شود که خداوند چهار چیز را در مورد دنیا بیان فرموده است: نخست، اصل زندگی دنیا که همان گونه که از نامش پیداست زندگی پست و پایین و کم ارزش و حقیری است. دوم این که پایدار نمی ماند و روزی با مر آدمی و سرانجام با مر مجموعه دنیا به پایان می رسد. سوم این که در همان زمانی که انسان از مواهب دنیا برخوردار است گرفتار زوال تدریجی آن می باشد. قوای بدن به تدریج از میان می رود و ضعف، جای قوت را می گیرد، سلامتی مختل می شود، و دوستان و عزیزان یکی بعد از دیگری چهره در نقاب خاک می کشند، و چهارم این که دنیا همواره از گروهی به گروه دیگر منتقل می شود.

قرآن مجید می فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۱؛ «بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی و سرور فرو می برد، سپس خشک می شود؛ به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود (آری،

دنیا نیز به همین سرعت می‌گذرد) و در آخرت، عذاب شدید است یا آمرزش و رضای الهی، و زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست».

در این آیه، بی‌ارزش بودن دنیا و همچنین انقطاع و زوال آن در ضمن یک مثال روشن ترسیم شده است؛ همان‌گونه که انتقال آن در آیه شریفه ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾؛ «و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم»^۱ تبیین شده است.

و در ادامه آن در وصف دنیا می‌افزاید: «دنیا نزدیک‌ترین منزلگاه به خشم خدا، و دورترین آن‌ها از رضا و خشنودی اوست»؛ (أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، وَأَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ!).

دلیل آن هم روشن است؛ چراکه دنیا مجموعه‌ای است از هوی و هوس‌های سرکش که از هر سو انسان را به طرف گناه می‌راند و موجب خشم خدا و ناخشنودی او می‌شود.

بدیهی است که منظور از دنیا در تمام این عبارات، دنیای مادی است که تنها هدف انسان باشد و برای به چنگ آوردن آن از هر وسیله استفاده کند و آلوده هر گناه شود؛ به آن مشغول و مغرور گردد و غیر آن را فراموش کند؛ وگرنه دنیایی که وسیله قوت و قدرت برای طاعت و شکر نعمت و رسیدن به سعادت باشد، از مواهب عظیم الهی است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن در یک نتیجه‌گیری روشن، می‌فرماید: «حال که چنین است - ای بندگان خدا! - از غم و اندوه آن و مشغول شدن به (سرگرمی‌ها و زرق و برق) آن چشم فرو گیرید چراکه از فراق و دگرگونی‌های حالاتش باخبرید و همچون دوستی مهربان و اندرزگو و کوشا که برای نجات دوستش

۱. آل عمران، آیه ۱۴۰.

تلاش می‌کند خویشتن را (نصیحت کنید و) از دنیاپرستی برحذر دارید؛
 (فَغُضُّوا عَنْكُمْ - عِبَادَ اللَّهِ - غُمُومَهَا وَأَشْغَالَهَا، لِمَا قَدْ أَيَقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَتَصَرُّفِ
 حَالَاتِهَا. فَاخْذَرُواهَا حَذَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ وَالْمُجِدِّ الْكَادِحِ)².

اشاره به این‌که گرفتاری‌های دنیا فزاینده و غم و اندوه آن، روزافزون است. هرچه انسان به آن نزدیک‌تر شود، گرفتارتر خواهد شد و به‌جایی خواهد رسید که تمام وجود او را گرفتاری‌ها و اندوه‌ها پر خواهد کرد.

در این زمینه، حدیث جالبی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُوْدَةِ الْقَرْزِ كَمَا إِذَا دَأَتْ مِنَ الْقَرْزِ عَلَى نَفْسِهَا لَمَّا كَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا؛ مثال کسی که به دنیا حریص است، همچون کرم ابریشم است که هر قدر بر خود بیشتر می‌تند از خارج شدن دورتر می‌شود، تا این‌که در درون آن پبله، از اندوه می‌میرد»³.

یکی از شعرای عرب این حدیث را در ضمن شعر زیبایی بیان کرده است:
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْمَرْءَ طُولَ حَيَاتِهِ حَرِيصٌ عَلَى مَا لَا يَزَالُ يُنَاسِجُهُ
 كَدُودٌ كَدُودِ الْقَرْزِ يَنْسِجُ دَائِمًا فَيَهْلِكُ غَمًّا وَسَطَ مَا هُوَ نَاسِجُ
 «آیا نمی‌بینی که انسان در طول حیات خود به چیزی که جمع‌آوری می‌کند حریص است؟»

بسیار پر تلاش است همچون کرم ابریشم که همواره بر خود می‌تند و سرانجام در میان آنچه تنیده با اندوه می‌میرد!⁴.

۱. «غُضُّوا» از ریشه «غَضَّ» بر وزن «حَطَّ» به معنای کم کردن و فرو گرفتن است و «غَضَّ بَصْرًا» به این معناست که انسان، خیره به چیزی نگاه نکند؛ بلکه چشم خود را پایین بیندازد.

۲. «كَادِحٍ» از ریشه «كَدَحَ» بر وزن «مَدَحَ» به معنای کوشش توأم با رنج است.

۳. کافی، ج ۲، باب حب الدنيا و الحرص علیها، ص ۳۱۶، ح ۷.

۴. در مجمع الامثال میدانی، ج ۲، ص ۱۰۳ با کمی تفاوت این ابیات ذکر شده است.

سپس امام علیه السلام دست مخاطبان خود را گرفته و آن‌ها را به زمان‌های گذشته می‌برد و سرانجام زندگی دنیاپرستان را برای آن‌ها در ضمن ده جمله کوتاه و بسیار تکان‌دهنده شرح می‌دهد، آن‌چنان‌که هر شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ می‌فرماید: «از آنچه در قربانگاه‌های قرن‌های پیشین دیده‌اید عبرت گیرید و از آن کسانی که پیوندهای اعضایشان (در زیر خاک‌ها) از هم گسسته، چشم‌ها و گوش‌هایشان از میان رفته، شرف و عزتشان نابود شده و شادی و نعمت‌هایشان پایان یافته، درس عبرت بیاموزید»؛ (وَأَعْتَبُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ: قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ^۲، وَزَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَأَسْمَاعُهُمْ، وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعِزُّهُمْ، وَأَنْقَطَعَ سُورُهُمْ وَنَعِيمُهُمْ).

جمله «تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ» اشاره به تلاشی شدن پیوندهای بدن در زیر خاک است. این تعبیر می‌تواند اشاره‌ای نیز به پیوندهای اجتماعی در زندگی انسان باشد که بعد از وفات انسان، تلاشی می‌شود؛ همان‌گونه که ابصار و اسماع، اشاره به همین چشم و گوش ظاهری و قدرت دیدن و شنیدن حسی است؛ ولی می‌تواند کارگزاران انسان را نیز که از گوشه و کنار جهان، اخباری را می‌شنوند و می‌بینند و منتقل می‌کنند در بر گیرد.

نه تنها حواس ظاهری انسان و پیوندهای جسمانی او از میان می‌رود، بلکه جهات اجتماعی همچون شرف و عزت مادی نیز با دفن او مدفون می‌گردد و تمام لذت‌ها و نعمت‌ها بر باد می‌رود.

سپس در ادامه این سخن به بخش دیگری از مواهبی که انسان با مر از دست می‌دهد اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها به جای نزدیکی به فرزندان، به

۱. «مصارع» جمع «مصراع» به معنای محلّ زمین افتادن است و به قتلگاه نیز اطلاق می‌شود.

۲. «أوصال» جمع «وُصل» بر وزن «قفل» به معنای مفصل و رشته‌های اعصاب است که اعضا را به هم پیوند

فراقشان مبتلا شده‌اند و همدمی همسرانشان به مفارقت مبدل گشته؛ اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می‌کنند؛ نه زاد و ولد دارند؛ نه به دیدار یکدیگر می‌شتابند و نه با هم سخن می‌گویند؛ (فَبَدُّوا بِقُرْبِ الْأَوْلَادِ فَقَدَهَا، وَبِصُحْبَةِ الْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا. لَا يَتَفَاخَرُونَ، وَلَا يَتَنَاسَلُونَ، وَلَا يَتَزَاوَرُونَ، وَلَا يَتَحَاوَرُونَ^۱).

و به گفته شاعر:

وَحَلُّوا بِدَارٍ لَا تَزَاوَرُ بَيْنَهُمْ وَأَنَّى لِسُكَّانِ الْقُبُورِ التَّزَاوُرُ

«آن‌ها به سرایی وارد شدند که هیچ دیداری در میان ساکنانش نیست، چگونه ساکنان قبور می‌توانند با هم دیدار داشته باشند؟»^۲.

بدیهی است که این سخن ناظر به جسم انسان‌هاست و هیچ مانعی ندارد که ارواح مؤمنان با هم دیدار داشته باشند و سخن بگویند.

و در پایان خطبه و نتیجه‌گیری نهایی امام علیه السلام به همه هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «چون سرنوشت شما چنین است، ای بندگان خدا! مراقب باشید، همانند کسی باشید که بر نفس خود پیروز گشته و از شهوات سرکش جلوگیری کرده است، و با چشم عقل می‌نگرد؛ چراکه همه چیز آشکار است، نشانه‌های راه، برقرار، و جاده، صاف و هموار، و راه، مستقیم و استوار است!»؛ (فَاخْذَرُوا، عِبَادَ اللَّهِ، حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ، الْمَانِعِ لَشَهْوَتِهِ، النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ، وَالْعِلْمَ قَائِمٌ، وَالطَّرِيقَ جَدُّ^۳ وَالسَّبِيلَ قَصْدٌ).

جمله «فَاخْذَرُوا... النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ» اشاره به این است که در صورتی انسان می‌تواند از خطرهایی که در بخش‌های پیشین خطبه آمده در امان بماند که بر

۱. «یتحاورون» از ریشه «محاورة» به معنای رفت و آمد و همچنین رد و بدل کردن سخن و بحث است.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۴۰۴.

۳. «جدد» از ریشه «جد» (بر وزن خط) به معنای قطع کردن و همچنین پیمودن زمین‌های صاف و محکم است و به راه صاف و محکم «جاده» گفته می‌شود.

نفس خود غالب باشد و به دنبال آن بتواند شهوات خود را مهار کند و در پی آن با دیده تیزبین عقل به مسائل بنگرد؛ نه با دیده گمراه کننده شهوات.

جمله‌های چهارگانه‌ای که در پایان خطبه ذکر شده، هر یک اشاره به نکته مستقلی دارد. نخست می‌فرماید: برنامه‌های سعادت به وسیله قرآن و اولیای الهی تبیین شده و در جای جای مسیر «الی الله» نشانه‌های روشنی نصب شده است؛ جاده نیز محکم و صاف و خالی از عوامل لغزش است، راه نیز مستقیم و خالی از هرگونه کجی و انحراف است.

منتها چیزی که باقی می‌ماند تصمیم و اراده رهروان این راه و پیمودن سریع آن است.

خوشبخت و سعادت‌مند کسانی هستند که تصمیم گرفتند و این راه را پیمودند؛
به گفته شاعر:

فَطُوبَىٰ لِعَبْدٍ آثَرَ اللَّهِ رَبَّهُ وَجَادَ بِدُنْيَاهُ لَمَّا يَتَوَقَّعُ

«خوشا به حال آنان که خدا را بر همه چیز مقدم داشتند و از زرق و برق دنیا برای سعادت جاویدان چشم پوشیدند».^۱

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ سَأَلَهُ: كَيْفَ دَفَعَكُمْ قَوْمُكُمْ عَنْ هَذَا الْمَقَامِ
وَ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ؟ فَقَالَ:

از سخنان امام عليه السلام است

در پاسخ یکی از یارانش که از آن حضرت پرسید: چگونه قوم شما، شما را از
این مقام (خلافت) کنار زدند، در حالی که شما سزاوارترید؟^۱

بخش اول

صفحة ۳۶۷

kÄM ° jk wo ô ùÑwoUj â °IÖÜP «Akwe EB :ñBÜù

۱. سند خطبه:

از جمله کسانی که این گفتار علی عليه السلام را قبل از سید رضی و نهج البلاغه نقل کرده‌اند، مرحوم شیخ صدوق است که آن را در کتاب امالی، ص ۶۱۸، ح ۵ به‌هنگام ذکر علت این که چرا مردم علی عليه السلام را ترک کردند؛ بیان کرده است.

طبری در کتاب مسترشد، ص ۳۷۱، ح ۱۲۲ و مرحوم شیخ مفید نیز در ارشاد، ج ۱، ص ۲۹۴ آن را نقل کرده‌اند. آن‌ها سؤال کننده این مطلب را شخصی به نام «ابن دودان» ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۷۳).

ذِمَامَةُ الصُّهْرِ وَحَقُّ الْمَسْأَلَةِ، وَقَدْ اسْتَعَلِمْتَ فَاغْلَمْ: أَمَّا الْإِسْتِئْذَانُ عَلَيْنَا بِهِذَا
 نَبِيٍّ ﷺ نَوَاطًا، فَإِنَّهَا كَانَتْ
 ،&I d °I ; i o i Ct û »B « Å S h w , ç t û »B Å S d { o E
 / ½ B°PI ¶j Ä-°I
 ÑeA o°AVke B/2HKe j ° UoAe ùc HI» «Åî j

صفحة ٣٧٣

بخش دوم

; BkÄM k°A « d â EkÜà ù,¼B w M MIù Kâ h °I a
 ç Ü°ñ B lj IoX ,K\ Ä°ÉoûTv Hli °Bù,&I oô
 « M «Mæ k] , Å Iç j ½ nAù kw , eBL ¼ ½&I n » úBA
 a ÅÖd °Ij ½ a- e E ¶L°Ij d ½ «Å BÅi ûU/¼B, HMHM
 a Å&I ¼RAve aÅ v û»K mU ù», oi Ij U/4 ; é d ½
 /¼ Ä« B-M

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که ذکر شد امام علیه السلام این سخن را در پاسخ کسی فرمود، که از آن حضرت پرسید: با تمام شایستگی‌هایی که در شما وجود دارد، چرا این قوم، خلافت را به دیگری سپردند؟

امام علیه السلام در پاسخ، به دو نکته مهم اشاره می‌کند که دو بخش این گفتار را تشکیل می‌دهد:

نخست، علت اصلی این موضوع را که همان بخل و انحصارطلبی و دنیاپرستی بود مطرح می‌فرماید.

و در بخش بعد می‌فرماید: تو از گذشته و آغاز خلافت تعجب می‌کنی، بیا و امروز را تماشا کن که گروهی «معاویه» را پذیرفتند و به دنبال او افتادند؛ در حالی که هیچ‌گونه صلاحیتی برای این مقام ندارد و اصلاً قابل قیاس با من نیست.



بخش اول

فقال: يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّكَ لَمَلِيقُ أَلْوَضِينَ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ، وَلَكَّ
بَعْدُ ذِمَامَةٌ الصَّهْرِ وَحَقُّ آلِهِ سَأَلَةٌ، وَقَدْ أَسْتَعْلَمْتَ فَأَعْلَمْ: أَمَّا الْإِسْتِبْدَادُ
بِأَمْرِ اللَّهِ ﷺ &I ñ wo M4 k { I ,HK»¼ a Å I; d» ُHÜ-°IAn MB aÅ
t û»B«ÅS h w ,; ç t û»B aÅS d { oYS»B B»B, Hç»
/ ½BPI B; Ä-°I ,&I d°I ;; oiC
ÑeA o°AWke B½HKe ; ° UÅe ù c HL» «Åî j

ترجمه

امام عليه السلام (در پاسخ آن مرد که از طایفه بنی اسد بود چنین) فرمود: ای برادر
اسدی! تو مردی مضطرب و دستپاچه‌ای و بی‌هنگام و نابجا پرسش می‌کنی؛ ولی
با این حال، هم احترام خویشاوندی سببی داری و هم حق پرسش. اکنون که
می‌خواهی بدانی، بدان: اما این‌که بعضی این مقام را از ما گرفتند و در انحصار
خود درآوردند، در حالی که ما از نظر نسب بالاتر و از جهت رابطه با رسول
خدا صلی الله علیه و آله بیوندمان محکم‌تر است، بدین علت بود که عده‌ای بر اثر خودخواهی
و انحصارطلبی ناشی از جاذبه‌های خلافت، به دیگران بخل ورزیدند (و با
نداشتن شایستگی، حق ما را غصب کردند) و گروهی دیگر (اشاره به خود
حضرت و بنی هاشم است) با سخاوت از آن چشم پوشیدند. خدا در میان ما
و آن‌ها داوری خواهد کرد و بازگشت همه به سوی او در قیامت است (سپس
امام عليه السلام به شعر معروف «امرؤ القیس» تمسک جست و فرمود: سخن از
غارت‌هایی را که (در گذشته واقع شد و) اطراف آن را فریاد و فغان فرا گرفته

است، رها کن و از غارت امروز سخن بگو (که خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته است).

شرح و تفسیر

چرا خلافت علوی غصب شد؟

همان‌گونه که بیان شد این گفتار به‌طور کامل در پاسخ یک سؤال ایراد شده است. سؤالی که قرائن کلام نشان می‌دهد در محل یا زمان مناسبی ایراد نشده؛ ولی هرچه بوده امام علیه السلام برای این که سؤال را بی‌پاسخ نگذارد، به ذکر پاسخ فشرده و پرمعنایی پرداخت.

نخست فرمود: «ای برادر اسدی! (سؤال‌کننده از طایفه بنی اسد بود) تو مردی مضطرب و دستپاچه‌ای و بی‌هنگام و نابجا پرسش می‌کنی؛ ولی با این حال، هم احترام خویشاوندی سببی داری و هم حق پرسش. اکنون که می‌خواهی بدانی، بدان»؛ «يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّكَ لَقَلْبُ الْوَضِينِ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدِّدٍ^۱، وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَةٌ^۲ الصَّهْرِ وَ حَقُّ الْمَسْأَلَةِ، وَقَدْ أَسْتَعْلَمْتَ فَأَعْلَمْ».

در این که چرا امام علیه السلام مخاطب را «أَخَا بَنِي أَسَدٍ» خطاب کرد و در ضمن کلماتش فرمود: تو با ما خویشاوندی سببی داری؟ در میان شارحان نهج البلاغه گفت‌وگوست؛ بعضی مانند «ابن ابی الحدید» و مرحوم «مغنیه» معتقدند: به دلیل آن است که یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله «زینب بنت جحش» از طایفه بنی اسد بود^۳ و بعضی احتمال می‌دهند که علی علیه السلام همسری از «بنی اسد»

۱. «سدد» به معنای صاف و درست بودن است.

۲. «ذمامه» به معنای حق و حرمت است.

۳. بنی اسد طایفه‌ای از عرب بودند که به جنگجویی در عصر جاهلیت و بعد از ظهور اسلام معروف بودند. آن‌ها

انتخاب کرده بود؛ هر چند در تواریخ ذکری از آن نیامده است (جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد).

تعبیر به «قَلِقُ الْوَضِیْنِ»، با توجّه به این که «وضین» به معنای تنگ یا نوار و طناب کمر بندمانندی است که جهاز یا کجاوه شتر، یا زین اسب را از زیر شکم حیوان با آن می‌بندند و «قلق» به معنای سست است، و بدیهی است که اگر آن طناب و نوار سست باشد، زین و جهاز شتر همواره به این سو و آن سو حرکت می‌کند؛ لذا به انسان دستپاچه و مضطرب «قَلِقُ الْوَضِیْنِ» اطلاق شده است.

تعبیر به «حَقُّ الْمَسْأَلَةِ»، تعبیر بسیار زنده‌ای است که نشان می‌دهد هر کسی حق سؤال از پیشوایش دارد؛ و در ضمن استفاده می‌شود که پیشوای او هم ملزم به جواب است؛ مگر جایی که مانع خاصی در کار باشد.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «اما این که بعضی این مقام را از ما گرفتند و در انحصار خود درآوردند، در حالی که ما از نظر نسب بالاتر و از جهت رابطه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوندمان محکم‌تر است، بدین علت بود که عده‌ای بر اثر خودخواهی و انحصارطلبی ناشی از جاذبه‌های خلافت، به دیگران بخل ورزیدند (و با نداشتن شایستگی، حق ما را غصب کردند) و گروهی دیگر (اشاره به خود حضرت و بنی هاشم است) با سخاوت از آن چشم پوشیدند. خدا در میان ما و آن‌ها داوری خواهد کرد و بازگشت همه به سوی او در قیامت است»؛ (أَمَّا الْإِسْتِبْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَنَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا، وَالْأَشْدُّونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَوْطًا،

→ در نزدیکی سرزمین «نجد» می‌زیستند و بعد از ظهور اسلام مسلمان شدند و در جنگ قادسیه همراه «سعد بن ابی وقاص» جنگیدند و کشته‌های زیادی دادند. تاریخ بنی اسد مملو از حوادث گوناگون است. گروهی از آن‌ها به یاری شهدای کربلا برای دفن اجساد آن‌ها شتافتند و گروهی نیز طرفدار عبیدالله بودند و با لشکر او همراهی کردند.

۱. «نوط» به معنای پیوند و ارتباط است.

فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثْرَةً^۱ شَحَّتْ^۲ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَّتْ^۳ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ؛ وَالْحَكْمُ
اللَّهُ، وَالْمَعُودُ^۴ إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ.

منظور از استبداد که از ریشه «بدد» (بر وزن عدد) به معنای دور کردن و متفرق ساختن گرفته شده، این است که انسان چیزی را در اختیار خود بگیرد و دیگران را از آن دور سازد. امام علیه السلام در این بخش از گفتار دلیل اصلی غضب خلافت را با تمام شایستگی‌هایی که در آن حضرت بود، موضوع استبداد و بخل ذکر می‌کند که چشمان گروهی را بر واقعیات بست و با شتاب هرچه بیشتر دیگران را کنار زدند و بر جایگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشستند.

روشن است که منظور از این گروه، همان کسانی‌اند که در سقیفه بنی ساعده برای در اختیار گرفتن خلافت اجتماع کردند؛ هر چند ابن ابی الحدید به علت پاره‌ای از تعصب‌ها می‌خواهد آن را به شورای شش نفره عمر و مخالفت «عبدالرحمن بن عوف» با خلافت علی علیه السلام مربوط سازد که در واقع شبیه انکار بدیهیات است؛ چراکه سؤال سائل از اصل خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بود و جواب امام علیه السلام نیز ناظر به همان است و شبیه چیزی است که در گفتار دیگری از امام علیه السلام در همین باره بیان شده است.^۵

و منظور از جمله «و سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ» این است که ما بنی‌هاشم هنگامی که اصرار عجیب آن گروه را در تصاحب خلافت دیدیم و مقاومت را

۱. «أثرة» به معنای اختیار کردن و اختصاص دادن چیزی به خویش است (انحصارطلبی) به عکس این‌ها که به معنای مقدم داشتن دیگری بر خویش است.

۲. «شحت» از ریشه «شح» به معنای بخل است.

۳. «سخت» از ریشه «سخاوت» است.

۴. «معود» اسم مکان به معنای محل بازگشت است.

۵. ر.ک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۲.

سبب به هم ریختن نظام جامعه اسلامی دانستیم سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدیم و دست از هرگونه مقاومت برداشتیم.

سپس امام علیه السلام به شعر معروف «امرؤ القیس» تمسک می جوید که گفته است: سخن از غارت‌هایی را که (در گذشته واقع شد و) اطراف آن را فریاد و فغان گرفته است رها کن و از غارت امروز سخن بگو (که خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته است)؛ (وَدَعَّ عَنْكَ نَهْباً صِيحٌ فِي حَجْرَاتِهِ^۱ وَلَكِنْ حَدِيثاً مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ).

این شعر از «امرؤ القیس» است و جریان آن چنین بوده که «امرؤ القیس» پس از کشته شدن پدرش، به «خالد بن سدوس» پناهنده شد؛ گروهی از قبیله «بنی جدیله» به او حمله کردند و اموال و شترهایش را به غارت بردند. «امرؤ القیس» جریان را با خالد در میان گذاشت. خالد گفت: شترهای سواری‌ات را که نزد توست در اختیار من بگذار تا شتران غارت‌شده‌ات را بازگردانم.

امرؤ القیس قبول کرد. خالد سوار شد و رفت تا به نزد قبیله بنی جدیله رسید. گفت: شتران پناهنده مرا گرفته‌اید؛ باید فوراً بازگردانید و شاهد پناهندگی او، همین شتران سواری اوست که من بر یکی از آن‌ها سوارم. «بنی جدیله» خالد را از مرکب پیاده کردند و باقی‌مانده شتران را با خود بردند. هنگامی که خبر به امرؤ القیس رسید، قطعه شعری سرود که بیت اولش همان است که ذکر شد و مضمونش این است: غارت گذشته را رها کن و فعلاً سخن از این بگو که خالد با دست خودش شتران دیگر مرا به غارتگران واگذار کرده است.^۲

این بخش، دارای دو نکته مهم است که در پایان خطبه بیان خواهد شد.



۱. «حجرات» جمع «حجره» بر وزن «ضریه» به معنای ناحیه است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۴۴.

بخش دوم

وَهَلُمَّ الْخُطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَمَّا أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ ابْتِكَائِهِ؛
وَلَا عَزْوُ وَاللَّهِ، فَيَا لَهُ حُطْبًا يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ، وَيُكْثِرُ الْأَوْدَ! حَاوَلْ
الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ، وَسَدَّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَجَدُوا
يَبْنِي وَبَيْنَهُمْ شِرْبًا وَبَيْئًا، فَإِنْ تَرْتَفِعْ عَنَّا وَعَنْهُمْ مِحْنُ الْبَأْوَى، أَحْمِلُهُمْ
1/2 °Ij aÄÖd °Ij ; oi Ij U/4A ; «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ
/¼ Äk B-M aÄ&I ¼ARAve

ترجمه

(بحث درباره گذشته خلافت را با تمام اشکالاتش رها کن)، اکنون بیا و مشکل مهم پسر ابوسفیان را تماشا کن. به راستی، روزگار، مرا خندانند بعد از آن که گریانید! به خدا سوگند! تعجب هم ندارد. آه! چه حادثه عظیمی که دیگر تعجبی باقی نگذاشت و کثری و انحراف بسیار به بار آورد! آن‌ها کوشیدند نور خدا را که از چراغش می‌درخشید خاموش سازند و مجرای فوران چشمه فیض الهی را مسدود کنند و میان من و خودشان این آب زلال را به بیماری‌ها و سموم، آلوده سازند. هرگاه این مشکلات موجود از ما و آن‌ها برطرف شود، من آن‌ها را به سوی حق خالص می‌برم و اگر مسیر حوادث به گونه دیگری بود (عاقبت شومی دارند) بر آن‌ها حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است.

شرح و تفسیر

توطئه محو اسلام

این بخش، شرحی است بر آنچه امام علیؑ به طور اشاره با ذکر شعر «امرؤ القیس»

بیان فرمود. امام علیه السلام با آن شعر به این حقیقت اشاره کرد که بحث درباره گذشته خلافت را با تمام عیوب و اشکالاتش رها کن و امروز را بنگر که چه غوغایی برپاست. اکنون در این بخش به شرح آن می پردازد و می فرماید: «اکنون بیا و مشکل مهم پسر ابوسفیان را تماشا کن. به راستی، روزگار، مرا خندان بعد از آن که گریانید!»؛ **(وَهَلْمٌ^۱ الْخَطْبُ^۲ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِكْبَائِهِ).**

تو از من سؤال می کنی که چرا بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله خلافت را از ما دریغ داشتند، در حالی که از همه شایسته تر بودی؟ بیا و امروز را ببین که فرزند ابوسفیان، دشمن شماره یک اسلام در برابر من قد علم کرده و خلافت را از من مطالبه می کند. به راستی، هم گریه آور است و هم خنده آور! گریه آور است به دلیل این که کار مسلمانان به جایی رسیده که فرزند خطرناک ترین دشمن اسلام بخواهد بر مسلمین حکومت کرده و از حوزه اسلام و مسلمین دفاع کند و خنده آور است از این نظر که او در هیچ چیز با من قابل مقایسه نیست؛ بلکه در دو نقطه متضاد قرار داریم.

این احتمال نیز وجود دارد که این خنده و گریه به یک زمان بازنگردد؛ گریه برای پایداری شدن حق اسلام و مسلمین بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست مدعیان اسلام و خنده به وضع مسلمین در برابر بنی امیه که چگونه راضی شدند این تفاله های عصر جاهلیت بر آنها حکومت کنند.

سپس می افزاید: «به خدا سوگند! این تعجب هم ندارد. آه! چه حادثه عظیمی

۱. «هَلْمٌ» ترکیبی از «هَاء تَنْبِيه» و «لَمْ» به معنای «جمع کن» است و این واژه، معمولاً به صورت یک کلمه و به مفهوم «بیا به سوی ما و در کنار ما قرار بگیر» است.

۲. «خَطْبٌ» بر وزن «ختم» به معنای کار مهم است و خطاب و مخاطبه را از این رو خطاب و مخاطبه گفته اند که گفت و گوی مهمی در جریان آن است.

که دیگر تعجّبی باقی نگذاشت و کثری و انحراف بسیار به بار آورد؛ «وَلَا عَرَوْا^۱ وَاللَّهُ، فَيَا لَهُ خَطْبًا يَسْتَفْرِغُ^۲ الْعَجَبَ، وَيُكْثِرُ الْأَوْدَ!^۳».

ممکن است در اولین نگاه، صدر و ذیل این عبارت، متناقض پنداشته شود؛ ولی در واقع، نوعی فصاحت و بلاغت در آن به کار رفته است؛ همانند چیزی که شاعر در شعرش آورده است؛ می‌گوید:

قَدْ سَرْتُ فِي الْمَيْدَانِ يَوْمَ طَرَادِهِمْ فَعَجِبْتُ حَتَّى كِدْتُ أَنْ لَا أَعْجَبَا

«آن روز که با آن‌ها (دشمنان) درگیر شدند و آن‌ها را دنبال کردند من قدم به میدان گذاشتم و آن قدر از وضع آن‌ها تعجب کردم که نزدیک بود تعجب نکنم».^۴

یعنی به قدری تعجب کردم که دیگر تعجّبی برای من باقی نماند و طبق ضرب‌المثل معروف «الْشَيْءُ إِذَا تَجَاوَزَ حَدَّهُ انْقَلَبَ ضِدُّهُ»؛ چیزی که از حدّ خود بگذرد به ضدّش منقلب می‌شود».

جمله «یکثر الأود» اشاره به این است که با حکومت افرادی همچون فرزند ابی سفیان، جامعه اسلامی به کلی از راه راست منحرف می‌گردد و کثری و انحراف در همه چیز و همه جا ظاهر می‌شود.

آنگاه امام علیه السلام به شرح این مطلب پرداخته، می‌فرماید: «آن‌ها کوشیدند نور خدا را که از چراغش می‌درخشید، خاموش سازند و مجرای فوّران چشمه فیض الهی را مسدود کنند و میان من و خودشان این آب زلال را به بیماری‌ها و سموم، آلوده

۱. «عرو» به معنای تعجب است.

۲. «یستفرغ» از ریشه «فراغ» در این جا به معنای بیرون ریختن است و مفهوم جمله «یستفرغ العجب» این است که هرگونه تعجب را بیرون می‌ریزد و جایی برای آن باقی نمی‌گذارد.

۳. «أود» از ریشه «أود» بر وزن «قول» به معنای کج شدن گرفته شده و «أود» بر وزن «سند» به معنای کجی است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۴۷.

سازند»؛ (حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ، وَسَدَّ فَوَارِهِ^۱ مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَجَدَحُوا^۲ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ شَرِبًا وَبَيْئًا^۳).

جمله «حَاوَلَ الْقَوْمُ...» اشاره به این است که بنی امیه تنها برای رسیدن به مقام و حکومت بر مردم، تلاش نمی کردند؛ بلکه هدفشان خاموش کردن نور اسلام و قرآن بود. هدف این بود که مردم را به دوران ظلمانی جاهلیت بازگردانند و اعمال آن‌ها بیانگر این مطلب بود.

جمله «وَسَدَّ فَوَارِهِ...» همین معنا را به تعبیر دیگری بیان می فرماید. اسلام و قرآن را به چشمه جوشانی تشبیه می کند که در کویر جاهلیت عرب آشکار شد و سرزمین دل‌ها را آبیاری کرد و گل‌ها و میوه‌ها بر شاخسارشان رویانید. بنی امیه می کوشیدند راه این چشمه را مسدود کنند و مردم را بار دیگر به همان کویر بازگردانند.

جمله «وَجَدَحُوا...» تعبیر گویای دیگری از همین معناست. آن‌ها آب زلال شریعت اسلام را با سموم کشنده آلوده ساختند تا مزاج فکر و اخلاق مردم را که خواهان اسلام بودند، مسموم کنند؛ زیرا تا زمانی که مردم، سالم می اندیشیدند و سالم حرکت می کردند زیر بار جنایت‌کاران آلوده‌ای همچون بنی امیه و آل ابی سفیان نمی رفتند.

آری! آن‌ها نه تنها برای خاموش کردن نور ولایت به پا خاستند، بلکه همچون مشرکان در آغاز اسلام که قرآن درباره آن‌ها می گوید: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»^۴ برای خاموش کردن نور خدا یعنی اسلام و قرآن به پا خاستند

۱. «فوار» صیغه مبالغه به معنای کثیر الفوران است و نیز به معنای منبع آب و سوراخی که آب به شدت از آن بیرون می آید.

۲. «جدحوا» از ریشه «جدح» بر وزن «مدح» به معنای مخلوط کردن و ممزوج ساختن است.

۳. «وبیاً» به معنای چیزی است که وبا در آن زیاد است (توجه داشته باشید که «وبا» گاهی به مرض خاص مشهور، اطلاق می شود و گاه به هرگونه مرض و در خطبه مزبور، معنای دوم، مقصود است).

۴. صف، آیه ۸.

و جلوی نشر اسلام و علوم الهی را گرفتند و با جعل احادیث فراوان، این آب زلال را آلوده و مسموم ساختند.

سپس امام علیه السلام در پایان این سخن، تصمیم نهایی خود را در ضمن چند جمله کوتاه بیان کرده، چنین می‌فرماید: «هرگاه این مشکلات موجود از ما و آن‌ها برطرف شود، من آن‌ها را به سوی حق خالص می‌برم و اگر مسیر حوادث به گونه دیگری بود (عاقبت شومی دارند) بر آن‌ها حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است»؛ (فَإِنْ تَرْتَفِعَ عَنَّا وَعَنْهُمْ مَحْنُ الْبَلَوَى، أَحْمِلُهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَيَّ مَحْضِيهِ؛ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

اشاره به این‌که اگر موانع برطرف گردد، من برای بازگرداندن جامعه اسلامی به جامعه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله آمادگی کامل دارم و تلاش و کوشش خود را در این راه به کار می‌گیرم؛ ولی اگر شرایط اجازه نداد باز هم مشکلی نیست؛ چراکه ما به وظیفه خود عمل کرده‌ایم و آن‌ها نیز به سزای اعمالشان خواهند رسید.

نکته‌ها

۱. حق پرسشگری

هر انسانی در برابر انبوهی از مجهولات و مشکلات درباره خود و دیگران قرار دارد که گاه مربوط به مسائل مادی است و گاه معنوی و کلید حل آن‌ها غالباً سؤال از آگاهان و اندیشمندان است.

به همین دلیل، خداوند در عالم تکوین و تشریح درهای سؤال را به روی انسان گشوده است. از نظر تشریح در دستورات اسلامی نه تنها اجازه سؤال به هرکس و درباره هرچیز داده است، بلکه به سؤال کردن امر کرده است، قرآن مجید در دو آیه می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ «اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید».^۱

۱. نحل، آیه ۴۳؛ انبیاء، آیه ۷.

امیرمؤمنان علیه السلام در بعضی از کلمات پرمعنایش در نهج البلاغه می فرماید: «وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ؛ هیچ‌گاه کسی در فراگیری علم و سؤال از مجهولات، شرم و حیا به خود راه ندهد».^۱

آری، سؤال کردن عیب نیست. عیب آن است که انسان پرسش نکند و در جهل و نادانی بماند.

جالب این است که در خطبه یاد شده سؤال کردن را حقی برای هرکس ذکر فرموده و این معنا در مورد جوانان و نوجوانان بسیار مهم‌تر است چراکه آن‌ها دارای مجهولات فراوان هستند.

از نظر تکوین و آفرینش نیز خداوند، حس کنجکاو و جست‌وجوگری را در ذات انسان قرار داده است. انسان همواره مایل است درباره چیزهایی که نمی‌داند پیرسد و بداند. این حس در جوانان و نوجوانان شدیدتر است؛ به سبب همان نیازی که دارند، گاه آن‌قدر پدر و مادر را سؤال پیچ می‌کنند که داد و فریادشان بلند می‌شود؛ در حالی که وظیفه آن‌ها این است که با محبت و مدارا به این نیاز روحی فرزندانشان پاسخ مثبت دهند. آنچه را می‌دانند، در اختیارشان بگذارند و آنچه را نمی‌دانند به کسانی که می‌دانند ارجاع دهند.

بعضی فکر می‌کنند اگر درباره مسائل اصول عقاید سؤال کنند نشانه کفر و بی‌اعتقادی است؛ در حالی که این پرسش‌ها برای تحقیق بیشتر و استحکام بخشیدن به عقیده است.

دانشمندان و آگاهان، به ویژه عالمان دینی وظیفه دارند که در هر حال و در هر شرایط، برای پاسخ به سؤالات اعلام آمادگی کرده و با محبت و احترام از پرسش‌کنندگان استقبال کنند و فراموش نکنند که براساس روایتی که از

امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده، چنین وظیفه‌ای بر دوش دارند: «خداوند از افراد نادان، پیمان فراگیری علم نگرفته، مگر آن‌که پیش از آن از دانشمندان پیمان آموزش گرفته است»؛ (إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ).^۱

این بحث را با ذکر چند حدیث پرمعنا پایان می‌دهیم:

نخست حدیثی است از امام صادق علیه السلام که یکی از یارانش به نام «حمران بن أعینی» را تشویق به سؤال کرد و فرمود: «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ؛ مردم به علت این هلاک و گمراه می‌شوند که پرسش نمی‌کنند».^۲

در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْقُلُوبُ أَقْفَالٌ وَمَفَاتِيحُهَا السُّؤَالُ؛ دل‌ها قفل شده است و کلید آن، سؤال است».^۳

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهَا السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُجْزِي فِيهِ أَرْبَعَةَ: السَّائِلُ وَالْمُعَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ؛ علم، خزانه‌هایی است و کلیدهای آن سؤال است. خدا شما را رحمت کند، همواره سؤال کنید؛ چراکه چهار گروه برای آن پاداش داده می‌شوند: سؤال‌کننده، پاسخ‌گوینده، کسانی که در آن جا مستمع‌اند و آن‌ها که بدان‌ها علاقه‌مندند».^۴

در روز جنگ جمل، مرد عربی به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! تو می‌گویی خداوند یگانه است؟ (منظور از این یگانگی چیست؟) مردم از هر سو به او حمله کردند، گفتند: ای مرد عرب! نمی‌بینی تمام فکر امیرمؤمنان متوجه جنگ است؟ (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد!) امام علیه السلام فرمود: «او را رها

۱. کافی، ج ۱، باب بذل العلم، ص ۴۱، ح ۱.

۲. همان، باب سؤال العالم و تذاکره، ص ۴۰، ح ۲.

۳. غرر الحکم، ص ۶۰، ح ۶۵۴.

۴. صحیفه الرضا علیه السلام، ص ۴۲، ح ۱۱.

کنید. چیزی که این مرد عرب می خواهد، همان چیزی است که ما از این قوم می خواهیم (ما هم از این گروه، توحید و یگانگی می طلبیم و جنگ برای فراگیری این تعلیمات مقدّس است). سپس امام علیه السلام توحید را به چهار بخش تقسیم کرد: دو قسم آن را مردود شمرد و دو قسم را مقبول.^۱

۲. هدف اصلی این پرسش و پاسخ

این که منظور مرد اسدی از سؤالش دربارهٔ خلافت و پاسخ امام علیه السلام به آن چه بود؟ کاملاً روشن است، اشاره به داستان سقیفه و تغییر محور خلافت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در روز رحلت آن حضرت است؛ ولی بعضی از شارحان، مانند «ابن ابی الحدید» که با پیش داوری های مذهبی خود، قافیه را در این جا سخت بر خود تنگ دیده اند، احتمال ضعیفی ذکر کرده و به آن دل بسته اند و گفته اند: منظور، مخالفت «عبدالرحمان بن عوف» در شورای شش نفری عمر با خلافت علی علیه السلام و سوق دادن خلافت به سوی عثمان است.

عجب این است که ابن ابی الحدید در این جا داستانی از استادش «ابوجعفر نقیب» نقل می کند که کاملاً با آنچه گفتیم موافق است و از هر نظر منطقی است؛ با این حال پاره ای از تعصّب ها به مرد آزاداندیشی همچون ابن ابی الحدید اجازه قبول واقعیت را نمی دهد.

او از استادش چنین نقل می کند:

«از استادم که در پیروی از مذهب علوی مردی بانصاف بود و بهره و افری از عقل و خرد داشت، پرسیدم: منظور سؤال کننده از افرادی که امام علیه السلام را از حش برکنار ساختند چه کسانی هستند؟ آیا منظور، روز سقیفه است یا روز شورا؟
گفت: سقیفه.

۱. شرح آن را در کتاب توحید صدوق، ص ۸۳، ح ۳ مطالعه فرمایید.

گفتم: من به خودم اجازه نمی‌دهم که بگویم: اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت کردند و نصّ خلافت را کنار گذاشتند.

در پاسخم گفتم: من هم به خودم اجازه نمی‌دهم به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این نسبت را بدهم که در امر خلافت و امامت پس از خود، اهمال و سستی ورزیده و مردم را بی‌سرپرست گذاشته باشد؛ او که برای مسافرتی در بیرون مدینه کسی را به جای خود برمی‌گزید، چگونه برای پس از مرگش کسی را به خلافت تعیین نکرد؟ سپس اضافه کرد: همه معتقدند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نظر عقل در مرحله کمال قرار داشت؛ عقیده مسلمانان در این باره معلوم است. یهود، نصارا، فلاسفه و حکما نیز معتقدند که او حکیمی کامل و دارای نظری صائب بود که ملّتی را به وجود آورد؛ قوانینی را آورد و با عقل و تدبیرش حکومت پهناوری بنیان‌گذاری کرد. (صرف نظر از مقام نبوت که تمام فرمان‌هایش از ناحیه خدا سرچشمه می‌گیرد و به وسیله وحی است).

این انسان عاقل با عرب کاملاً آشنا بود؛ کینه‌های آن‌ها را خوب می‌دانست و از طبع آن‌ها اطلاع داشت؛ می‌دانست اگر کسی از قبیله‌ای کشته شود آن قبیله انتقام خون او را از قاتل، اگر نشد، از نوادگان و بستگانش و اگر نشد از قبیله او خواهند گرفت؛ این از یک طرف، از سوی دیگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه، دختر مهربانش و به فرزندان‌ش امام حسن و امام حسین و علی عَلَيْهِ السَّلَام علاقه‌مند بود. بدون تردید اگر او از وحی هم استمداد نمی‌جست، برای این که آن‌ها صدمه‌ای نبینند، بی‌سرپرستان نمی‌گذاشت؛ گمان می‌کنی او می‌خواست فاطمه همچون یکی از ضعفای مدینه باشد؟ آن هم در میان مردمی که علی، خون خویشاوندانشان را ریخته بود؟ که در حقیقت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ریخته بود نه علی. آری، آن‌ها به خون نوادگان‌شان تشنه بودند.

خلاصه یک انسان عاقل که در چنین مقامی از ریاست قرار داشت، برای این که آیین و دودمانش به خطر نیفتد می‌بایست خلافت را در میان آن‌ها قرار

داده باشد، چه رسد به این که او پیامبر است و جز از وحی تبعیت نمی کند و همواره دستور می داد که مسلمانان باید وصیت کنند. به او گفتم: مطلب شما قابل قبول؛ اما این سخن امام علیه السلام دلالت بر نصّ برخلاف ندارد.

پاسخ داد: درست است؛ ولی مطلب این است که سؤال کننده از وجود نصّ در مورد خلافت پرسش نکرد؛ بلکه پرسید: شما که از نظر خویشاوندی در مرحله بالا و از نظر نسب، نزدیک به پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشتید چرا شما را کنار زدند؟ و امام علیه السلام پاسخ این سؤال را دادند.^۱

۳. بنی امیه و توطئه محو اسلام

از تعبیرات امام علیه السلام در خطبه یاد شده به خصوص جمله «حَاوَلَ الْقَوْمُ اِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ...» چنین استفاده می شود که هدف بنی امیه تنها استیلا بر خلافت اسلامی نبود؛ بلکه آن ها که تفاله های عصر جاهلیت بودند کمر به محو اسلام بسته بودند و اگر با فداکاری های شهیدان کربلا و بیداری مسلمین پرده از نیاتشان برداشته نمی شد، معلوم نبود که امروز، نامی از اسلام باقی می ماند یا نه؟! شواهد تاریخی بر این مدعا بسیار است؛ از جمله:

۱. مورخ معروف، مسعودی در کتاب مروج الذهب نقل می کند: مأمون، خلیفه عباسی در سال ۲۱۲ ق دستور اکیدی داد که منادی در همه جا ندا دهد که احدی حق ندارد از معاویه ذکر خیری کند یا او را بر هیچ یک از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم بشمرد. جمعی از آگاهان در اندیشه فرو رفتند که این دستور اکید و شدید برای چیست؟ بعداً معلوم شد این به سبب خبری بود که از طرف فرزند «مغیره بن شعبه» نقل شده بود که خلاصه اش چنین است:

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۴۸.

او می‌گوید: من با پدرم مغیره به شام آمدیم. پدرم هر روز نزد معاویه می‌رفت و با او سخن می‌گفت و برمی‌گشت و از عقل و هوش او تعریف می‌کرد. شبی از نزد معاویه برگشت. او را بسیار اندوهگین یافتم؛ به گونه‌ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصور کردم مشکلی دربارهٔ خانوادهٔ ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث‌ترین مردم برمی‌گردم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این‌که با معاویه خلوت کرده بودم. به او گفتم: مقام تو بالا گرفته؛ اگر عدالت را پیشه کنی و دست به کار خیر بزنی بسیار به جاست؛ به خصوص به خویشاوندانت از بنی‌هاشم نیکی کن و صلۀ رحم به جا آور. آن‌ها امروز خطری برای تو ندارند. ناگهان (او منقلب و منفجر شد و) گفت: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! اَخُوْتَيْمَ (یعنی ابوبکر) به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد انجام داد؛ اما هنگامی که از دنیا رفت نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می‌گویند: ابوبکر. سپس اخوعدی (یعنی عمر) به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید. او نیز هنگامی که از دنیا رفت نامش هم از میان رفت. فقط گاهی می‌گویند: عمر. بعد برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد. هنگامی که از دنیا رفت نام او هم از میان رفت؛ ولی اخوهاشم (اشاره به پیامبر اکرم ﷺ است) هر روز پنج مرتبه نام او را فریاد می‌زنند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» با این حال چه عملی و چه نامی از ما باقی می‌ماند، ای بی‌مادر؟! سپس گفت: «وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنًا دَفْنًا؛ به خدا سوگند! چاره‌ای جز این نیست که این نام برای همیشه دفن شود!».

هنگامی که مأمون این خبر را شنید در وحشت فرو رفت و آن دستور شدید را دربارهٔ معاویه صادر کرد.^۱

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

این خبر که در کتاب‌های معروف تاریخ آمده پرده از مسائل بسیاری برمی‌دارد و به سؤالات بسیاری درباره برنامه‌های بنی‌امیه پاسخ می‌گوید. سخنان فرزند معاویه، یزید نیز به‌هنگام شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام و انتقال سرهای بریده به شام، در میان جمعی از شنوندگان، و اشعار معروفش (لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ) گواه زنده دیگری بر این مدعاست.

او و پدرش معاویه این تفکر زشت و کفرآمیز را از پدر و جدشان ابوسفیان به ارث برده بودند که به گفته تاریخ طبری و دیگران، هنگامی که خلافت به عثمان (عثمان، فرزندزاده امیه بود) رسید بسیار خشنود شد و در یک جلسه خصوصی خطاب به «بنی عبد مناف» (و بنی‌امیه) گفت: «تَلَقَّوْهَا تَلَقَّ الْكُرَّةِ فَمَا هُنَاكَ جَنَّةٌ وَلَا نَارٌ؛ گوی خلافت را از میدان ببرید که نه بهشتی در کار است و نه دوزخی!»^۱ و در عبارت مسعودی در کتاب مروج الذهب چنین ذکر شده است: «يَا بَنِي أُمَيَّةَ، تَلَقَّوْهَا تَلَقَّ الْكُرَّةِ فَوَالَّذِي يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ مَا زِلْتُمْ أَرْجُوهَا لَكُمْ وَتَنْصِبُونَ إِلَيَّ صِبْيَانَكُمْ وَرَأْتَهُ؛ ای بنی‌امیه، گوی خلافت براباید. قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند یاد می‌کند (اشاره به بت‌ها) من همیشه امیدوار بودم که خلافت به دامن شما برگردد و به یقین در آینده به بچه‌های شما نیز به ارث خواهد رسید».^۲

همین معنا را ابن‌عبدالبرّ در کتاب استیعاب نقل کرده است؛ او می‌گوید: «این سخن در مجلس عثمان بود و هنگامی که عثمان انکار بهشت و دوزخ را از ابوسفیان شنید، فریاد زد: برخیز و از من دور شو».^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵. حوادث سال ۲۸۴ قمری. به مناسبت نامه‌ای که برای معتضد عباسی درباره رسوایی‌های معاویه نوشته شده بود.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. استیعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹، شماره ۳۰۰۵.

وَمِنْ خُطَبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن درباره توحید و اسرار آفرینش مطالبی می‌فرماید^۱

صفحه ۳۸۹

بخش اول

/jB\ «°K h ½ ,jB °Ñ v ½ ,jB -°IcçBw ,jBLÄ°IÖ°B & k-d °I
 çBL°I ,ñq ° ñ I / eBÜ»I T ϕ , kAMIT° u °
 ° »B° Üñ k«Å ß Ike / üB°A Ue , IB°I °Roi Ñ] E M
 /RAj I bnA\ °BM ,RBfod°I j kd°MB I nkÜ /B Iç i ½
 < ? ½>ñBÜ o B°A< Tl Mk ½E °J oé < ?T½> °ñBÜ
 J oÜ °/ d ùJ \ d ½ , ÜTùcIç < ?ù>:ñBÜ i çBL°I
 jBLÄ; ½ ° Å ùh ,ÿA°TlBMB«ÅkÄL ° ,ÿB TBM ß I; ½

۱. سند خطبه:

بخش‌هایی از این خطبه را ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۷۲ و واسطی در عیون الحکم و المواعظ و زمخشری در کتاب ربيع الابرار، ج ۱، ص ۳۲۷، ذیل ح ۴۷ نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸۰).

شُخُوصٌ لِحَظَّةٍ، وَلَا كُرُورٌ لِمَقْطَعَةٍ، وَلَا أَرْدِلَافٌ رُبُوعَةٍ، وَلَا أَنْبِساطٌ خُطُوعَةٍ، فِي
 لَيْلٍ دَاجٍ، وَلَا غَسَقٍ سَاجٍ، يَنْفَقِيًّا عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ، وَتَعَقُّبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ
 فِي الْأُفُوقِ وَالْكَرُورِ، وَتَقْلِبُ الْأَزْمِنَةَ وَالذُّهُورَ، مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلِ، وَإِدْبَارِ
 نَهَارٍ مُدْبِرٍ. قَبِلَ كُلُّ غَايَةٍ وَمُدَّةٍ، وَكُلُّ إِحْصَاءٍ وَعِدَّةٍ، تَعَالَى عَمَّا يَنْحَدُهُ
 الْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ، وَنِهَايَاتِ الْأَقْطَارِ، وَتَأْتِلُ الْمَسَاكِينُ، وَتَمَكِّنُ
 الْأَمَّاكِينَ. فَالْحَدُّ لِحَلْقِهِ مَضْرُوبٌ، وَإِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ.

بخش دوم

صفحة ٤٠٣

Öai B½Öq ÑM kMÑ ¼ , pEn E½ ß IÖh °
 ° , iB«T½I «½ z °u °/ t i v e f u n B/n , ke ;Bfu
 -pA , i cBI B M -pAf ; aB-°IRA ½ M -pA/iBûEI { ÅBM
 / qv°I ; a n I ùB-M -pAf ä°IRA B°A ùB-M

بخش سوم

صفحة ٤٠٧

REiÅB ½ , jB n IRB-ä ù , Åo-°IE «-°I , v°Ay qh -°IB E
 nk ç B# j ½nAc ù» S Äâ , «j ç j ½ ° w j ½ S kMhBw I
 i -v U , Bj o d U H«] ½Ej àMùn -Uj v Ü½Ñ] E «j Ä½
 /BÄiB ½ÑLw ö oÄU ° , Bk z U °nA A oÜ½j ½S] oi E Y; kA
 i âA ½]Bd °k« Å ùo Å , ½E kYj ½ nAPlnAT] kA j -ù
 ùRAj I °I l RBi j Åq\ Ä j ½¼ARB ! jAa Iç
 !kÄM ç qh -°j kdM° B] ½ , q\ ÅE ÜB RBi j Å

خطبه در یک نگاه

خطبه‌ای است بسیار فصیح و بلیغ و به سه بخش تقسیم می‌شود:
بخش اول و دوم، از اوصاف جمال و جلال خدا سخن می‌گوید و به گفته
مرحوم محقق بحرانی، امام علیه السلام نوزده وصف مهم خدا را با عبارات زیبایش شرح
می‌دهد.

و در بخش سوم، انسان را مخاطب ساخته و در عین این‌که ضعف و ناتوانی
او را بازگو می‌کند، نشانه‌های قدرت پروردگار را در آفرینش انسان بیان می‌دارد
و به این ترتیب، ذیل خطبه را با صدرش پیوند می‌دهد و مجموعه‌ای بی‌نظیر
در باره توحید و عرفان پروردگار پدید می‌آورد.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ، وَسَاطِحِ الْمَهَادِ، وَمَسِيلِ الْوَهَادِ، وَمُخْصِبِ
النُّجَادِ لَيْسَ لِأَوْلِيِّهِ أِبْتِدَاءٌ، وَلَا لِأَزْلِيِّهِ أَنْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ،
وَالْبَاقِي بِلا أَجَلٍ حَرَّتْ لَهُ أَلْجِبَاهُ، وَوَحَدْتُهُ الشُّفَامُ حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ
خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبْهَهَا. لَا تُقَدَّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ،
وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدْوَاتِ لَا يُقَالُ لَهُ: «مَتَى؟» وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ
«بِحَتَّى». الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ: «مِمَّ؟» وَالْبَاطِنُ لَا يُقَالُ: «فِيمَ؟» لَا شَيْخٌ
فِيئَةً صَيٌّ، وَلَا مَخْجُوبٌ فِيحْوَى. لَمْ يَقْرُبْ مِنْ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ، وَلَمْ
يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ، وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصٌ لِحِظَةٍ، وَلَا
كُرُورٌ لِقُطْعَةٍ، وَلَا أَزْدِلَافٌ رِيوَةٍ، وَلَا أَنْبِساطٌ حُطُوءَةٍ، فِي لَيْلٍ دَاجٍ، وَلَا
عَسَقٍ سَاجٍ، يَنْفِيًّا عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ، وَتَعَقُّبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي
الْأَفْوَلِ وَالْكُرُورِ، وَتَقَلُّبُ الْأَزْمِنَةِ وَاللَّذْهُورِ، مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ، وَإِدْبَارِ
نَهَارٍ مُدْبِرٍ. قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَمُدَّةٍ، وَكُلِّ إِحْصَاءٍ وَعِدَّةٍ، تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُهُ
الْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَفْنَارِ، وَنِهَائَاتِ الْأَقْطَارِ، وَتَأْتِلِ الْمَسَاكِينِ،
وَتَمَكُنِ الْأَمَاكِينِ. فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ، وَإِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ.

ترجمه

ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار بندگان است؛ خداوندی که
گستراننده زمین، جاری کننده سیل در رودخانه ها و رویاننده گیاهان بر کوه ها
و تپه هاست. نه برای اول بودن او آغازی است و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی
است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد. پیشانی ها در برابر

عظمتش به خاک افتاده و لب‌ها به یگانگی‌اش گشوده شده است. برای هر مخلوقی به‌هنگام آفرینش، حدّی قرار داد تا با وجود مقدّسش شباهت نیابد. افکار و اندیشه‌ها هرگز نمی‌توانند با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه و حدّی برای او بیان کنند. هرگز درباره‌ او نتوان گفت: کی (به وجود آمده)؟ و برایش سرآمدی نیست که گفته شود. تا کی (باقی است)؟ آشکاری است که درباره‌اش نتوان گفت: از چه چیز عیان شده است؟ و مخفی و پنهانی است که نمی‌توان گفت: در چه چیز پنهان شده است؟ او نه جسم قابل رؤیت است که بتوان انتهایش را جست‌وجو کرد و نه پوشیده و پنهان است که چیزی بر آن محیط باشد. نزدیکی او به موجودات آن‌چنان نیست که به آن‌ها چسبیده باشد و دوری او از آن‌ها آن‌گونه نیست که از آن‌ها جدا گردد! نگاه‌های خیره‌بندگان از او پنهان نیست و نه تکرار الفاظ (بر زبان آن‌ها)، نه نزدیک شدن به تپه‌ها و بالا رفتن از آن‌ها و نه برداشتن گام‌های بلند در شب‌های ظلمانی. شب‌هایی که (سرانجام) ماه درخشان بر آن می‌تابد (و از ظلمت آن می‌کاهد) و خورشید نورانی در غروب و طلوع، ماه را تعقیب می‌کند علم او در تغییرات و دگرگونی‌های زمان‌ها و روزگاران از روی آوردن شب و پشت کردن روز نافذ است. (و دامنه‌ علمش به قدری گسترده است که) پیش از پایان و سرآمد هرچیز و قبل از احصا و شمارش آن‌ها از همه آگاهی داشته و دارد، و چیزی بر او مخفی و پنهان نیست، از آنچه محدودکنندگانش به او نسبت می‌دهند از نظر اندازه و ابعاد و استقرار در مسکن و جایگزین شدن در مکان، برتر است (چراکه) حدّ و اندازه مخصوص آفریده‌های اوست و مربوط به غیر او.

شرح و تفسیر

شرح عمیق دیگری برای صفات جمال و جلال او

همان‌گونه که گفته شد بخش اوّل این خطبه مجموعه‌ای از صفات خداوند

متعال را بیان می‌کند و جالب این‌که در آغاز از صفات افعال یعنی آفرینش جهان هستی و عجایب و شگفتی‌های آن سخن می‌گوید؛ چراکه این بخش از صفات برای همه مردم، قابل درک، و معرفت‌آفرین است.

می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار بندگان است؛ خداوندی که گستراننده زمین، جاری‌کننده سیل در رودخانه‌ها و رویاننده گیاهان بر کوه‌ها و تپه‌هاست»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ، وَسَاطِحِ الْمِهَادِ^۲، وَمُسِيلِ الْوِهَادِ^۳، وَمُنْخِصِ النَّجَادِ^۴).

امام علی (ع) در این جا نخست به آفرینش انسان‌ها که شاهکار بزرگ آفرینش است اشاره کرده، بعد به سه موضع (محل سکونت و آب که مایه حیات است و مواد غذایی) اشاره فرموده است تا حس شکرگزاری بندگان را برانگیزد و برای معرفت خداوند متعال و شناخت صفات جلال و جمالش که در جمله‌های بعد نقل شده است، آماده سازد.

تعبیر به «عباد» به قرینه جمله‌های بعدی، ناظر به انسان‌هاست؛ هر چند ذات این تعبیر، می‌تواند شامل فرشتگان و جن نیز باشد.

«ساطح المهاد» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید بیان شده است: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾؛ «آیا زمین را محل آرامش قرار ندادیم؟»^۶.

۱. «ساطح» از ریشه «سطح» که معنای آن معروف است گرفته شده و «ساطح» به کسی می‌گوید که چیزی را مسطح و صاف و گسترده کند.

۲. «مهاد» و «مهد» در اصل به معنای بستر است و به کره زمین که محل سکونت و استراحت انسان‌هاست نیز اطلاق می‌شود و در این جا به همین معناست.

۳. «وهاد» جمع «وهده» به معنای زمین‌های منخفض و گود است.

۴. «مخصب» از ریشه «خصب» بر وزن «غصب» به معنای فراوان شدن گیاه است؛ بنابراین «مخصب» به کسی گفته می‌شود که زمین‌ها را پرگیاه و پربرکت کند.

۵. «نجداد» جمع «نجد» به معنای زمین مرتفع است و مصدر آن «نجدود» است.

۶. نبأ، آیه ۶.

تعبیر به «مسئله الوهاد» با توجه به این که «وهاد» به معنای درّه‌ها و گودال‌هاست، اشاره به این است که خداوند، مناطقی از زمین را به صورت گودال قرار داد تا آب‌ها در آن جریان یابد و مناطق دیگر در امن و امان باشد.

تعبیر به «مخصب النجاد» اشاره به قدرت‌نمایی خداوند در سرسبز کردن مناطق مرتفعی است که آب، به طور معمول به آن‌ها نمی‌رسد. سپس امام علیه السلام به بیان بخشی از مهم‌ترین صفات ذات پروردگار که موضوع ازلیت و ابدیت و واجب الوجود بودن است می‌پردازد و می‌فرماید: «نه برای اوّل بودن او آغازی است و نه برای ازلیت‌ش پایانی. آغازی است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد»؛ (لَيْسَ لِأَوْلِيَّتِهِ أَيْتِدَاءٌ، وَلَا لِأَزَلِيَّتِهِ أَنْقِضَاءٌ. هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ، وَالْبَاقِي بِلا أَجَلٍ).

دلایل عقلی ثابت کرده که او واجب الوجود است؛ نه آغازی داشته و نه انجामी دارد؛ همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ چراکه هستی‌اش از درون ذات اوست و ذات پاکش عین هستی بی‌پایان اوست. بنابراین، جمله «هو الاول... والباقي...» نتیجه‌ای است برای جمله‌های «لَيْسَ لِأَوْلِيَّتِهِ أَيْتِدَاءٌ... وَلَا لِأَزَلِيَّتِهِ أَنْقِضَاءٌ...» زیرا هنگامی که آغاز و انجामी برای ازلیت و ابدیت او نباشد، او اوّل و آخر است و این دو وصف، در واقع اساس و پایه بسیاری از اوصاف الهی است و اوصاف جمال و جلالش غالباً به این دو ویژگی بازمی‌گردد.

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ «اوست اوّل و آخر و پیدا و پنهان، و او به هر چیز داناست».^۱

در ادامه این سخن می‌فرماید: «پیشانی‌ها در برابر عظمتش به خاک افتاده و لب‌ها به یگانگی‌اش گشوده شده است»؛ (خَرَّتْ لَهُ الْجِبَاهُ، وَوَحَّدَتْهُ الشَّفَاهُ).

مسلم است، کسی که آفریننده همه اشیا و مخلوقات و نعمت‌هاست و تمام هستی از وجود او سرچشمه می‌گیرد، شایسته عبودیت و سجده و ستایش است و غیر او شایسته این مقام نیست. البته آن سجده و آن ستایش، ناظر به کار عارفان بالله است؛ نه کافران و مشرکان و عاصیان؛ چراکه آن‌ها شایسته ذکر نیستند.

امام علیه السلام در ادامه این اوصاف، به بخشی از صفات سلبیه و قداست او از هر عیب و نقصان اشاره کرده، می‌فرماید: «برای هر مخلوقی به‌هنگام آفرینش، حدی قرار داد تا با وجود مقدّسش شباهت نیابد (و کسی به اشتباه نیتند)»؛ (حَدَّ الْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبَهَاتِهَا).

اشاره به این‌که تمام مخلوقات، محدودند و تنها ذات پاک اوست که نامحدود است؛ از این رو خالق از مخلوق به‌آسانی شناخته می‌شود و از گمراه شدن در وادی شرک پیشگیری می‌گردد.

در این جا این سؤال باقی می‌ماند که مگر ممکن است خداوند چیزی نامحدود یا به تعبیر دیگر واجب الوجود بیافریند؟ ذات هر مخلوقی اقتضای محدود بودن می‌کند؛ بنابراین چگونه ممکن است گفته شود: خداوند اشیا را محدود آفرید تا شباهتی با ذات پاکش نداشته باشند؟

پاسخ این سؤال را می‌توان چنین بیان کرد: منظور این است که او همه اشیا را محدود آفرید و نتیجه‌اش تمایز میان او و مخلوقات شد؛ به تعبیر دیگر «ابانة له» مفعول لاجله نیست؛ بلکه نوعی نتیجه و غایت فعل است. این نکته نیز قابل توجه است که در بسیاری از نسخ نهج البلاغه «ابانة لها» نقل شده است که در این صورت، مشکل، به‌طور کامل حل می‌شود؛ زیرا مفهومش این است که خداوند هر موجودی را با حدود خاصی آفرید تا با موجودات دیگر اشتباه نشود.^۱ شبیه

۱. در کتاب اصول کافی، این عبارت ضمن خطبه دیگری و به‌صورت دیگری نقل شده است که تفسیر اول را

آنچه در آیه ۱۳ سوره حجرات بیان شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».

سپس درباره نامحدود بودن ذات پاک خداوند شرح بیشتری می‌دهد و با تعبیرات مختلف این حقیقت را مشخص می‌کند که او از هر نظر نامحدود و بی‌پایان است؛ می‌فرماید: «افکار و اندیشه‌ها هرگز نمی‌توانند با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه و حدی برای او بیان کنند»؛ (لَا تُقَدَّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدْوَاتِ).

نه اعضای همچون اعضای انسان‌ها دارد و نه برای رسیدن به مقاصد خود از ابزار و ادواتی استفاده می‌کند؛ نه حرکت از جایی به جای دیگر و نه حد و حدودی دارد؛ چراکه این‌ها همه نشانه‌های محدودیت است و ذات پاکش هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد و به همین دلیل، کنه ذات او برای ما ساکنان عالم محدود و گرفتار در چنگال کاستی‌ها غیر ممکن است، همان‌گونه که در حدیث امام باقر علیه السلام نقل شده است: «كُلُّ مَا مَيَّرَ تُمُوهَ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلِكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ هر چیزی که با فکر خود در دقیق‌ترین معنا و مفهوم تشخیص دهید، مخلوق و مصنوعی مثل شماست و به سوی شما بازمی‌گردد (و آب و رنگ موجودات امکانی دارد و هرگز واجب الوجود نیست)».^۱

و برای توضیح و تبیین بیشتر می‌افزاید: «هرگز درباره او نتوان گفت: کی (به وجود آمده)؟ و برایش سرآمدی نیست که گفته شود: تاکی (باقی است)؟ آشکاری است که درباره‌اش نتوان گفت: از چه چیز عیان شده است؟ و مخفی

→ تقویت می‌کند و آن عبارت، چنین است: «وَحَدَّ الْأَشْيَاءِ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ إِبَانَةً لَهَا مِنْ شِبْهِهِ وَإِبَانَةً لَهُ مِنْ شِبْهِهَا» (کافی، ج ۱، باب جوامع التوحید، ص ۱۳۵، ضمن حدیث ۱).

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

و پنهانی است که نمی توان گفت: در چه چیز پنهان شده است؟»؛ (لَا يُقَالُ لَهُ: «مَتَى؟» وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ «بِحَتَّى». الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ: «مِمَّ؟» وَالْبَاطِنُ لَا يُقَالُ: «فِيمَ؟»).

به این ترتیب، نه آغازی دارد نه انجामी؛ نه آشکار است همچون آشکار بودن ماه و خورشید؛ نه پنهان است همچون پنهان بودن معادن در درون زمین و در عین حال، از همه چیز آشکارتر و کنه ذاتش از همه چیز مخفی تر است؛ به تعبیری دیگر ظهورش ظهور ذاتی و خفایش نیز از کنه ذات اوست.

باز برای توضیح بیشتر می فرماید: «او نه جسم قابل رؤیت است که بتوان انتهای او را جست و جو کرد و نه پوشیده و پنهان است که چیزی بر آن محیط باشد. نزدیکی او به موجودات آن چنان نیست که به آن‌ها چسبیده باشد و دوری او از آن‌ها آن گونه نیست که از آن‌ها جدا گردد!»؛ (لَا شَبَحَ فَيَتَقَصَّى^۲، وَلَا مَحْجُوبٌ فَيُحَوِّي^۳. لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتِّصَاقِ، وَلَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالفِتْرَاقِ).

در این بیان، امام علیه السلام نخست از خدا نفی جسمانیت می کند؛ چراکه جسم از دو حال خارج نیست: یا آشکار است و دارای حد و حدود، و یا پنهان است و طبعاً محدود و محجوب در شیء دیگری؛ و در هر دو صورت، حد و پایانی برای او تصور می شود؛ در حالی که واجب الوجود، بی پایان و نامحدود است.

در دو جمله اخیر جلوه دیگری از نامحدود بودن ذات پاکش دیده می شود. او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه به معنای چسبیدن و انضمام یا حلول و اتحاد؛ بلکه به معنای حضور در همه جا و احاطه به هر چیز، و از همه چیز دور است، نه

۱. «شبح» به معنای شخص است و گاه نیز به شخصی که از دور نمایان می شود و کاملاً واضح نیست اطلاق می شود.

۲. «بتقصی» از ریشه «قصو» بر وزن «قصد» به معنای دور شدن گرفته شده و «تقصی» به معنای جست و جو کردن و تلاش برای به دست آوردن نهایت چیزی است.

۳. «یحوی» از ریشه «حوایه» به معنای استیلا بر چیزی گرفته شده است.

به معنای فاصله گرفتن و جدایی از اشیا؛ بلکه به معنای برتر و والا بودن وجود و صفات او نسبت به همه اشیا. این سخن، شبیه همان است که در خطبه اول نهج البلاغه گذشت: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارِنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ؛ او با همه چیز است اما نه به این صورت که قرین آنها باشد و غیر همه چیز است، اما نه به این معنا که بیگانه و جدا از آنها باشد»^۱.

بی شک، جمع میان این گونه صفات در ممکنات امکان پذیر نیست؛ چراکه اگر چیزی دور باشد نزدیک نتوان بود و اگر نزدیک باشد دور نخواهد بود؛ ولی تضادّ قرب و بُعد و امثال آن در ذات نامحدود واجب الوجود مفهومی ندارد.

سپس امام علیه السلام به شرح علم خداوند به همه چیز در هر زمان و هر مکان پرداخته و با عباراتی پر معنا و زیبا آن را بیان می کند؛ می فرماید: «نگاه های خیره بندگان از او پنهان نیست و نه تکرار الفاظ (بر زبان آنان)، نه نزدیک شدن به تپه ها و بالا رفتن از آنها و نه برداشتن گام های بلند در شب های ظلمانی»؛ (وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شَخْوصٌ^۲ لِحُطَّةٍ، وَلَا كُرُورٌ لِفُطَّةٍ، وَلَا أزدِلافٌ^۳ رِبْوَةٍ^۴، وَلَا أَنْبِساطٌ خُطْوَةٍ، فِي لَيْلٍ دَاجٍ^۵، وَلَا غَسَقٍ^۶ سَاجٍ^۷).

امام علیه السلام برای این که مشخص کند پنهان ترین حرکات و اشیا از دید علم

۱. نهج البلاغه، ضمن خطبه ۱.

۲. «شخوص» به معنای خیره نگاه کردن به چیزی است.

۳. «ازدلاف» به معنای نزدیک شدن و بالا رفتن از نقطه مرتفعی است و «مشعر الحرام» را «مزدلفه» می گویند، برای این که مردم از آن جا به «منی» نزدیک می شوند و یا در سایه این عبادت به خدا نزدیک می شوند.

۴. «ربوه» محل مرتفع را گویند.

۵. «داج» از ریشه «دجو» بر وزن «علو» به معنای تاریک شدن شب است و «لیل داج» به شب تاریک بدون ماه گفته می شود.

۶. «غسق» به معنای شدت ظلمت است و از آن جا که نیمه شب از هر زمانی تاریک تر است این واژه به آن اطلاق می شود.

۷. «ساج» به معنای ساکن است و منظور از «غسق ساج» تاریکی طولانی و مستمر است.

خداوند مخفی نمی ماند، مسافری را فرض کرده که در شبی تاریک از بیابانی می گذرد، چشم های او به بیابان خیره شده و زمزمه هایی زیر لب دارد، به تپه هایی نزدیک می شود و از آن ها بالا می رود و برای رسیدن به مقصد با عجله گام های بلند برمی دارد و در آن ظلمت و تاریکی به پیش می رود. خداوندی که حرکات چشم و لب ها و پاهای چنین مسافری بر او مخفی نیست به یقین، اعمال بندگانش در روزهای روشن و در شهرها و آبادی ها بر او پنهان نمی ماند.

سپس در وصف این شب تاریک چنین می افزاید: «شب هایی که (سرانجام) ماه درخشان بر آن می تابد (و از ظلمت آن می کاهد) و خورشید نورانی در غروب و طلوع، ماه را تعقیب می کند؛ (يَتَفَيَّأُ عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُئِيرُ، وَتَعْقِبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي الْأَفْوَالِ وَالْكَرُورِ)»^۲.

اشاره به این که علم خداوند به موجودات و اعمال انسان ها نه تنها در دل شب های تاریک وجود دارد، بلکه شامل شب های مهتابی و روزهای روشن نیز می شود و در یک کلمه، هیچ مکانی در این جهان نیست مگر این که در پیشگاه علم خداوند آشکار است؛ درست شبیه چیزی که در ادامه خطبه می آید: «عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى؛ آگاهی او به آنچه در آسمان های بالاست همچون آگاهی اش به چیزهایی است که در زمین های پایین قرار دارد».

و در تکمیل این سخن می فرماید: «علم او در تغییرات و دگرگونی های زمان ها و روزگاران از روی آوردن شب و پشت کردن روز نافذ است»؛ (وَتَقَلَّبِ الْأَزْمِنَةَ وَالذُّهُورَ، مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ، وَإِدْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ).

۱. «يَتَفَيَّأُ» از ریشه «فَيَّأ» بر وزن «غیب» به معنای بازگشت گرفته شده و «تَفَيَّأُ» به معنای جابه جا شدن و رفت

و آمد کردنی است که تابش را به همراه دارد.

۲. «کرور» معنای مصدری دارد و به مفهوم بازگشت است.

این جمله نیز مانند تعبیر زیبایی است که در ادامه خطبه آمده است: «عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمُهُ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ؛ علم خدا به مردگان پیشین همچون علم او به زندگان موجود است».

تمام این گفتار، اشاره به وسعت علم خدا در پهنه زمان و مکان و در تمامی جهان و در همه قرون و اعصار است.

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا امام علیه السلام بر آمدن شب و پشت کردن روز، تکیه کرده؛ با این که شب و روز هر یک اقبال و ادباری دارد؟ ممکن است این تعبیر، تأکیدی باشد بر آنچه در جمله های قبل گذشت که علم خداوند در اعماق تاریکی ها و ظلمات نفوذ دارد نه فقط در روشنایی روز. بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: تکیه و تأکید امام علیه السلام بر روی آوردن شب و پشت کردن روز شاید اشاره به این باشد که امور دنیا غالباً برخلاف میل انسان است.^۱

در ادامه این سخن می فرماید: «دامنه علمش به قدری گسترده است که پیش از پایان و سرآمد هر چیز و قبل از احصا و شمارش آن ها از همه آگاهی داشته و دارد، و چیزی بر او مخفی و پنهان نیست»؛ (قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَمُدَّةٍ، وَكُلِّ إِحْصَاءٍ وَعِدَّةٍ). در واقع جمله «لا يخفى عليه من عباده...» که سخن از گسترش علم خداوند در پهنه زمان و مکان و درباره همه چیز و همه کس می گفت، این معنا را نیز شامل می شود که خداوند از پایان عمر هر کس و هر موجودی آگاه است، پیش از آن که عمرش پایان گیرد، و از شمارش و تعداد موجودات انبوه آگاه است، پیش از آن که آن ها را بشمارند و احصا کنند.^۲

۱. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. اغلب شارحان نهج البلاغه این عبارت را، جمله مستقلی دانسته اند که اشاره به نامحدود بودن ذات خدا

سپس در یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «خداوند از آنچه محدودکنندگان
به او نسبت می دهند از نظر اندازه و ابعاد و استقرار در مسکن و جایگزین شدن
در مکان، برتر است»؛ (تَعَالَى عَمَّا يُنْحَلُهُ الْمَحْدُودُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ، وَنَهَايَاتِ
الْأَقْطَارِ، وَتَأْتِلُ الْمَسَاكِينِ، وَتَمَكِّنُ الْأَمَاكِينِ).

آری، گروهی گمراه و فاقد معرفت و شناخت که به نام «مشبهه و مجسمه»
نامیده می شوند، خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده و برای او جسم و اعضای قائل
شده اند؛ او را صاحب مسکن و مکان می دانند و برای او رفت و آمد و حضور
و غیبت قائل اند؛ حال آن که او برتر از زمان و مکان و قیاس و وهم است؛ برتر از
آنچه دیده ایم و خوانده ایم و نوشته ایم؛ نه جسمی دارد، نه مکانی و نه صفتی از
صفات مخلوقات.

جمله مزبور اشاره به چهار نوع محدودیت است که خداوند از همه آنها پاک
و منزّه می باشد: محدودیت از نظر قدر و اندازه؛ مثلاً کوچک یا بزرگ بودن،
و محدودیت از نظر نهایت؛ مثلاً مقدار عمر و وسعت؛ محدودیت از نظر انتخاب
مسکن و محدودیت از نظر قرار گرفتن در مکان. او وجودی است بی پایان
و نامتناهی که هیچ نوع محدودیتی نمی پذیرد؛ چراکه اینها از صفات مخلوقات
است.

→ می کند؛ ولی این تفسیر، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر چنین بود می بایست بفرماید: «بعد کل غایه
ومدة» یعنی ذات او بعد از هر نهایت و سررسیدی وجود دارد؛ همان گونه که قبل از هر ابتدا و آغازی بوده
است.

از معدود کسانی که جمله یاد شده را همانند ما تفسیر کرده اند «محمد عبده» دانشمند معروف اهل سنت در
شرح نهج البلاغه خویش، ج ۲، ص ۸۲ است. او با صراحت، جمله را به «لا یخفی» پیوند می دهد، ظاهر
عبارت علامه جعفری رحمته الله نیز در شرح نهج البلاغه اش، ج ۲۶، ص ۲۱۴ همین است.

۱. «تَأْتِلُ» به معنای استقرار در مسکن است و از ریشه «أثل» بر وزن «وصل» که درخت محکم و معروفی است،
گرفته شده است.

به همین دلیل، در آخرین جمله و پایان این بخش می‌فرماید: «(چراکه) حَدّ و اندازه مخصوص آفریده‌های اوست و مربوط به غیر او»؛ (فَالْحَدُّ لِحَلْقِهِ مَضْرُوبٌ، وَالْإِلٰهِي غَيْرُهُ مَنْسُوبٌ).

این جمله عصاره تمام بحث‌های گذشته است که هرگونه محدودیت به مخلوقات بازمی‌گردد و دامان ممکنات را می‌گیرد؛ ولی ذات او واجب‌الوجود است و از هیچ نظر، حَدّ و مرز و پایانی ندارد.

نکته

خدا یک حقیقت نامتناهی است

نخستین و مهم‌ترین مطلبی که در باب «صفات خدا» باید اثبات شود تا هم مفهوم توحید مشخص شود و هم صفات دیگر او همچون علم و قدرت و مانند آن، نامتناهی بودن ذات پاک اوست؛ چراکه اگر این مطلب به‌خوبی اثبات و درک شود راه برای شناخت و درک همه صفات جمال و جلال او (صفات ثبوتیه و سلویه) هموار می‌گردد.

برای اثبات این معنا که او یک وجود بی‌انتهاست باید امور زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱. محدودیت وجود یعنی آلوده بودن به «عدم»؛ زیرا اگر پای عدم در میان نباشد، محدودیت مفهومی نخواهد داشت. می‌گوییم: عمر فلان کس محدود است؛ یعنی عمر او سرانجام به عدم منتهی می‌گردد و به نیستی آلوده است؛ همچنین درباره محدودیت قدرت و علم و مانند آن.

۲. «وجود»، ضد «عدم» است و اگر چیزی ذاتاً مقتضی وجود باشد نمی‌تواند مقتضی عدم گردد.

۳. در برهان علت و معلول، این مطلب ثابت شده که سلسله زنجیر مانند علت

و معلول این جهان باید به یک نقطه ثابت و ازلی برسد که آن را واجب الوجود می‌نامیم؛ یعنی وجودش از درون ذات اوست؛ نه از بیرون؛ بنابراین، علت نخستین جهان، ذاتاً اقتضای وجود دارد، بنابراین نمی‌تواند به عدم آلوده گردد. یک بار دیگر این سه مقدمه را با دقت بخوانید و در آن خوب بیندیشید. با توجه به این مقدمات، روشن می‌شود که اگر محدودیتی در ذات واجب الوجود حاصل شود باید از بیرون وجود او باشد؛ چراکه محدودیت، طبق مقدمات مذکور به معنای آلودگی به عدم است و چیزی که ذاتش اقتضای هستی دارد و عین هستی است هرگز مقتضای عدم و نیستی نخواهد بود؛ پس اگر محدودیتی در او باشد باید یک عامل بیرونی او را محدود کند و لازمه این سخن، آن است که او واجب الوجود نباشد؛ چون از نظر حدّ وجودی، خود، مخلوق دیگر و معلول ذات دیگری است.

به عبارت دیگر، بدون شک، جهان، منتهی به واجب الوجودی می‌شود. حال اگر واجب الوجود، نامحدود باشد مشکلی در کار نیست؛ ولی اگر محدود باشد این محدودیت، هرگز مقتضای ذات او نیست؛ چون ذات او مقتضای وجود است؛ نه آلودگی به عدم؛ پس باید از بیرون بر او تحمیل شده باشد. مفهوم این سخن آن است که علتی در بیرون او وجود دارد و او معلول آن علت است؛ در این صورت واجب الوجود نخواهد بود؛ نتیجه این که او وجودی است نامحدود از هر نظر. برهان مذکور با بیان لطیفی در روایتی از امام سجّاد علیه السلام نیز نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ عَظْمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يُحَدُّ؛ خداوند به هیچ محدودیتی وصف نمی‌شود (و ذات پاکش هیچ حدّی را نمی‌پذیرد) او برتر از چنین توصیفی است و چگونه ممکن است کسی که هیچ حدّی ندارد وصف به محدودیت شود».^۱

۱. اصول کافی، ج ۱، باب النهی عن الصفة، ص ۱۰۰، ح ۲.

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهُمْ أَوْ يَضْبِطَهُ عَقْلٌ؛ او برتر از آن است که چشم‌ها او را ببینند و اندیشه به او احاطه پیدا کند و عقل، او را به قید و شرطی درآورد».

سؤال‌کننده‌ای پرسید: پس حدّ او را برای من بیان فرما. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ لَا يُحَدُّ قَالَ: لِمَ؟ قَالَ علیه السلام: لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَّنَاهٍ إِلَى حَدٍّ فَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَلَا مُتَزَائِدٍ وَلَا مُتَجَزِّئٍ وَلَا مُتَوَهَّمٍ؛ قطعاً حدّی ندارد. گفت: چرا؟ فرمود: زیرا هر محدودی بالاخره متناهی به حدّی است؛ بنابراین اگر وجودش حدّی را بپذیرد قابل زیادی است و اگر قابل زیادی بود، قابل نقصان است (و اگر قابل زیادی و نقصان باشد ممکن‌الوجود خواهد بود) بنابراین او نامحدود است؛ نه زیادی را می‌پذیرد نه تجزیه می‌شود و نه در وهم می‌گنجد».^۱



۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر پیام قرآن، ج ۳، ص ۲۲۴ مراجعه کنید.

بخش دوم

لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أَصُولٍ أَزَلِيَّةٍ، وَلَا مِنْ أَوَائِلٍ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ، وَصَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ، لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ أَمْتِنَاعٌ، وَلَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ أُنْتِفَاعٌ. عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ، وَعِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ أَلْعَلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِ زَيْنَ السُّفْلَى.

ترجمه

خداوند، اشیا را از اصول و موادی که ازلی و ابدی باشند نیافرید، بلکه آنچه آفرید (همه بی سابقه بود و) برای هر یک حدی قرار داد و به آنچه صورت بخشید، تصویر زیبایی داد. هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد و از اطاعت کسی یا چیزی نفعی عاید او نمی شود، علم او به مردگان پیشین همچون علمش به زندگان باقی است و دانش او به آنچه در آسمان های بالاست همچون دانش اوست به آنچه در طبقات پایین زمین است.

شرح و تفسیر

علم نامحدود خدا

این بخش از کلام امام علیه السلام ادامه و تکمیل بخش گذشته است که درباره قدرت و علم نامحدود خداوند سخن می گفت؛ می فرماید: «خداوند، اشیا را از موادی که ازلی و ابدی باشند نیافرید، بلکه آنچه آفرید (همه بی سابقه بود و) برای هر یک حدی قرار داد و به آنچه صورت بخشید، تصویر زیبایی داد»؛ (لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ

مِنْ أَصُولِ أَزَلِيَّةٍ، وَلَا مِنْ أَوَائِلِ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ، وَصَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ).

این سخن، اشاره به ابداع در خلقت است؛ یعنی آفرینش اشیا مسبوق به هیچ سابقه‌ای نبود. نه موادی وجود داشت که خداوند، اشیا را از آن مواد ازلی آفریده باشد و نه صورت‌ها و اشکالی وجود داشت که از آن اقتباس کرده باشد؛ بلکه هم مواد بی سابقه بود و هم صورت‌ها؛ برخلاف آنچه بعضی از فلاسفه درباره ازلی بودن ماده پنداشته‌اند؛ چراکه ازلی و ابدی تنها ذات پاک خداوند است و همان‌گونه که در برهان‌های توحید گفته شده دو وجود ازلی و ابدی در عالم ممکن نیست و جالب این‌که این‌گونه سخنان را امام علیه السلام در عصری می‌فرماید که چنین سخنانی در آن محیط وجود نداشت و درباره معرفت الهی کسی با این منطق دقیق و استوار سخن نمی‌گفت.

سپس به قدرت بی‌پایان خداوند از دیدگاه دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد و از اطاعت کسی یا چیزی نفعی عاید او نمی‌شود»؛ (لَيْسَ لَشَيْءٍ مِنْهُ أَمْتِنَاعٌ، وَلَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ أَنْتِفَاعٌ). همه کائنات در برابر اراده تکوینی او تسلیم هستند. هرگونه بخواهد ایجاد می‌کند و هر زمان بخواهد وجود مخلوقی را برمی‌چیند؛ ولی با این حال چنان نیست که تسلیم بودن موجودات و اطاعت مطیعان و عبادت کنندگان چیزی بر عظمت او بیفزاید؛ چراکه وجودش نامتناهی و سرچشمه همه خیرات و برکات است.

این درباره قدرتش، و اما درباره علم بی‌پایانش می‌فرماید: «علم او به مردگان پیشین همچون علمش به زندگان باقی است و دانشش به آنچه در آسمان‌های بالاست همچون دانش اوست به آنچه در طبقات پایین زمین است»؛ (عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ، وَعِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ أَلْعَلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى).

آنچه امام علیه السلام در این سخنان شیوا و پرمعنا بیان فرموده، برگرفته از آیات قرآن است.

در یک جا می فرماید: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ «هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای، و هیچ کوچک تر و بزرگ تری از آن وجود ندارد مگر این که (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است».^۱

و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا»؛ «هیچ چیزی در آسمانها و هیچ چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت. به یقین او دانا و تواناست».^۲

و در سوره حجر می فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ»؛ «ما، هم از پیشینیان شما آگاهیم و هم از آیندگان».^۳

کوتاه سخن این که معرفت پروردگار، بدون شناخت علم و قدرت نامتناهی و هستی ازلی و ابدی و بی پایان او حاصل نمی شود.

نکته

بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسانها

موضوع مهم در این جا این است که اعتقاد به علم و قدرت و ازلیت و ابدیت خداوند، تنها جنبه ذهنی و فکری ندارد؛ بلکه بازتاب وسیع و گسترده‌ای در اعمال ما به جای می گذارد؛ زیرا هنگامی که من یقین داشته باشم او همه جا با من

۱. یونس، آیه ۶۱.

۲. فاطر، آیه ۴۴.

۳. حجر، آیه ۲۴.

است، قبل از من بوده و بعد از من خواهد بود و برون و درون و حتی جزئیات انگیزه‌ها و نیات ما برای او آشکار است، این عقیده مرا تربیت می‌کند و به مراقبت وسیع و گسترده از خویشتن وامی‌دارد و به نقّادی از خود و اعمال خویش دعوت می‌کند؛ از سوی دیگر هنگام هجوم مشکلات، هرگونه یأس و نومی‌دی را از من دور می‌سازد و به آینده امیدوار می‌کند و به این ترتیب، اعتقاد به خدا با اوصافی که ذکر شد فقط سرمایه‌ی روز جزای ما نیست؛ بلکه دنیای ما را نیز می‌سازد و پاکی و تقوا و آرامش و امنیّت ما را در این جهان نیز تأمین می‌کند و اگر می‌بینیم بی‌تقوایی‌ها از یک‌سو و افسردگی‌ها از سوی دیگر در جهان امروز گسترش یافته است یکی از دلایل عمده آن، فاصله گرفتن از اعتقادات صحیح مذهبی است.



بخش سوم

أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ، وَالْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ، فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْحَامِ،

IRBüÄB 1/2 S kMnBw 1/2 S Äâ «i ç i 1/2 ° w i 1/2 S kMnBw IRBüÄB 1/2

H«] 1/2Ej à M ù n -U; v Ü/Ñ] E «z aÄ/ank ç 1/2 j 1/2

,Bk z U °nA 1/2 A oÜ/ç 1/2 S] oi E Y; kAi -v U , ÄB o d U

, 1/2E k Yj 1/2 mÄ°InAT] kA j -ù/BÄüB 1/2 ÑLw ö oÄU °

j Äq\ Ä j 1/2/ARB ! jÄA lç i âA 1/2]Bd °lk«Ä ùoÄ

° «Bj 1/2 ,q\ ÄE ÜPB RBü j Ä ùRAj I °I l RBü

lkÄÄV ç 1/2 -°lj kdM

ترجمه

ای مخلوقی که با اندام متناسب آفریده شده‌ای و در محیط محفوظی، در تاریکی‌های رحم و در پرده‌های تودرتوی متعدد پرورش یافته‌ای، آفرینش تو از عصارهٔ گل آغاز شد و در جایگاه مطمئن و محفوظی تا حدّ معین و سرآمد مشخصی قرار داده شدی، در آن هنگام که در شکم مادر مشغول حرکت بودی در حالی که نه قدرت پاسخ‌گویی داشتی و نه توانایی شنیدن سخنی. سپس از جایگاه خود به سرایی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی و راه به دست آوردن منافعش را نمی‌شناختی فرستاده شدی (بگو): چه کسی تو را برای به دست آوردن غذا به مکیدن پستان مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی موارد نیازها و مقصودت را به تو معرفی نمود؟ هیئات! آن‌کس که از وصف موجوداتی که دارای شکل و اندام و اعضای پیکرند ناتوان است از وصف خالق خویش ناتوان‌تر می‌باشد و از شناخت او از طریق صفات مخلوقات دورتر است.

شرح و تفسیر

ای برتر از خیال و قیاس و وهم

این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است، پاسخی است به سؤال یا سؤالاتی که از بخش‌های پیشین سرچشمه می‌گیرد و آن این‌که: خدایی که چنین صفاتی دارد یعنی هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، هم به اشیا نزدیک است و هم از آن‌ها دور، و علم و قدرت او درباره همه چیز، یکسان است، شناخت‌کنه صفاتش برای ما میسر نیست. درست است که علم اجمالی به همه این صفات داریم ولی علم تفصیلی - یا به تعبیر دیگر، علم به کنه ذات و صفات - برای ما میسر نیست.

امام علیه السلام در این جا به گوشه‌ای از آفرینش انسان و اسرار پیچیده دوران جنینی و نیز اسرار پیچیده تولد و پس از آن اشاره می‌فرماید و نتیجه می‌گیرد: تو که نمی‌توانی به کنه اسرار خلقت خود بررسی، چگونه می‌توانی انتظار داشته باشی به کنه صفات حق راه یابی؟!

می‌فرماید: «ای مخلوقی که با اندام متناسب آفریده شده‌ای و در محیط محفوظی، در تاریکی‌های رحم و در پرده‌های تودرتوی متعدد پرورش یافته‌ای»؛ (أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ^۱، وَالْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ^۲، فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ. يُدَّتْ).

آری! دوران جنینی یکی از شگفت‌انگیزترین و اسرارآمیزترین دوران‌های خلقت انسان است. نطفه انسان در حالی که در محیطی کاملاً بسته و ظلمانی و زیر پرده‌های مضاعف قرار دارد، مراحل تکامل خود را پی‌درپی طی می‌کند و هر روز به مرحله جدیدی گام می‌نهد. آفرینشی کاملاً موزون و منظم

۱. «سوی» از ریشه «تسویه» به معنای تنظیم و نظام بخشیدن و رعایت تناسب اجزای شیء است.

۲. «مرعی» بر وزن «منفی» به معنای چیزی است که مورد رعایت و حفظ و مراقبت قرار گرفته است.

و حساب شده را طی می‌کند و با این‌که بسیار لطیف و آسیب‌پذیر است، در آن محیط کاملاً محفوظ، از آسیب‌ها برکنار است.

سپس به شرح این مطلب پرداخته، می‌افزاید: «آفرینش تو از عصاره گل آغاز شد و در جایگاه مطمئن و محفوظی تا حد معین و سرآمد مشخصی قرار داده شدی»؛ ﴿بَدِئْتُ مِنْ سَلَالَةٍ^۱ مِنْ طِينٍ﴾، وَوَضَعْتُ ﴿فِي قَرَارٍ مَكِينٍ^۲﴾ * اِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾، وَاجَلٍ مَقْسُومٍ).^۳

اشاره به این‌که توقف انسان در رحم مادر، کاملاً حساب شده است، از نظر کمیّت و کیفیت بدن و از نظر مدت و زمان؛ که امام علیه السلام به یکی با جمله «الی قدر معلوم» اشاره می‌کند و به دیگری با جمله «واجل مقسوم».

آنگاه به بیان مرحله بعد از استقرار در رحم می‌پردازد و می‌فرماید: «در آن هنگام که در شکم مادر مشغول حرکت بودی در حالی که نه قدرت پاسخ‌گویی داشتی و نه توانایی شنیدن سخنی!»؛ (تَمُورٌ^۳ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا لَا تُحِيرُ^۴ دُعَاءَ، وَلَا تَسْمَعُ نِدَاءً).

این جمله اشاره لطیفی است به حرکت پی‌درپی جنین در شکم مادر که به صورت شنا کردن در مایع مخصوص پیرامونش می‌باشد. فرمان حرکت را از درون فطرت و به حکم طبیعت می‌گیرد، بی‌آن‌که از کسی چیزی بخواهد یا پاسخ

۱. «سَلَالَةٌ» از ریشه «سَلَّ» بر وزن «حَلَّ» به معنای عصاره و فشرده و خالص هر چیزی است؛ از همین رو به معنای برگزیده نیز نقل شده است.

۲. «مَكِينٌ» از ریشه «مَكَانَتٌ» به معنای مقام و منزلت گرفته شده و به مفهوم شخص یا چیزی است که صاحب منزلت و دارای استقرار و ثبات و استحکام باشد و تمام وسایل کار در اختیار او قرار گیرد.

۳. «تَمُورٌ» از ریشه «مُورٌ» بر وزن «قَوْلٌ» به معنای جریان سریع است و به معنای رفت و آمد نیز آمده. این تعبیر در مورد جنین به سبب آن است که در درون کیسه مخصوص همواره در حال حرکت است.

۴. «تُحِيرُ» از ریشه «حَوَّرٌ» بر وزن «غَوَّرٌ» گرفته شده که به معنای رفت و آمد در مکان یا در سخن است و محاوره نیز از همین ریشه می‌باشد؛ بنابراین «لَا تُحِيرُ» در عبارت بالا به این معناست که جنین به هیچ سخنی پاسخ نمی‌گوید و قادر به بیان نیازهای خود نیست.

به کسی بدهد؛ چراکه نه گوش شنوا دارد و نه زبان گویا؛ ولی همه نیازهای او از پیش در همان محیط بسته و ظلمانی و تاریک فراهم شده است.

آنگاه به مرحله تولد و دوران شیرخوارگی در دامن مادر اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «سپس از جایگاه خود به سرایی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی و راه به دست آوردن منافعش را نمی‌شناختی فرستاده شدی»؛ (ثُمَّ أُخْرِجَتْ مِنْ مَفْرَكٍ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَلَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا)

آری، از آن قرار مکین و جایگاه مطمئن وارد دنیایی می‌شود که با هیچ چیز آن آشنا نیست؛ نه غذای لازم را می‌شناسد و نه راه به دست آوردن آن را و نه طرز مصرف آن را؛ نه از وسایل پیشرفت آگاهی دارد و نه از موانع آن؛ نه آیین همزیستی را فراگرفته و نه کار جمعی و گروهی را. اگر دست لطف خداوند دستش را نگیرد و هدایت‌های تکوینی او شامل حالش نشود، به یقین قادر به ادامه حیات نیست؛ ولی لطف خدایی که هرچیزی را که آفریده به سرمنزل مقصودش هدایت می‌کند به یاری او می‌شتابد و به حکم غریزه خداداد از راه‌های پر پیچ‌وخم زندگی می‌گذرد.

لذا در ادامه سخن می‌فرماید: «(بگو): چه کسی تو را برای به دست آوردن غذا به مکیدن پستان مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی موارد نیازها و مقصودت را به تو معرفی نمود؟»؛ (فَمَنْ هَذَا لاجْتِرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ، وَعَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَإِرَادَتِكَ!).

راستی چه کسی به نوزاد، آموخته که غذا و مایه حیات تو در پستان مادر است؟ باید آن را در میان دست‌های کوچکت بگیری بفشاری و با لب‌های کوچکت آن را بمکی و به مقدار نیازت از آن بهره‌گیری؟! چه کسی گریستن را با آن صدای سوزناک به او آموخته که همه حاجات خود

۱. «اجترار» از ریشه «جرّ» به معنای کشیدن است.

را به وسیله آن اعلام کند؟! همچنین تشنگی، گرسنگی، بیماری، گرما، سرما و نیاز به خواب و استراحت را؟!!

و جالب این که نوزادهای پرندگان و چهارپایان و انواع حیوانات دیگر هر یک به طریق شگفت‌انگیزی به سوی نیازهایشان جلب و جذب می‌شوند!

سرانجام در پایان خطبه در یک نتیجه‌گیری می‌فرماید: «هیئات! آن کس که از وصف موجوداتی که دارای شکل و اندام و اعضای پیکرند ناتوان است، از وصف خالق خویش ناتوان‌تر می‌باشد و از شناخت او از طریق صفات مخلوقات دورتر است»؛ (هَيْهَاتَ ۱، إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَالْأَدْوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجِزُ، وَمَنْ تَنَاوَلَهُ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ!).

آری، به‌راستی نمی‌توان شگفتی‌های جهان آفرینش را شمارش کرد و به عمق اسرار آن راه یافت. جایی که ما از درک آنچه مربوط به مخلوقات محدود خداوند است ناتوانیم چگونه می‌توانیم به کنه ذات و صفات خدا که در هر جهت نامحدود است راه یابیم؟

ساختمان پیچیده اعصاب، قلب و عروق و ساختمان سلول‌ها و ژن‌ها و غرایز مختلفی که آفریدگار در وجود ما به ودیعت نهاده، مسائلی است که هزاران دانشمند در طول قرن‌ها درباره آن مطالعه کرده و در عین حال معترف‌اند که هنوز اسرار ناشناخته در وجود انسان فراوان است تا آن‌جا که آن دانشمند معروف فرانسوی نام کتاب خود را «انسان، موجود ناشناخته» نهاده است.

نکته

دوران عجیب جنین

آنچه در این بخش از خطبه درباره اسرار عجیب آفرینش انسان در دوران

۱. «هیئات» اسم فعل است و دوری را می‌رساند معادل آن در فارسی «چه دور است» می‌باشد.

جنینی و سپس دوران تولد و شیرخوارگی بیان شده است با آیات فراوانی هماهنگ است که درباره این اسرار تأکید بر تفکر می‌کند. در سوره زمر می‌خوانیم: ﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾؛ «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه (پوسته شکم، رحم و کیسه جنین) آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می‌بخشد. این است خداوند، پروردگار شما».^۱ و در سوره مؤمنون می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ «و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [= رَحِم] قرار دادیم؛ سپس نطفه را به صورت علقه [= خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم؛ پس بزر و پربرکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است».^۲

امام صادق علیه السلام در کتاب توحید مفضل آن را از نشانه‌های بزر توحید و قدرت و عظمت خداوند بیان فرموده است. در آن کتاب از آن حضرت چنین نقل شده است: «تو ای مفضل! به آفرینش انسان بیندیش که نخستین مرحله آن، تربیت جنین در عالم رحم است؛ در حالی که در میان ظلمت‌های سه‌گانه (شکم، رحم و مشیمه) قرار گرفته؛ در آن جایی که راهی برای درخواست غذا و دفع آزار و جلب منفعت و دور ساختن زیان‌ها از خود، ندارد، خداوند خون عادت را (از طریق بند ناف) به سوی او روان ساخته و همان‌گونه که آب، گیاهان را آبیاری

۱. زمر، آیه ۶.

۲. مؤمنون، آیات ۱۲-۱۴.

می‌کند این خون نیز جنین را آبیاری و تغذیه می‌کند تا مراحل تکامل خود را بپیماید و آن قدر قوی و محکم شود که بتواند در هوای آزاد زندگی کند... و هنگامی که متولد می‌شود آن خون را به شیر تبدیل می‌کند و به سوی پستان مادرش روان می‌سازد، طعم و رنگ آن به کلی دگرگون می‌گردد و به صورتی که مورد نیاز نوزاد است درمی‌آید...». سپس امام صادق علیه السلام به شرح تکامل نوزاد در مراحل مختلف می‌پردازد و شگفتی‌ها را یکی پس از دیگری شرح می‌دهد.^۱

البته در این بحث فشرده نمی‌توان مسائل عجیبی را که در عصر ما از دوران تکامل یک نطفه در مراحل مختلف کشف شده است بازگو کنیم و آنچه را که در فیلم‌های مستند، لحظه‌به‌لحظه منعکس است در این جا بیان کنیم ولی همین قدر می‌گوییم که هزاران نکته باریک‌تر از مو در این بحث نهفته است و به تعبیر قرآن مجید: «خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ» و آفرینش‌های جدید و پی‌درپی - که معمار آفرینش در آن ظلمتکده رحم نقش بر آب می‌زند - از عجیب‌ترین پدیده‌های جهان آفرینش است.

مناسب است در این جا به یک نکته از هزاران نکته اشاره کنیم و آن این‌که جنین در تمام مدت در درون کیسه‌ای قرار گرفته که مملو از آب غلیظ و لغزنده‌ای است و جنین در آن شناور است.

این کیسه آب از یک سو دستگاه ضد ضربه است که حتی اگر مادر، زمین بخورد و یا حرکات تند و شدیدی داشته باشد آسیبی به جنین نمی‌رسد. و از سوی دیگر یک وسیله مؤثر تعدیل‌کننده حرارت است و سبب می‌شود که سرما و گرمای برون به آسانی روی جنین تأثیر نکند.

دیگر آن‌که شناور بودن جنین در آن کیسه آب سبب می‌شود که اعضای او که بسیار لطیف و آسیب‌پذیرند بر یکدیگر فشار نیاورند.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۶۲.

همچنین جنین را از امواج صداهاى ناهنجار برکنار مى‌دارد و نیز نرمی و لطافت پوست او را حفظ مى‌کند و حتّی در تغذیه او نیز نقش دارد؛ ﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«لَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ وَشَكَّوْا مَا نَقِمُوهُ عَلَى عَثْمَانَ وَ سَأَلُوهُ مَخَاطِبَتَهُ لَهُمْ وَ اسْتَعْتَابَهُ لَهُمْ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ:»

از سخنان امام عليه السلام است

در آن هنگام که مردم نزد او جمع شدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند (و از او بخواهد از خطاها و اشتباهاتش دست بردارد) امام عليه السلام بر عثمان وارد شد و (با لحنی مؤدبانه و آمیخته با احترام به او) فرمود^۱

۱. سند خطبه:

همان‌گونه که در بالا اشاره شد هنگامی که خلاف‌کاری‌های تشکیلات عثمان زیاد شد و برملاگشت، مردم برای اینکه راه مسالمت را در این ماجرا بپویند از امیرمؤمنان عليه السلام تقاضا کردند که سفیر و ترجمان آنها نزد عثمان باشد و با بیان فصیح و بلیغ و موشکافی‌ای که دارد عثمان را نصیحت کند. داستان این سفارت را قبل از سید رضی، بلاذری در انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۹ و طبری مورخ معروف در حوادث سنه ۳۴ ق، ج ۳، ص ۳۷۶ و ابن عبد ربه در عقد الفرید، ج ۵، ص ۵۸ و مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل، ص ۱۸۷ نقل کرده‌اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸۳).

بخش اول

صفحة ٤١٩

ñ ċEB½ nj EB½&I , «M «M» oúv TwIkč nAtB «°MA
 B½/ aÄB½ aÄ° »A/ ùoÄU o½E aÄ 9E , a \ UH { ö oÄEB½ °
 B-fS ĩk č / AĽ« ù z MB 9 , «Å olh«ù { 9A BÜw
 M MB½ / Bld B-f عليه السلام &I ñ wnS Id , BÄ-w B-f S Ä-w , B ĩ
 ñ wn M 9J oċES »E , «½Öd °Ñ-ÄM °HMBà h °Ij MI ù ĩ č
 ù &I &B ù / «B °B½ o ; ½S 9kč ;B- «½ e n \ { عليه السلام &I
 ýo á°I½A , Ñ | ; ½ aÄU , Åj ½o ILB½ &I »B! v û»
 / - ÜBj k°A ÄE½A , dáA °

بخش دوم

صفحة ٤٢٧

« w ;Bċfù , k k ,ñjBÄ;BA&I k«Å&I jBIAÑé ùE½E aÄB
 î kL°I½A , ; ÄEB °, o «°j «v°A½A / ° \ ½ ÅkMRBE , ½ aÄ½
 RB½ĩ , MÑã Ñã o |B;BA&I k«ÅtB «°A{ ½A / ; ÄEB°, o B°
 U ñ Ü عليه السلام &Iñ wnS Ä-w A / f oT½ ÅkMBe E , l i F½ «w
 , « | nB ù Üù ,nlBÄ o » Ä½a ° o \ BĽB/3 M ½ B°Ľ
 ¼ U A&I kz »E A / < BÄċ ùà IĽ Y e o°h kUB-fB ùn k ù
 cTü ;B½A ½ I m ù ÑÜ :ñBÜ ¼B »B,ñ TÛ°I ½ I m ;BA
 ,B ùj Tü°ML ,B aÄBn ½Eu Ia , ½ B°Ľ عليه السلام BÜ°I ÑÜ°IB aÄ
 /Hb½B ù¼ | o- ,H] ½B ù¼ | - ;ÑċB°Ij ½Öd °I¼ o L ù
 /o-Ä°I é ÜÜ ; v°Ai | kÄM {BWe č v Üw¼Ao-°j » U ù
 ; ½ 9ZO i E Te , » 9 ½E ùtB «°Aaf :¼BÄ °ñBÜ
 : عليه السلام ñBÜ , -°B½

/ A o½Eñ 9 FùJBô B½ , ùÑ] E ù «k-°M¼B½

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که از شأن ورود خطبه دانستیم مقصود اصلی از آن، نصیحت عثمان و هشدار دادن مؤدبانه و دلسوزانه برای جلوگیری از خلاف‌کاری‌های دستگاه او بوده و از دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول، خطاب به شخص عثمان است؛ خطاب یک ناصح مشفق به شخصی که او را بر لب پرتگاه می‌بیند. در این بخش امام علیه السلام روی آگاهی‌های عثمان به احکام اسلام و سوابق او در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه کرده تا او را از انحراف و اشتباه بازدارد.

در بخش دوم، امام علیه السلام یک بحث جامع و کلی درباره پیشوایان عادل و ظالم و ویژگی‌های هر یک بیان فرموده که می‌تواند سرمشقی برای هر زمان و هر مکان باشد و سپس به عثمان هشدار می‌دهد که بازیچه دست اطرافیان خود و امثال مروان نشود.

و در پایان، پاسخی از عثمان نقل شده که امام علیه السلام بعد از شنیدن آن پاسخ راهکار خروج و نجات از وضع موجود را به او ارائه می‌فرماید؛ ولی افسوس که این نصایح در وی مؤثر واقع نشد و حوادث تلخ و دردناک و خشونت‌باری به دنبال آن رخ داد.

بخش اول

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَوَاللَّهِ مَا أُدْرِي مَا
أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا نَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ
مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَخَبِّرْكَ عَنْهُ، وَلَا خَاوِنًا بِشَيْءٍ فَنُبَاغِكُهُ

كَمَا &I ñ wnS Id , BÄ-w B-f S Ä-w , B B B-f S B k ç
, « ½Öd °Ñ-ÄM °EMBâ h °Ij MI ùB ç M MB½ /Bld
; B-«½ e n \ { &I ñ wn M N oCES »E
; ½o LUB½ &I »Bù! v û» ù&I &Bù/ «B °B½ o
; k°A ÄE¼A , d âA °ÿo á°I¼A , Ñ] ; ½ aÄU , Ä
/ - ÜB

ترجمه

مردم به سراغ من آمده‌اند و مرا میان خود و تو سفیر قرار داده‌اند. به خدا!
نمی‌دانم چه چیز را برای تو بگویم؟ من مطلبی را که تو از آن بی‌اطلاع باشی
(در مورد حقوق مردم) سراغ ندارم، و نمی‌توانم تو را به چیزی راهنمایی کنم که
از آن آگاه نیستی؟ (چراکه) آنچه ما (در این زمینه) می‌دانیم، می‌دانی و ما به
چیزی پیش‌تر از تو دست نیافته‌ایم که تو را از آن آگاه سازیم و مطلب پنهانی نزد
ما نیست که به تو ابلاغ کنیم. آنچه ما (در عصر پیامبر ﷺ) دیده‌ایم تو نیز دیده‌ای
و آنچه ما شنیده‌ایم همانند ما شنیده‌ای و همان‌گونه که ما با پیامبر ﷺ هم‌مشین
بودیم تو نیز هم‌مشین بودی (علاوه بر این)، فرزند ابی‌قحافه (ابوبکر) و پسر
خطاب (عمر) در اجرای اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند؛ چراکه تو از نظر

پیوند خویشاوندی، از آن دو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تری؛ تو به افتخار دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله نائل شدی که آن‌ها نشدند. خدا را! خدا را! (ای عثمان!) به جان خود رحم کن؛ چراکه به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند و جاهل نیستی تا تعلیمت دهند؛ زیرا راه‌ها آشکارند و نشانه‌های دین بر پا و روشن! (از خدا بترس و به کار مردم رسیدگی کن).

شرح و تفسیر

اتمام حجّت امام علیه السلام با عثمان

برای روشن شدن محتوای خطبه لازم است به شرایط و اوضاعی که سبب گفت‌وگوی امام علیه السلام با عثمان با این لحن و این بیان شد اشاره کنیم و از همه بهتر این‌که زمام قلم را به دست مورّخ معروف، طبری بسپاریم. او می‌گوید:

«هنگامی که مردم، اعمال عثمان را دیدند (منظور حیف و میل عظیم در بیت‌المال و سپردن مقام‌های کلیدی حکومت اسلامی به دست ناهالان و ظالمان و ستمگران است) جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مدینه بودند، نامه‌ای به لشکریان اسلام که در مرزها پراکنده شده بودند نوشتند که مضمونش چنین بود: «شما برای جهاد در راه خداوند متعال و عظمت دین محمد صلی الله علیه و آله خارج شدید، ولی بدانید آیین محمد صلی الله علیه و آله را کسی که در این جاست خراب کرده، بیاید و آیین او را نجات دهید».

سربازان از هر سو به مدینه آمدند، (به‌ویژه گروه عظیمی از مصریان که مورد ظلم و ستم عمال خلیفه قرار گرفته بودند در مدینه حاضر شدند و بعد از حوادث زیادی) سرانجام عثمان به دست مردم کشته شد.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۰ و ۴۰۱، حوادث سنه ۳۵ ق.

در همان زمان که فریاد مردم از مظالم عثمان برخاسته بود گروهی خدمت امام علیه السلام آمدند و برای پایان دادن به وضع موجود از طریق مسالمت‌آمیز، از آن حضرت خواستند که در جایگاه نماینده و سفیر مردم با عثمان سخن بگوید و اتمام حجت کند. امام علیه السلام سخنان مزبور را ایراد کرد و آنچه برای انصراف عثمان و اطرافیان او از ظلم و ستم بر مردم لازم بود به او فرمود.

سخنان امام علیه السلام در این خطبه کاملاً موافق فصاحت و بلاغت و با استفاده از نکات دقیق روان‌شناسی ایراد شده است تا شاید طرف مقابل بر سر عقل آید و خطری را که در کمین اوست و جهان اسلام را نیز با سختی‌ها مواجه می‌کند، دریابد.

امام علیه السلام نخست از علم و آگاهی عثمان به احکام اسلامی در مورد رعایت حقوق مردم و ترک ظلم و ستم سخن می‌گوید و می‌فرماید: «مردم، به سراغ من آمده‌اند و مرا میان خود و تو سفیر قرار داده‌اند. به خدا! نمی‌دانم چه چیز را برای تو بگویم؟ من مطلبی را که تو از آن بی‌اطلاع باشی (در مورد حقوق مردم) سراغ ندارم، و نمی‌توانم تو را به امری راهنمایی کنم که از آن آگاه نیستی؟ (چراکه) آنچه ما (در این زمینه) می‌دانیم، می‌دانی و ما بر چیزی سبقت نگرفته‌ایم که تو را از آن آگاه سازیم و مطلب پنهانی نزد ما نیست که به تو ابلاغ کنیم»؛ (إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَىٰ شَيْءٍ فَخَبِرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ).

روشن است که منظور امام علیه السلام از این تعبیرات این نیست که عثمان در علم و دانش و آگاهی به پای امام علیه السلام می‌رسید؛ بلکه منظور این است که در مورد

۱. «استفسرونی» از ریشه «سفارت» گرفته شده و «سفیر» به کسی می‌گویند که میان دو کس یا کشور واسطه پیام‌رسانی باشد.

حوادثی که روی داده و زشتی ظلم و ستم و لزوم رعایت حقوق مردم، عثمان آنچه لازم است، می دانست؛ نه تنها عثمان بلکه افراد عادی نیز از احکام باخبر بودند. این مسئله از بدیهیات بود و به گفته ابن ابی الحدید، کودکان نیز صحیح و خطا را در آن می دانستند تا چه رسد به عاقلان بزرگسال.^۱

بنابراین، اگر کسانی تصوّر کرده اند که جمله های یاد شده دلیل بر این است که عثمان از نظر علم و آگاهی در رتبه علی علیه السلام بود سخت در اشتباه اند. علی علیه السلام به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «بَابُ عِلْمِ مَدِينَةِ النَّبِيِّ» بود. علی علیه السلام کسی بود که طبق روایات اسلامی «عِلْمُ الْكِتَابِ» به طور کامل نزد او بود و عملاً پناهگاه علمی امت، در همه مشکلات بود. بعضی از خلفا از خدا می خواستند که اگر مشکلی پیش آمد علی علیه السلام مشکل گشای آنان باشد و هرگاه علی علیه السلام حاضر نبود، زنده نمانند؛ (اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ).^۲

سپس در ادامه این سخن، امام علیه السلام به سوابق عثمان در اسلام اشاره کرده، می فرماید: «آنچه ما (در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) دیده ایم تو نیز دیده ای و آنچه ما شنیده ایم همانند ما شنیده ای و همان گونه که ما با پیامبر صلی الله علیه و آله همنشین بودیم تو نیز همنشین بودی»؛ (وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَمَا صَحَبْنَا).

اشاره به این که تو سال ها با پیامبر صلی الله علیه و آله بودی و حقایق اسلام و احکام آن را از آن بزرگوار شنیدی؛ بنابراین هرگز نباید مسائلی به این روشنی در باب حق الناس و حق بیت المال و عدالت اجتماعی بر تو مخفی بماند.

آنگاه از طریق سومی برای تأثیر گذاشتن بر افکار عثمان وارد می شود و او را با ابوبکر و عمر مقایسه می کند، چرا که آن ها هرگز کارهایی را که عثمان کرد، انجام

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۶۳.

۲. الغدير، ج ۶، ص ۹۳.

ندادند، هر چند اشتباهات دیگری داشتند؛ می فرماید: «(علاوه بر این)، فرزندان ابی قحافه (ابوبکر) و پسر خطّاب (عمر) در انجام دادن اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند؛ چراکه تو از نظر پیوند خویشاوندی، از آن دو به رسول خدا ﷺ نزدیک تری، تو به افتخار دامادی پیامبر ﷺ نائل شدی که آنها نشدند»؛ (وَمَا أَبْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا أَبْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَىٰ بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَيَّ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَشَيْبَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا؛ وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا).

با توجه به این که «وشیبه» در اصل به معنای ریشه درخت یا طنابی است که از لیف خرما درست می کنند. سپس به پیوند نزدیک خویشاوندی اطلاق شده است، امام علیؑ می خواهد به او گوشزد کند که تو رابطه خویشاوندی با پیغمبر ﷺ داری؛ زیرا عثمان از طرف یکی از اجدادش (عبد مناف) به پیغمبر ﷺ می رسد. در این جا امام علیؑ برای نفوذ در فکر عثمان از وسایل مختلف استفاده می کند تا او را برای پذیرش حق آماده سازد. امام علیؑ تمام نکات روان شناسی و آیین بلاغت را در این خطبه در برابر مخاطبش به کار برده است؛ ولی افسوس که خلیفه سوم چنان در گرداب حکومت فاسد فرو رفته بود که با این بیانات وافی و شافی نیز نتوانست خود را رهایی بخشد.

به هر حال، امام علیؑ در پایان این عبارت از خطبه، سخنانش اوج می گیرد و خلیفه را مخاطب ساخته، چنین می گوید: «خدا را! خدا را! (ای عثمان) به جان خود رحم کن؛ چراکه به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند و جاهل نیستی تا تعلیم دهند؛ زیرا راهها آشکارند و نشانه های دین بر پا و روشن! (از خدا

۱. شگفت آور این که کلمه «أبی» که در نسخه صبحی صالح نقل شده، در اکثر نسخه ها این عبارت دیده نشده. شارح خوبی، علامه جعفری، محمد عبده، ابن ابی الحدید، مغنیه، تستری و صاحب مصادر نهج البلاغه هیچ یک کلمه «أبی» را در این جا ذکر نکردند، اگرچه شارح بحرانی و بیهقی کیدری هم «أبی» را ذکر کرده اند ولی به نظر می رسد که از اشتباهات نساخ است؛ به خصوص این که چنین تعبیری در کلمات علیؑ درباره پیامبر ﷺ دیده نشده است.

بترس و به کار مردم رسیدگی کن)؛ «فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ! فَإِنَّكَ - وَاللَّهِ - مَا تُبْصِرُ مِنْ عَمِيٍّ، وَلَا تُعَلِّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ».

به این ترتیب، امام علیه السلام برای بازگرداندن عثمان به مسیر صحیح، از راه‌های مختلف وارد شد. گاه می‌فرماید: «تو از حسن و قبح این امور آگاهی» و گاه می‌فرماید: «تو همه شنیدنی‌ها را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدی» و گاه نیز می‌فرماید: «دست کم مانند خلیفه اول و دوم رفتار کن. تو به پیامبر صلی الله علیه و آله از آن‌ها نزدیک‌تری و به این کار سزاوارتر»؛ و سرانجام می‌فرماید: «راه حق و عدالت روشن است و چشم تو بینا؛ چرا از بی‌راهه می‌روی و جان خود را به خطر می‌افکنی؟».

ولی با تأسف فراوان هیچ‌یک از این بیانات دلسوزانه و خیرخواهانه در او اثر نگذاشت و سرانجام، شد آنچه نمی‌بایست بشود.

نکته

بهترین راه نفوذ در دیگران

هنگامی که شخص به ظاهر فهمیده‌ای دست به کارهای خطرناک می‌زند و انسان آگاهی می‌خواهد او را از خواب غفلت بیدار کند، بهترین راه این است که نخست، قلب او را به سوی خود جلب کرده و نقاط مثبت او را به او یادآوری کند؛ مثلاً بگوید: تو فلان پایه تحصیلی را داری؛ از خانواده آبرومندی هستی، در میان مردم سابقه بسیاری داری؛ تا او در خود احساس شخصیت کرده و به گوینده اعتماد کند و حاضر به پذیرش شود.

سپس او را با امثال و اقرانش مقایسه کند تا به اصطلاح، ر غیرت او به حرکت درآید و سرانجام درباره خطرهایی که پیش رو دارد به او هشدار دهد.

امام علیه السلام که استاد فصیحان و بلیغان جهان است و با رموز و پیچ‌وخم مسائل تربیتی و روانی آشناست؛ تمام این نکات را در این جا به عثمان یادآور شد؛

فرمود: تو، هم داماد پیامبر ﷺ هستی^۱ و هم از نظر خویشاوندی از خلیفه اول و دوم به او نزدیک تری. سابقه تو در اسلام زیاد است و سالها همنشین پیامبر ﷺ بودی و مسائلی را که من می خواهم برای تو بازگو کنم، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد؛ سخن از ظلم دستگاه تو و حیف و میل بیت المال و از میان بردن حقوق مردم است.

ولی خلیفه سوم، چنان گرفتار خیالات واهی و در چنگال اطرافیانش بود - همان اطرافیانی که بسیاری از آنها از تفاله های زمان جاهلیت بودند - که نتوانست نصیحت این ناصح مشفق و معلم دلسوز را بپذیرد و خود را رها سازد. از آنچه گفته شد روشن می شود که تعبیرات این خطبه، برای عثمان فضیلتی به شمار نمی آید.

۱. عثمان، همسر رقیه و پس از آن ام کلثوم، دختران پیامبر ﷺ بود.

بخش دوم

فَاعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدًى وَهَدًى، فَأَقَامَ
سُنَّةً مَعَاوِمَةً، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً. وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَيْرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ
الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ
بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَا خُوذَةٌ، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً. وَلِي سَمِعْتُ رَسُولَ
&I ﷺ يَقُولُ: «يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ

à IIđ Y, e o°In kUB-fB ùn k ù, «] nB ù Ü³ù,nlBÀ
»Bù,ñ TÛ°PI ½ I m ;BA¼ U A&I kz »E A /< BÄC ù
ن AnBIÜPI ÑTÜ°IB aAcTü ;BA ½ I m ùÑTÜ :ñBÜ ¼B
j ½Öd°PI¼ o L ù,B ù j Tü°IWL ,B aABn ¼Eu Lª , ½B°PI
/Hp¼B ù¼] o¬ ,Hj ¼B ù¼] ¬;ÑçBL°I
j v°Añ] kÄM B W e ç v Ü w ¼Ao-°j » U ù
/o-Ä°I é ÜÜ
j ½ Zoi E T , » ¶ ¼E ùtB «°Aaf :¼BX° ñBÜñ
: ñBÜñ, -°B½
/ A o¼Eñ ¶ FùJBô B½ , ùÑ] E ù «k-°B¼B½

ترجمه

بدان! برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل است که خود، هدایت شده
و دیگران را هدایت می‌کند؛ سنت‌های شناخته‌شده را برپا می‌دارد و بدعت‌های
ناشناخته را می‌میراند؛ چراکه سنت‌ها روشن و نورانی‌اند و نشانه‌های مشخص

دارند و بدعت‌ها آشکارند و علامت‌هایی دارند، (و در واقع ناشناخته بودن بدعت‌ها دلیل روشنی بر عدم مشروعیت آنهاست) بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که هم خود، گمراه است و هم مردم به وسیله او گمراه می‌شوند، کسی که سنت‌های مقبول را از میان برده و بدعت‌های متروک را زنده کرده است، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «روز قیامت، پیشوای ستمگر را حاضر می‌کنند؛ در حالی که نه یآوری با اوست و نه عذرخواهی، سپس او را در آتش دوزخ می‌افکنند و همچون سنگ آسیا در آن به گردش درمی‌آید (و همه رسوایی او را می‌بینند) آنگاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می‌کشند».

من تو را به خدا سوگند می‌دهم! نکند تو همان پیشوای مقتول این امت باشی! چراکه گفته می‌شد (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود): «در این امت، پیشوایی به قتل می‌رسد که بعد از آن درهای کشتار و جنگ به روی این امت تا قیامت گشوده خواهد شد! امور این امت را بر آنها مشتبه می‌کند؛ فتنه و فساد را در میان آنان گسترش می‌دهد؛ به گونه‌ای که حق را از باطل تمیز نمی‌دهند و به سختی در آن فتنه غوطه‌ور می‌شوند و به شدت درهم آمیخته و فاسد خواهند شد؛ مبادا مرکب راهوار مروان شوی (و زمام خود را به دست او بسپاری) تا تو را هر جا می‌خواهد ببرد؛ آن هم بعد از این سن و سال و گذراندن عمر (و تجربیات فراوان).

(هنگامی که سخن مولا علیه السلام به این جا رسید) عثمان گفت: با مردم سخن بگو و از آنان بخواه که به من مهلت دهند تا از حقوق (از دست رفته) آنها رهایی یابم. امام علیه السلام فرمود: آنچه مربوط به مدینه است مهلتی در آن نیست و آنچه مربوط به بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آن‌هاست.

شرح و تفسیر

نشانه‌های پیشوایان عادل و ستمگر

امام علیه السلام در بخش نخست این خطبه، عثمان را به‌طور خاص، مخاطب قرار

داده بود و آنچه را که گفتنی بود برای او بازگو کرد تا از راه خطرناکی که گام در آن نهاده بود بازگردد و خشم و غضب مردم را فرونشانند و از آن بالاتر خدا را از خود راضی کند.

ولی در این بخش از خطبه به سراغ ضوابط کلی و عمومی برای پیشوایان عادل می‌رود و سپس به ذکر صفات پیشوایان گمراه می‌پردازد تا از این طریق، مسیر صحیح را به خلیفه نشان دهد.

می‌فرماید: «بدان! برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل است که خود، هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند؛ سنت‌های شناخته شده را بر پا می‌دارد و بدعت‌های ناشناخته را می‌میراند؛ چراکه سنت‌ها روشن و نورانی‌اند و نشانه‌های مشخص دارند و بدعت‌ها آشکارند و علامت‌هایی دارند، (و در واقع ناآشنا بودن بدعت‌ها دلیل روشنی بر عدم مشروعیت آن‌هاست)؛ (فَاعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدًى وَهَدًى، فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً. وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَبِيْرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ).

امام عليه السلام نخست بر این موضوع مهم انگشت می‌گذارد که برترین بندگان خدا امام عادل است؛ چرا چنین نباشد، در حالی که از رسول خدا صلى الله عليه وآله چنین روایت شده است: «عَدْلُ سَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قِيَامٌ لَيْلُهَا وَصِيَامٌ نَهَارُهَا؛ یک ساعت اجرای عدالت بهتر از عبادت شصت سال است که هر شب به نماز مشغول باشد و همه روزها به روزه داشتن».^۱

و بعد ویژگی‌های امام عادل را بیان می‌کند: نخست این‌که او از طریق قرآن و وحی و عقل سلیم هدایت یافته و سپس مردم را به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌کند؛ چون اجرای برنامه‌های سازنده فرهنگی از مهم‌ترین وظایف پیشوای عادل است.

۱. مشکاة الأنوار، ص ۳۱۶.

و سومین و چهارمین وصف را اقامه سنت‌های معلوم و اماتة بدعت‌های مجهول می‌شمرد؛ زیرا امام عادل باید برنامه‌ریزی دقیقی داشته باشد که سنت‌های حسنه به فراموشی سپرده نشود و پاکی و تقوا و آگاهی و تعاون بر نیکی‌ها و امر به معروف و نهی از منکر همچنان در جامعه آشکار و مورد توجه باشد و به عکس، بدعت‌های زشت و خرافات و اختلافات و کشمکش‌ها و خلاصه آنچه پیغمبران الهی با زحمت‌های فراوان از بین امت‌های الهی برچیدند، دوباره زنده نشود و به ویژه تصریح می‌فرماید: سنت‌ها و بدعت‌ها همه نشانه دارند. نشانه سنت‌ها امنیت و آرامش اجتماع، شکوفایی استعدادها و توجه مردم به معنویات است و به عکس، نشانه بدعت‌ها، نابسامانی، اختلاف، آلودگی‌ها و پیوستن به خرافات است.

سپس ویژگی‌های پیشوای ظالم (امام جائر) را که درست نقطه مقابل امام عادل است چنین بیان می‌فرماید: «بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که هم خود، گمراه است و هم مردم به وسیله او گمراه می‌شوند، کسی که سنت‌های مقبول را از میان برده و بدعت‌های متروک را زنده کرده است»؛ (وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَاخُوذَةً، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَشْرُوكَةً).

بدیهی است، زمانی پایه‌های عدالت در جامعه محکم می‌شود که سنن الهی - که ضامن خیر و سعادت انسان‌هاست - زنده شود و بدعت‌هایی که مردم را به فساد و تباهی و ظلم و تبعیض می‌کشاند متروک گردد. پیشوایی که عکس این کار را انجام می‌دهد، به طور طبیعی غرق ظلم و فساد و تباهی خواهد شد و بدترین خلق خداست؛ چراکه نه تنها خود را تیره‌بخت می‌کند، بلکه جامعه‌ای را به بدبختی و تیره‌روزی می‌کشاند.

و می‌دانیم متأسفانه برنامه‌ای که خلیفه سوم و دارودسته او در مورد تقسیم

پست‌های حکومت اسلامی و بیت‌المال دنبال می‌کردند، منطبق بر همین ویژگی‌های امام جائر بود.

امام علیه السلام در ادامه این سخن، حدیث تکان‌دهنده‌ای از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، می‌فرماید: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: روز قیامت، پیشوای ستمگر را حاضر می‌کنند؛ در حالی که نه یآوری با اوست و نه عذرخواهی، سپس او را در آتش دوزخ می‌افکنند و همچون سنگ آسیا در آن به گردش درمی‌آید (و همه رسوایی او را می‌بینند) آنگاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می‌کشند؛ (وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى، ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا»^۱).

تعبیر «وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ» اشاره به این است که او در دنیا افرادی داشت که در مشکلات، او را یاری و در خطاها و ظلم‌ها برای او عذرتراشی می‌کردند و او نیز برای حفظ آنان سرمایه‌های فراوانی هزینه می‌کرد؛ ولی در آن روز، اثری از آنان نیست. تنهای تنها در دادگاه عدل الهی حضور می‌یابد و چون سیاه‌نامه اعمالش آشکار است، به‌زودی به جهنم سوق داده می‌شود.

جمله «فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى» (در جهنم همچون سنگ آسیاب به چرخش درمی‌آید) ممکن است اشاره به این باشد که چرخش در آتش جهنم اولاً سبب سوزش بیشتر و ثانیاً موجب جلب توجه دوزخیان و رسوایی است.

سپس امام علیه السلام به نکته مهمی درباره آینده عثمان اشاره می‌کند و شدیداً به او هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «من تو را به خدا سوگند می‌دهم! نکند تو همان

۱. طبری در تاریخ خود قسمت عمده خطبه را که مشتمل بر این حدیث است در ج ۳، ص ۳۷۶ در حوادث سنه ۳۴ نقل کرده است.

پیشوای مقتول این امت باشی! چراکه گفته می‌شد (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود): در این امت، پیشوایی به قتل می‌رسد که بعد از آن درهای کشتار و جنگ به روی این امت تا قیامت گشوده خواهد شد!؛ (وَإِنِّي أَنشُدُكَ أَللَّهُ أَلَا تَكُونُ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

گرچه امام علیه السلام، گوینده این سخن را معرفی نفرموده ولی روشن است که او کسی جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌تواند باشد و این همان پیش‌بینی دقیقی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود که مظلوم و ستم‌ها سبب کشته شدن عثمان گشت و به دنبال آن - و به بهانه خون عثمان - کشت و کشتارها و جنگ و جدال‌های عظیمی به وقوع پیوست که آثار و تبعات آن را حتی در عصر خودمان به سبب اختلافاتی که در میان مسلمین باقی مانده مشاهده می‌کنیم.

شاهد این سخن، حدیثی است که در سنن ابی داود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَيْمَةَ الْمُضَلِّينَ وَإِذَا وَضِعَ السَّيْفُ فِي أُمَّتِي لَمْ يُرَفَعْ عَنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ من درباره امتم از پیشوایان گمراه می‌ترسم؛ زیرا هنگامی که (به سبب این پیشوایان) شمشیر در میان امت من گذاشته شود تا روز قیامت برداشته نخواهد شد.»^۲

به دنبال این سخن، امام علیه السلام به شرح بیشتری درباره کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته که فرمود: «امور این امت را بر آن‌ها مشتبه می‌کند؛ فتنه و فساد را در میان آنان گسترش می‌دهد؛ به گونه‌ای که حق را از باطل تمیز نمی‌دهند و به سختی در آن فتنه غوطه‌ور می‌شوند و به شدت درهم آمیخته و فاسد خواهند شد.» (وَيَلْبَسُ

۱. «أنشد» (به صورت ثلاثی مجرد است بر وزن «أقتل») از ریشه «نشد» (بروزن قتل) به معنای یادآوری نمودن و تقاضا کردن است و «أنشاد ضالّه» به معنای اطلاع گرفتن از مردم درباره گم شده است.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۴۲۵۲.

أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيَبُتُّ الْفِتْنَنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ يَمْوُجُونَ^۱ فِيهَا مَوْجًا، وَيَمْرُجُونَ^۲ فِيهَا مَرْجًا^۳.

جمله «وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا» اشاره به این است که سیاست‌بازان حرفه‌ای، به‌ظاهر برای خون‌خواهی خلیفه مقتول، ولی درواقع به‌منظور دست‌یابی به خلافت، حقایق را بر مردم مشتبه می‌سازند؛ ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم معرفی می‌کنند.

و جمله «يَبُتُّ الْفِتْنَنَ فِيهَا» که اشاره به گسترش فتنه‌ها در میان امت است، نتیجه آن است و جمله‌های بعد، جنبه نتیجه‌گیری دارند که از یک‌سو تشخیص حق از باطل مشکل می‌شود و از سوی دیگر، مردم در میان امواج فتنه‌ها غوطه‌ور می‌گردند. تفاوت «یموجون...» و «یمرجون...» در این است که اولی اشاره به درگیری توده‌های عظیم مردم در فتنه‌هاست و دومی اشاره به اختلاط گروه‌های حق و باطل در جامعه است؛ به‌گونه‌ای که شناخت حق از باطل مشکل می‌شود. قابل توجه این‌که آنچه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این روایت پیش‌بینی فرموده بود و امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به شرح آن پرداخت تمام آن بی‌کم‌وکاست به وقوع پیوست. عثمان و اطرافیان او به‌دلیل مظالم گسترده، مردم را بر ضد خود شوراندند و نتیجه آن، قتل عثمان بود و به‌دنبال آن، گروه‌های تبهکار و بنی‌امیه

۱. «یموجون» از ریشه «موج» در اصل به‌معنای حرکت و چین‌خوردگی سطح آب برائثر وزش باد و امثال آن است و به‌معنای کنایه در کثرت و اضطراب و آشفتگی نیز به‌کار می‌رود.

۲. «یمرجون» از ریشه «مرج» بر وزن «خرج» یا بر وزن «فلج» به‌معنای مخلوط کردن یا فرستادن و رهاکردن است و از آن‌جا که اختلاط و به‌هم ریختگی و رهاکردن چیزی به حال خود، سبب فساد می‌شود، این واژه به‌معنای فاسد شدن نیز به‌کار رفته است.

۳. از کلمات بعضی از شارحان نهج‌البلاغه چنین بر می‌آید که این قسمت را نیز جزء حدیث پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته‌اند ولی با توجه به این‌که حدیث فوق در بعضی از منابع معروف (مانند سنن ابی داود) بدون این ذیل آمده استفاده می‌شود که سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان قسمت است که با جمله «الی یوم القیامة» پایان می‌گیرد.

و آل حرب به بهره‌برداری سیاسی از این حادثه روی آوردند و اختلاف در میان مردم اوج گرفت؛ حق و باطل به هم آمیخته و سیل خون در میان مسلمین جاری شد. عواقب دردناک آن نیز بعد از گذشتن قرن‌ها همچنان به چشم می‌خورد.

درباره علل شورش مردم بر ضد عثمان و عوامل قتل او در جلد اول و دوم این کتاب به قدر کافی بحث کرده‌ایم.^۱

سپس امام علیه السلام به مهم‌ترین عامل انحراف عثمان - که تمام تیره‌روزی‌های او از آن نشأت گرفت یعنی تسلیم بودن بی‌قید و شرط در برابر مروان - اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «مبادا مرکب راهوار مروان شوی (و زمام خود را به دست او بسپاری) تا تو را هر جا می‌خواهد ببرد؛ آن هم بعد از این سنّ و سال و گذراندن عمر (و تجربیات فراوان)»؛ (فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً^۲ يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلالِ السَّنِّ وَ تَقْضِي الْعُمْرِ^۳).

در تواریخ نقل شده که سن عثمان در آن زمان ۸۲ سال بود.^۵

بی‌شک، مروان بن حکم، مهم‌ترین نقش را در حکومت عثمان داشت؛ به‌گونه‌ای که کارها مطابق میل او پیش می‌رفت؛ حتی زمانی که عثمان، نصایح امام علیه السلام را شنید و تصمیم به عذرخواهی از مردم گرفت، مروان شدیداً به

۱. به پیام امام علیه السلام، ج ۱، ص ۳۸۱ - ۳۸۶ (با عنوان: علل شورش بر ضد عثمان) و ج ۲، ص ۴۱۹ - ۴۲۹ (با عنوان: عوامل قتل عثمان) و ج ۳، ص ۱۵۰ - ۱۵۲ (با عنوان: کارهای عثمان که موجب خشم عمومی شد) مراجعه فرمایید.

۲. «سَيِّقَةً» بر وزن «سَيِّدَةً» صفت مشبّهه از ریشه «سَوَّقَ» بر وزن «فَوَّقَ» گرفته شده به معنای حیوان راهواری است که آن را به هر طرف می‌برند و گاه به معنای حیواناتی است که به دست دشمن می‌افتند و آن‌ها را با خود می‌برند.

۳. «جَلالِ» به معنای بزرگی است و جَلالِ السَّنِّ به معنای سنّ بالاست.

۴. «تَقْضِي» و «انْقِضَاءَ» از یک ریشه گرفته شده و به معنای گذشتن است.

۵. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۱ - ۴۴۳. اقوال دیگری نیز در مورد سن عثمان در آن زمان وجود دارد ولی غالباً سن او را ۸۲ سال دانسته‌اند.

مخالفت برخاست و مانع جبران خطاهای او شد و در حقیقت، آتش خشم مردم را شعله‌ورتر ساخت و سبب قتل عثمان شد و چه بسا این کار، حساب شده بود؛ به این امید که بعد از عثمان، معاویه یا خودش به خلافت برسد.

هنگامی که سخن مولا علی علیه السلام به این جا رسید، «عثمان (سخت متأثر شد و) به حضرت عرض کرد: با مردم سخن بگو و از آنان بخواه به من مهلت دهند تا از حقوق (از دست رفته) آن‌ها رهایی یابم»؛ (فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: كَلِّمِ النَّاسَ فِي أَنْ يُوجِّلُونِي، حَتَّى أَخْرُجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ).

امام علیه السلام در پاسخ او سخن جامع و پرمعنا و کوتاهی ذکر کرد، «فرمود: آنچه مربوط به مدینه است مهلتی در آن نیست و آنچه مربوط به بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آن‌هاست»؛ (فَقَالَ علیه السلام: مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ، وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ وَصَوْلُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ).

اشاره به این‌که مهلت، در این‌گونه موارد، که جنبه حادّ دارد و ممکن است منشأ شورش‌های عظیمی گردد، معنا ندارد؛ علاوه بر این‌که مهلت گرفتن، معمولاً برای تهیه مقدمات است و برای بازگرداندن حقوق مردم به آن‌ها مقدّماتی لازم نیست. آنچه در مدینه است، دستور آن فوراً صادر می‌شود که از ظالمان بگیرند و به مظلومان بدهند و آنچه در نقاط دور دست است کافی است که دستور آن صادر شود و با پیک سریع فرستاده شود.

بیان مذکور ممکن است اشاره به این نکته باشد که سیاست‌بازان حرفه‌ای هنگامی که در تنگناها قرار می‌گیرند برای فرار از زیر بار مسئولیت، به دفع‌الوقت متوسّل می‌شوند و از طرف مقابل، مهلت می‌خواهند؛ به این امید که در این فرصت، آتش جوش و خروش او خاموش گردد یا بتوانند با یک ضربه کاری طرف را از میدان بیرون کنند؛ امام علیه السلام جلوی این کار را با گفتار پرمعنای خود می‌گیرد و عثمان را وادار به تسلیم شدن می‌کند.

در تاریخ آمده است که عثمان در مقابل این سخن تسلیم شد؛ ولی تقاضا کرد که در مورد مدینه فقط سه روز به او مهلت داده شود. امام علیه السلام فرمود: مانعی ندارد و از نزد عثمان بیرون آمد و به مردمی که در انتظارش بودند آنچه را که گذشته بود خبر داد و قراردادی میان آن‌ها و عثمان مرقوم داشت که در آن عثمان سه روز مهلت داده شده بود تا حقوق پایمال شده را به جایگاه اصلی‌اش برگرداند و فرماندارانی را که مورد نفرت مردم بوده‌اند، عزل کند. از او در این نامه عهد و پیمان بسیار محکمی گرفت و گروهی از مهاجران و انصار را گواه آن قرار داد؛ به دنبال آن، مردم دست از عثمان کشیدند و به سراغ کارشان رفتند به این امید که به زودی به عهد و پیمان خود وفا کند؛ غافل از این که او می‌خواست در این سه روز آماده نبرد با مخالفان گردد و سلاح جمع‌آوری کند؛ و او لشکر عظیمی از بردگان خمس (خمس غنایم) آماده ساخت. هنگامی که سه روز گذشت، دیدند همه چیز مانند سابق بر سر جای خود است و همین امر، باعث شورش شدید مردم بر ضد عثمان شد؛ شورش‌هایی که ماجرایش طولانی است و به کشته شدن عثمان انجامید. جالب این است که تمام آنچه را که گفتیم، طبری، مورخ معروف در تاریخ معروف خود نقل کرده است.^۱

چند نکته درباره حادثة قتل عثمان

درباره قتل عثمان و حوادث قبل و بعد از آن، مطالب بسیاری وجود دارد که ما در مجلدات قبل همین کتاب، در تفسیر خطبه‌های متعددی به بسیاری از آن‌ها اشاره کرده‌ایم و در این جا نیز لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

۱. بی‌تردید، قتل عثمان حادثة ناگواری بود؛ چراکه پیامدهای سوئی برای مسلمین داشت و همان‌گونه که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش‌بینی شده بود،

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۴، حوادث سال ۳۵ ق.

سبب گردید که اختلافات زیادی میان مسلمانان بروز کند و خون‌های زیادی ریخته شود؛ هر چند مقصّر اصلی در این حادثه، شخص عثمان و یاران و همکاران او بودند که حکومت اسلامی را از شکل اصلی بیرون بردند و انواع تبعیض‌ها و ظلم و فسادها را در جامعه اسلامی رواج دادند.

۲. قابل توجه است که این حادثه در مدینه و در برابر چشم صحابه اعم از مهاجران و انصار واقع شد و کمتر کسی به یاری عثمان برخاست؛ گویا همه با سکوت آمیخته با رضایت، حرکت خودجوش مردم را بر ضد او امضا می‌کردند؛ بلکه طبق آنچه در تاریخ طبری^۱ نقل شده، گروهی از صحابه رسول الله ﷺ به یکدیگر نامه نوشتند که جهاد با دشمن را فعلاً رها کنید؛ زیرا جهاد در مدینه است، نه در سرزمین روم (چراکه حکومت اسلامی به فساد گراییده و اصلاح آن بر هر چیز مقدم است). تنها کسی که به یاری عثمان برخاست و جلوی تندروی‌ها را گرفت، امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که فرزندان خود را مأمور حمایت از او ساخت!! زیرا می‌دانست که قتل عثمان آثار منفی زیادی به همراه دارد؛ هر چند شورش مردم به قدری شدید بود که این حمایت نیز مؤثر نشد.

۳. امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه مزبور، پیش از آن‌که اعتراضات مردم به اوج خود برسد، بهترین نصایح و اندرزها را به عثمان کرد و به او شدیداً هشدار داد که هرچه زودتر از این راه بازگردد و اشتباهات خود را اصلاح کند و او قول داد که به آن عمل کند؛ اما یا نخواست و یا اطرافیان او نگذاشتند که در برابر خواسته‌های بحق مردم تسلیم شود.

از بعضی کتاب‌های تاریخ استفاده می‌شود که او به دلیل تعصب شدیدی که به اقوام و بستگان خود داشت حاضر نبود به اشتباهات خود درباره آن‌ها صریحاً

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۶.

اعتراف کند و بعد از نصایح امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: «من کار خلافی نکردم. من صلۀ رحم کردم (اگر اموال بیت‌المال را به خویشاوندانم بخشیده‌ام از باب صلۀ رحم بوده است) و افراد فقیر را بی‌نیاز کرده و بی‌پناهان را پناه داده‌ام و کسانی را به امارت و ولایت برگزیده‌ام که شبیه برگزیدگان عمر بودند!» امام علیه السلام فرمود: «عمر چنان بر والیان خود مسلط بود که اگر مرتکب خلافی می‌شدند آن‌ها را به شدیدترین وجه مجازات می‌کرد؛ ولی تو در برابر خویشاوندانت ضعیف و ناتوانی و به کارهای خلاف آن‌ها اهمّیت نمی‌دهی».^۱

و عجیب‌تر این‌که عثمان به‌دنبال این ماجرا بر منبر رفت و به‌گونه‌ای طلب‌کارانه با مردم سخن گفت؛ عصارۀ سخن عثمان چنین بود: مردم! هرچیزی آفتی دارد و آفت این امت، بدگویان و غیبت‌کنندگانند؛ سخن‌های نادرستی را می‌گویند و شما هم چشم و گوش بسته به‌دنبال آن‌ها حرکت می‌کنید. شما اموری را بر من عیب گرفته‌اید که همان را برای عمر پسندیده دانستید، زیرا او شما را با دست و پای خود می‌کوبید و با سخنان خشنش شما را قلع و قمع می‌کرد؛ به همین دلیل جرأت نداشتید بر او ایراد بگیرید؛ ولی من از در ملامت و محبت وارد شدم و حتی سخن خشنی نگفتم و شما در برابر من جسور شدید. به خدا سوگند! من یاوران و مدافعان زورمند بسیاری دارم که اگر اشاره کنم به یاری‌ام می‌شتابند. کاری نکنید که من منطقی را در پیش گیرم که آن را دوست ندارم. زبانتان را ببندید و امرای خود را طعن و سرزنش نکنید و از آن‌ها عیب‌جویی ننمایید. من چه حقی را از شما پایمال کردم؟! چرا غوغا می‌کنید؟!

در این جا مروان برخاست و صدا زد: مردم! اگر مایل باشید داوری را به دست شمشیر می‌سپاریم که میان ما و شما حکم کند. عثمان عصبانی شد و گفت:

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

خاموش باش! بگذار من با اصحابم سخن بگویم؛ مگر به تو سفارش نکردم که سخن نگو! مروان خاموش شد و عثمان از منبر فرود آمد.^۱

این تعبیرات نشان می‌دهد که عثمان، یا کاملاً از اوضاع و احوال بی‌خبر بود و یا آنقدر به بستگان و خویشاوندانش خوش‌بین بود که ظلم و ستم‌های آن‌ها را عین عدالت می‌پنداشت و چنان در چنگال آنان اسیر بود که توان تغییر مسیر حوادث را نداشت.



۱. أنساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۵۰؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۶۵.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَذْكُرُ فِيهَا عَجِيبَ خَلْقَةِ الطَّائُوسِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن از شگفتی‌های آفرینش طاووس پرده برداشته است^۱

بخش اول

صفحه ۴۴۷

ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۱۴۹ نقل کرده است. او در این کتاب، بسیاری از کلمات و سخنان آن حضرت را با تفاوت‌هایی روایت می‌کند؛ به گونه‌ای که معلوم می‌شود از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته؛ هر چند بعد از «سید رضی» می‌زیسته است او بقدری به شیعه بدبین بود که بسیار بعید بود کتاب‌های شیعه را منبع تحقیقی خود قرار دهد. این‌اثیر نیز در کتاب نه‌ایه واژه‌های پیچیده این خطبه را تفسیر کرده و مجموعه تعبیراتش نشان می‌دهد که آن را از منبع دیگری گرفته است؛ زیرا واژه‌هایی را ذکر کرده که مطابق نقل سید رضی در این خطبه نیست.

۱. سند خطبه:

(مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۹۶)

مِنْ مُخْتَلِفِ صُورِ الْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا أَخَادِيدَ الْأَرْضِ، وَخُرُوقَ فِجَاجِهَا
 وَرَوَاسِي أَعْلَامِهَا، مِنْ ذَاتِ أَجْنِحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَهَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ، مُصَرَّفَةٍ فِي زِمَامِ
 التَّسْخِيرِ، وَمُرْفَرَفَةٍ بِأَجْنِحَتِهَا فِي مَخَارِقِ الْجَوِّ الْمُنْفَسِحِ، وَالْفَضَاءِ الْمُنْفَرِجِ.
 كَوْنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُورِ ظَاهِرَةٍ، وَرَكَّبَهَا فِي حَقَاقِ مَفَاصِلِ
 مُخْتَجِبَةٍ، وَمَنَعَ بَعْضَهَا بِعِبَالَةٍ خَلَقَهُ أَنْ يَسْمُوَ فِي الْهَوَاءِ خُفُوفًا، وَجَعَلَهُ
 يَدْفُ دَفِيفًا وَتَسْقَعُهَا عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي الْأَصَابِعِ بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ، وَدَقِيقِ
 صُنْعَتِهِ. فَمِنْهَا مَعْمُوسٌ فِي قَالِبِ لَوْنٍ لَا يَشُوبُهُ غَيْرٌ لَوْنٍ مَا عُمِسَ فِيهِ؛
 وَمِنْهَا مَعْمُوسٌ فِي لَوْنٍ صَبِغٌ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافٍ مَا صُبِغَ بِهِ.

بخش دوم

صفحة ٤٥٩

»A Eké « , ÑkÄU e E ù ½AE mPA ßAHÜ BΛ ÄE; ½
 / Id v ½ñBç EK λ , L ç Zo{ EbB\ Mκ é «Uj v e E ù
 i a ç »ff wñ a Å à ½ MB-w , ç j ½ oz « X I çZnj AA
 / U » \ «Å nA
 nE d ç ¬Mñ , k°A éBüBf é û / »BqMñ ¬ , »AñMBñ
 a ÅÑ d j ¬f , « ÄBz aÅ q j ½ a e EJAoé a° ¬TE°ñ d û°I
 , Ä ¼kA½Bd ûv U ÄkMÜª »E Åq j ½ Åqf ¼ß ° / jBkwBò Ää
 Ñd ù bBÜ°; ½ ü IU Y, q Ää U ÆE/E , » û] Tiä ù ò Üñ
 /JAoÆI -ÄB ¼q ¼K \ ÅEM q ¼ßB° , u \ L¬°I ¼k°A w

بخش سوم

صفحة ٤٤٧

, UñAK \ Å; ½B a ÅS L»EB½ , é ù; ½ nA ½ L ç ññU
 Ç n IS T»EB-MTL{ ¼Bù k} omPAnù , ¼HÄ°B} °B w ¬{
 { ¬f ùu M¬°BMT B ¼A ñ MÑf o p; ½ «} k :S ç
 RA ù f ù ç°BMTª fB{ ¼A / i ¬°K ÅÖ» ¬f EÑç°I

أَلْوَانٍ، قَدْ نُطِّقَتْ بِاللَّجَيْنِ الْمُكَلَّلِ. يَمْشِي مَشْيَ الْمَرْحِ الْمُخْتَالِ، وَيَتَصَفَّحُ ذَنْبَهُ
 وَجَنَاحِيهِ، فَيَقْفُضُهُ ضَاحِكًا لِحَمَالِ سِرْبَالِهِ، وَأَصَابِيغِ وَشَاحِهِ؛ فَإِذَا رَمَى
 بِبَصَرِهِ إِلَى قَوَائِمِهِ زَقَا مُعْوَلًا بِبَصَوْتِ يَكَادُ يُسِينُ عَنِ اسْتِعَاثَتِهِ، وَيَشْهَدُ
 بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُشٌ كَقَوَائِمِ الدَّيْكَةِ الْخِلَاسِيَّةِ. وَقَدْ نَجَمَتْ
 مِنْ ظُنُوبِ سَاقِهِ صَيْصِيَّةٌ خَفِيَّةٌ.

بخش چهارم

صفحة ٤٧٣

,Öom B Ük ÅZoh ½ / {B ½ oA i Åq«c ö oÄñ â ½ ù °
 oC½ v L² ½ o od f E »B °I -w °kL f «à MWe BpoÆ½
 k { , B oX °Ñ h »E A; d wEo\ Ä-MûAT½ »f ,ñÜ RA
 ÅÛÿkTv -f à i Ä-w ÖTü i ½ / M] qF½ oâB«°Aé h °IÆ ÜoM
 æL Ñc /ÖÆF °B B¾A w ù âB IM ù,ÖÜü M¼Ad ç I¼ ° ù
]BLj } M, Üo M °B oXM Å ,à v ÜM«¼mi Ek ç A
 /è çt -{ ,i MnB ½EBMU °, YX-°b pA B ù, Ü n

بخش پنجم

صفحة ٤٧٧

,HÅBS Lk , oTÜâ Üv ù, wB°; ½ oÄ , z n; ½ov d« kç
 j Ä Te H½BÖe T Y¼B ô IyAn ERBñ »I L ç; ½S d« ù
 ! »B ½o ô ù ¼ °i Ü , »AEò °B ò °B , ç Üw ÑLç T f
 oé i nBU, jn o-e tE L ç RAÄç; ½ oÄç S d û UAA
 Ö -BÅAn û Bñ Üb ù, k\ v Å ou H»BE, k] oM
 !; ù A°ñACE ù è «Tv UAñ Ü°Lc oA AEU E; à û°I
 ¼BLv ù! ù UÆ «v ° I, fnkUÆ;B Iq\ ÅEk ç qAENçE
 ,H» ½Gjkd ½ Tfñ Fù,¼ Ä°] Ö¶ ò ; Åñ Ü°Lb M m°A
 ! TÅ jFÜ ÅBMÄç , Tü } h Åÿ Å; v ° Iq\ ÅA ;H»¼Hñ ½

بخش ششم

صفحه ۴۸۳

¼Bd °Öā j ½B- ç ù B½ Ǿ \ - °I mm°A A[½Ej ½¼B lw
 ÑÄ] Ǿ, b o°A ù [°EB-½çLç J oáé Ǿ v û» Ǿ E ! a û°I
 / T ôB «B°I , kÅ ½çB-d °I

بخش هفتم

صفحه ۴۸۹

ì kM Å v û»S ùçÄ°B«½ °ò B½ d» Iç o IM ½ a ù
 o û°BMS a m° ,BoiB«½ö nB p ,BUñ BUA{ j ½Bk°I ǾZoi EB½
 ,BnB »EÑ eA w Ǿ v -°I¼Bç ù Bç oÅS Lô nB { EÿBüa I ù
 nB-X°Aa U ç ,B»BñE B\ °BÅ ù Kç o°A° a°A lçÖ ǾU ù
 ,B «T ½ « ½ a Å IÙ ù ò a Ub ô j ½ « UB½çEò ç ù û°Th ½
 n -h °I , Üù -°InB Å MBn ç « ùE ù B °A » ǾöBá
 ǾÜ»A«E ,nAÜ°InA A e T MjB-TU ½A°InqU °ç ç / ç o-°I
 j ½ a Å \ B½ Ǿñ °M -T-°IB E Iç S ǾE ù/nlw I
 An v a ½ç ½S a-d T° ,B ǾHç{ v û»S Ü q°, Ü -°IoïB«°I ǾU
 LÜM Äv j -½ fBA & I B°Ä] /BM BÄW I n IÜ°Ñ E n B½ Ǿ
 / Te oMAM InpB½ Ǿ

خطبه در یک نگاه

این خطبه را می توان به چهاربخش عمده تقسیم کرد:
در بخش اول، امام علیه السلام به سراغ عجایب کائنات و شگفتی های آفرینش، به ویژه پرندگان می رود و از این طریق، وجود خداوند متعال و لزوم ایمان راسخ به او را اثبات می کند.

در بخش دوم، از میان تمام پرندگان، انگشت روی آفرینش طاووس و شگفتی های خلقت او می گذارد و به نکات بسیار زیبا و دقیقی در مورد این پرنده عجیب اشاره می فرماید و در عین حال، بعضی از خرافات و توهمات بی اساس را که در مورد آن در میان مردم وجود دارد، رد می کند، و در پایان این بخش به این نکته اشاره می کند: جایی که عقل ها از وصف مخلوقات او ناتوان است، چگونه می توان آن خالق بزرگ را وصف کرد؟

در بخش سوم، از شگفتی های آفرینش جانداران بسیار کوچک مانند مورچه پرده برمی دارد و عجایب خلقت آن ها را دلیل دیگری بر توحید خداوند متعال می شمرد.

در چهارمین و آخرین بخش، به ذکر قسمتی از اوصاف بهشت می پردازد؛ آن گونه که شنونده را مشتاق آن می سازد؛ به این ترتیب، مبدأ و معاد را به هم پیوند می دهد و مجموعه کاملی را در بحث عقاید بیان می فرماید.

این چهار بخش عمده را در هفت بخش به صورت جزئی تر شرح خواهیم داد.

بخش اول

أَبْتَدَعَهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانٍ وَمَوَاتٍ، وَسَاكِنٍ وَذِي حَرَكَاتٍ؛
وَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنْعَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ، مَا
أَدْقَاتُ لَهُ أَلْعَقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ، وَمُسَلِّمَةً لَهُ، وَدَعَعَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَائِلُهُ
عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ، وَمَا ذَرَأَ مِنْ مُخْتَلِفِ صُورِ الْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا أَخَادِيدَ
الْأَرْضِ، وَخُرُوقَ فِجَاجِهَا وَرَوَاسِي أَعْلَامِهَا، مِنْ ذَاتِ أَجْنِحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ،
وَهَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ، مُصَرِّفَةً فِي زِمَامِ التَّسْخِيرِ، وَمُرْفِرَةً بِأَجْنِحَتِهَا فِي
مَخَارِقِ الْجَوِّ الْمُنْفَسِحِ، وَالْمَضَاءِ الْمُنْفَرِجِ. كَوْنُهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي
عَجَائِبِ صُورِ ظَاهِرَةٍ، وَرَكَبَهَا فِي حِقَاقِ مَفَاصِلٍ مُتَحْتَجِبَةٍ، وَمَنَعَ بَعْضُهَا
بِعِبَالَةِ خَلْقِهِ أَنْ يَسْمَوْ فِي الْهَوَاءِ حُدُوفًا، وَجَعَلَهُ يَدْفُ دَفِيئًا وَدَسَقَهَا
عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي الْأَصَائِعِ بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ، وَدَقِيقِ صَنْعَتِهِ. فَمِنْهَا
مَعْمُوسٌ فِي قَالِبٍ لَوْنٍ لَا يَسُوْبُهُ غَيْرُ لَوْنٍ مَا غُمِسَ فِيهِ؛ وَمِنْهَا
مَعْمُوسٌ فِي لَوْنٍ صِنَعٍ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافٍ مَا صِنَعُ بِهِ.

ترجمه

خداوند، آفریدگانی شگفت‌انگیز از حیوان و جماد، و ساکن و متحرک، ابداع کرد و نمونه‌هایی از شواهد آشکار بر صنعت دقیق و قدرت عظیمش اقامه کرد؛ آن‌گونه که عقل‌ها مطیع و معترف و تسلیم او شدند و دلایل یگانگی او در گوش‌های ما طنین انداز شد و اشکال گوناگونی از پرندگان را آفرید؛ پرندگانی که آن‌ها را در شکاف‌های زمین و بریدگی دره‌ها و قلّه کوه‌ها مسکن داد؛ پرندگانی که دارای بال‌های مختلف و شکل‌های گوناگون‌اند؛ آن‌ها که زمامشان در دست

پروردگار است و در مسیری که تعیین فرموده در حرکت اند و به وسیله بال‌های خویش در دل فراخنای هوای گسترده و در فضای پهناور به پرواز درمی‌آیند. خداوند آن‌ها را با اشکال شگفت‌آوری از نظر صورت ظاهر، پدید آورد و پیکرشان را با استخوان‌های به هم پیوسته که پوشیده (از گوشت) شده ترکیب کرد؛ بعضی را به سبب سنگینی جسمشان، از این‌که به آسانی در هوا پرواز کنند بازداشت و چنان قرار داد که بتوانند (در نزدیکی زمین) بال و پر بزنند (ولی به سبک وزن‌ها اجازه داد در اوج آسمان به پرواز درآیند) با قدرت دقیق و آفرینش لطیف خویش، پرندگان را به رنگ‌های گوناگونی رنگ‌آمیزی کرد. بعضی تنها یک رنگ دارند بی آن‌که رنگ دیگری با آن مخلوط باشد و بعضی از آن‌ها تمام بدنشان یک رنگ دارد، جز طوقی که به رنگ دیگر به دور گردنشان است.

شرح و تفسیر

آفرینش انواع پرندگان

مهم‌ترین اصول اعتقادی ما معرفت الهی است که بخش عظیمی از قرآن مجید را تشکیل می‌دهد؛ هدف نهایی این خطبه نیز همین است. به‌طور مسلم اگر پایه‌های معرفت و عشق به خدا محکم شود، اعمال و رفتار انسان اصلاح می‌شود.

امام علیه السلام در این خطبه، شگفتی‌های آفرینش را که از وجود خدا، علم و قدرت بی‌پایان او حکایت می‌کند، بیان می‌فرماید؛ به‌ویژه دست ما را می‌گیرد و در جهان پرندگان به پرواز درمی‌آورد و بخش مهمی از عجایب خلقت آن‌ها را بازگو می‌کند؛ سپس ما را به دنیای شگفت‌انگیز طاووس می‌برد و با چنان فصاحت و بلاغتی شگفتی‌های آن را بیان می‌کند که عقل، حیران می‌ماند و بی‌اختیار زبان را به حمد و تسبیح خالق این موجودات به گردش درمی‌آورد.

نخست می فرماید: «خداوند، آفریدگانی شگفت‌انگیز از حیوان و جماد، وساکن و متحرک، ابداع کرد»؛ (أَبْتَدَعَهُمْ خُلُقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانَ وَمَوَاتٍ، وَسَاكِنٍ وَذِي حَرَكَاتٍ).

منظور از موات، جمادات است؛ همچون زمین و آسمان، ستاره‌ها و ماه و خورشید که بعضی ساکن‌اند و بعضی حرکت‌دار. (هر چند از یک نگاه، همه دارای حرکت‌اند).

منظور از ابداع، آفرینش بدون سابقه است و این موضوع بسیار مهمی است؛ زیرا تمام صنعتگران و نقّاشان آنچه می‌سازند و یا به تصویر می‌کشند، تقلیدی است از جهان خلقت؛ به‌طور واضح و ساده یا پیچیده و مرکب. تنها خداست که آفرینش او بی سابقه است؛ آن هم آفرینشی با این تنوع و تکثر عجیب.

سپس به شرح این سخن پرداخته، می‌فرماید: «و نمونه‌هایی از شواهد آشکار بر صنعت دقیق و قدرت عظیمش اقامه کرد؛ آن‌گونه که عقل‌ها مطیع و معترف و تسلیم او شدند و دلایل یگانگی او در گوش‌های ما طنین‌انداز شد»؛ (وَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنْعَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ، مَا أَنْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ، وَمُسَلِّمَةً لَهُ، وَنَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَالُهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ).

به‌راستی اگر انسان، کمی با علوم طبیعی آشنا باشد و با دقت به بررسی شگفتی‌های موجودات این جهان بپردازد، بی‌اختیار زبانش به مدح و ستایش پروردگار گشوده می‌شود و همان‌گونه که مولای متقیان علیه السلام فرمود، به عظمت خدا اعتراف می‌کند و در برابر او تسلیم می‌شود.

به‌دنبال این سخن، امام علیه السلام ذره‌بین اندیشه را بر بخش خاصی از شگفتی‌های جهان - که پر از اسرار و لطایف است - می‌اندازد و از جهان‌پرندگان سخن

۱. «نَعَقَتْ» از ریشه «نَعَقَ» بر وزن «برق» در اصل به معنای صدای کلاغ است؛ سپس به صداهایی که برای حرکت حیوانات و امر و نهی آنها استفاده می‌شود، اطلاق شده است.

می‌گوید و تنوع عجیب آن‌ها را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «و اشکال گوناگونی از پرندگان را آفرید؛ پرندگانی که آن‌ها را در شکاف‌های زمین و بریدگی دره‌ها و قلّه کوه‌ها مسکن داد»؛ (وَمَا ذَرَأًا مِنْ مُخْتَلِفٍ صُورِ الْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا أَخَادِيدَ الْأَرْضِ، وَخُرُوقَ فِجَاجِهَا^۴ وَرَوَاسِي^۵ أَعْلَامِهَا^۶).^۷

این نخستین تنوع آفرینش پرندگان است. از نظر محل زندگی، بعضی از آن‌ها مانند بوم و مرغ سنگخوار به شکاف‌های زمین پناه می‌برند و به‌هنگام تاریکی بیرون می‌آیند و بعضی در حاشیه دره‌ها زندگی می‌کنند؛ مانند کبک‌ها، و بعضی دیگر در بلندای کوه‌ها مسکن دارند، مانند شاهین و عقاب، و خداوند به هر یک به مقتضای محیط زندگی‌اش ابزار و امکانات لازم را بخشیده است.

البته امام علیه السلام در بخش‌های سه‌گانه مذکور، تنها برخی پرندگان را برای نمونه ذکر کرده است؛ پرندگان دریایی، پرندگان ماهی‌خوار، پرندگان خانگی و اهلی، پرندگانی که تنها در جنگل‌ها و بیشه‌ها زندگی می‌کنند، پرندگانی که تنها در

۱. «ذراً» از ریشه «ذراً» بر وزن «زرع» به‌معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است.

۲. «آخادید» جمع «آخدود» بر وزن «خشتود» به‌معنای شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است و به گودال‌ها و خندق‌های بزرگ دره‌ها نیز اطلاق می‌شود.

۳. «خروق» جمع «خرق» بر وزن «زرع» به‌معنای بیابان‌های وسیع و گسترده است و به‌معنای شکاف نیز بیان شده است.

۴. «فجاجها» جمع «فج» بر وزن «حج» به‌معنای جاده وسیع است و در اصل به‌معنای دره‌های وسیعی است که در میان کوه‌ها وجود دارد و مسیر عبور کاروان‌ها بوده است.

۵. «رواسی» جمع «راسیه» در اصل به‌معنای ثابت و پابرجاست؛ سپس به‌معنای کوه‌های سخت و پابرجا آمده است.

۶. «اعلام» جمع «علم» بر وزن «قلم» در اصل به‌معنای علامتی است که از چیزی خبر می‌دهد و به کوه‌ها و قلّه‌های آن‌ها اطلاق شده است.

۷. درباره اعراب «ما ذراً...» بعضی احتمال داده‌اند که عطف بر «ما انتقادت» باشد و گاه احتمال داده‌اند، عطف بر ضمیر «دلالتله» و یا خود «دلالتله» باشد. این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که مبتدایی باشد با خبر محذوف و مفهوم آن چنین است: «و ما ذراً...» من آثار صنعته و عظمته.

کویرها می‌توانند زنده بمانند و مانند آن‌ها، که هر یک، شگفتی‌هایی دارند که عقل اندیشمندان را حیران می‌سازد. آنچه در جمله‌های پیشین ذکر شد، تقسیمی بود که امام علیه السلام برای آن‌ها از نظر محل سکونت بیان فرمود، سپس امام علیه السلام اشاره به تقسیم دیگری - از نظر چگونگی بال‌ها و طرز پرواز آنان - کرده، می‌فرماید: «پرنده‌گانی که دارای بال‌های مختلف و شکل‌های گوناگون‌اند؛ آن‌ها که زمامشان در دست پروردگار است و در مسیری که تعیین فرموده در حرکت‌اند و به وسیله بال‌های خویش در دل فراخنای هوای گسترده و در فضای پهناور به پرواز درمی‌آیند»؛ (مِنْ ذَاتِ أَجْنِحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَهَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ، مُصَرَّفَةٍ فِي زِمَامِ التَّسْخِيرِ، وَمُرْفَرَفَةٍ^۲ بِأَجْنِحَتِهَا فِي مَخَارِقِ^۳ الْجَوِّ الْمُنْفَسِحِ^۴، وَالْفَضَاءِ الْمُنْفَرِجِ).

این همان چیزی است که خداوند در قرآن مجید در آیات متعدد از جمله در سوره نحل به آن اشاره فرموده است: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ «آیا آن‌ها به پرنده‌گانی که بر فراز آسمان نگه داشته شده‌اند نظر نمی‌کنند؟ هیچ کس جز خدا آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. در این امر نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است، برای کسانی که ایمان می‌آورند».^۵

امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ تقسیم سوم و چهارمی برای پرنده‌گان می‌رود و آن‌ها را به پرنده‌گان دارای اشکال مختلف شگفت‌آور و سپس پرنده‌گان

۱. «مصرفه» از ریشه «صرف» بر وزن «حرف» به معنای تغییر دادن است و «مصرفه» به معنای انواع اشکال متنوع می‌آید.

۲. «مرفرفه» از ریشه «رفرفه» به معنای بال و پر زدن است و «مرفرفه» به معنای پارچه‌های زیبا و رنگارنگ نیز ذکر شده است و در خطبه مزبور به همان معنای اول است.

۳. «مخارق» جمع «مخرق» بر وزن «مشرب» به معنای فلات و بیابان گسترده است.

۴. «منفسح» به معنای گسترده از ریشه «فسح» بر وزن «مسح» به معنای گسترده است.

۵. نحل، آیه ۷۹.

سنگین وزن که قدرت پرواز ندارند و یا به زحمت و نزدیک سطح زمین پرواز می کنند و پرندگان سبک وزنی که بر بلندای آسمانها به سرعت در گردش اند، تقسیم بندی کرده و می فرماید: «خداوند آنها را با اشکال شگفت آوری از نظر صورت ظاهر پدید آورد و پیکرشان را با استخوان های به هم پیوسته که پوشیده (از گوشت) شده ترکیب کرد؛ بعضی را به سبب سنگینی جسمشان، از این که به آسانی در هوا پرواز کنند بازداشت و چنان قرارداد که بتوانند (در نزدیکی زمین) بال و پر بزنند (ولی به سبک وزن ها اجازه داد در اوج آسمان به پرواز درآیند)»؛ (كَوَّنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُورٍ ظَاهِرَةٍ، وَرَكَّبَهَا فِي حِقَاقٍ^۱ مَفَاصِلَ مُخْتَجِبَةٍ، وَمَنَعَ بَعْضَهَا بِعِبَالَةٍ^۲ خَلَقَهُ أَنْ يَسْمُوَ فِي أَلْهَوَاءٍ خُفُوفًا،^۳ وَجَعَلَهُ يَدْفُ دَفِيفًا^۴).

آری، اشکال پرندگان به قدری مختلف است که انسان از تنوع آنها حیران می شود: بعضی آن چنان زیبايند که چشم از دیدن آنها سیر نمی شود؛ بعضی چنان قیافه وحشتناکی دارند که غالب مردم از آنها می ترسند؛ پاهای بعضی به قدری بلند است که گویا بدن آنها روی دو ستون قرار گرفته (مانند شتر مرغ و لک لک) و پاهای بعضی به قدری کوتاه است که به زحمت دیده می شود (مانند کبک)؛ بعضی به قدری بزرگ اند که گاه طول بدن آنها به دو متر می رسد و بعضی به اندازه ای کوچک اند که از چند سانتیمتر تجاوز نمی کنند.

از نظر پرواز نیز بسیار مختلف اند: بعضی آن چنان سنگین اند که قدرت پرواز ندارند؛ به سرعت می دوند و بال و پر می زنند؛ بعضی مسافتی را با سرعت

۱. «حِقَاقٍ» جمع «حُقٌّ» بر وزن «حَبٌّ» به معنای محل پیوند دو استخوان مفصل است.

۲. «عِبَالَةٌ» به معنای درشتی و سنگینی است.

۳. «خُفُوفٍ» به معنای سرعت و سبکی است که غالباً لازم و ملزوم یکدیگرند.

۴. «دَفِيفٍ» به معنای بال زدن است و از آن جاکه پرندگان، نزدیک زمین بیشتر بال می زنند، گاهی این واژه به پرواز کردن در نزدیک زمین نیز گفته شده است.

می‌دوند و سپس از زمین برمی‌خیزند و در ارتفاع پایین حرکت می‌کنند و برخاستن آن‌ها درست شبیه پرواز هواپیماهاست؛ بعضی دیگر به محض این‌که اراده کنند، یک مرتبه از زمین کنده می‌شوند و به پرواز درمی‌آیند؛ با قدرت پاها خود را به هوا می‌پراندند، سپس از بال‌ها استفاده می‌کنند (مانند حرکت بالگردها)؛ بعضی ساعت‌ها و یا هفته‌ها در آسمان‌ها به راحتی حرکت می‌کنند، بی‌آن‌که احساس خستگی و ناتوانی کنند؛ مانند پرندگان مهاجر که گاه نیمی از کره زمین را سیر می‌کنند و هفته‌ها در آسمان‌اند و مواد غذایی را قبل از پرواز، به صورت چربی در بدن خود ذخیره می‌کنند. جالب این‌که بعضی پرندگان که بال‌های پهن و گسترده و جثه‌های سبک دارند، هنگامی که اوج گرفتند نیازی به بال زدن ندارند و بال‌های گسترده‌شان، آن‌ها را بر بلندای جو حفظ می‌کند و تنها شهرهایی که در دم آن‌ها قرار دارد سبب حرکت یا تغییر مسیر آن‌ها می‌شود! اما بعضی دیگر که بال‌های کوتاه‌تر و جثه‌های سنگین‌تری دارند باید همواره بال‌های خود را به طرف بالا و پایین حرکت دهند تا بتوانند پرواز کنند. هر قدر انسان در این تنوع فکر می‌کند به عظمت آفریدگار و علم و قدرت بی‌پایانش بیشتر پی می‌برد!!

در مرحله چهارم، امام علیه السلام به تنوع رنگ‌های گوناگون پرندگان که آن‌ها هم از عجایب آفرینش است اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند با قدرت دقیق و آفرینش لطیف خویش، پرندگان را به رنگ‌های گوناگونی رنگ‌آمیزی کرد: بعضی تنها یک رنگ دارند بی‌آن‌که رنگ دیگری با آن مخلوط باشد و بعضی از آن‌ها تمام بدنشان یک رنگ دارد؛ جز طوقی که به رنگ دیگر به دور گردنشان است»؛
 (وَنَسَقَهَا^۱ عَلَىٰ اٰخْتِلَافِهَا فِي الْاَصْبَاحِ^۲ بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ، وَدَقِيقِ صَنْعَتِهِ. فَمِنْهَا

۱. «نسَقَهَا» از ریشه «نسق» بر وزن «مشق» به معنای چینشی جذاب دادن است، خواه در مورد صفوف باشد یا عبارات و کلمات و یا غیر آن.

۲. «أَصْبَاحٍ» جمع «أَصْبَاحٍ» و «أَصْبَاحٍ» جمع «صَبَغَ» بر وزن «فَعَلَ» به معنای رنگ است.

مَغْمُوسٌ^۱ فِي قَالِبٍ^۲ لُونٍ لَا يَشُوْبُهُ غَيْرُ لُونٍ مَا غَمَسَ فِيهِ؛ وَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لُونٍ صَبِغٍ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافٍ مَا صَبِغَ بِهِ).

تنوع رنگ‌های پرندگان نیز از عجایب است. در زمان ما در بعضی از مناطق، باغی به نام باغ پرندگان درست کرده‌اند و انواع پرندگان را در آن جمع‌آوری کرده و برای آن‌ها شرایطی شبیه شرایط طبیعی زندگی‌شان به وجود آورده‌اند. تنها ویژگی آن این است که تور بسیار بزرگ و بلندی دور باغ کشیده‌اند تا پرندگان از آن جا به جای دیگر نروند. هرگاه کسی در آن باغ قدم نهد و رنگ‌های مختلف پرندگان را با چشم خود ببیند، از تنوع و زیبایی‌های خیره‌کننده آن در شگفتی فرو می‌رود؛ گویی نقاشی نشسته و همه‌روزه یک‌به‌یک آن‌ها را با دقت رنگ‌آمیزی می‌کند. ممکن نیست بیننده آن بی‌اختیار زبان به حمد و تسبیح پروردگار نگشاید.

وانگهی پرندگانی که در چنین باغ‌هایی گردآوری می‌شوند اندکی هستند از انواع پرندگان جهان طبیعت. در درون درّه‌ها و در اعماق جنگل‌ها پرندگانی به رنگ‌های مختلف وجود دارند که چشم انسانی به آن‌ها نیفتاده است!

نکته

دنیای عجیب پرندگان

گاه دیدن یک پرنده زیبا، و ظرافت و دقتی که در ساختمان بال و پر و تمام وجود او به کار رفته، انسان را با آفریننده آن آشنا و غرق در افکار توحیدی

۱. «مغموس» از ریشه «غمس» بر وزن «لمس» در اصل به معنای فرورفتن چیزی در آب است؛ سپس به معنای غایب و پنهان شدن نیز گفته شده است و در جمله مزبور امام علیه السلام یک رنگ بودن گروهی از پرندگان را تشبیه کرده است که گویی آن را در خم رنگ‌رزی فرو کرده و بیرون آورده‌اند.

۲. «قالب» بر وزن «حالت» همان چیزی است که در فارسی، «قالب» بر وزن «فاعل» گفته می‌شود و به معنای ظرفی است که فلزات گداخته یا اشیا دیگر را در آن می‌ریزند و به شکل مطلوب در می‌آورند.

می‌کند حال اگر در جهان پرندگان سیرِ طولانی تری کنیم، سیری که به یقین سال‌ها طول می‌کشد، و طرز زندگی، رنگ‌ها، دقت‌ها، ظرافت‌ها و تنوع فوق‌العاده‌ای را که در آن‌ها به کار رفته، مشاهده کنیم چه رخ خواهد داد؟!

دانشمندان، کتب بسیاری دربارهٔ رازهای نهفته در وجود پرندگان و انواع و اقسام آن‌ها، اعم از پرندگان خشکی و دریایی، و پرندگان مهاجر و غیر مهاجر نوشته‌اند که حتی شرح گوشه‌ای از آن‌ها از حوصلهٔ این کتاب خارج است؛ ولی مناسب است به گوشه‌هایی کوتاه و پرمعنا اشاره کنیم:

دانشمندان می‌گویند:

۱. حدود چهارده هزار نوع پرنده در کرهٔ زمین وجود دارد و تفاوت‌های میان آن‌ها سبب شده که دانشمندان، آن‌ها را به گروه‌های مختلف تقسیم کنند. البته هر نوع، هزاران هزار مصداق خارجی دارد. مسلماً در درون جنگل‌ها و اعماق دره‌های صعب‌العبور، انواع زیادی از پرندگان یافت می‌شوند که هرگز انسان‌ها به آن‌ها دست نیافته‌اند.

۲. بعضی از پرندگان مانند شترمرغ به قدری بزرگ اند که ممکن است بیش از یک صد کیلوگرم وزن داشته باشند و با پای‌های بلند خود می‌توانند با سرعتی معادل ۹۵ کیلومتر در ساعت بدوند! در مقابل، بعضی به قدری کوچک‌اند که وزن آن‌ها از چند گرم تجاوز نمی‌کند؛ ولی عجب آن‌ها که ممکن است سرعت پرواز آن‌ها کمتر از سرعت دویدن شترمرغ نباشد!

۳. هر یک از پرندگان، آفرینشی کاملاً متناسب با محیط و وضع معیشت خود دارند: مرغ ماهی‌خوار، منقاری بلند و تیز دارد که به راحتی ماهی‌ها را صید می‌کند؛ پرنده‌ای به نام «سرخ‌قبا» منقار کوتاه و مخروطی دارد که می‌تواند دانه‌های نباتی را بشکند و استفاده کند؛ مرغ «زمزمه‌گر» منقاری باریک و تیز دارد که شیرهٔ گل‌ها را می‌مکد؛ مرغان شکاری پنجه‌ها و منقارهای قوی و برنده‌ای

دارند که شکارشان را با آن می‌گیرند و پاره می‌کنند؛ منقار پلیکان مانند یک سبد است که ماهی‌های زیادی را برای طعمه در خود جای می‌دهد.

۴. هیچ پرنده‌ای دندان ندارد و دانه‌ها را در سنگدان خود آسیاب کرده، آماده جذب می‌کند!

۵. بدن پرندگانی که توان پرواز دارند بسیار سبک و آماده پرواز است. در جای جای داخل بدن آن‌ها حباب‌های هوا وجود دارد و استخوان‌هایشان توخالی است و همه این‌ها به پرواز آن‌ها کمک می‌کند!

۶. پرندگان معمولاً تخم می‌گذارند و چند روزی روی آن می‌خوابند تا به جوجه تبدیل شود؛ گاه تنها جنس ماده بر روی آن می‌خوابد و گاه نر و ماده به نوبت روی آن می‌خوابند و گاه جنس نر، پرنده ماده را در درون لانه زندانی می‌کند و اجازه خروج به او نمی‌دهد (مانند مرغ شاخ‌منقار) فقط سوراخی در دهانه لانه می‌گذارد تا روزها برای او غذا بیاورد و در اختیار او بگذارد.

۷. پرندگان آبی، یعنی آن‌هایی که روی آب‌ها و اطراف دریاها زندگی می‌کنند، برنامه عجیب‌تری دارند؛ گاه با دستگاهی که همانند رادار است طعمه خود را زیر آب نشانه‌گیری می‌کنند و با یک شیرجه به عمق آب فرو رفته، آن را می‌گیرند و از طرف دیگر سر برمی‌آورند؛ بدن آن‌ها چنان چرب است که هرگز آب در آن نفوذ نمی‌کند.

۸. رنگ‌های پرندگان از عجایب آفرینش است؛ گاه چنان رنگ‌آمیزی زیبا و شفاف و دل‌انگیزی دارند که انسان خیال می‌کند الآن از زیر دست نقاش چیره‌دستی خارج شده است (و این از بدیع‌ترین چهره‌های آفرینش است که امام علیه السلام در خطبه مزبور روی آن تکیه خاصی دارد) و انسان تا نبیند نمی‌تواند به اهمیت آن واقف شود.

۹. لانه‌های پرندگان نیز بسیار متنوع و عجیب است. با این‌که آن‌ها دست

ندارند، ولی با ظرافت خاصی لانه خود را می‌سازند. یکی از پرندگان به نام «پرنده خیاط» بر های بزر درختان را به هم می‌دوزد و از آن لانه درست می‌کند. منقار تیزش به منزله سوزن است و از الیاف باریک گیاهان به عنوان نخ استفاده می‌کند!

۱۰. پرندگان شکارچی پاهای قوی و بال‌های نیرومندی دارند؛ مانند عقاب‌ها و بازها و لاشخورها و کرکس‌ها. چشم آن‌ها بسیار قوی و تیزبین است و از مکانی دور در آسمان، حتی موجودات کوچک را روی زمین می‌بینند. بعضی از آن‌ها به قدری قوی‌اند که نقل شده می‌توانند یک برّه را از زمین برداشته، با خود ببرند.

۱۱. پرندگان مهاجر، عالم عجیب و شگفت‌انگیزتری دارند. گاه از خط استوا به مناطق قطبی و بالعکس می‌روند و بیش از ده هزار کیلومتر راه را طی می‌کنند؛ و بی آن‌که راه را گم کنند، شب‌ها و روزها پرواز می‌کنند! قبل از مهاجرت، دسته جمعی با یک الهام درونی به تغذیه فراوان می‌پردازند و بدن خود را از چربی انباشته می‌کنند تا در طول مسافرت از آن استفاده کنند!

۱۲. مقاومت پرندگان در مقابل سرما و گرما بسیار زیاد است. در زمستان که ما انسان‌ها کنار بخاری جمع می‌شویم، آن‌ها در سرمای چندین درجه زیر صفر زنده می‌مانند! حرارت بدن آن‌ها از بدن انسان بیشتر است و به ۴۵ درجه می‌رسد! و شاید همین حرارت است که به آن‌ها در مقابل سرما مقاومت می‌دهد.^۱

۱۳. خدمات پرندگان به انسان، بسیار زیاد است: خوراک بسیاری از آن‌ها حشرات است؛ پرندگان شکاری، افزایش نسل پرندگان دیگر را مهار می‌کنند؛ پرندگان مردارخوار، سطح دریاها و خشکی‌ها را پاک‌سازی می‌کنند؛ بسیاری از

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب حیاة الحیوان الکبری دمیری، منافع حیوان مرغی مراجعه کنید.

آن‌ها در زدودن آفات، نقش مهمی دارند و علاوه بر این‌ها پرندگان برای ما غذای مهمی به‌شمار می‌روند.

۱۴. در پایان این بحث، قلم را به دست شارح خوش ذوق شرح «فی ظلال نهج البلاغه» می‌سپاریم. او از کتاب «روبرت لمن» به نام «همه چیز درباره پرندگان» ترجمه «دکتر مصطفی بدران» چنین نقل می‌کند: «بعضی حدس می‌زنند که در تمام روی زمین، حدود صد میلیارد پرنده وجود دارد (در انواع مختلف) و بزرگ‌تر از همه شتر مرغ است که قامت آن به ۲/۵ متر می‌رسد... و کوچک‌ترین آن‌ها «طنان» است که طول آن فقط پنج سانتی‌متر است و با سرعت عجیبی پرواز می‌کند و در یک ثانیه، پنجاه تا دویست بار پر می‌زند و سرعت حرکت او در ساعت تا ۹۰ کیلومتر می‌رسد و می‌تواند به طرف جلو و عقب و یا بالا و پایین حرکت کند و حتی می‌تواند مدتی طولانی در یک نقطه از هوا توقف کند! بعضی از پرندگان یک قدمشان از شش متر بیشتر است.

بعضی از پرندگان تا شش هزار متر در هوا بالا می‌روند و بعضی تا ۱۸ متری عمق آب پیش می‌روند.^۱

کوتاه‌سخن این‌که همان‌گونه که مولا علی علیه السلام در این بخش از خطبه بیان فرمود، هرگاه انسان در این عجایب خلقت بیندیشد، بی‌اختیار سر تعظیم به درگاه پروردگار فرود می‌آورد و در برابر لطافت صنعت و عظمت قدرت او تسلیم می‌شود.

بخش دوم

وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَاقًا الطَّائُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ، وَنَصَّدَ
أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصَبَهُ، وَذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ.
إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأُنْتَى نَشَرَهُ مِنْ طِيَّهِ، وَسَمَّا بِهِ مُطَلًّا عَلَى رَأْسِهِ كَأَنَّهُ
قَلْعٌ دَارِيٌّ عَنَجَهُ نُوتِيَّهُ.

يَخْتَالُ بِالْوَانِهِ، وَيَمِيسُ بِزَيْفَانِهِ. يُفْضِي كَأِفْضَاءِ الدِّيَكَةِ، وَيَوُرُّ
بِمَلَاقِحِهِ أَرَّ الْفُحُولِ الْمَعْتَلِمَةِ لِلْمَضْرَابِ. أُحْيِكَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مُعَايِنَتِهِ،
لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَى ضَعِيفٍ إِسْنَادَهُ. وَلَوْ كَانَ كَرَعَمٌ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَأْتِجُ
بِدَمْعَةٍ نَسْفَحَهَا مَدَامِعُهُ، فَتَقِفُ فِي صَفْتِي جُفُونِهِ، وَأَنَّ أُنثَاهُ نَطَعَمُ
ذَلِكَ، ثُمَّ تَبْيِضُ لَا مِنْ لِقَاحِ فُحْلِ سِوَى الدَّمْعِ الْمُنْبَجِسِ، لَمَّا كَانَ ذَلِكَ
بِأَعْجَبٍ مِنْ مُطَاعِمَةِ الْأَعْرَابِ.

ترجمه

یکی از عجیب‌ترین آن‌ها (پرنندگان) از نظر آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در موزون‌ترین شکل آفرید و با رنگ‌های مختلف به بهترین صورت رنگ‌آمیزی کرد؛ با بال و پرهایی که شهرهای آن بر روی یکدیگر قرار گرفته و به هم آمیخته و دمی که دامنه آن را گسترده و بر زمین می‌کشد. هنگامی که طاووس به سوی جفت خود حرکت می‌کند، دم خود را می‌گشاید و همچون چتری (بسیار زیبا) بر سر خود سایبان می‌سازد؛ گویی بادبان کشتی است که از سرزمین «دارین» مشک با خود آورده و ناخدا آن را برافراشته است. (در این حال) او با این همه رنگ‌های زیبا غرق در غرور می‌شود و با حرکات متکبرانه به

خود می‌نازد؛ همچون خروس با جفت خود می‌آمیزد و همانند حیوانات نر که از طغیان شهوت به هیجان آمده‌اند با او درآمیخته باردارش می‌کند.

(من این موضوع را با چشم خود دیده‌ام و) برای اثبات آن به مشاهده حسّی حواله می‌کنم؛ نه همچون کسی که به دلیلی که ذهنی و ضعیف است حواله می‌کند، نظیر آن کسی که می‌پندارد، طاووس به وسیله اشکی که از چشم خود فرو می‌ریزد جنس ماده را باردار می‌کند به این صورت که قطره اشک در دو طرف پلک‌های جنس نر حلقه می‌زند و ماده او آن را می‌نوشد سپس بی‌آن‌که با نر آمیزش کرده باشد، تنها با همان قطره اشکی که از چشمش بیرون پریده است تخم می‌گذارد، این (افسانه بی‌اساسی است و) عجیب‌تر از افسانه تولید مثل کلاغ نیست.

شرح و تفسیر

عجیب‌ترین پرنده جهان

به دنبال بخش پیشین این خطبه که در آن، سخن از شگفتی‌های جهان پرندگان به میان آمده بود، امام علیه السلام در این بخش از خطبه، روی یکی از زیباترین و شگفت‌انگیزترین پرندگان دنیا یعنی «طاووس» انگشت می‌گذارد؛ همان پرنده‌ای که در زیبایی و جمال، ضرب‌المثل است تا آن‌جا که از پره‌های زیبایش برای نشانه‌گذاری در قرآن‌ها و ساختن جارو برای غبارروبی از مکان‌های بسیار مقدّس استفاده می‌شود. امام علیه السلام به چند قسمت از ویژگی‌های این پرنده اشاره می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «یکی از عجیب‌ترین آن‌ها (پرندگان) از نظر آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در موزون‌ترین شکل آفرید و با رنگ‌های مختلف به بهترین صورت رنگ‌آمیزی کرد؛ با بال و پرهایی که شهپرهای آن بر روی یکدیگر قرار گرفته و به هم آمیخته و دُمی که دامنه آن را گسترده و بر زمین

می‌کشد»؛ (وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ، وَنَضَّدًا^۱ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحٍ أَشْرَجٍ^۲ قَصَبَهُ^۳، وَذَنْبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ^۴).

نخستین چیزی که در طاووس جلب توجه می‌کند، رنگ آمیزی عجیب بال‌ها و دامنه‌دار بودن دم اوست که به‌هنگام راه رفتن بر زمین کشیده می‌شود و همچون عروسی زیبا که لباس مخصوص شب زفاف را پوشیده، خودنمایی می‌کند.

رنگ آمیزی بال و پر طاووس را با هیچ بیانی نمی‌توان وصف کرد؛ جز این‌که انسان آن را با چشم مشاهده کند و لذت برد و به آفریننده‌اش آفرین گوید.

یکی از نکته‌های قابل توجه و دقیق در جهان حیوانات این است که جنس نر برای جلب توجه جنس ماده از عوامل مختلفی استفاده می‌کند؛ گاه از صدای زیبا و گاه از حرکات موزون و گاه از جلوه‌های دیگر. امام علیه السلام در ادامه این سخن به این نکته باریک اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که طاووس به‌سوی جفت خود حرکت می‌کند، دم خود را می‌گشاید و همچون چتری (بسیار زیبا) بر سر خود سایبان می‌سازد»؛ (إِذَا دَرَجَ^۵ إِلَى الْأَنْثَى نَشَرَهُ مِنْ طَيْبِهِ^۶، وَسَمَّا بِهِ مُطَلًّا^۷ عَلَى رَأْسِهِ).

۱. «نَضَّد» از ریشه «تَضِيد» به معنای ترکیب اشیایی با یکدیگر و تنظیم آن‌هاست.

۲. «أَشْرَج» از ریشه «أَشْرَج» به معنای آمیختن اشیایی با یکدیگر یا داخل کردن طناب‌ها و ریسمان‌های یک کیسه، یا یک صندوق در یکدیگر و آن را محکم بستن است.

۳. «قَصَب» به معنای «نی» و ساقه‌های توخالی گیاهان و مانند آن است.

۴. «مَسْحَب» از ریشه «سَحَب» بر وزن «سَهو» به معنای کشیدن یا کشیدن بر روی زمین است و «مَسْحَب» در این‌جا معنای مصدری، یا اسم مصدری دارد.

۵. «دَرَج» از ریشه «دَرَج» بر وزن «خَرَج» به معنای راه افتادن به‌سوی مقصد و یا از پله بالا رفتن است و در خطبه یاد شده، معنای اول را دارد؛ به حرکت آهسته کودک نیز اطلاق می‌شود.

۶. «طَيْبٌ» به معنای تاز کردن و پیچیدن است. «مِنْ طَيْبِهِ» در خطبه مزبور به معنای «بَعْد طَيْبِهِ» است. اشاره به این‌که طاووس، دم خود را که پیچیده است از هم باز می‌کند.

۷. «مُطَلٌّ» از ریشه «طَلَّ» بر وزن «حَلَّ» به معنای مشرف شدن و از بالا نگرستن است و در این‌جا معنای اول را دارد.

چتر زدن طاووس در حقیقت از زیبایی‌های جهان آفرینش است. به راستی چگونه می‌تواند این پرهای زیبا را ناگهان به صورت چتری درآورد که نظم خاصی بر آن و بر تمام رنگ‌هایش حکم فرما باشد؟!

سپس امام علیه السلام در مورد آن، تشبیهی بیان کرده، می‌فرماید: «گویی بادبان کشتی است که از سرزمین «دارین» مشک با خود آورده و ناخدا آن را برافراشته است»؛
(كَانَهُ قِلْعٌ ۱ دَارِيٌّ ۲ عَنَجَةٌ ۳ نُوتِيَةٌ ۴).

این تشبیه ممکن است از این نظر باشد که به هنگام حرکت، بادبان را به سوی مقصد می‌گشایند و در ضمن، زیبایی خاصی به کشتی می‌دهد. طاووس نیز به هنگام حرکت برای جفت‌گیری، چتر خود را می‌گشاید تا با زیبایی‌هایش توجه جفت خود را جلب کند و به مقصودش نایل گردد.

و در ادامه سخن می‌افزاید: «(در این حال) او با این همه رنگ‌های زیبا غرق در غرور می‌شود و با حرکات متکبرانه به خود می‌نازد؛ همچون خروس با جفت خود می‌آمیزد و همانند حیوانات نر که از طغیان شهوت به هیجان آمده‌اند با او درآمیخته، باردارش می‌کند»؛ (يَخْتَالُ ۵ بِالْوَانِهِ، وَيَمِيسُ ۶

۱. «قلع» به بادبان کشتی گفته می‌شود.

۲. «داری» منسوب به «دارین» محلی در «بحرین» بوده که مرکز تجارت مُشک محسوب می‌شده است و مفهوم جمله یاد شده این است که طاووس چتر خود را بر سرش بلند می‌کند؛ گویی بادبان کشتی است که از سرزمین دارین، مشک با خود آورده است.

۳. «عنج» از ریشه «عنج» بر وزن «رنج» به معنای کشیدن و بستن است.

۴. «نوتی» به معنای ناخدا و کشتی‌بان است و در اصل از ریشه «نوت» بر وزن «فوت» به معنای این طرف و آن طرف حرکت کردن است و اطلاق این واژه بر ناخدا به سبب آن است که کشتی را به هر طرف که بخواهد متمایل می‌سازد.

۵. «یختال» از ریشه «اختیال» به معنای تکبر و غرور است که معمولاً از خیال و پندار برتری بر دیگران پیدا می‌شود.

۶. «یمیس» از ریشه «میس» بر وزن «شمس» به معنای حرکت کردن متکبرانه است.

بِزَيْفَانِهِ^۱. يُفْضِي^۲ كَأَفْضَاءِ الدِّيَكَةِ، وَيَوْرُ^۳ بِمَلَاقِحِهِ^۴ أَرْ أَلْفُحُولِ الْمُعْتَلِمَةِ^۵
لِلضَّرَابِ^۶).

این سخن در واقع مقدمه‌ای است برای ابطال بعضی از خرافات که در مورد این پرنده در میان عوام موجود است و چه بسیارند خرافاتی که عوام برای شگفتی‌های حیوانات ساخته‌اند!

لذا به دنبال آن، چنین می‌فرماید: «(من این موضوع را با چشم خود دیده‌ام و) برای اثبات آن به مشاهده حسّی حواله می‌کنم؛ نه همچون کسی که به دلیلی که ذهنی و ضعیف است حواله می‌کند»؛ (أُحِيلُكَ مِنْ ذَلِكَ عَلَيَّ مُعَايِنَةً، لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَيَّ ضَعِيفٍ إِسْنَادُهُ).

آری، آنچه را که درباره تولید مثل طاووس گفتم با چشم خود دیده‌ام؛ امری است حسّی، نه خیالی و پنداری.

سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «نظیر آن‌کس که می‌پندارد، طاووس به وسیله اشکی که از چشم خود فرو می‌ریزد جنس ماده را باردار می‌کند. به این صورت که قطره اشک در دو طرف پلک‌های جنس نر حلقه می‌زند و ماده او آن را می‌نوشد سپس بی آن‌که با نر آمیزش کرده باشد، تنها با همان قطره اشکی که از چشمش بیرون پریده است تخم می‌گذارد، این (افسانه بی‌اساسی است و) عجیب‌تر از افسانه تولید

۱. «زيفان» به معنای راه رفتن متکبرانانه است و تأکیدی است بر کلمه «یعیس».

۲. «یفضی» از ریشه «أفضاء» کنایه از آمیزش جنسی است و در اصل به معنای توسعه دادن است (ریشه اصلی آن فضاست).

۳. «یور» از ریشه «أر» بر وزن «شر» به معنای آمیزش جنسی است.

۴. «ملاقح» جمع «ملقحة» به معنای آلت تناسلی است و در اصل از ریشه لقاح به معنای باردار کردن گرفته شده است.

۵. «معتلمة» از ریشه «علمة» بر وزن «لعمه» به معنای شدت شهوت جنسی گرفته شده است و «فحول معتلمة» به معنای حیوانات نری است که از شدت شهوت به هیجان آمده‌اند.

۶. «ضراب» به معنای جفت‌گیری و آمیزش جنسی است.

مثل کلاغ نیست»؛ (وَلَوْ كَانَ كَزَعَمٍ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُلْقِحُ بِدَمْعَةٍ تَسْفَحُهَا^۱ مَدَامِعُهُ^۲، فَتَقِفُ فِي ضَمَّتِي^۳ جُفُونِهِ^۴، وَأَنَّ أُنْثَاهُ تَطْعَمُ ذَلِكَ، ثُمَّ تَبِيضُ لَا مِنْ لِقَاحِ فَحْلِ سِوَى الدَّمْعِ الْمُتَبَجِّسِ^۵، لَمَا كَانَ ذَلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعِمَةِ^۶ الْغُرَابِ).

اشاره به این که نباید از چنین خرافه‌ای درباره طاووس تعجب کرد؛ زیرا عجیب‌تر از آن را درباره کلاغ گفته‌اند. می‌گویند: کلاغ، آمیزش جنسی ندارد؛ بلکه هنگامی که می‌خواهد جنس ماده را باردار کند منقار خود را در منقار او می‌نهد و کمی از آبی را که در چینه‌دان او هست به ماده منتقل می‌کند و او باردار می‌شود؛ در حالی که این سخن باطل است و بارها آمیزش جنسی کلاغ مشاهده شده است؛ هر چند سعی دارد دور از انظار انسان‌ها باشد، ولذا آمیزش جنسی او که یک امر پنهانی است در زبان عربی ضرب‌المثل شده است و گفته‌اند: «أَخْفَى مِنْ سَفَادِ الْغُرَابِ؛ پنهان‌تر از آمیزش جنسی کلاغ».

ممکن است سرچشمه این اشتباه آن باشد که بسیاری از پرندگان، قبل از آمیزش جنسی، منقار در منقار هم می‌نهند و این سبب اشتباه بعضی شده است. ممکن است شبیه آن در مورد اشک طاووس وجود داشته باشد که قبل از آمیزش جنسی، جنس ماده اشک جنس نر را می‌نوشد.^۷

۱. «تسفع» از ریشه «سفع» بر وزن «محو» به معنای جریان خون یا اشک است و «سفاح» به معنای خون‌ریز می‌باشد.

۲. «مدامع» جمع «مدمع» بر وزن «منبر» به معنای مجرای اشک است و «دمع» به اشک گفته می‌شود.

۳. «ضغه» به معنای ساحل دریا یا نهر است و در خطبه یاد شده پلک‌ها تشبیه به ساحل نهر شده است.

۴. «جفون» جمع «جفن» بر وزن «جفت» به معنای پلک چشم است.

۵. «متبجس» از ریشه «تبجاس» از ریشه «بجس» بر وزن «نحس» به معنای بیرون ریختن آب به صورت خفیف و ملایم است.

۶. «مطاعمه» از ریشه «طعم» به معنای غذا خوردن یا یکدیگر است و سپس به کار حیواناتی که منقارهای خود را در یکدیگر داخل می‌کنند، گفته شده است؛ گویا هر یک به دیگری غذا می‌دهد.

۷. بنابر آنچه ذکر شد، جواب قضیه شرطیه «و لو كان...» جمله «لما كان ذلك باعجب...» است.

ممکن است این سؤال پیش آید که امام علیه السلام چه اصراری دارد که این موضوع خرافی را درباره طاووس یا کلاغ نقل کند، در حالی که اگر چنین می بود از شگفتی های خلقت محسوب می شد؟

پاسخ این است که اگر مردم برای اثبات عجایب خلقت به دنبال خرافات بروند، واقعیت ها نیز متزلزل می شوند و نتیجه مطلوب از آن ها گرفته نمی شود. سؤال دیگری که در این جا مطرح شده این است که در حجاز، طاووسی وجود نداشته که امام علیه السلام بارها لقاح جنس نر و ماده آن را دیده باشد و از آن سخن بگوید.

ابن ابی الحدید در پاسخ این سؤال (در شرح این خطبه) چنین می گوید: گرچه به حسب ظاهر در مدینه چنین پرنده ای وجود نداشت، ولی مولا علی علیه السلام این خطبه را در کوفه خوانده است که همه چیز از همه جا به آن جا آورده می شد؛ حتی هدایا و صفایای پادشاهان؛ بنابراین جای تعجب نیست که حضرت، طاووس و حرکات آن را با چشم مبارک خود دیده باشد.^۱



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۷۰.

بخش سوم

تَخَالَ فَصَبَهُ مَدَارِي مِنْ فِضَّةٍ، وَمَا أُبْتُ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبِ دَارَاتِهِ،
وَسُمُّ وَسِيهِ خَالِصِ الْعَقِيَانِ، وَفَلَدُ الزَّبْرَجِدِ فَإِنْ سَبَّهْتَهُ بِمَا أُبْتُتِ
الْأَرْضُ قُلْتَ: جُنِي جُنِي مِنْ زَهْرَةِ كُلِّ رَيْعٍ. وَإِنْ ضَاهَيْتَهُ بِالْمَلِاسِيِّ فَهُوَ
كَمْ وَشِيِّ الْخُلَلِ، أَوْ كَمْونِقِ عَضْبِ الْيَمَنِ. وَإِنْ شَاكَلْتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ
كَفُصِ ذَاتِ الْأَوَانِ، قَدْ نُطِقَتْ بِاللُّجَيْنِ الْمَكَلَّلِ. يَمْشِي مَشْيَ الْمَرْحِ
الْمُخْتَالِ، وَيَتَصَفَّحُ ذَنْبَهُ وَجَنَاحِيهِ، فَيَفْهَقُهُ صَاحِكًا لِحِمَالِ سِرْبَالِهِ،
وَأَصَابِعِ وَشَاحِيهِ؛ فَإِذَا رَمَى بِبَصَرِهِ إِلَى قَوَائِمِهِ زَقَا مُعْوَلًا بِصَوْتٍ يَكَادُ
يُبِينُ عَنِ اسْتِعَاثَتِهِ، وَيَشْهَدُ بِصَادِقِ نَوْجِعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُسُ كَقَوَائِمِ
الدِّيَكَةِ الْخِلَاسِيَّةِ. وَقَدْ نَجَمَتْ مِنْ ظُنُوبِ سَاقِهِ صِصِيَّةٌ خَفِيَّةٌ.

ترجمه

(هرگاه به بال و پر طاووس بنگری) گمان می کنی که نی های وسط پرهاى او همچون شانه هاىى است که از نقره ساخته شده و آنچه بر آن از حلقه ها و هاله هاى عجيب خورشيدمانند روئیده، طلاى ناب و قطعات زبرجد است! هرگاه بخواهى آن را به آنچه زمين (به هنگام بهار) مى روئاند تشبيه کنی، مى گویی: دسته گلى است که از شکوفه هاى گل هاى بهارى چیده شده است (و با نظم خاصى در کنار هم قرار گرفته است). و اگر بخواهى آن را به لباس ها (و پرده هاى رنگارنگ) تشبيه کنی، همچون حله هاى زیبای پرنقش و نگار یا پرده هاى زيبا و رنگارنگ یمنى است و اگر آن را با زيورها مقایسه کنی، همچون نگین هاى رنگارنگى است که در نواری از نقره که با جواهرات، زينت یافته در تاجى قرار گرفته است.

او همچون کسی که به خود می‌بالد، با عشوه و ناز گام برمی‌دارد؛ گاه سر را برمی‌گرداند و به دم (زیبا) و دو بالش می‌نگرد؛ ناگهان از زیبایی فوق‌العاده‌ای که پر و بالش به او بخشیده و رنگ‌هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم درآمخته قهقهه سر می‌دهد؛ اما همین که (خم می‌شود و) به پاهای (زشت) خود نظر می‌افکند (آن چنان ناراحت می‌شود که) صدای گریه او بلند می‌شود؛ فریادی که استغاثه جانکاهش از آن آشکار است و گواه صادق دردی است که در درون دارد! چراکه پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی، باریک (و تیره‌رنگ و زشت) است و در گوشه‌ای از ساق پایش ناخن مخفی رویده است.

شرح و تفسیر

ترسیم دقیق و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام در ادامه بیان عجایب آفرینش طاووس به وصف بال و پرهای رنگین و شگفت‌انگیز او می‌پردازد و با فصاحت و بلاغت و تشبیهات بسیار زیبایی آن را شرح می‌دهد؛ می‌فرماید: «(هرگاه به بال و پر طاووس بنگری) گمان می‌کنی که نی‌های وسط پرهای او همچون شانه‌هایی است که از نقره ساخته شده و آنچه بر آن از حلقه‌ها و هاله‌های عجیب خورشیدمانند رویده، طلای ناب و قطعات زبرجد است!»؛ (تَخَالَ قَصَبُهُ^۱ مَدَارِي^۲ مِنْ فِضَّةٍ، وَمَا أُنْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبِ دَارَاتِهِ^۳، وَشُمُوسِهِ خَالِصِ الْعُقَيَانِ^۴، وَفِلْدٍ^۵ الزَّبْرِجَدِ^۶).

۱. «قصب» به معنای نی‌های مخصوصی است که در لابه لای پرها قرار دارد.

۲. «مداری» جمع «مدری» بر وزن «املا» به معنای شانه است.

۳. «دارات» جمع «داره» به معنای حلقه یا هاله اطراف ماه است.

۴. «عقیان» به معنای طلاست.

۵. «فلد» جمع «فلدة» بر وزن «بدعة» و به معنای قطعه است.

۶. «زبرجد» از سنگ‌های زینتی و گران قیمت است و رنگ‌های مختلفی دارد و از همه مشهورتر رنگ سبز آن است؛ لذا هرچیز سبز خوش رنگی را به «زبرجد» تشبیه می‌کنند.

آن‌ها که پر طاووس را دیده‌اند می‌دانند که رنگ آمیزی آن فوق‌العاده زیباست و انواع رنگ‌ها به صورت شفاف در آن دیده می‌شود! ولی از میان رنگ‌هایش دو رنگ بیشتر جلب توجه می‌کند: رنگ زرد که همچون طلای خالص می‌درخشد و رنگ سبز که همانند قطعات زبرجد است (همان سنگ گران‌قیمت سبزرنگی که در زینت‌آلات و تاج پادشاهان به کار می‌رفته است) و تکیه کردن امام علیه السلام روی این دو رنگ مخصوص که بر سایر رنگ‌های بال طاووس غلبه دارند و زیبایی فوق‌العاده‌ای به آن می‌بخشد به دلیل همین معناست و جالب این‌که تمام ریشه‌های زیبای پر او بر «نی» سفیدرنگی رویده که امام علیه السلام آن را به نقره تشبیه فرموده است.

سپس در توضیح بیشتر و بیان رساتر و گویاتر، بال‌های طاووس را ابتدا به گل‌های رنگارنگ و متنوع بهاری و بعد به لباس گران‌قیمت پرزرق و برق و سپس به تاج‌هایی که آن را با انواع نگین‌ها می‌آراستند، تشبیه فرموده است؛ می‌فرماید: «هرگاه بخواهی آن را به آنچه زمین (به‌هنگام بهار) می‌رویاند تشبیه کنی، می‌گویی: دسته‌گلی است که از شکوفه‌های گل‌های بهاری چیده شده است (و با نظم خاصی در کنار هم قرار گرفته است)»؛ (فَإِنْ شَبَّهْتَهُ بِمَا أَنْبَتِ الْأَرْضُ قُلْتَ: جَنَى الْجَنِيِّ مِنْ زَهْرَةٍ كُلِّ رِبْعٍ).

آری، اگر شخص باذوقی گل‌های زیبای بهاری و شکوفه‌ها را به صورت زیبایی در کنار هم بچیند، شبیه بال و پر طاووس می‌شود.

به گفته بعضی از شارحان نهج‌البلاغه: در بعضی از کشورها ده‌هزار نوع از شکوفه‌ها و گل‌ها یافت می‌شود که هر یک زیبایی مخصوص به خود دارد. سپس امام علیه السلام به سراغ تشبیه دیگری می‌رود و در تعبیر زیبایی می‌فرماید: «و اگر بخواهی آن را به لباس‌ها (و پرده‌های رنگارنگ) تشبیه کنی، همچون حله‌های زیبای پرنقش‌ونگار یا پرده‌های زیبا و رنگارنگ یمنی است»؛ (وَإِنْ

۱. «جنی» به معنای چیده شده و نیز به معنای دسته‌گل، ذکر شده است.

ضَاهِيَتُهُ^۱ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمَوْشِيٍّ^۲ الْحُلَلِ، أَوْ كَمُونِقٍ^۳ عَصَبِ الْيَمَنِ).

و سرانجام، در تشبیه سوم می‌فرماید: «و اگر آن را با زیورها مقایسه کنی، همچون نگین‌های رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهرات، زینت یافته در تاجی قرار گرفته است»؛ (وَإِنْ شَاكَتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُصُوصٍ^۴ ذَاتِ الْوَانِ، قَدْ نَطَّقَتْ بِاللُّجَيْنِ^۵ الْمَكَلِّ^۶).

شاهان سابق تاج‌های پر نقش و نگار و مملو از جواهر داشتند، جواهرات را روی نواری نصب می‌کردند یا به وسیله نخ‌ها و سیم‌های باریکی به آن‌ها نظام می‌بخشیدند و تاج خود را با آن زینت می‌دادند.

نی‌هایی که در وسط بال‌های طاووس قرار دارد - همان‌گونه که در عبارت گذشته امام علیه السلام ذکر شد - کاملاً سفید و همچون نقره است و پرهایی که دو طرف آن روئیده، گویی جواهراتی است که بر آن نصب شده است.

در حقیقت، نقش و نگارهای زیبا و رنگارنگ، به‌طور معمول در یکی از این سه چیز است: دسته گل‌ها، لباس‌های رنگین و زینت‌آلات. امام علیه السلام برای مجسم ساختن زیبایی پره‌های طاووس، از هر سه تشبیه در نهایت توانایی بر فصاحت و بلاغت استفاده فرموده است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به تشریح حال طاووس به‌هنگام راه رفتن و به خود نگریستن پرداخته و می‌فرماید: «او همچون کسی که به خود می‌بالد، با عشوه

۱. «ضاهیه» از ریشه «مضاهاة» به معنای شباهت است.

۲. «موشی» به معنای پر نقش و نگار است. از ریشه «وشی» به معنای نقاشی کردن پارچه است و به معنای دروغ گفتن و سخن چینی نیز به کار رفته است.

۳. «موتق» به معنای زیبا و شگفت‌انگیز از ریشه «اتق» بر وزن «رمق» به معنای زیبا شدن گرفته شده است.

۴. «فصوص» جمع «فص» بر وزن «نص» به معنای نگین است.

۵. «لجین» به معنای نقره است.

۶. «مکلل» به معنای تاجدار از ریشه «اکلیل» به معنای تاج گرفته شده و گاه بر چیزی که به وسیله جواهرات تزئین شده اطلاق شده است.

و ناز گام برمی دارد؛ گاه سر را برمی گرداند و به دم (زیبا) و دو بالش می نگرد؛ ناگهان از زیبایی فوق العاده‌ای که پر و بالش به او بخشیده و رنگ‌هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم درآمیخته قهقهه سر می دهد؛ اما همین که (خم می شود و) به پاهای (زشت) خود نظر می افکند (آن چنان ناراحت می شود که) صدای گریه او بلند می شود؛ فریادی که استغاثه جانکاهش از آن آشکار است و گواه صادق دردی است که در درون دارد! چرا که پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی^۱، باریک (و تیره‌رنگ و زشت) است و در گوشه‌ای از ساق پایش ناخنی مخفی رویده است؛

(يَمْشِي مَشْيَ الْمَرْحِ الْمُخْتَالِ^۲، وَيَتَصَفَّحُ ذَنْبَهُ وَجَنَاحَيْهِ، فَيَقْتَهْقَهُ ضَاحِكًا لِحِمَالِ سِرْبَالِهِ^۴، وَأَصَابِيعِ^۵ وَشَاحِهِ^۶؛ فَإِذَا رَمَى بَبَصَرِهِ إِلَى قَوَائِمِهِ زَقَا^۷ مُعْوَلًا^۸ بِصَوْتٍ يَكَادُ يُبَيِّنُ عَنِ اسْتِعَاثَتِهِ، وَيَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُشٌ^۹ كَقَوَائِمِ الدِّيَكَةِ الْخِلَاسِيَّةِ. وَقَدْ نَجَمَتْ^{۱۰} مِنْ ظُنْبُوبٍ^{۱۱} سَاقِيهِ صَيْصِيَّةٌ^{۱۲} خَفِيَّةٌ).

۱. «خلاسی» خروس دو رگه‌ای است که ترکیبی از خروس‌های هندی و فارسی است و رنگ آن تیره و در واقع، حد وسط سیاه و سفید است. از ریشه «خلس» بر وزن «حدس» به معنای گندم‌گون و تیره رنگ ذکر شده است.
۲. «مرح» به معنای مست نعمت و قدرت است و از ریشه «مرح» بر وزن «فرح» به معنای شدت خوشحالی گرفته شده است.
۳. «مختال» به معنای متکبر و خودبرتربین از ریشه «خیال» گرفته شده است.
۴. «سربال» به گفته راغب در مفردات به معنای پیراهن است و گاهی به هرگونه لباس نیز گفته شده است.
۵. «اصابع» همان‌گونه که گفته شد، جمع «اصباح» و اصباح جمع «صبع» به معنای رنگ است.
۶. «و شاح» به معنای نوار پهن زیبایی است که بر دوش می افکنند و حمایل می کنند.
۷. «زقا» از ریشه «زقو» بر وزن «ضعف» به معنای فریاد کشیدن است.
۸. «معول» به معنای کسی است که صدا را به گریه بلند می کند و از «عویل» گرفته شده است.
۹. «حمش» جمع «احمش» به معنای شخص یا چیزی است که ساق او باریک باشد و گاه به معنای تیره رنگ نیز آمده است.
۱۰. «نجمت» از ریشه «نجم» بر وزن «حجم» به معنای روییدن و ظاهر شدن است.
۱۱. «ظنبوب» به معنای انحراف و کجی به سمت جلوست.
۱۲. «صیصیة» به معنای خاری است که در پای مرغان می باشد و گاه به معنای شانه‌ای است که تار و پود پارچه را قبل از بافتن با آن مرتب می کنند.

امام علیه السلام در این بیان زیبا به نکته لطیفی اشاره کرده و آن این که خداوند در کنار آن همه زیبایی های طاووس، نقطه ضعف و زشتی ای هم در آن قرار داده است که اگر یک زمان مغرور شود و از سر غرور و خودنمایی قهقهه شادی سردهد، هنگامی که چشمش به کاستی هایش افتد ناله و فریاد دردآلودش بلند می شود. در حقیقت، این نمونه ای است از جهان آفرینش که خداوند حکیم برای جلوگیری از غرور و طغیان ناشی از قدرت و قوت، در کنار آن، ضعف ها و کاستی هایی قرار داده تا آن غرور غفلت زا مهار شود و تعادل برقرار گردد.

به دنبال جوانی و شادابی، پیری و ناتوانی، و در کنار سلامتی و تندرستی، بیماری، به دنبال غنا، فقر و در کنار اقبال دنیا ادبار آن را قرار داده است.

آری، این است یکی از فلسفه های بیماری ها و ناتوانی ها و گرفتاری ها و مشکلات.



بخش چهارم

وَلَهُ فِي مَوْضِعِ الْعُرْفِ قُنْزَعَةٌ خَضْرَاءُ مُوَشَّاءٌ وَمَخْرَجُ عُنُقِهِ
كَالْإِبْرِيْقِ، وَمَعْرُزُهَا إِلَى حَيْثُ بَطْنُهُ كَصِنْعِ الْوَسْمَةِ الْيَمَانِيَّةِ، أَوْ كَحَرِيرَةٍ
مُلْبَسَةٍ مِرَّاءَ ذَاتِ صِقَالٍ، وَكَأَنَّهُ مُتَلَفِّعٌ بِمِعْجَرِ أَسْحَمٍ؛ إِلَّا أَنَّهُ يُخَيَّلُ
لِكَثْرَةِ مَادَّتِهِ، وَشِدَّةِ بَرِيقِهِ، أَنَّ الْخَضِرَةَ لِلنَّاصِرَةِ مُمْتَزِجَةٌ بِهِ وَمَعَ فَتْحِ
سَمْعِهِ خَطٌّ كَمَا سَتَدَقُّ الْقَلَمُ فِي لَوْنِ الْأَفْحْوَانِ، أَبْيَضُ يَقْقُ، فَهُوَ
بِيَاضِهِ فِي سَوَادِ مَا هُنَالِكَ يَأْتَلِقُ. وَقَلَّ صِنْعُ إِلَّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقَسْطٍ،
وَعَلَاهُ بِكَثْرَةِ صِقَالِهِ وَبَرِيقِهِ، وَبِصَيِّصِ دِيْبَاجِهِ وَرَوْنَقِهِ، فَهُوَ كَالْأَزَاهِيرِ
الْمَبْثُوثَةِ، لَمْ تُرْبَهَا أَمْطَارُ رَيْحٍ، وَلَا شَمْسُ قَيْظٍ.

ترجمه

او در محلّ یال خود، کاکلی دارد سبزرنگ و پرنقش و نگار و انتهای گردنش همچون ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ و سمه یمانی (سبز پرنقش مایل به سیاهی) و گاه همچون حریری است که به تن کرده و مانند آینه صیقلی شده می درخشد، گویی بر اطراف گردنش معجری است سیاه رنگ که به خود پیچیده؛ ولی از کثرت شادابی و درخشندگی به نظر می رسد که رنگ سبز پرتراوتی با آن آمیخته شده و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده که بر اثر سفیدی درخشنده اش در میان آن سیاهی تالائو خاصی دارد. کمتر رنگی (در جهان) یافت می شود که طاووس از آن بهره ای نگرفته باشد؛ با این فرق که شفافیت و درخشندگی و تالائو حریرمانند رنگ پرهای او بر تمام رنگ ها برتری دارد و (درواقع) همانند شکوفه های زیبای پراکنده گل هاست؛ با این تفاوت که نه باران بهاری آن را پرورش داده و نه حرارت و تابش آفتاب تابستان!

شرح و تفسیر

ترسیم دقیقی از زیبایی های طاووس

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، فصاحت و بلاغت فوق العاده‌ای به کار گرفته است، به پنج ویژگی اعجاب‌انگیز دیگر طاووس اشاره کرده و نکات دقیقی از زیبایی های این مظهر جمال و جلال خدا یادآور می‌شود، نخست می‌فرماید: «او در محلّ یال خود، کاکلی دارد سبزرنگ و پرنقش‌ونگار»؛ (وَلَهُ فِي مَوْضِعِ الْعُرْفِ اُقْنُزَعَةٌ^۲ خَضْرَاءُ مُوشَاةٌ^۳).

یال حیوان که عرب به آن «عُرف» می‌گوید، موهای بلندی است که از بالای شانه و پشت گردن تا پشت سر ادامه دارد و به میان دو گوش منتهی می‌شود و به صورت کاکل و تاجی درمی‌آید و با توجه به این‌که این یال و کاکل در طاووس، سبز، برّاق و پرنقش‌ونگار است، زیبایی خیره‌کننده‌ای به او می‌بخشد و انسان را به یاد مبدأ این همه زیبایی و جمال می‌اندازد.

در بیان دومین ویژگی او می‌فرماید: «و انتهای گردنش همچون ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ و سمهٔ یمانی (سبز پررنگ مایل به سیاهی) و گاه همچون حریری است که به تن کرده و مانند آینهٔ صیقلی شده می‌درخشد»؛ (وَمَخْرَجُ عُنُقِهِ كَالْاِبْرِيقِ^۴، وَمَعْرُزُهَا^۵ اِلَى حَيْثُ بَطْنُهُ كَصَبْغِ الْاَلْوَسْمَةِ^۶ الْاَلْمَانِيَّةِ، اَوْ كَحَرِيرَةٍ مُلْبَسَةٍ مِرَاةً ذَاتَ صِقَالٍ^۷).

۱. «العُرف» به معنای یال است.

۲. «قنزعَة» به معنای کاکل است.

۳. «موشاة» یعنی پرنقش‌ونگار.

۴. «ابریق» به گفته بعضی، از ریشهٔ فارسی «ابریز» گرفته شده و به معنای آفتابۀ مخصوصی است که معمولاً برای شستن دست و دهان قبل و بعد از غذا خوردن یا برای ریختن گلاب در مهمانی‌ها به کار می‌رود و لوله و گردن آن با انحنای خاصی به‌شکلی زیبا ساخته شده است.

۵. «معرز» محلّ قرار گرفتن یا محلّ فرو رفتن چیزی است.

۶. «وسمه» رنگ خاصی بوده که ابرو یا محاسن را با آن رنگ می‌کردند.

۷. «صقال» و صیقل به یک معنا هستند.

در سومین ویژگی می‌فرماید: «گویی بر اطراف گردش معجری است سیاه‌رنگ که به خود پیچیده؛ ولی از کثرت شادابی و درخشندگی به نظر می‌رسد که رنگ سبز پرتراوتی با آن آمیخته شده است»؛ (وَكَأَنَّهُ مُتَلَفِّعٌ^۱ بِمِعْجَرٍ^۲ أَشْحَمٍ^۳؛ إِلَّا أَنَّهُ يُخَيِّلُ لِكَثْرَةِ مَائِهِ، وَشِدَّةِ بَرِيقِهِ، أَنَّ الْخُضْرَةَ النَّاضِرَةَ مُمْتَزِجَةٌ بِهِ).

سپس در چهارمین ویژگی می‌افزاید: «و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده که بر اثر سفیدی درخشنده‌اش در میان آن سیاهی تلالؤ خاصی دارد»؛ (وَمَعَ فَتْحٍ سَمِعِهِ خَطٌّ كَمُسْتَدَقٍ^۴ فِي لَوْنِ الْأَقْحَوَانِ^۵، أْبْيَضُ يَتَّقُ^۶، فَهُوَ بَيَاضُهُ فِي سَوَادِ مَا هُنَالِكَ يَا تَلِقُ^۷).

و سرانجام در بیان پنجمین ویژگی می‌فرماید: «کمتر رنگی (در جهان) یافت می‌شود که طاووس از آن بهره‌ای نگرفته باشد؛ با این فرق که شفافیت و درخشندگی و تلالؤ حریرمانند رنگ پرهای او بر تمام رنگ‌ها برتری دارد و (درواقع) همانند شکوفه‌های زیبای پراکنده گل‌هاست؛ با این تفاوت که نه باران بهاری آن را پرورش داده و نه حرارت و تابش آفتاب تابستان!»؛ (وَقَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ، وَعَلَاهُ بِكَثْرَةِ صِقَالِهِ وَبَرِيقِهِ^۸، وَبَصِصٍ^۹ دِيْبَاجِهِ

۱. «متلفع» به معنای پیچیده شده از ریشه «لفع» بر وزن «نفع» به معنای فرا گرفتن و گرداگرد چیزی را پوشاندن است.

۲. «معجر»، یعنی روسری و مقنعه.

۳. «اشحم» به معنای سیاه است.

۴. «مستدق» به معنای باریک و نازک است و از ریشه «دق» بر وزن «حق» گرفته شده است.

۵. «أقحوان» به معنای بابونه سفید است.

۶. «يتق» به معنای بسیار سفید و از ریشه «يقوقه» گرفته شده است.

۷. «يا تليق» یعنی می‌درخشد و از ریشه «ألق» بر وزن «طلق» گرفته شده است.

۸. «بريق» به معنای درخشندگی از ریشه «برق» گرفته شده است.

۹. «بصيص» به معنای درخشش و تلالؤ است.

وَرَوْنِقِهِ^۱، فَهُوَ كَالْأَزْهِيرِ الْمَبْتُوثَةِ، لَمْ تُرَبِّهَا أَمْطَارُ رَبِيعٍ، وَلَا شُمُوسٌ قَبِظٍ^۲.

دَقَّت در این ویژگی های پنج گانه طاووس علاوه بر آنچه در بخش های پیشین گذشت از یک سو عظمت و قدرت خیره کننده نقاش چیره دستی را نشان می دهد که این همه زیبایی و شادابی و طراوت را در یک موجود جمع کرده و آن را به صورت نمونه ای از تمام زیبایی ها آفریده است که دَقَّت در همین آفریده، انسان را به آفریدگار می رساند و اگر هیچ دلیلی بر وجود پروردگار جز همین مخلوق بدیع نبود برای پی بردن به خالقش کافی بود و هر قدر انسان در آن بیشتر دَقَّت می کند در برابر عظمت و جلال آفریدگارش خاضع تر می شود و سرانجام زبانش به این شعر شاعر باذوق مترنم می گردد:

زیبنده ستایش آن آفریدگاری است

کارد چنین دل آویز نقشی ز ماه و طینی

و از سوی دیگر عظمت این بزرگ معلم توحید و دَقَّت بی نظیر او را در تشریح شگفتی ها و زیبایی های جهان آفرینش و راهنمایی خلق به سوی خالق، نشان می دهد و به یقین هیچ کس تاکنون در وصف زیبایی های طاووس این چنین سخن نگفته است.

* * *

۱. «رونق» به معنای زیبایی از ریشه «رنق» بر وزن «رنگ» گرفته شده است.

۲. «قبظ» به معنای جلّه تابستان و شدت حرارت است.

بخش پنجم

وَقَدْ يَنْحَسِرُ مِنْ رِيْشِهِ، وَيَعْرِى مِنْ لِبَاسِهِ، فَيَسْقُطُ نَثْرَى، وَيَنْبُتُ تَبَاعًا، فَيَنْحَتُ مِنْ قَصْبِهِ أَنْحِتَاتَ أَوْزَاقِ الْأَغْصَانِ، ثُمَّ يَتَلَاخَقُ نَامِيًا حَتَّى يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ، لَا يُخَالِفُ سَالِفَ أَلْوَانِهِ، وَلَا يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ! وَإِذَا نَصَفَّتْ شَعْرَةً مِنْ شَعْرَاتِ قَصْبِهِ أَرْنُكَ حُمْرَةً وَرَدِيَّةً، وَتَارَةً خُضْرَةً زَبْرَ جَدِيَّةً، وَأَحْيَانًا صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً، فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَى صِفَةِ هَذَا عَمَائِقِ الْفِطَنِ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحَ الْعُقُولِ، أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَضْعَهُ أَقْوَالِ الْوَاصِفِينَ!

وَأَقْلَ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَالْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ! فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِ جَلَّاهُ لِلْعُيُونِ، فَأَدْرَكَتُهُ مَحْدُودًا مُكُونًا، وَمَوْلَانًا مُلَوَّنًا؛ وَأَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ صِفَتِهِ، وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ!

ترجمه

گاه او (طاووس) از پرهایش بیرون می آید و لباسش را از تن خارج می کند. (آری!) پرهای او پی در پی می ریزند و به دنبال آن پشت سر هم می رویند. پویش پرها، از نی آنها، همچون ریزش بر ها از شاخه ها (در فصل پاییز) فرو می ریزند، سپس رشد و نمو می کنند، تا بار دیگر به شکل نخست درآیند (با این حال) با رنگ های سابق هیچ تفاوتی پیدا نمی کنند و رنگی به جای رنگ دیگر نمی نشیند. اگر تاری از تارهای پر او را بررسی کنی گاه سرخ گلرنگ را به تو نشان می دهد و گاه رنگ سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی (و هر یک جلوه

خاص خود را دارد). راستی چگونه فکرهای عمیق و عقل‌های خداداد می‌توانند به (اسرار) این ویژگی‌ها راه یابند یا گفتار وصف‌کنندگان، صفت آن را بیان کند و به نظم آورد؟ حال آن‌که، کوچک‌ترین اجزای آن، افکار ژرف‌اندیش را از درک خود ناتوان ساخته و زبان‌ها را از وصف کردن بازداشته است.

منزه است آن‌کس که عقل‌ها را در وصف مخلوقی که در چشم‌ها آشکارش ساخته، ناتوان کرده است؛ به همین دلیل آن را (تنها به صورت) موجودی محدود و ترکیبی پرنقش و نگار درک می‌کنند؛ و زبان‌ها را از شرح وصف آن عاجز ساخته و از ادای حق و صفش ناتوان کرده است (با این حال چگونه می‌توان انتظار داشت که عقل و خرد به کنه ذات و صفات آفریدگار این مخلوق برسد؟).

شرح و تفسیر

به راستی عقل در وصفش حیران است

امام علیه السلام در این بخش که آخرین سخنان را درباره «طاووس» بیان می‌فرماید به دو نکته جالب دیگر اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «گاه او (طاووس) از پره‌هایش بیرون می‌آید و لباسش را از تن خارج می‌کند. (آری!) پره‌های او پی‌درپی می‌ریزند و به دنبال آن پشت سر هم می‌رویند. پویش پرها، از نی‌ان‌ها، همچون ریزش برها از شاخه‌ها (در فصل پاییز) فرو می‌ریزند، سپس رشد و نمو می‌کنند، تا بار دیگر به شکل نخست درآیند؛ (وَقَدْ يَنْحَسِرُ^۱ مِنْ رِيشِهِ، وَيَعْرَى مِنْ لِبَاسِهِ، فَيَسْقُطُ تَتْرَى^۲، وَيَبْتُ تَبَاعاً، فَيَنْحَتُ^۳)

۱. «ینحسر» یعنی برهنه می‌شود و مکشوف می‌گردد؛ از ریشه «حسر» بر وزن «نصر» به معنای برهنه شدن گرفته شده است.

۲. «تتری» از ریشه «تر» به معنای یکتا شدن گرفته شده و «تتری» یعنی یکی پشت سر دیگری در می‌آید.

۳. «ینحت» یعنی فرو می‌ریزد از ریشه «نحت» بر وزن «تخت» به معنای تراشیدن گرفته شده است.

مِنْ قَصَبِهِ أَنْحِتَاتَ أَوْزَاقِ الْأَغْصَانِ، ثُمَّ يَتَلَا حَقُّ نَامِيًا حَتَّى يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ).

سپس می‌افزاید: «(با این حال) با رنگ‌های سابق هیچ تفاوتی پیدا نمی‌کند و رنگی به جای رنگ دیگر نمی‌نشیند»؛ (لَا يُخَالِفُ سَالِفَ الْأَوَانِهِ، وَلَا يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ!).

شکلی نیست که پره‌های طاووس با آن همه زیبایی و جلا و شفافیت با گذشت زمان، ممکن است آسیب‌هایی ببیند یا گردوغبار کهنگی بر آن بنشیند؛ از این رو آفریدگار توانا، هر سال لباس کهنه او را از او می‌گیرد و لباس زیبای جدیدی بر تن او می‌پوشاند تا همیشه و در هر زمان، زیبا و جذاب باشد. در فصل خزان که بر ها از درختان فرو می‌ریزند، پویش پره‌های او نیز فرو می‌ریزد و در آغاز بهار که درختان، دارای بر و شکوفه شوند پویش جدیدی در کنار «نی»های محکمی که به جای مانده‌اند می‌روید و جالب این‌که رنگ‌آمیزی پویش‌های جدید، دقیقاً مانند پویش‌های قدیم است، خداوند چه تأثیر و خاصیتی در این نی‌های سفیدرنگ نقره‌گون آفریده که دقیقاً همان پویش‌های لطیف را با همان رنگ‌ها بی‌کم‌وکاست از خود بیرون می‌دهد؟ دقیقاً همچون ساقه‌های درختان و بر ها و شکوفه‌های آن‌ها.

سپس امام علیه السلام به نکته لطیف دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «اگر تاری از تارهای پر او را بررسی کنی گاه سرخ گلرنگ را به تو نشان می‌دهد و گاه رنگ سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی (و هر یک جلوه خاص خود را دارد)»؛ (وَإِذَا تَصَفَّحْتَ شَعْرَةً مِنْ شَعْرَاتِ قَصَبِهِ أَرَتَكَ حُمْرَةً وَرُدِّيَّةً، وَتَارَةً خُضْرَةً زَبْرَجْدِيَّةً، وَأَحْيَانًا صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً^(۱)).

۱. «عسجدیه» به معنای طلایی است و از «عسجد» به معنای طلا گرفته شده است.

از آن جا که روی پرهای طاووس، دایره‌های زیبایی به رنگ‌های مختلف است، این رنگ‌ها روی هر تاری از پویش‌ها تقسیم شده؛ به طوری که هر تاری از آن، رنگ‌های گوناگونی دارد و این از شگفتی‌های جهان آفرینش است؛ زیرا معمولاً در حیوانات، اگر موها یا پرها به رنگ‌های مختلف باشند، هر تار به یک رنگ است؛ ولی در طاووس قسمت پایین تار به یک‌رنگ، وسط آن به رنگ دیگر و بالای آن نیز به رنگی دیگر است و چنان با تارهای دیگر هماهنگ شده که دوایی زیبا با رنگ‌های بسیار متنوع و جذاب به وجود می‌آورد؛ از این گذشته، تابش نور از زاویه‌های مختلف نیز به آن انعکاس متفاوت می‌دهد.

و در پایان این بخش، امام علیه السلام چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «راستی چگونه فکرهای عمیق و عقل‌های خداداد می‌توانند به (اسرار) این ویژگی‌ها راه یابند یا گفتار وصف‌کنندگان، صفت آن را بیان کند و به نظم آورد؟ حال آن‌که، کوچک‌ترین اجزای آن، افکار ژرف‌اندیش را از درک خود ناتوان ساخته و زبان‌ها را از وصف کردن بازداشته است»؛ (فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَى صِفَةِ هَذَا عَمَائِقُ^۱ الْفِطْنِ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ^۲ الْعُقُولِ، أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ الْوَاصِفِينَ! وَأَقْلُ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَالْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ!).

آری، آن‌جا که انسان آگاه و ژرف‌اندیش نتواند شگفتی‌های یک پر طاووس را شرح دهد و از درک و وصف آن عاجز ماند، شرح مجموعه جهان خلقت چگونه خواهد بود؟!!

امام علیه السلام در پایان این بخش، علاوه بر نتیجه‌گیری روشن و آشکار در موضوع خداشناسی و پی بردن به شگفتی‌های مخلوق، و عظمت و قدرت و علم خالق، به نتیجه‌گیری دیگری نیز دست می‌زند و آن این‌که جایی که ما قادر به شناخت

۱. «عمائِق» جمع «عمیقه» به معنای دقیق و عمیق است.

۲. «قَرَائِح» جمع «قریحه» به معنای ذهن و هوشی است که خدا در سرشت انسان قرار داده است.

دقیق و عمیق یک موجود، از میان این همه مخلوقات نیستیم چگونه انتظار داریم که به کنه ذات و صفات خالق برسیم و او را آن چنان که هست بشناسیم؛ می‌فرماید: «منزه است آن کس که عقل‌ها را از وصف مخلوقی که در چشم‌ها آشکارش ساخته، ناتوان کرده است؛ به همین دلیل آن را (تنها به صورت) موجودی محدود و ترکیبی پرنقش‌ونگار درک می‌کنند؛ و زبان‌ها را از شرح وصف آن عاجز ساخته و از آدای حق و صفش ناتوان کرده است (با این حال چگونه می‌توان انتظار داشت که عقل و خرد به کنه ذات و صفات آفریدگار این مخلوق برسند؟)»^۱؛ (فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ^۲ أَلْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِ جَلَاهُ^۳ لِلْعُيُونِ، فَأَذَرَ كَتْمَهُ مَحْدُوداً مَكُوناً، وَمَوْلَافاً مَلُوناً؛ وَأَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ^۴ صِفَتِهِ، وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ!).

نکته

شگفتی‌های طاووس!

اگر درست بنگریم، همه چیز در جهان آفرینش، عجیب است؛ ولی بعضی، از بعضی عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر است که از جمله آن‌ها طاووس است. این پرنده در زیبایی، بی‌نظیر و به همین دلیل، همواره ضرب‌المثل است. پرهای او که به رنگ‌های بسیار مختلف و جذاب و درخشنده رنگ‌آمیزی شده در حال عادی به‌دنبال او بر زمین کشیده می‌شود؛ ولی آنگاه که چتر می‌زند،

۱. طبق تفسیر یاد شده تمام ضمیرهایی که در این جملات است به خلق یعنی «طاووس» بر می‌گردد و بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه نیز همین‌گونه فهمیده‌اند؛ هر چند بعضی به اجمال و ابهام از آن گذشته‌اند. این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر در جمله «اعجز الالسن عن تلخیص صفته» و همچنین در جمله «عن تأدیة نعته» به ذات پاک خدا برگردد. بنابراین مفهوم جمله چنین می‌شود: جایی که عقل‌ها از درک اوصاف مخلوقی ناتوان‌اند چگونه می‌توانند به کنه ذات صفات خالق برسند؟

۲. «بَهَرَ» از ریشه «بهر» بر وزن «نهر» به معنای غلبه یافتن و چیره شدن گرفته شده است.

۳. «جَلَاهُ» یعنی آن را آشکار ساخت و از ریشه «جلاء» گرفته شده است.

۴. «تلخیص» هم به معنای شرح دادن و هم به معنای خلاصه کردن آمده است و در این جا معنای اول را دارد.

منظره فوق العاده زیبایی پدید می آورد و اگر در برابر جنس ماده باشد این کار را سریع تر انجام می دهد تا او را به سوی خود جلب کند. گرچه پره های زیبا و چتر زدن، مربوط به جنس نر است، ولی به صورت عروسی درمی آید که زیباترین لباس های شب زفاف را پوشیده است.

او از خود لذت می برد و با کبر و غرور راه می رود و گاه قهقهه های شادی سر می دهد.

طاووس ۲۰ تا ۲۵ سال عمر می کند. نوع ماده در سه سالگی تخم می گذارد و در همان زمان، پره های جنس نر کامل می شود. تخم گذاری او در سال یک مرتبه بیشتر نیست و هر بار ۱۲ عدد است؛ ولی چون پرنده بازیگوشی است از تخم های خود به خوبی حفاظت نمی کند؛ لذا آن را زیر شکم پرنده دیگری می گذارند تا به جوجه تبدیل شود. یونانیان و رومیان باستان، آن را پرنده مقدسی می دانستند، ولی بعضی آن را پرنده شومی می دانند که سبب دخول ابلیس در بهشت شده است. از نوک منقار تا انتهای دم ها بیش از دو متر طول دارد؛ ولی ماده آن کوچک تر است.

همان گونه که امام علیه السلام در خطبه مذکور فرموده اند، افسانه ای در مورد باردار شدن جنس ماده در میان مردم معروف بوده است به این شکل که به هنگام هیجان شهوت، قطره اشکی در کنار چشم جنس نر نمایان می شود و جنس ماده آن را می نوشد و از آن باردار می شود؛ ولی این سخن افسانه ای بیش نیست او هم مانند پرندگان دیگر آمیزش می کند و بسیاری آمیزش او را با چشم دیده اند.

این پرنده را معمولاً برای پره های زیبای او که همواره برای تزئین به کار می رود پرورش می دهند؛ ولی گروهی از گوشت آن نیز استفاده می کنند؛ ولی در اسلام خوردن گوشت آن حرام شمرده شده است.^۱

۱. به کتاب های جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۳۰۹ و حیات الحيوان دمیری، ج ۲، ص ۱۲۱، لغت نامه دهخدا و الزوولوجی الحدیث (جانورشناسی نوین)، ج ۴، ص ۱۵۲ مراجعه کنید.

بخش ششم

وَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَالْهَمْجَةَ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ
الْحَيْتَانِ وَالْفَيْلَةِ! وَوَلَّى عَلَى نَفْسِهِ إِلَّا يَضْطَرِبُ شَيْخٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِيهِ
الرُّوحَ، إِلَّا وَجَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَهُ، وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ

ترجمه

پاک و منزّه است آنکس که (حتّی) برای مورچگان ریز و پشه‌های خرد، دست و پا قرار داد و بالاتر از آنها ماهیان بزرگ (و نهنگ‌ها) و فیل را آفرید و مقرر داشته هر موجودی را که روح در آن دمیده سرانجام رهسپار دیار فنا کند (و تنها ذات پاک او باقی و برقرار خواهد بود).

شرح و تفسیر

از پشه‌های ریز گرفته تا نهنگ‌ها و فیل‌ها

امام علیه السلام در این بخش از خطبه اشاره کوتاهی به شگفتی‌های دیگر جانداران می‌کند تا تصوّر نشود عجایب و شگفتی‌ها مخصوص طاووس است؛ می‌فرماید: «پاک و منزّه است آنکس که (حتّی) برای مورچگان ریز و پشه‌های خرد، دست و پا قرار داد و بالاتر از آنها ماهیان بزرگ (و نهنگ‌ها) و فیل را آفرید؛» (وَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ^۱ وَالْهَمْجَةَ^۲ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحَيْتَانِ^۳ وَالْفَيْلَةِ^۴!).

۱. «ادمج» از ریشه «دمج» به معنای استحکام بخشیدن گرفته شده است.

۲. «قوائِم» جمع «قائمه» به معنای ستون و در این جا اشاره به دست و پاهاست که ستون‌های بدن محسوب

می‌شوند.

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه به دو جاندار از کوچک‌ترین جانداران یعنی مورچه و پشه‌های ریز و به دو حیوان بزرگ که عظیم‌ترین جانداران روی زمین‌اند، اشاره می‌کند: نهنگ در دریاها و فیل در خشکی. به‌طور خاص توجه مخاطبان خود را به دست و پای مورچگان و پشه‌ها جلب می‌کند؛ دست و پای که دارای تمام ویژگی‌های دست و پای فیل است؛ خم و راست می‌شود و از مغز فرمان می‌گیرد و به جوانب مختلف انعطاف می‌یابد؛ همواره تغذیه می‌شود و برای خود اعصاب و عضلات و مفاصل و مانند آن دارد و به‌راستی اگر یکی از پاهای آن‌ها را زیر میکروسکوپ قرار دهیم و در ساختمان آن اندکی بیندیشیم با قدرت و علم بی‌پایان خدا آشنا خواهیم شد. همچنین اگر دربارهٔ حیوانات بزرگ بیندیشیم که مثلاً قلب بعضی از نهنگ‌ها یک تن وزن دارد و بچه‌های آن‌ها در زیر آب، شیر مادر می‌خورند؛ به این صورت که مادر شیر خود را در آب می‌ریزد و نوزاد او بلافاصله آن را می‌نوشد! و سایر شگفتی‌های آن‌ها، درس بزرگی از توحید و خداشناسی است؛ گرچه مورچه‌ها - برای مثال - آنقدر در اطراف ما زیادند و ما به آن‌ها عادت کرده‌ایم که نمی‌دانیم ساختمان یک مورچه از ساختمان یک هواپیمای غول‌پیکر، پیچیده‌تر و شگفت‌انگیزتر است. قرآن مجید می‌فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»؛ «و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین که آن‌ها از کنارش می‌گذرند در حالی که از آن روی‌گردان و غافل‌اند».^۶

و در پایان این بخش به سرنوشت حتمی همهٔ جانداران یعنی مرگ و نیستی اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «و مقرر داشته هر موجودی را که روح در آن دمیده

۳. «ذَرَّةٌ» به معنای مورچهٔ کوچک است و به ذرات گرد و غبار و در عصر ما به اتم نیز معنا شده است.

۴. «همجه» به معنای پشهٔ کوچک است و جمع آن «همج» بر وزن «کرج» است.

۵. «حیتان» جمع «حوت» به معنای ماهی است.

۶. یوسف، آیهٔ ۱۰۵.

سرانجام رهسپار دیار فنا کند (و تنها ذات پاک او باقی و برقرار خواهد بود)؛
 (وَ أُوْاٰی ۱ عَلٰی نَفْسِهِۦ اِلَّا يَضْطَرِّبَ شَيْخٌ ۲ مِمَّا اُوْلَجَ فِيْهِ الرُّوْحُ، اِلَّا وَجَعَلَ الْحِمَامَ
 مُؤَعِدَةً، وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ).

آری، سرانجام هر جنبه و صاحب روحی مر است و این سخن از یک سو اشاره‌ای به این است که حیات دنیا با تمام زیبایی‌ها و شگفتی‌هایش پایدار نمی‌ماند و نمی‌توان دل به آن بست و از سوی دیگر با مقایسه مر و زندگی این موجودات، بهتر می‌توان به عظمت آفریدگار پی برد؛ زیرا اهمیت هر چیز به هنگام فنایش ظاهر می‌شود.

نکته

اندکی از شگفتی‌های ماهی‌های بزرگ و فیل‌ها

درباره شگفتی‌های آفرینش مورچگان در تفسیر خطبه ۱۸۵ که امام علیه السلام بیان مشروحی درباره آن‌ها دارد به خواست خدا بحث خواهیم کرد؛ در این جا تنها اشاره‌ای به زندگی ماهیان بزر (نهنگ‌ها) و فیل‌ها می‌کنیم:

نهنگ‌ها

دانشمندان می‌گویند: در دریا‌های جهان پانزده هزار نوع ماهی وجود دارد. بعضی از آن‌ها بسیار کوچک‌اند که از یکی دو سانتی متر تجاوز نمی‌کنند و بعضی از آن‌ها مانند نهنگ‌های عظیم (که بالن، بال و وال نیز نامیده می‌شود) طول بدنشان تا سی متر و وزنشان به سی تن می‌رسد. آن‌ها شگفتی‌های زیادی دارند؛ مانند:

۱. «وای» از ریشه «وای» بر وزن «سعی» به معنای وعده دادن گرفته شده است.

۲. «شیخ» به معنای شخص و هر چیزی است که در برابر انسان آشکار می‌شود و انسان آن را حس می‌کند.

معدۀ آنها بسیار بزرگ است که چند خروار خوراک در آن جای می‌گیرد!
 بچه‌هاشان هنگام تولد از سه تا شش متر طول دارند!
 نوزادان آنها از شیر مادر که مانند فواره از بدن او خارج می‌شود در زیر آب
 می‌نوشند!!
 آنها برای تنفس همیشه روی آب حرکت می‌کنند و بیش از یک ساعت
 نمی‌توانند زیر آب بمانند.
 آنها بزرگ‌ترین جانوران دریایی و بزرگ‌ترین حیوانات روی زمین‌اند و جزء
 پستانداران محسوب می‌شوند.
 بدن آنها چربی بسیار زیادی دارد که مورد استفاده در صنایع مختلف است
 و به جای دندان، تیغه‌های استخوانی دراز و خطرناکی دارند و شکارچیان برای
 استفاده از چربی‌ها و تیغه‌های دهانشان این حیوانات را با تدابیر مخصوصی
 شکار می‌کنند.

فیل‌ها

در حال حاضر، فیل بزرگ‌ترین جانور خشکی است و دو نوع مهم دارد:
 فیل‌های هندی که به آن فیل آسیایی نیز می‌گویند و فیل‌های آفریقایی.
 فیل‌های آسیایی بزرگ‌ترند و برای تربیت، زودتر از فیل‌های آفریقایی آماده
 می‌شوند.
 خرطوم فیل در واقع بینی و به جای لب بالای اوست؛ اما عملاً کار دست را
 انجام می‌دهد؛ یعنی فیل با خرطوم خود غذا به دهان می‌برد و به هنگام گرما آب
 به پشت خود می‌پاشد.
 فیل، علف‌خوار است و با خرطوم بلند خود، علف‌ها را از زمین جمع می‌کند
 و به دهان می‌گذارد و به وسیلهٔ عاج‌های پر قدرت و تیز خود ریشه‌ها را از زمین
 بیرون می‌آورد.

فیل حیوان بسیار باهوشی است که برای کارهای مختلف قابل تربیت است و در سیرک‌ها حرکات بسیار دقیق و شگفت‌انگیزی از خود نشان می‌دهد. فیل‌ها در جنگل به‌طور اجتماعی زندگی می‌کنند و این خود دلیلی بر هوشیاری آن‌هاست.

عمر فیل‌ها گاهی تا صد و پنجاه سال می‌رسد! دندان فیل، موسوم به «عاج» بسیار گران‌بهاست و از آن اشیای زینتی فراوانی می‌سازند.

در گذشته شاهان و حکمرانان آسیا به فیل‌های خود می‌بالیدند و گاه لشکری از فیل‌سواران تشکیل می‌دادند. فیل‌های سلطنتی را می‌آراستند و یراق‌های بسیار زیبا بر آن‌ها نصب می‌کردند.

شگفتی‌های فیل‌ها و ماهیان بزرگ، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و امام امیر مؤمنان علیه السلام با توجه به این ویژگی‌ها آن‌ها را از آیات عظیم خلقت شمرده است.^۱



۱. برای اطلاعات بیشتر به «فرهنگ دهخدا» واژه‌های فیل و ماهی مراجعه فرمایید.

بخش هفتم

فَأَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَرَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ
بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَلَذَائِهَا، وَزَخَارِفِ مَنَاظِرِهَا،
وَلَذَهَلَتْ بِالْفِكْرِ فِي أَصْطِفَاقِ أَشْجَارِ عُيَيْتِ عُرُوقِهَا فِي كُثْبَانِ أَلْمِسِكِ
عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا، وَفِي تَعْلِيقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَائِجِهَا
وَأَفْنَانِهَا، وَطُلُوعِ تِلْكَ الثَّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلْفِ أَكْمَامِهَا، نُجْنَى مِنْ غَيْرِ
تَكَلُّفٍ فَتَلِّي عَلَى مَبِيئَةِ مُجْتَنِيهَا، وَيُطَافُ عَلَى نُزَالِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُورِهَا
بِالْأَعْسَالِ أَلْمِ صَدَقَةٍ، وَالْحُمُورِ الْمُرُوقَةِ. فَوَمَ لِمَ نَزَلَ الْكِرَامَةُ نَتَمَادِي
بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْأَقْرَارِ، وَأَمِنُوا نُقْلَةَ الْأَسْفَارِ. فَلَوْ شَعَلَتْ قَلْبَكَ أَيُّهَا
أَلْمِ سَمِعَ بِالْأَوْصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاظِرِ أَلْمِ وَنَقَةِ،
لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ سُوقًا إِلَيْهَا، وَلَتَحَمَلْتِ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ
الْأَقْبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا. جَعَلْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ
الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ

ترجمه

هرگاه با چشم دل به آنچه از بهشت برای تو وصف می شود بنگری، روح
از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذات و زینت‌ها و زیورهای
خیره‌کننده‌اش صرف نظر خواهد کرد و در میان درخت‌هایی که پیوسته
شاخه‌هایش (با جنبش نسیم) به هم می خورد و ریشه‌هایش در دل تپه‌هایی از
مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو رفته، از فکر کردن باز می ماند، (همچنین)
هرگاه به خوشه‌هایی از لؤلؤ تر، که به شاخه‌های کوچک و بزرگ محکم

آویخته، و پیدایش میوه‌های گوناگون که از درون غلاف‌های خود سر برون کرده‌اند، همان میوه‌هایی که به آسانی و مطابق دلخواه هر کس چیده می‌شود، نگاه کنی، واله و حیران خواهی شد (اضافه بر این) میزبانان بهشتی از آن میهمانان در جلوی قصرهای بهشتی با عسل‌های مصفاً و شراب‌های صاف که مستی نمی‌آورد پذیرایی می‌کنند. گروهی هستند که تقوا و کرامت انسانی خود را تا پایان عمر و هنگام ورود به دارالقرار (سرای جاویدان) حفظ کرده و از ناراحتی‌های نقل و انتقال سفرها (ی‌مر و برزخ) ایمن بوده‌اند. ای شنونده! اگر قلب خویش را برای رسیدن به آن مناظر زیبا که در آن‌جاست مشغول کنی، روح با اشتیاق به سوی آن پر می‌کشد و از حضور من به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت تا هرچه زودتر به آن نعمت‌ها دست یابی.

خداوند ما و شما را به لطف و رحمتش از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به منزلگاه‌های نیکان کوشش می‌کنند.

شرح و تفسیر

جلوه‌ها، نعمت‌ها و زیبایی‌های بهشت

این بخش از خطبه، همان‌گونه که محتوایش نشان می‌دهد و مرحوم سید رضی نیز به آن اشاره کرده درباره اوصاف بهشت است که به یقین، در میان آن و بخش‌های گذشته، مطالب دیگری بوده و مرحوم سید رضی طبق روش خود که از خطبه‌ها گلچین می‌کند آن را نقل کرده است؛ ولی به نظر می‌رسد که امام علیه السلام که در بخش‌های گذشته، از توحید سخن گفت، در این جا از معاد سخن می‌گوید تا بحث مبدأ و معاد کامل گردد یا به تعبیر دیگر، زیبایی‌های بهشت را بعد از زیبایی‌های این جهان برشمارد.

نخست می‌فرماید: «هرگاه با چشم دل به آنچه از بهشت برای تو وصف

می‌شود بنگری، روح از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذات و زینت‌ها و زیورهای خیره‌کننده‌اش صرف نظر خواهد کرد و در میان درخت‌هایی که پیوسته شاخه‌هایش (با جنبش نسیم) به هم می‌خورد و ریشه‌هایش در دل تپه‌هایی از مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو رفته، از فکر کردن باز می‌ماند؛ «فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصْرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَفْتَ^۱ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَلَذَاتِهَا، وَزَخَارِفِ مَنَاطِرِهَا، وَلَذَهَلْتَ^۲ بِالْفِكْرِ فِي أَصْطَفَاقِ^۳ أَشْجَارِ عُيُوبِ عُرُوقِهَا فِي كُتُبَانِ^۴ أَلْمَسِكِ عَلَي سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا».

بعد از وصف درختان بهشتی، اوصاف میوه‌های این درختان را بیان می‌کند و می‌فرماید: «(همچنین) هرگاه به خوشه‌هایی از لؤلؤ تر، که به شاخه‌های کوچک و بزرگ محکمش آویخته، و پیدایش میوه‌های گوناگون که از درون غلاف‌های خود سر برون کرده‌اند، همان میوه‌هایی که به آسانی و مطابق دلخواه هرکس چیده می‌شود، نگاه کنی، واله و حیران خواهی شد؛» (وَفِي تَغْلِيْقِ كِبَائِسِ^۵ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَائِلِجِهَا^۶ وَأَفْنَانِهَا^۷، وَطُلُوعِ تِلْكَ الثَّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي

۱. «عزفت» از ریشه «عزف» بر وزن «حذف» به معنای ترک کردن و انصراف از چیزی گرفته شده و به معنای لهو و سرگرمی نیز آمده است.

۲. «ذهلت» از ریشه «ذهل» بر وزن «عقل» به غفلت کردن و ترک گفتن چیزی و به فراموشی سپردن آن تعبیر شده است.

۳. «اصطفاق» به معنای به هم خوردن چیزی است که صدایی از آن برخیزد؛ مانند کف زدن یا به هم خوردن شاخه‌های درختان.

۴. «کتابان» جمع «کتیب» به معنای تلّ شن است از ریشه «کتب» بر وزن «چسب» به معنای جمع کردن گرفته شده است.

۵. «کبائس» جمع «کباسه» بر وزن «حمایت» به معنای خوشه میوه و مانند آن است.

۶. «عسالیج» جمع «عسلوج» بر وزن «بهلول» به معنای شاخه درخت است.

۷. «أفنان» جمع «فن» و «فنن» بر وزن «قلم» به معنای شاخه تازه و پر برگ است و شاخه‌های مختلف علم و صنعت و هنر و مانند آن را نیز فنون می‌گویند.

غُلْفٍ^۱ أَكْمَامِهَا^۲، تُجْنَى^۳ مِنْ غَيْرِ تَكْلُفٍ فَتَأْتِي عَلَيَّ مُنِيَّةٌ مُجْتَنِيهَا).

یکی از مشکلات درختان میوه در دنیا، چیدن آن‌هاست که گاه با دردسرهای فراوان روبه رو می‌شود؛ حتی گاهی بعضی از افراد برای چیدن میوه بالای درختان رفته‌اند و جان خود را از دست داده‌اند. این طبیعت دنیاست که نوش‌ها و نیش‌ها به هم آمیخته است؛ ولی در بهشت که نوش‌ها خالی از نیش‌هاست و همه چیز بر وفق مراد است، میوه‌های درختانش در دسترس همگان می‌باشد، در همه حال، در حال ایستادن و نشستن؛ حتی در بعضی از روایات آمده که بهشتیان هر زمان اراده چیدن میوه‌ای را کنند، شاخه درخت به سوی آن‌ها خم می‌شود و در دسترس آن‌ها قرار می‌گیرد. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ﴾؛ «که میوه‌هایش در دسترس است».^۴

و در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾.^۵

سپس امام علیه السلام به ذکر چهارمین نعمت بهشتی پرداخته، می‌فرماید: «(اضافه بر این) میزبانان بهشتی از آن میهمانان در جلوی قصرهای بهشتی با عسل‌های مصفاً و شراب‌های صاف که مستی نمی‌آورد پذیرایی می‌کنند»؛ ﴿وَيُطَافُ عَلَيَّ نَزَالِهَا فِي أَفْنِيَّةٍ^۶ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّاةِ^۷، وَالْخُمُورِ الْمُرْوَقَةِ^۸﴾.

۱. «غلف» جمع «غلاف» از ریشه «غلف» بر وزن «قصر» به معنای پوشاندن گرفته شده است.

۲. «اکمام» جمع «کم» بر وزن «جن» به معنای غلافی است که روی میوه را می‌پوشاند و جمع «کم» بر وزن «ام» به معنای آستین است که دست را می‌پوشاند.

۳. «تجنی» از ریشه «جنى» بر وزن «نقى» به معنای چیدن میوه است.

۴. حاقه، آیه ۲۳.

۵. الرحمن، آیه ۵۴.

۶. «افنیه» جمع «فناء» بر وزن «غناء» به معنای حیاط و جلوی خانه است.

۷. «مصفقه» به معنای تصفیه شده از ریشه «تصفیق» به معنای جا به جا کردن مایعات از ظرفی به ظرف دیگر برای تصفیه آن است.

۸. «مروقه» به معنای تصفیه شده، از ریشه «روق» به معنای صاف شدن گرفته شده است.

قرآن نیز بارها به شراب‌های طهور لذت‌بخش بهشتی که نه سر درد ایجاد می‌کند و نه انسان را از عقل و هوش تهی می‌سازد، اشاره می‌کند؛ از جمله در سوره «دهر» چهار نوع از این شراب‌های لذت‌بخش را در چهار صورت و طبیعت بیان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ... * وَيَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ... وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾؛ (به یقین، ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوش آمیخته است؛ از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و (از هر جا بخواهند) آن را جاری می‌سازند... و در آن جا از جام‌هایی سیراب می‌شوند لبریز (از شراب طهوری) که آمیخته با زنجبیل است؛ از چشمه‌ای در آن جا که نامش سلسبیل است... و پروردگارشان شراب طهور به آنان می‌نوشاند»^۱.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ﴾؛ «شرابی که نه از آن سر درد می‌گیرند و نه مست می‌شوند»^۲.

سپس اشاره‌گذاری به اوصاف این بهشتیان کرده، می‌فرماید: «گروهی هستند که تقوا و کرامت انسانی خود را تا پایان عمر و هنگام ورود به دارالقرار (سرای جاویدان) حفظ کرده و از ناراحتی‌های نقل و انتقال سفرها (ی‌مر و برزخ) ایمن بوده‌اند»؛ ﴿قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكِرَامَةُ تَتَمَادَىٰ بِهِمْ حَتَّىٰ حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ، وَأَمِنُوا نَقْلَهُ^۳ الْأَسْفَارِ﴾.

از این تعبیر استفاده می‌شود که بهشتیان کسانی‌اند که تا پایان عمر، قداست و پاکی و تقوا را حفظ کرده و کرامت انسانی را که در آیه شریفه ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي

۱. دهر، آیات ۵، ۶، ۱۷، ۱۸ و ۲۱.

۲. واقعه، آیه ۱۹.

۳. «نقله» به معنای جابه‌جایی است؛ لذا گاه به معنای سخن چینی نیز آمده است.

آدم...^۱ بیان شده به چیزی آلوده نمی سازند و خدا را در حالی ملاقات می کنند که نور ایمان و اعمال صالح وجودشان را احاطه کرده است. این تعبیر، تأکیدی است بر موضوع حسن عاقبت و این که همه چیز در گروی پایان کار است.

سپس در بخش پایانی، آتش شوق دیدار الطاف پروردگار و نعمت های بی شمار او را در آن سرای جاویدان در دل مخاطبان شعله ور می سازد و می فرماید: «ای شنونده! اگر قلب خویش را برای رسیدن به آن مناظر زیبا که در آن جاست مشغول کنی، روح با اشتیاق به سوی آن پر می کشد و از حضور من به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت تا هرچه زودتر به آن نعمت ها دست یابی»، «(فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُضُوءِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاطِرِ الْمُؤَنَقَةِ^۲، لَزَهَيْتَ^۳ نَفْسَكَ شَوْقًا إِلَيْهَا، وَلَتَحَمَلْتِ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالَ بِهَا).

امام علیه السلام با این سخن می خواهد بر این حقیقت تأکید کند که عظمت و زیبایی نعمت های بهشتی فراتر از آن است که در بیان بگنجد و اگر انسان، درست به آن بیندیشد، چنان آتش شوق در دلش زبانه می کشد که گویی می خواهد بی اختیار به سوی آن پرواز کند؛ همان گونه که در خطبه متقین نیز با تعبیر دیگری به آن اشاره فرموده است: «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا؛ هرگاه پرهیزکاران به آیه ای برسند که در آن تشویق (به سوی بهشت) باشد با علاقه فراوان به آن روی می آورند و روح و جانشان با شوق بسیار به آن می نگرد»^۴.

۱. اسراء، آیه ۷۰.

۲. «مُونَقَه» به معنای شگفت انگیز از ریشه «أَنَقَ» بر وزن «شَفَقَ» به معنای اعجاب درباره چیزی گرفته شده است.

۳. «زَهَيْتَ» از ریشه «زَهَقَ» بر وزن «غَرِبَ» به معنای هلاکت گرفته شده است.

۴. نهج البلاغه، ضمن خطبه ۱۹۳.

و سرانجام با یک دعای پرمعنا خطبه را پایان می دهد: «خداوند ما و شما را به لطف و رحمتش از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به منزلگاههای نیکان کوشش می کنند»؛ (جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَىٰ بِقَلْبِهِ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَنْبَرِ بِرَحْمَتِهِ).

اشاره به این که تا رحمت الهی بدرقه راه نشود، کسی به جایی نمی رسد. همّت بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم!

تفسیر بعضی از لغات پیچیده این خطبه (از زبان سید رضی)

سید شریف رضی رحمته الله در پایان این خطبه چنین می گوید:

قَوْلُهُ عَلَيْهِ: «يُؤَرُّ بِمَلَاقِحِهِ» الْأَرُّ: كِنَايَةٌ عَنِ النِّكَاحِ، يُقَالُ: أَرَّ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ يُؤَرِّهَا، إِذَا نَكَحَهَا. وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ: «كَأَنَّهُ قَلَعَ دَارِيَّ عَنَجَهُ نُوتِيَهُ» الْقَلْعُ: شِرَاعُ السَّفِينَةِ، وَدَارِيٌّ: مَنْسُوبٌ إِلَىٰ دَارِينَ، وَهِيَ بَلْدَةٌ عَلَىٰ الْبَحْرِ يُجَلَبُ مِنْهَا الطَّيْبُ. وَعَنَجَهُ: أَيَّ عَطَفَهُ. يُقَالُ: عَنَجْتُ النَّاقَةَ - كَنَصَرْتُ - أَعْنَجُهَا» عَنَجًا إِذَا عَطَفْتَهَا. وَالنُّوتِي: الْمَلَّاحُ. وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ: «ضَفَّتِي جُفُونِهِ» أَرَادَ جَانِبِي جُفُونِهِ. وَالضَّفَّتَانِ: الْجَانِبَانِ. وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ: «وَفَلَدُ الرَّبْرِ جَدٌ» الْفَلْدُ: جَمْعُ فِلْدَةٍ، وَهِيَ الْقِطْعَةُ. وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ: «كَبَائِسِ اللَّوْؤِ الرَّطْبِ» الْكِبَاسَةُ: الْعِدْقُ وَالْعَسَالِيحُ: الْعُصُونُ، وَاحِدُهَا عُسْلُوجٌ.

جمله «یور بملاقحه» در کلام امام علیه السلام کنایه از لقاح و آمیزش جنسی است. گفته می شود: «أر الرجل المرأة یورها» هنگامی که با همسرش آمیزش کند، و در جمله «کأنه قلع داری عنجه نوتیه» قلع به معنای بادبان کشتی است، و «داری» منسوب به «دارین» شهری است در کنار دریا (در اطراف بحرین) که از آن جا عطریات می آورند (و بادبان های کشتی هایش معروف است)، و «عنجه» به معنای کشیدن به سوی خویش است؛ گفته می شود: «عنجت الناقة أعنجها» یعنی شتر را به سوی خود کشیدم، و «نوتی» به معنای کشتیبان است، و تعبیر «ضفتی جفونه»

به معنای دو طرف پلک‌های چشم اوست، و «ضفتان» به معنای دو طرف است، و این که می‌فرماید: «و فلذ الزبرجد» «فلذ» جمع «فلذة» به معنای قطعه چیزی است و در این جا منظور، قطعه‌های زبرجد است، و این که فرموده: «كَبَائِسُ اللُّؤْلُؤِ الرُّطْبِ» (کبائس جمع کباسه و) «اکباسه» به معنای خوشه است و «عسالیج» جمع «عسلوج» به معنای شاخه است.

نکته

کدام زیباتر است؟

امام علیه السلام با فصاحت و بلاغت بی نظیر خود که در این خطبه آشکار ساخته، گاه از زیبایی‌های این جهان سخن گفته و گاه از زیبایی‌های جهان دیگر؛ ولی هنگامی که نوبت به شرح زیبایی‌ها و نعمت‌های جهان دیگر می‌رسد، به طور ضمنی این حقیقت را بیان می‌کند که آنچه مربوط به جهان دیگر است قابل شرح و بیان نیست؛ به گونه‌ای است که اگر انسان آن را ببیند، مرغ جانش به سوی آن پر می‌کشد و از خود بی خود می‌شود.

به یقین، ادبیات مربوط به زندگی این دنیا هرگز قادر به شرح آنچه در سرای آخرت است، نیست و به این می‌ماند که انسانی را از روز نخست تولد در اتاقی محبوس کنند و هنگامی که به کمال عقل رسید، بخواهند مناظر زیبایی را که در باغ‌ها و گلستان‌ها و آبشارها و صحنه‌های مختلف جهان طبیعت است برای او شرح دهند؛ از طاووس و پرهای رنگارنگش بگویند؛ از نغمه‌های دل‌انگیز پرندگان خوش‌خوان؛ از میوه‌های لذیذ و سایر صحنه‌های دل‌انگیز؛ به یقین ادبیاتی که او در آن اتاق تاریک با آن آشنا شده، هرگز قدرت شنیدن این‌ها را ندارد.

جالب این که امام علیه السلام در این خطبه، از زوایای مختلف به نعمت‌های بهشتی

می نگرد؛ گاه از صحنه‌های زیبایی که مایهٔ حظ بصر است و گاه از میوه‌های لذیذی که کام را شیرین می‌کند و گاه از پذیرایی گرم آمیخته با احترام جوانان زیباروی بهشتی و گاه از امنیت و آرامشی که بر تمام آن محیط و آن فضا حاکم است، سخن می‌گوید.

نه بیماری وجود دارد؛ نه درد و رنج و نه مر و میر؛ نه سلطهٔ ظالمان؛ نه خیانت خائنان؛ نه مکر پیمان‌شکنان؛ نه غدر غداران و نه جنگ و ویرانی ویران‌گران. همه جا امن و امان است و همه جا صلح و صفا برقرار است.

در حدیثی از «ابوسعید خدری» از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا حَوَّطَ حَائِطَ الْجَنَّةِ لَبِنَةً مِنْ ذَهَبٍ، وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَغَرَسَ غَرَسَهَا قَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي فَقَالَتْ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، فَقَالَ: طُوبَى لَكَ مَنَزِلَ الْمُلُوكِ؛ هنگامی که خداوند دیوار بهشت را از خشتی از طلا و خشتی از نقره ساخت و درختان آن را غرس نمود (و آن همه زیبایی و نعمت به آن بخشید) به بهشت فرمود: سخن بگو! گفت: رستگار شدند مؤمنان! خدا فرمود: خوش به حال تو ای منزل شاهان»^۱.

در حدیث دیگری از «جابر بن عبدالله» از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «إِذَا دَخَلَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُمْ رَبُّهُمْ تَعَالَى: أَتُحِبُّونَ أَنْ أَزِيدَكُمْ فَيَقُولُونَ: وَهَلْ خَيْرٌ مِمَّا أُعْطِينَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ رِضْوَانِي أَكْبَرُ؛ هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند پروردگار متعال به آن‌ها می‌گوید: آیا دوست دارید نعمت‌هایم را بر شما افزون کنم؟ عرض می‌کنند: مگر بهتر از این هم ممکن است؟ می‌فرماید: آری، (لذت معنوی) رضا و خشنودی من از آن برتر است!»^۲.

۱. المعجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۹۹؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۸۰.

۲. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۸۲؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۸۰.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است^۱

بخش اول

صفحه ۵۰۳

«U f A» U ; fo Æ M fo If ö B ° , fo LM fo Æ t FT°
 bÅE ù ü Mi Üf;¼ Ä &I ; Å ,¼ ÜT; k°I ù : a \B°I
 /G{ B»B e Zoh ,gp Bov f ¼

بخش دوم

صفحه ۵۰۷

,ñB½B« E; ÆMiC «-ù/ a E; ÅATE U , TñkÄM coTil
 î q ç ì -T UB-f, ½E «Lç oz ° Ä\ w °Ü&I ¼E aÅ/ ÄñB½
 °cTñ Y;JBdv°AçBfofH½B Ä\ Y, «M&I ò ° ò oh°I

۱. سند خطبه:

این خطبه را پیش از مرحوم سید رضی، «سلیم بن قیس» در کتاب خود، ج ۲، ص ۷۱۷، ضمن حدیث ۱۷ آورده و در جلد هشتم کافی، ص ۶۵، ضمن حدیث ۲۲ نیز بخش‌هایی از آن نقل شده است. نویسنده مصادر نهج البلاغه بعد از ذکر این مطلب می‌گوید: از روایت کافی و شیخ مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۲۹۳ بر می‌آید که این خطبه و آنچه در خطبه ۸۶ (مطابق نسخه صبحی صالح: ۸۸) بیان شده یک خطبه بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۹۹)

أَبْوَابًا. يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَنَارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ، حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ، وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكْمَةٌ، وَلَمْ يَرُدَّ سَنَدُهُ رِصٌّ طَوْدٍ، وَلَا حِدَابٌ أَرْضٍ. يُدْعَدُ غَدِغُهُمْ اللَّهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَّتِهِ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُرُوقٍ قَوْمٍ، وَيُمْكِّنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ. وَأَيْمُ اللَّهِ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوفِ وَالتَّمَكِينِ، كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ.

بخش سوم

صفحة ٥١٥

,ÑçBL°Ij U ÅA« U ° ,Öd °b »j ÅA 9Bh TU ° °, tB «°B E
 TB½ T U « °/ Å ç j ½ Ü ° , Åai °j ½ ùi -ä °
 Öd °I Tu 9 B-MHÜA E kÄM ½ T °A °j ûÄé °, o-Ä° Ñ owa «M
 TÄLU/A »EA -ª ÅI kÄM I Tª , j» I TÄ ç , fn i nA
 tül» , öBv TÄ A» ½ Tûf ,ñ wo°XB«½ M aw, ° ÅK°A
 ÿB«Å Ij ÅbjBû°ÑÜX°A

خطبه در یک نگاه

این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

در بخش اول، امام علیه السلام مردم را به احترام متقابل به یکدیگر تشویق می‌کند. به کوچک‌ترها دستور می‌دهد که از بزرگ‌ترها پیروی کنند و به بزرگ‌ترها امر می‌فرماید که با کوچک‌ترها با لطف و مهربانی رفتار کنند و همچون سنگدلان و ستم‌پیشگان عصر جاهلیت نباشند.

در بخش دوم، از آینده بنی‌امیه خبر می‌دهد که بر همه چیز مسلط می‌شوند؛ چراکه مسلمین دچار تفرقه شده و از اصل خویش دور مانده‌اند. آن‌ها در اقصی نقاط بلاد اسلامی نفوذ می‌کنند؛ ولی چندان نمی‌گذرد که آنچه را به دست آورده‌اند از دست می‌دهند.

در بخش سوم، از علل شکست مسلمین در آخرالزمان خبر می‌دهد که عمدتاً یاری نکردن حق و سستی در مبارزه با باطل و تنها گذاشتن پیشوایان عادل است.



بخش اول

لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ، وَلِيَرَأْفَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ؛ وَلَا تَكُونُوا كَجَاهِلِيَّةِ الْجَاهِلِيَّةِ: لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ، وَلَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ؛ كَقَيْضٍ يَبِيضُ فِي أَدَاحٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وَزْرًا، وَيُخْرَجُ حِضَانُهَا شَرًّا.

ترجمه

باید خردسالان شما به بزرگسالانتان تأسی جویند و از آنان پیروی کنند، و بزرگسالانتان نیز باید با کودکانتان مهربان باشند؛ همچون سنگ دلان دوران جاهلیت نباشید که نه آگاهی از دین داشتند و نه به دستورات الهی می‌اندیشیدند. مبادا همچون تخم (افعی) در محل تخم‌گذاری پرنده‌گان باشید که شکستن آن گناه است (زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد) ولی جوجه آن شرّ و زیان‌بار است (چون در حقیقت، تخم افعی است).

شرح و تفسیر

سه دستور مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا سه دستور مهم اخلاقی و اجتماعی داده است که عمل به آن‌ها پیوندهای جامعه را تحکیم می‌بخشد؛ نخست می‌فرماید: «باید خردسالان شما به بزرگسالانتان تأسی جویند و از آنان پیروی کنند»؛ **(لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ).**

۱. «لِيَتَأَسَّ» از ریشه «أسوه» بر وزن «عروه» به معنای پیروی کردن از دیگری است.

زیرا از یک سو بزرگسالان تجربیات بیشتری دارند و سرد و گرم روزگار را چشیده و از خیر و شر امور آگاه‌ترند و از سوی دیگر آن‌ها دوران پر شور و شرف جوانی را پشت سر گذاشته و آرامش و آرایش اخلاقی بیشتری پیدا کرده و با سن و آداب اجتماعی آشنا تر شده‌اند؛ گرچه این یک قاعده کلی نیست و قطعاً استثنائاتی دارد؛ ولی به صورت یک حکم غالبی، قابل انکار نیست.

در دستور دوم می‌فرماید: «و بزرگسالان نیز باید با کودکانان مهربان باشند»؛ (وَلْيُؤَاغِبِ الْكَبِيرُ كِبْرَهُمْ بِصَغِيرِهِمْ).

ضعف‌های آن‌ها را جبران کنند و تجربیات خود را به آن‌ها منتقل سازند و از خطاهای آنان تا آن‌جا که ممکن است چشم‌پوشی نمایند و به آنان در همه چیز کمک کنند.

اگر این دو اصل در جامعه رعایت شود نسل‌های جدید و قدیم چنان به هم می‌پیوندند که می‌توانند صف واحدی همچون بنیان مرصوص تشکیل دهند. در غیر این صورت، جنگ میان نسل‌های جدید و قدیم، فضای جامعه را تاریک خواهد کرد.

و در سومین دستور که در واقع تأکیدی است بر دستورهای پیشین می‌فرماید: «همچون سنگ‌دلان دوران جاهلیت نباشید که نه آگاهی از دین داشتند و نه به دستورات الهی می‌اندیشیدند»؛ (وَلَا تَكُونُوا كَجُفَاةٍ ۲ أَلْجَاهِلِيَّةِ: لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ، وَلَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ).

آری، افراد نادان که نه تربیت دینی یافته‌اند و نه عقل و خرد خویش را به کار گرفته‌اند مردمی خشن و بی‌انصاف و بی‌ادب و در مجموع برای جامعه مشکل‌آفرین هستند؛ نه به صغیر رحم می‌کنند و نه از کبیر پند می‌پذیرند.

۱. «لیراف» از ریشه «رافت» به معنای مهربانی گرفته شده است.

۲. «جفاة» جمع «جافی» از ریشه «جفا» به معنای خشونت گرفته شده است و به افراد خشن «جافی» می‌گویند.

سپس امام علیه السلام این گروه را با ذکر مثالی معرفی می‌کند، می‌فرماید: «مبادا همچون تخم (افعی) در محل تخم‌گذاری پرندگان باشید که شکستن آن گناه است (زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد) ولی جوجه آن شرّ و زیان‌بار است (چون در حقیقت، تخم افعی است)»؛ «كَفَيْضٍ^۱ بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ^۲ يَكُونُ كَسُرِّهَا وَزُرّاً، وَيُخْرِجُ حِضَانُهَا^۳ شَرّاً».

اشاره به این‌که نکند در عین این‌که ظاهر شما اسلام است باطنتان همچون جفات و سنگ‌دلان دوران جاهلیت باشد و افراد صالح در برخورد با شما گرفتار شک و تردید شوند: اگر معامله صدق و امانت اسلامی کنند می‌ترسند باطن، بوی نفاق جاهلیت دهد و اگر برخوردی همچون برخورد با منافقان داشته باشند از آن بیم دارند که باطن شما باطن نیکان و پاکان باشد.

معروف است که شترمرغ و همچنین مرغ سنگ‌خواره (مرغی که در بیابان‌ها زندگی می‌کند و با منقار خود سنگ‌ها را می‌شکند) رمل‌های بیابان را کنار می‌زنند و در آن تخم می‌گذارند و نیز افعی‌ها و مارها در چنین جاهایی تخم‌گذاری می‌کنند؛ از این‌رو هنگامی که انسان با چنین تخم‌هایی در بیابان روبرو می‌شود، نمی‌داند تخم مار افعی است یا تخم سنگ‌خواره و شترمرغ و در طرز رفتار با آن گرفتار شک و تردید می‌شود یا به تعبیر دیگر: انسان خشن و سنگ‌دل صورتش صورت انسان است و درونش مملوّ از شرّ و فساد؛ همچون تخم‌هایی که صورتش تخم پرندگان است و درونش افعی خطرناک. امام علیه السلام با این تشبیه جالب و کم‌نظیر، مشکلات زندگی با افراد منافق را ترسیم فرموده است.

۱. «قیض» به معنای پوست تخم مرغ و نیز به معنای شکافته شدن و ترکیدن (پوست تخم مرغ) نیز آمده است.
۲. «أداح» جمع «أدحی» (به ضمّ همزه و کسر حاء) به معنای محل تخم‌گذاری شتر مرغ در شن‌هاست و از ریشه «دحو» بر وزن «نهر» به معنای گسترش گرفته شده است.
۳. «حضان» به معنای تخمی است که برای جوجه شدن زیر شکم پرنده قرار گرفته است؛ از ریشه «حضان» به معنای زیر بال و پر گرفتن گرفته شده است.

بخش دوم

أَفْتَرَقُوا بَعْدَ أُلْفَتِهِمْ، وَدَسَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ. فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِعُصْنِ أَيْنَمَا
مَالَ، مَالٌ مَعَهُ. عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةَ، كَمَا
تَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكَّامًا كَرُكَّامِ
السَّحَابِ؛ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابًا. يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَشَارِهِمْ كَسِيلِ الْجَنَّتَيْنِ،
حَيْثُ لَمْ تَسَلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ، وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكْمَةٌ، وَلَمْ يَرُدَّ سَنَنَهُ رِصٌّ
طَوْدٍ، وَلَا حِدَابٌ أَرْضٍ. يَدْعُدُهُمُ اللَّهُ فِي بَطُونِ أَوْدِيَّتِهِ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ
يَنَابِعَ فِي الْأَرْضِ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمِ حُقُوقِ قَوْمٍ، وَيُمْكِنُ لِقَوْمٍ فِي
دِيَارِ قَوْمٍ. وَإِنَّ اللَّهَ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالْتِمَكِينِ، كَمَا
تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ.

ترجمه

آن‌ها (اشاره به یاران امام علیه السلام است) پس از اتحاد و همبستگی پراکنده شدند و از اصل خویش متفرق گشتند. در این میان بعضی از آن‌ها به شاخه محکمی چنگ زدند و به هر جا آن شاخه تمایل یافت، همراهش به آن سو رفتند. اما به زودی خداوند آن‌ها را برای بدترین روزی که بنی امیه در پیش دارند متحد خواهد کرد؛ آن‌گونه که قطعه‌های پراکنده ابر پاییزی جمع می‌شود، خداوند همه آن‌ها را گرد می‌آورد و در میان آنان الفت برقرار می‌سازد؛ سپس آنان را همچون ابرهای متراکم به هم می‌پیوندد و به دنبال آن، درهای فتح و پیروزی را به رویشان می‌گشاید. آن‌ها همچون سیل خروشان از جایگاه خود حرکت می‌کنند؛ مانند سیلی (عظیم) که دو باغستان (بسیار گسترده) دو طرف نهر عظیم سرزمین سبأ را

درهم کوبید و در برابر آن هیچ برجستگی‌ای بر سطح آن زمین باقی نماند؛ نه کوه‌های استوار، نه تپه‌ها و هیچ چیز مانع جریان آن نشد؛ نه کوه‌های عظیم و نه تپه‌های بلند. خداوند آن‌ها را مانند آب در درون دره‌ها پراکنده می‌سازد؛ سپس همچون چشمه‌سارها از قسمت‌های مختلف زمین بیرون می‌آورد؛ و به کمک آنان حق گروهی (از مظلومان) را از گروه دیگر (ظالمان) می‌گیرد و جمعی را در سرزمین دیگران اقامت می‌بخشد.

به خدا سوگند! آن‌ها (بنی‌امیه) بعد از تسلط و پیروزی، همه آنچه را که در دست دارند از دست می‌دهند (و ذوب می‌شوند) آن‌گونه که چربی بر روی آتش آب می‌شود.

شرح و تفسیر

سرنوشت مرگ‌بار بنی‌امیه

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اشاره به سرنوشت موفقیت‌آمیز اصحاب و یارانش و نیز سرانجام مرگ‌بار و تیره‌وتار حکومت بنی‌امیه می‌کند و می‌فرماید: «آن‌ها (اشاره به یاران امام علیه السلام است) پس از اتحاد و همبستگی پراکنده شدند و از اصل خویش متفرق گشتند»؛ (أَفْتَرَقُوا بَعْدَ الْفَتْهِمْ، وَتَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ).

گروهی به خوارج پیوستند و بر ضد امام علیه السلام قیام کردند و گروهی در حال تردید قرار گرفتند و از جمعیت کناره‌گیری کردند.

ولی «در این میان بعضی از آن‌ها به شاخه محکمی چنگ زدند و به هرجا آن شاخه تمایل یافت، همراهش او به آن سو رفتند»؛ (فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِغُصْنٍ أَيْنَمَا مَالَ، مَالَ مَعَهُ).

این اشاره به گروهی است که بر اعتقاد حق باقی ماندند و به ثقلین (کتاب و عترت علیه السلام) که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده بود، تمسک جستند و به شاخه‌ای از

شاخه‌های پر بار شجره طیبه خاندان پیامبر ﷺ از ائمه معصومین علیهم السلام درآویختند و همراه آن در مسیر رضای الهی حرکت کردند.

بعضی این جمله را نیز اشاره به گروه‌های منحرف می‌دانند؛ در حالی که دنباله این سخن نشان می‌دهد که تفسیر اول صحیح تر است؛ زیرا امام علی (ع) در جمله بعد می‌فرماید: «اما به زودی خداوند آن‌ها (یارانش) را برای بدترین روزی که بنی امیه در پیش دارند متحد خواهد کرد؛ آن‌گونه که قطعه‌های پراکنده ابر پاییزی جمع می‌شود»؛ (عَلَىٰ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِّبَنِي أُمَيَّةَ، كَمَا تَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ^۱).^۲

سپس می‌فرماید: «خداوند همه آن‌ها را گرد می‌آورد و در میان آنان الفت برقرار می‌سازد؛ سپس آنان را همچون ابرهای متراکم به هم می‌پیوندد و به دنبال آن، درهای فتح و پیروزی را به رویشان می‌گشاید»؛ (يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكَّامًا^۳ كَرَّكَامِ السَّحَابِ؛ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمُ ابْوَابًا^۴).

در ادامه این سخن، هجوم شدید علاقه‌مندان به مکتب اهل بیت علیهم السلام را به جمعیت بنی امیه، این‌گونه می‌فرماید:

«آن‌ها همانند سیل خروشان از جایگاه خود حرکت می‌کنند؛ همچون سیلی (عظیم) که دو باغستان (بسیار گسترده) دو طرف نهر عظیم سرزمین سبأ) را در هم کوید که در برابر آن هیچ برجستگی‌ای بر سطح آن زمین باقی نماند؛ نه کوه‌های استوار، نه تپه‌ها و هیچ چیز مانع جریان آن نشد؛ نه کوه‌های عظیم و نه تپه‌های بلند»؛ (يَسِيلُونَ مِنْ مَّسْتَارِهِمْ^۴ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ، حَيْثُ لَمْ تَسَلْمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ^۵، وَلَمْ

۱. «قزَع» جمع «قرعة» بر وزن «ثمره» به معنای قطعه‌های ابر است و گاه به چیزهای دیگری که دارای قطعات پراکنده است، اطلاق می‌شود.

۲. «خریف» به معنای فصل پاییز است.

۳. «رکام» از ریشه «رکم» بر وزن «مکر» به معنای اشیایی که روی هم متراکم می‌شوند، گرفته شده است.

۴. «مستار» به معنای محل فوران و بیرون ریختن چیزی است و از ریشه «ثور» بر وزن «فور» به معنای هیجان است.

۵. «قارة» به معنای کوه کوچک است.

تَثَبَّتْ عَلَيْهِ أَكْمَةٌ^۱، وَلَمْ يَرُدَّ سَنَّهُ^۲ رِصٌّ^۳ طَوْدٍ^۴، وَلَا حِدَابٌ^۵ أَرْضٍ^۶.

آنچه در این جمله آمده اشاره به قوم سبأ است که در سرزمین یمن زندگی می کردند و سدّ عظیمی به نام «سدّ مآرب» در میان دو کوه ساختند. سیلاب ها را مهار کردند و با آن آب، دو باغ عظیم و طولانی در دو طرف نهری که از آن جاری می شد به وجود آوردند و زندگانی آنها در نهایت رفاه می گذشت؛ ولی طغیان غرور و ناسپاسی ها سبب مجازات الهی شد. شب هنگام سد شکست و سیل عظیمی تمام مزارع و باغ ها و عمارت های آنها را با خود برد و زمینی بایر و ویران به جای گذاشت، و باقی ماندگان آن قوم مجبور به مهاجرت شدند. پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز همچون سیلاب، زندگی ستمگران بنی امیه را درهم می کوبند؛ خانه هاشان را ویران می کنند و گروهی را از میان برمی دارند و بقیه در مناطق مختلف پراکنده خواهند شد.

سپس امام علیه السلام این گروه از حامیان حق را بعد از ماجرای درهم شکستن بنی امیه به آب هایی تشبیه می کند که در زمین، پنهان می شود؛ سپس به صورت چشمه ها از نقاط مختلف ظاهر می گردد و مایه عمران و آبادی می شود و می فرماید: «خداوند آنها را مانند آب در درون درّه ها پراکنده می سازد؛ سپس همچون چشمه سارها از قسمت های مختلف زمین بیرون می آورد؛ آنگاه به کمک آنان حق گروهی (از مظلومان) را از گروه دیگر (ظالمان) می گیرد و جمعی را در سرزمین دیگران اقامت می بخشد»؛ (يُدْعِدُهُمْ^۶ اللَّهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَتِهِ^۷،

۱. «اکمة» به معنای تل و تپه است.

۲. «سنن» به معنای طریقه و مسیر مادی یا معنوی است.

۳. «رِصٌّ» به معنای محکم از «رِصَاصٌ» به معنای سُرْب گرفته شده است.

۴. «طود» به معنای کوه بزرگ است.

۵. «حداب» جمع «حَدَبٌ» بر وزن «هدف» تپه و محل مرتفع است.

۶. «يُدْعِدُهُمْ» از ریشه «ذَعْدَعَةٌ» به معنای پراکندن و متفرق ساختن است.

۷. «أودية» جمع «وادی» به معنای درّه و محل جریان سیلاب است.

ثُمَّ يَسْأَلُكُمُ يَتَابِعِ فِي الْأَرْضِ، يَاخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ، وَيُمْكِنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه در تفسیر جمله مزبور و مرجع ضمائر یاد شده احتمال دیگری داده‌اند که چون قابل ملاحظه نبود و با جمله‌های قبل و بعد ناهماهنگ می‌نمود از آن صرف نظر شد.

آری، طرفداران اهل بیت علیهم‌السلام نخست همچون سیلابی می‌خروشدند و همچون سیل قوم سبأ کاخ‌ها و قصرهای بنی‌امیه را در هم می‌کوبند و آن‌ها را از اریکه قدرت به زیر می‌کشند؛ سپس در همه‌جا پراکنده می‌شوند و همچون چشمه‌سارها سر بر می‌آورند و از آب زلال عدل و داد، عمران و آبادی می‌آفرینند.

و در پایان این بخش، امام علیه‌السلام سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: «به خدا سوگند! آن‌ها (بنی‌امیه) بعد از تسلط و پیروزی، همه آنچه را که در دست دارند از دست می‌دهند (و ذوب می‌شوند) آن‌گونه که چربی بر روی آتش آب می‌شود (و از دست می‌رود)»؛ (وَ أَيْمُ اللَّهِ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَ التَّمَكِينِ، كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ).

تشبیه مذکور اشاره به این است که بنی‌امیه گرچه در دوران حکومت خود چاق و فربه می‌شوند؛ ولی دشمنان آن‌ها همچون شعله‌های آتش، آنان را ذوب می‌کنند و می‌سوزانند؛ همان‌گونه که یک قطعه چربی روی آتش، نخست ذوب می‌شود و سپس می‌سوزد و کمترین اثری از آن باقی نمی‌ماند.

شارحان نهج البلاغه درباره این‌که چه کسانی این بلا را بر سر بنی‌امیه می‌آورند و به حکومت ظالمانه و ننگین آن‌ها پایان می‌دهند و انتقام مظلومان را

۱. «الیه» به معنای دنبه و چربی است.

از آن‌ها می‌گیرند، تعبیرات مختلفی دارند؛ گاه به بنی‌عبّاس تعبیر شده و گاه به شیعیانی که بر ضد بنی‌امیه قیام کردند و ظاهراً هر دو به یک معنا بازمی‌گردد؛ زیرا می‌دانیم که قیام بنی‌عبّاس، نخست به نام قیام علویین صورت گرفت هر چند در ادامه راه بنی‌عبّاس مسیر آن قیام را تغییر داده و به صورت قیام عبّاسیین درآوردند و آن‌ها نیز مظالم بنی‌امیه را تکرار کردند و سرانجام خودشان نیز نابود شدند.

نکته

قیام‌های خونین بر ضد بنی‌امیه

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا، سر و صدای عجیبی در جهان اسلام طنین‌انداز شد و گروه‌های متعددی بر ضد بنی‌امیه شوری‌دند. بسیاری که یارای مقابله نداشتند، شهید شدند و بعضی برای مدتی پیروز گشتند. این قیام‌ها را که بالغ بر پانزده قیام می‌شود به‌طور فشرده در جلد چهارم^۱ همین کتاب یادآور شدیم؛ آخرین آن‌ها قیام ابومسلم بود که به نابودی کامل حکومت بنی‌امیه انجامید.

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند، ابومسلم و یارانش هرگز برای سپردن حکومت به بنی‌عبّاس قیام نکردند؛ بلکه در ابتدا جمعی از سران شیعه با ابومسلم - که مرد شجاعی بود - در خراسان متحد شدند و تصمیم به درهم کوبیدن آخرین خلیفه اموی یعنی «مروان حمار» و تأسیس حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله گرفتند و شعار آنان «الرضا لآل محمد صلی الله علیه و آله» بود. چیزی نگذشت که ابومسلم توانست بر خراسان و بیشتر نقاط ایران و عراق مسلط شود. اگرچه «ابراهیم امام» که از دودمان عبّاس بود خود را به ابومسلم نزدیک کرد و همچنین «عبدالله بن محمد» معروف به «سفاح» و «ابوجعفر منصور» که هر دو از برادران ابراهیم امام

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص ۳۹۷-۴۰۰.

بودند خود را به ابومسلم نزدیک کردند و در انتظار فرصت برای به دست گرفتن زمام حکومت بودند، ولی ابومسلم هرگز به این کار مایل نبود؛ به همین دلیل کارگزار او در کوفه به نام ابوسلمه آن سه برادر را هنگامی که به نزد او رفته بودند در جایی پنهان کرد و برای این که یکی از فرزندان علی علیه السلام را به رهبری مسلمین برساند سه نامه به مدینه فرستاد: یکی برای امام صادق علیه السلام، یکی برای عبدالله بن حسن و سومی را برای عمر بن علی بن الحسین، و به فرستاده خود سفارش کرد که ابتدا خدمت امام صادق علیه السلام برود؛ اگر او زعامت مسلمین را پذیرفت، دو نامه دیگر را پاره کند و گرنه به نزد آنها برود.

امام صادق علیه السلام چون از توطئه‌های پشت پرده که حتی از نظر ابومسلم مخفی بود، آگاهی داشت این دعوت را نپذیرفت و آن دو نفر نیز به تبع امام صادق علیه السلام نامه‌ها را جواب ندادند.

ولی پیش از آن که فرستاده ابوسلمه به کوفه بازگردد، جمعی از خراسانیان - که ارتباطی با سفاح و همراهانش داشتند - از مخفی‌گاه سفاح و همراهانش باخبر شدند و نزد آنها رفته، با او بیعت کردند. ابوسلمه و ابومسلم که خود را در برابر عمل انجام شده دیدند به آنها پیوستند و بعد از درگیری‌های شدیدی که بین آنها و طرفداران عبدالله بن علی، عموی ابوجعفر منصور رخ داد حکومت به عباسیان رسید و ابوجعفر منصور که بعد از مرگ برادرش سفاح به جای او نشست ابومسلم را به بغداد دعوت کرد و با توطئه از پیش طراحی شده او را به قتل رساند. شاید به این دلیل که می‌دانست ابومسلم در دل طرفدار حکومت آل علی علیه السلام است؛ نه آل عباس؛ بنابراین خطری برای حکومت بنی عباس محسوب می‌شد.^۱

۱. با استفاده از کتاب الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۸۵؛ الاخبار الطوال، ص ۳۳۷ - ۳۸۳؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۳۰ - ۷۸ و اخبار الدولة العباسية.

مرحوم علامه مجلسی در این زمینه حدیث جالبی از علی علیه السلام به شرح زیر نقل کرده است:

روزی در صفین، سپاه شام حمله سختی به سپاه عراق کرد به طوری که میمنه سپاه عراق رو به فرار نهاد. مالک اشتر فریاد می زد: برگردید. حضرت رو به لشکر شام کرده، ندا داد: «ای ابو مسلم! بگیر این ها را» و این ندا را سه بار تکرار فرمود. اشتر عرض کرد: مگر نه این است که ابو مسلم در سپاه شام است؟ چگونه او به یاری ما می آید؟ حضرت فرمود: من ابو مسلم خولانی را نمی گویم، مردی را می گویم که در آینده از مشرق زمین ظهور کند و خداوند به وسیله او شامیان را هلاک سازد و دولت بنی امیه را منقرض کند!.^۱

گرچه شخصیت ابو مسلم از نظر تاریخی بسیار پیچیده است، به گونه ای که افرادی او را از شیعیان اهل بیت علیهم السلام می دانستند و برای او احترام فراوان قائل بودند، ولی گروهی او را از مخالفان اهل بیت علیهم السلام دانسته و اجازه لعن او را می دادند، ولی آنچه مسلم است این است که قیام او در آغاز به نام طرفداری از آل محمد صلی الله علیه و آله صورت گرفت و نخستین یاران او از شیعیان بودند.

بخش سوم

أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ دَمْرِ الْحَقِّ، وَلَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ
الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، وَلَمْ يَفَوْ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ،
لَكِنَّكُمْ تَهْتُمُ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَلَعَمْرِي، لِيَضَعَنَّ لَكُمْ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي
أَضْعَافًا بِمَا خَلَقْتُمْ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَقَطَعْتُمْ الْأَهْيَ، وَوَصَلْتُمْ
الْأَبْعَدَ. وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ،
وَكُفَيْتُمْ مَوْؤَنَةَ الْإِعْتِسَافِ، وَبَيَّذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ.

ترجمه

ای مردم! اگر شما دست از حمایت یکدیگر، در یاری حق بر نمی داشتید و در
تضعیف باطل سستی نمی کردید، هیچ گاه کسانی که در حدّ شما نیستند در
نابودی شما طمع نمی کردند و آن ها که بر شما مسلط گشتند، مسلط نمی شدند؛
ولی شما همچون بنی اسرائیل (به سبب ترک یاری حق) در حیرت و سرگردانی
فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما بعد از من چند برابر خواهد شد؛
چرا که حق را پشت سر انداختید و از نزدیک ترین افراد (به پیامبر ﷺ که اشاره به
خود آن حضرت است) بریده و به دورترین افراد (بنی امیه) پیوستید!

بدانید! اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید شما را به همان راهی می برد که
رسول خدا ﷺ از آن راه رفت، از رنج های بی راهه رفتن آسوده خواهید شد و بار
سنگین مشکلات را از گردن خود برمی دارید.

شرح و تفسیر

دلیل اصلی عقب ماندگی

امام علیه السلام در این بخش از خطبه - که بخش پایانی آن است - بعد از بیان سرنوشت شوم و مرگبار بنی امیه به بیان سرنوشت گروهی از پیروان حق می پردازد که در حمایت حق سستی کردند و به علت همین سستی، دشمنان سالها بر آنها مسلط شدند و سرنوشتی همچون بنی اسرائیل در سرزمین «تیه» پیدا کردند؛ می فرماید: «ای مردم! اگر دست از حمایت یکدیگر، در یاری حق بر نمی داشتید و در تضعیف باطل سستی نمی کردید، هیچ گاه کسانی که در حدّ شما نیستند در نابودی شما طمع نمی کردند و آنها که بر شما مسلط گشتند، مسلط نمی شدند»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ، وَلَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، وَلَمْ يَقُوْ مِنْ قَوِي عَلَيْكُمْ).

این سخن، اشاره به سلطه معاویه و یارانش بر اصحاب امام علیه السلام در زمان آن حضرت (به صورت محدود) و بعد از آن حضرت (به صورت نامحدود) است. آنچه امام علیه السلام در این عبارت بیان کرده، مخصوص آن عصر و زمان نیست؛ بلکه یک اصل کلی برای همه اعصار و قرون است که پیشرفت و قدرت باطل به سبب سستی و اختلاف طرفداران حق است؛ وگرنه با پایگاه محکمی که دارند قطعاً بر طرفداران باطل پیروز خواهند شد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، این گروه را به بنی اسرائیل تشبیه می کند که بر اثر دوری از حق در «تیه» (بخشی از صحرای سینا) سرگردان شدند؛ می فرماید: «ولی شما همچون بنی اسرائیل (به سبب ترک یاری حق) در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما بعد از من چند برابر خواهد شد؛ چراکه حق را پشت سر انداختید و از نزدیک ترین افراد (به پیامبر صلی الله علیه و آله) که اشاره به خود آن حضرت است) بریده و به دورترین افراد (بنی امیه) پیوستید!»؛ (لَكِنَّكُمْ

تَهْتُمْ مَتَاهُ ابْنِي إِسْرَائِيلَ. وَلَعَمْرِي، لِيُضَعَفَنَّ لَكُمْ التَّيْبَةُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافًا ۲ بِمَا خَلَفْتُمْ
الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَقَطَعْتُمْ الْأَذْنَى، وَوَصَلْتُمْ الْأَبْعَدَ).

و در پایان این سخن، راه نجات را به روی اصحابش می‌گشاید و این نکته را به آن‌ها گوشزد می‌کند که هیچ زمانی برای بازگشت به سوی حق دیر نیست؛ می‌فرماید: «بدانید! اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید شما را به همان راهی می‌برد که رسول خدا ﷺ از آن راه رفت، و از رنج‌های بی‌راهه رفتن آسوده خواهید شد و بار سنگین مشکلات را از گردن خود برمی‌دارید»؛ (وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ
إِنْ أَتَبَعْتُمْ الدَّاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ الرَّسُولِ، وَكُفَيْتُمْ مَوُؤَنَةَ الْإِعْتِسَافِ ۳،
وَنَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ ۴ عَنِ الْأَعْنَاقِ).

نکته

همانند بنی اسرائیل ...

امام علیؑ در عبارت یاد شده جمعی از مسلمانان را که از راه حق منحرف شدند و سرگردان گشتند، به قوم بنی اسرائیل تشبیه می‌کند که بر اثر لجاجت و تسلیم نشدن در برابر فرمان موسیؑ در خصوص جهاد در برابر غاصبان بیت المقدس، در بیابان «تیه» سرگردان شدند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا روایتی از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند

۱. «تهتم» و «متاه» هر دو از ریشه «تیه» هستند که در اصل به معنای تکبر آمده؛ سپس به معنای گم کردن راه و سرگردان شدن استعمال شده و در جمله مزبور اشاره به همین است؛ یعنی شما همچون بنی اسرائیل سرگردان شدید. (متاه، مصدر میمی است).

۲. «أضفاف» جمع «ضعف» بر وزن «فعل» به معنای دو برابر یا چند برابر است.

۳. «اعتساف» به معنای گمراهی است و از ریشه «عسف» بر وزن «وصف» به همین معنا گرفته شده است.

۴. «فادح» به معنای سنگین و شاق و کمرشکن و در این جا تأکید است بر کلمه نقل که امام علیؑ فرموده است.

که فرمود: «تمام آنچه در اقوام پیشین و یهود و نصارا واقع شد، برای شما نیز رخ خواهد داد».^۱

ولی علاوه بر اشکالی که در اسناد این روایات است، تطبیق آن‌ها بر واقعیت نیز خالی از اشکال نیست و به فرض که چنین روایاتی صحیح باشد، می‌توان آن را حمل بر غالب کرد. اشاره به این‌که بسیاری از حوادث تلخ و ناگواری که برای اقوام پیشین روی داد برای شما مسلمان‌ها نیز رخ می‌دهد و تاریخ همچنان تکرار می‌گردد؛ زیرا وجود اسباب مشابه، مسبب‌های مشابه را می‌طلبد.



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۸۶؛ منهج البراعة (خوئی)، ج ۱۰، ص ۸۳.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي أَوَائِلِ خِلَافَتِهِ

از خطبه‌های آن حضرت است
که در آغاز خلافتش ایراد فرموده است^۱

صفحة ۵۲۳

بخش اول

o h °I »Amh ù; oz°I o h °I ù; MJB HMJBqE »B lw &I ¼A
/Ak Übz°AS -w j ÅAùk I ,AkTU
H¼A çoe &I ¼A « °I A fj U&I AB jElü oAIü oAI
çod °I Å v -°I ¼e Ñé ù ,ñ i k¼o ô e Ñe E ,ñ \ ¼o ô

۱. سند خطبه:

مرحوم «عبدالزهراء حسینی خطیب» در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها مدرکی که برای این خطبه قبل از «سید رضی» به دست آورده این است که می‌گوید: «طبری» مورخ معروف، آن را در حوادث سنه ۳۵ (ج ۳، ص ۴۵۷) آورده است؛ در ضمن توجه داشته باشید که بخشی از این خطبه در خطبه ۲۱ نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۲) علاوه بر آن سیف بن عمر متوفای ۲۰۰ هجری آن را در کتاب الفتنه و وقعة الجمل، ص ۹۵ با اختلاف کمی از روایت سید رضی ذکر کرده است.

كُلُّهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوَجِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا، «فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَحِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ.

صفحة ٥٢٩

بخش دوم

١/٤ , ١/٢ BEB «°ABù,R -°I fke E B ١/٢Bb1/2EAnjBM
/ foiC °Hmè K B-Bi,AÜÜ qUAûh U ûq ; ١/٢ f kd U ÅB°A
/ B°I îBÜL°Ij Å T ¼ ° v ١/٢ »Bi, j M jBLÅ ù&AAÜI
o z°A T E AA , Mmh ù o h °I T E AA , ÄU &I AÄ çE
/ «ÅAâ oÅfû

خطبه در یک نگاه

این خطبه که به دو بخش تقسیم شده، مشتمل بر تذکرات و اندرزهای مختلفی است که ممکن است تصور شود پیوندی در میان بخش‌های خطبه نیست؛ اما این موضوع ممکن است به این دلیل باشد که مرحوم سید رضی این خطبه را از خطبه مشروح‌تری که امام علی علیه السلام در اوایل خلافتش ایراد فرموده، گلچین کرده است.

به هر حال، این خطبه چند محور عمده را تعقیب می‌کند:

در بخش اول، از عظمت قرآن مجید و هدایتگر بودن آن سخن می‌گوید و بر پیروی از تعلیماتش تأکید می‌کند.

در قسمت دیگری از این بخش، بر ادای فرائض و اهمیّت رعایت واجبات و ترک محرمات تأکید فرموده است.

و در انتها، سخن از اهمیّت حقوق مسلمانان و حفظ احترام آنها و ترک اذیت و آزار آنها به میان آورده است.

در بخش دوم، مخاطبان خود را به آمادگی برای مر و قیامت و سبک‌بار بودن در این راه توصیه کرده و در پایان خطبه، بر تقوا در برابر هر شخص و هر چیز، و اطاعت از پروردگار تأکید می‌فرماید.

بخش اول

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ؛ فَخُذُوا نُهْجَ
الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَأَصْدِفُوا عَنِ سَمِّ الشَّرِّ نَقْصِدُوا.
الْفَرَادِضُ الْفَرَادِضُ! أَدْوَهَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ
حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ
عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي
مَعَاقِدِهَا، «فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» إِلَّا بِالْحَقِّ،
وَلَا يَحِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَحِبُّ.

ترجمه

خداوند سبحان، کتابی هدایتگر فرستاد که نیکی‌ها و بدی‌ها را در آن تبیین فرموده است؛ بنابراین (عذر و بهانه‌ای برای هیچ‌کس باقی نمانده است)، راه خیر و نیکی را در پیش گیرید تا هدایت شوید و از شرّ و بدی روی گردانید تا در راه مستقیم قرار گیرید. واجبات! واجبات! در انجام دادن آن‌ها برای خدا کوتاهی نکنید که شما را به سوی بهشت می‌برد. خداوند حرام‌هایی قرار داده که (حکمتش) بر کسی پوشیده نیست، و اموری را حلال کرده که در آن عیبی وجود ندارد. خداوند احترام مسلمان را از تمام آنچه محترم است برتر شمرده و حفظ حقوق مسلمین را با اخلاص و توحید پیوند زده و تضمین کرده است؛ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند، جز در آن‌جا که حق اقتضا می‌کند؛ آزار دادن مسلمان روا نیست، جز به آن‌مقدار که (به حکم خدا) واجب می‌شود.

شرح و تفسیر

مسیر حق را بشناسید

از آن جا که قرآن مجید مهم ترین منبع تعلیمات اسلام و بیان کننده همه نیکی هاست، امام علیه السلام قبل از هر چیز، مردم را به سوی قرآن و عمل به دستورات آن فرامی خواند؛ می فرماید: «خداوند سبحان، کتابی هدایتگر (برای انسان ها) فرستاد که نیکی ها و بدی ها را در آن تبیین فرموده است؛ بنابراین (عذر و بهانه ای برای هیچ کس باقی نمانده است)، راه خیر و نیکی را در پیش گیرید، تا هدایت شوید و از شرّ و بدی روی گردانید تا در طریق مستقیم قرار گیرید»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ؛ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَأَصْدِفُوا^۲ عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا).

این سخن دلالت می کند که اصول تمام نیکی ها و بدی ها، واجبات و محرمات، فضایل و رذایل، و اعتقادات صحیح و انحرافی، در قرآن مجید بیان شده و در واقع تعبیر دیگری از «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» است که در خود قرآن آمده؛ هر چند شرح آن ها به سنّت و تفسیر معصومین علیهم السلام واگذار شده است.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام از میان تمام نیکی ها فرائض و واجبات را برگزیده و بر آن تأکید می کند؛ می فرماید: «واجبات! واجبات! در انجام دادن آن ها برای خدا کوتاهی نکنید که شما را به سوی بهشت می برد»؛ (الْفَرَائِضُ الْفَرَائِضُ! أَدُّوهَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدُّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ).

اشاره به این که خیراتی که قرآن به آن دعوت کرده بر دو گونه است: واجبات و غیر واجبات (مستحبات و فضایل)؛ شما باید قبل از هر چیز نیروی خود را صرف ادای واجبات کنید. هرگاه نیرویی افزون بر آن داشتید به سراغ مستحبات

۱. «نهج» به معنای راه روشن است؛ از ریشه «نهج» بر وزن «خرج» به معنای واضح شدن گرفته شده است.

۲. «اصدفا» از ریشه «صدف» بر وزن «صبر» به معنای اعراض کردن و صرف نظر نمودن است.

و فضایل بروید؛ زیرا آنچه قبل از هر چیز انسان را به سوی بهشت می برد، ادای فرائض و واجبات است.

ناگفته پیداست که فرائض، هم شامل عبادات می شود و هم شامل واجبات دیگری که خداوند بر دوش انسان قرار داده است؛ درباره خود انسان یا دیگران و یا حتی محیط زندگانی اش.

سپس امام علیه السلام به نکته ای اشاره می کند که گویی دلیل بر جمله قبل است؛ می فرماید: «خداوند حرام هایی قرار داده که (حکمتش) بر کسی پوشیده نیست، و اموری را حلال کرده که در آن عیبی وجود ندارد»؛ (إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ^۱).

این تعبیر اشاره لطیفی است به مصالح و مفاسد احکام شرع که خداوند حکیم آن ها را در واجبات و محرماتش رعایت فرموده است؛ به تعبیر دیگر، گرچه باید فرمان خدا را در اجرای واجبات و ترک محرمات اطاعت کرد ولی این اطاعت کورکورانه نیست؛ چراکه همه واجبات، مصالح مهمی در بر دارند و همه محرمات، مفاسدی دارند که به خود آن ها بازمی گردد. قرآن مجید می فرماید: «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»؛ «اشیای پاکیزه را برای آن ها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند».^۲

و از آن جا که در میان فرائض و احکام اسلام کمتر چیزی به اندازه حرمت و حقوق مسلمانان اهمیّت دارد، امام علیه السلام در ادامه سخن، انگشت بر آن می نهد و می فرماید: «خداوند احترام مسلمان را از تمام آنچه محترم است برتر شمرده و حفظ حقوق مسلمین را با اخلاص و توحید پیوند زده و تضمین کرده است»؛

۱. «مدخول» به معنای معیوب از ریشه «دخل» بر وزن «نخل» به معنای فاسد شدن چیزی از درون است. این

واژه معانی دیگری هم دارد؛ از جمله دخول به معنای داخل شدن در محلی است.

۲. اعراف، آیه ۱۵۷.

(وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ أَكْلَهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا^۲).

یک نگاه اجمالی به سراسر کتاب‌های فقه - از عبادات گرفته تا حدود و دیات - شاهد و گواه این معناست که اسلام، بیشترین اهمیت را برای حفظ حرمت و حقوق مسلمانان قائل شده است؛ تا آن‌جا که امام کاظم علیه السلام در مقابل کعبه ایستاد و فرمود: «مَا أَعْظَمَ حَقِّكَ يَا كَعْبَةُ وَاللَّهِ إِنَّ حَقَّ الْمُؤْمِنِ لَأَعْظَمُ مِنْ حَقِّكَ؛ چه بزرگ است حق تو ای کعبه و به خدا سوگند! حق مؤمن از حق تو هم عظیم‌تر است»^۳.

تعبیر امام علیه السلام به «شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ» ممکن است اشاره به این باشد که انسان موحد و مخلص، کسی است که حقوق مسلمین را رعایت کند. این تفسیر را بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه و بزرگان دیگر پذیرفته‌اند. این احتمال نیز داده شده که هر مسلمانی به دلیل اخلاص و توحیدی که دارد باید حقوقش محترم شمرده شود (در تفسیر اول، اخلاص و توحید صفت محافظین است و در تفسیر دوم، صفت حفظ‌شدگان). تفسیر سومی نیز وجود دارد: منظور این است که احترام حقوق مسلمین، همسنگ و هم‌تراز اخلاص و توحید است. سپس در یک نتیجه‌گیری می‌فرماید: «مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند؛ جز در آن‌جا که حق اقتضا می‌کند؛ آزار دادن مسلمان روا نیست جز به آن مقدار که (به حکم خدا) واجب می‌شود»؛ («فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَحِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ).

۱. «حرم» (به فتح راء) جمع «حرمت» به معنای احترام است و حرم (به ضم راء) جمع «حرام» به معنای ممنوع است و «احرام» جمع «حرم» بر وزن «قلم» به معنای ناحیه ممنوعه است.

۲. «معاقد» جمع «معقد» بر وزن «مجلس» به معنای محل بستن چیزی است؛ همچون کمر که کمر بند به آن می‌بندند و در جمله یاد شده اشاره به پیوند حقوق مسلمانان با اخلاص و توحید است.

۳. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۷، ذیل ح ۲۰.

این نتیجه گیری امام علیه السلام نشان می دهد که تفسیر اول از تفسیرهای سه گانه ای که برای جمله قبلی امام علیه السلام گفته شد مناسب تر است؛ زیرا هنگامی که حفظ حقوق مسلمین را نشانه اخلاص و توحید حفظ کنندگان بدانیم، نتیجه اش چنین می شود: مسلمان کسی است که همه مسلمین از دست و زبان او در امان باشند. قابل توجه این که در تعبیر مذکور یک بار «الا بالحق» می گوید و بار دیگر «الا بما يجب»؛ این تفاوت در تعبیر ممکن است از این نظر باشد: اولی اشاره به این است که تا مجوزی برای آزار مسلمان (مانند مجازات ها و حدود و تعزیرات اسلامی) وجود نداشته باشد آزار دادن او جایز نیست و دومی اشاره به این می کند که در فرض جواز، باید از نظر کیفیت و کمیت، به آن مقدار که خداوند اجازه داده اکتفا شود.

از بعضی احادیث استفاده می شود که قنبر با تمام احترامی که داشت، هنگامی که بر اثر سهل انگاری به هنگام اجرای حدّ، سه تازیانه اضافه زد، امام علیه السلام فرمود: باید قنبر به مقدار این سه تازیانه قصاص شود! «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَ قَنْبِرًا أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًّا فَغَلِطَ قَنْبِرٌ فَزَادَهُ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ فَأَقَادَهُ عَلِيُّ علیه السلام مِنْ قَنْبِرٍ بِثَلَاثَةِ أَسْوَاطٍ»^۱.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب عدم جواز تجاوز الحد، ص ۳۱۲، ح ۳.

بخش دوم

بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ،
وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ حَافِكُمْ، تَحَقُّقُوا تَلَحُّقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِكُمْ
آخِرُكُمْ

أَنْقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ
وَالْبَهَائِمِ. أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعُصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا
رَأَيْتُمْ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.

ترجمه

به آن امر همگانی - که ویژه یکایک شماست - یعنی مر ، مبادرت ورزید
(و برای آن آماده شوید)؛ چراکه (گروهی از) مردم، پیش از شما رفتند و قیامت از
پشت سر، شما را بانگ می زند (و به پیش می راند)، سبک بار شوید تا به قافله
برسید؛ چراکه پیشینیان را در انتظار رسیدن بازماندگان نگه داشته اند، (تا همه در
یک زمان محشور شوند).

تقوای الهی پیشه کنید؛ هم در مورد بندگان خدا، هم شهرها و آبادی ها؛ چراکه
شما (در برابر همه این ها) حتی در برابر سرزمین ها و چهارپایان مسئولید. خدا را
اطاعت کنید و از عصیان او بپرهیزید. هنگامی که کار نیکی را مشاهده کردید، آن
را در اختیار بگیرید و هنگامی که شر و بدی را یافتید، از آن روی گردان شوید!

شرح و تفسیر

در برابر همه چیز مسئول هستید

در ادامه نصایحی که امام علیه السلام در بخش اول این خطبه فرمود، در این بخش،

توجه مخاطبان خود را به مسئله پایان عمر که برای همه رخ خواهد داد و سپس به مسئله تقوا که بهترین زاد و توشه سفر آخرت است جلب می‌کند؛ می‌فرماید: «به آن امر همگانی - که ویژه یکایک شماست - یعنی مر ، مبادرت ورزید (و برای آن آماده شوید)؛ چراکه (گروهی از) مردم، پیش از شما رفتند و قیامت از پشت سر، شما را بانگ می‌زند (و به پیش می‌راند)»؛ (بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةِ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ^۱ مِنْ خَلْفِكُمْ).

منظور از امر عمومی و خصوصی، همان مر است؛ زیرا اگر به کل جامعه انسانی نگاه کنیم مر در سرنوشت همه آنها رقم زده شده است، بنابراین جنبه عمومی دارد و اگر تنها به خودمان بنگریم باز مر را در پایان عمر حاضر می‌بینیم، بنابراین جنبه خصوصی دارد، و با توجه به تفسیری که امام علیه السلام فرموده (جمله «و هو الموت»^۲) تردیدی در این تفسیر باقی نمی‌ماند و شگفت‌آور است که بعضی از مفسران نهج البلاغه جمله «بادروا العامة» را به معنای اصلاح امور جامعه تفسیر کرده‌اند.

جمله‌های بعد نیز نشان می‌دهد که آنچه در این عبارت آمده مربوط به مر و پایان زندگی است؛ نه اصلاح جامعه انسانی، که آن مقوله دیگری است. آری، دو دلیل بر حقانیت مر - که یک قانون عمومی است - وجود دارد: نخست این که با چشم خود گروهی را می‌بینیم که پیش از ما بار این سفر را می‌بندند و در جلوی این قافله به حرکت درمی‌آیند. جسد بی‌جان آنها را بر دوش می‌گیریم و به قبرستان می‌بریم و به خاک می‌سپاریم و باز می‌گردیم. آیا میان ما و آنها تفاوتی است که آنها بروند و ما بمانیم؟!!

۱. «تحدوكم» از ریشه «حَدَو» و «حُدِي» بر وزن «حذف» و «جدا» به معنای راندن شتر با آواز مخصوصی است که

ساربان‌ها می‌خوانند، سپس بر معنای وسیع‌تری (راندن و سوق دادن) اطلاق شده است.

۲. توجه داشته باشید که ضمیر «هو» مذکر است و به «امر» بر می‌گردد و بنابراین «خاصة» باید مجرور باشد؛ نه مفتوح، آن چنان که در متن مذکور آمده است.

دیگر این که نشانه‌های حرکت به سوی پایان زندگی در وجود همه ما یکی بعد از دیگری آشکار می‌شود: آثار پیری، موهای سفید و ناتوانی اعضا، تمام این‌ها نشانه آن است که قیامت از پشت سر می‌راند.

با این دو دلیل روشن، آیا هیچ عاقلی احتمال می‌دهد که از این قانون استثنا شود؟! سپس امام علیه السلام به نتیجه‌گیری مهمی می‌پردازد و می‌فرماید: «سبک‌بار شوید تا به قافله برسید؛ چراکه پیشینیان را در انتظار رسیدن بازماندگان نگه داشته‌اند، (تا همه در یک زمان محسور شوند)»؛ «تَخَفُّوْا تَلْحَقُوْا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ».

آری، سفر آخرت، سفری است بسیار پر فرازونشیب و دارای گردنه‌های صعب‌العبور؛ تنها سبک‌باران می‌توانند از این راه بگذرند؛ همان کسانی که در زندگی دنیا به حداقل قناعت کردند و از ثروت‌اندوزی و زندگی پر زرق و برق و سرشار از تجملات چشم پوشیدند؛ همچون مسافری که حداقل آب و غذای لازم را برای سفر با خود می‌برد و از فراز و نشیب‌ها به آسانی می‌گذرد؛ نه همچون کسانی که بر اثر خیالات خام، بارهای سنگینی بر دوش گرفته‌اند، که در همان گردنه اول و دوم می‌مانند و از قافله جدا می‌شوند و تلف می‌گردند.

مرحوم سید رضی چند جمله اخیر را با مختصر تفاوتی در خطبه ۲۱ نقل کرده و در توضیح آن تصریح کرده که جمله «تَخَفُّوْا تَلْحَقُوْا؛ سبک‌بار شوید تا به قافله برسید» کلامی است که از آن کوتاه‌تر و پربارتر یافت نمی‌شود، کلامی که روح تشنگان طالب حکمت را سیراب می‌کند (و مهم‌ترین درس زندگی را به انسان می‌دهد). ما نیز در آن جا شرح مبسوطی درباره اهمیت این جمله و محتوای آن آورده‌ایم.^۱

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۶.

از آن جا که سفر آخرت به گفته قرآن مجید زاد و توشه‌ای می‌طلبد و آن زاد و توشه تقواست: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۱، امام علیه السلام در ادامه این سخن همه مردم را به تقوا دعوت می‌کند و می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید؛ هم در مورد بندگان خدا، و هم شهرها و آبادی‌ها؛ چراکه شما (در برابر همه این‌ها) حتی در برابر سرزمین‌ها و چهارپایان مسئولید»؛ (اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ^۲ وَالْبِهَائِمِ^۳).

مفهوم تقوا در برابر بندگان خداوند روشن است و آن، ترک آزار آن‌ها و حفظ حقوق و احترام به شخصیت آنان می‌باشد، و اما تقوا درباره بلاد، آن است که در آبادی آن‌ها بکوشند و از تخریب و ویرانی بپرهیزند و اجازه دهند همه مردم از محیط سالم بهره‌گیرند، و اما مسئولیت در برابر بهائم و چهارپایان این است که آن‌ها را بی‌جهت آزار ندهند و فوق طاقتشان بر آن‌ها بار نکنند و به نیازهای آن‌ها از نظر غذا و آب و حتی پوشش لازم و نیز دارو و درمان به‌هنگامی که گرفتار جراحی می‌شوند، رسیدگی کنند.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه^۴، مسئولیت در برابر شهرها و بقاع را این‌گونه تفسیر کرده‌اند که در بلاد کفر که قادر به انجام دادن وظایف دینی خود نیستند مسکن نگزینند و خانه‌های پر زرق و برق و قصرهای مجلل برای خودنمایی و برتری‌جویی در برابر دیگران، بنا نکنند.

ولی صحیح‌تر در تفسیر این عبارات همان است که بیان کردیم، شاهد آن نیز روایاتی است که در قسمت نکته‌ها خواهد آمد.

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. «بقاع» جمع «بقعة» به معنای قسمتی از زمین است که از اطراف آن متمایز باشد و در جمله مزبور به معنای هرگونه آبادی است.

۳. «بهائم» جمع «بهیمة» به معنای حیوانات چهارپاست و درندگان و پرندگان را شامل نمی‌شود.

۴. حدائق الحقائق، ج ۲، ص ۵۱؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۹۰.

از آن جا که شاید مفهوم تقوا برای بعضی پیچیده به نظر برسد، امام علیه السلام در پایان خطبه جمله‌هایی می‌گوید که حقیقت تقوا در آن به وضوح دیده می‌شود؛ می‌فرماید: «خدا را اطاعت کنید و از عصیان او بپرهیزید. هنگامی که امر نیکی را مشاهده کردید، آن را در اختیار بگیرید و هنگامی که شر و بدی را یافتید، از آن روی گردان شوید!»؛ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ).

جالب این‌که آغاز و پایان این خطبه در مورد خیر و شرّ، هماهنگ است؛ چراکه در آغاز خطبه نیز طریق یافتن خیر و شرّ را که همان رجوع به قرآن مجید است، بیان فرمود.

نکته

حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام

از آن جا که صنایع کنونی با تمام فواید و برکاتی که برای نوع بشر دارند، محیط زیست را به شدت آلوده و تخریب می‌کنند و به دنبال تخریب محیط زیست، انواع جانداران در خطر نابودی قرار می‌گیرند و اگر از سلاح‌های وحشتناک کنونی به خصوص سلاح‌های کشتار جمعی استفاده گردد این تخریب، وسیع‌تر و وحشتناک‌تر است، دنیای کنونی به این فکر افتاده که برای حفظ محیط زیست و نسل حیوانات به پا خیزد و پیش از آن‌که فاجعه‌ای در کرهٔ خاکی ما رخ دهد، چاره‌ای بیندیشد.

گرچه مطامع جهان‌خواران و پول‌پرستی سرمایه‌دارانی که جز به افزایش ثروت خود نمی‌اندیشند، این مسئله را با مشکلات فراوانی مواجه کرده و کارایی گروه‌های حافظ محیط زیست و حامی انواع حیوانات را به حدّ اقل رسانده و معلوم نیست نسل‌های آینده به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد؛ ولی

پیشوایان اسلام از هزار سال پیش و بیشتر، بر این موضوع تأکید کرده‌اند که یک نمونه آن سخنان صریح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه یاد شده است که باصراحت می‌فرماید: «در برابر سرزمین‌ها و حیوانات مسئولید».

روایات زیادی نیز از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام در این زمینه صادر شده که این مسئله مهم را در عالی‌ترین شکل و صورت بیان کرده است؛ از جمله: در ماجرای از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: آن حضرت شتری را دید که آن را خوابانده‌اند و پای آن را بسته‌اند؛ ولی جهازش بر او بود (در حالی که در این‌گونه موارد جهاز را از پشت شتر برمی‌دارند تا استراحت کند) پیامبر فرمود: «أَيْنَ صَاحِبِهَا؟ مَرُوهُ فَلْيَسْتَعِدَّ غَدًا لِلْخُصُومَةِ؛ صاحبش کجاست؟ به او بگوئید: خود را فردای قیامت برای دادخواهی آماده سازد!»^۱

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لَا تَتَوَرَّكُوا عَلَى الدَّوَابِّ وَلَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَهَا مَجَالِسَ؛ به صورت یک طرفی بر چهارپایان ننشینید (زیرا سنگینی پاها بر یک طرف بدن حیوان وارد می‌شود)^۲ و پشت آن‌ها را به صورت مجلس انتخاب نکنید (اشاره به این‌که اگر در راه به دوستانتان رسیدید و می‌خواستید با آن‌ها گفت‌وگو کنید از مرکب پیاده شوید؛ هنگامی که گفت‌وگوی شما تمام شد سوار شوید!)»^۳.

باز در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لِلدَّائِبَةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةٌ حُقُوقٍ: لَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهَا مَجَالِسَ يَتَحَدَّثُ عَلَيْهَا وَيَبْدَأُ بَعْلَفِهَا إِذَا نَزَلَ وَلَا يَسْمُهَا وَلَا يَضْرِبُهَا فِي وَجْهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ؛

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، باب کراهة کون الإبل محملة معقولة، ص ۳۹۴، ح ۱.

۲. در بعضی از منابع لغت «تَوَرَّك عَلَى الدَّائِبَةِ» به این صورت تفسیر شده که یک پای خود را بالا بیاورد و بر زین بگذارد.

۳. کافی، ج ۶، باب نوادر فی الدواب، ص ۵۳۹، ح ۸.

چهارپا بر صاحبش شش حق دارد: بیش از طاقتش بر آن بار نکند، و پشت آن را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد، و هنگامی که در منزلگاه پیاده می‌شود، نخست آذوقه او را آماده کند (سپس به خود بپردازد) و بدن او را داغ نکند و به صورتش شلاق نزند؛ چراکه تسبیح خدا می‌گوید و هر زمان از کنار آب می‌گذرد آب را بر او عرضه کند (زیرا او نمی‌تواند تشنگی خود را اظهار کند!)^۱ این احادیث و احادیث فراوان دیگری که در این زمینه رسیده به خوبی نشان می‌دهد که اسلام، دقیق‌ترین دستورات را در زمینه حمایت از حیوانات و رعایت حقوق آن‌ها داده است؛ و تا آن‌جا که اطلاع داریم چنین دستوراتی در هیچ مکتبی دیده نمی‌شود.

و درباره حفظ محیط زیست نیز دستورات فراوانی دیده می‌شود؛ از جمله دستور داده شده است: «کنار نهرها را آلوده نسازید؛ و همچنین زیر درختان میوه‌دار و مقابل درهای خانه‌ها و محل نزول کاروان‌ها و اطراف مساجد را»^۲ در دستورات جنگی اسلام نیز آمده است: «درختان سرزمین دشمن را قطع نکنید؛ نسوزانید و با جریان سیل آسای آب، آن‌ها را از میان نبرید. آب آشامیدنی دشمن را آلوده نسازید»^۳.



۱. کافی، ج ۶، باب نوادر فی الدواب، ص ۵۳۷، ح ۱.

۲. به کتاب وسائل الشیعه، ج ۱، باب کراهة الجلوس لقضاء الحاجة علی شطوط الانهار، ص ۲۲۸ مراجعه کنید.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب آداب امراء السرايا و اصحابهم و باب حکم المحاربة بالقاء السم والنار،

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَعْدَ مَا بُوِيعَ بِالْخِلَافَةِ
وَقَدْ قَالَ لَهُ قَوْمٌ مِنَ الصَّحَابَةِ: لَوْ عَاقَبْتَ قَوْمًا
مِمَّنْ أَجْلَبَ عَلَى عُثْمَانَ؟ فَقَالَ عليه السلام:

از سخنان امام عليه السلام است

پس از بیعت با آن حضرت گروهی از یارانش پیشنهاد کردند: بهتر بود کسانی را که بر عثمان شوریدند کیفر می‌کردید. امام عليه السلام در پاسخ آن‌ها این خطبه را ایراد فرمود^۱

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که ذکر شد، جمعی پس از بیعت با امام عليه السلام برای خلافت، از آن

۱. سند خطبه:

تنها موردی که غیر از نهج البلاغه برای این خطبه ذکر کرده‌اند تاریخ طبری است که در حوادث سال ۳۵ قمری آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۸) علاوه بر آن سیف بن عمر در الفتنة و وقعة الجمل، ص ۹۷ این خطبه را ذکر کرده است و همچنین ابن مسکویه رازی که هم عصر سید رضی است این خطبه را در تجارب الامام، ج ۱، ص ۴۶۰ متفاوت با روایت سید رضی نقل کرده که خود نشان دهنده آن است که به منبعی غیر از آنچه نزد سید رضی بوده دست یافته است.

حضرت خواستند کسانی را که بر ضد عثمان شوریده بودند و او را کشتند مجازات کند؛ ولی حضرت با توضیحات روشنی آنها را قانع ساخت که اکنون زمان این کار نیست؛ زیرا آنها کاملاً منسجم اند و گروه زیادی با آنها هم صدا شده اند و هرکس برخلاف آنان اقدام کند، در برابر او می ایستند و از هیچ کاری ابا ندارند.

٤ Ü°I ÜM°ò f i ° ,¼ -ÄÜB/Ñ | ES v ° »Ä ÜB ÄB
 k ç B ! «» B» «, Tj { ke aÄ¼ LÄ -°I
 » ½ v ° i , MÄE S üTPI , »ÄÄ Ä¼RnBY
 o ½ IÄn ¼Ä » k oU { aÄ nkÜPHÄ ½¼ oÑ ;A B½
 ÄÄ o ½ IÄn j ¼B «°Ä/ jB ½Ü Ü°I °¼Ä , a B½E
 çò ù ,¼ oU B½ oU çòù ,¼ oUB½ oU çòù :n ½E aÄ oe
 ,BÄ çA½J «ÜPÜ Ü ,tB «°Ä T AoL B, IÄ Än oU
 , o½E M T AB½Aoè »I , «ÄÄ k üB d -v ½jy Ü°Imi U
 / 9 H« Vn U , «¼Ä ÜvU , çì é Äé U aÄi A aÄüU
 / °I Ä°Äi Bì ÇM] E °ÄÄ / v -TwIB½¼ I v ½Ew

ترجمه

برادران من! من از آنچه شما می دانید بی اطلاع نیستم؛ ولی چگونه می توانم
 (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار (مجازات قاتلان عثمان) را به دست آورم؟
 حال آنکه آن‌ها همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی و بر ما مسلط‌اند و ما بر
 آن‌ها سلطه‌ای نداریم و این‌ها جمعیتی هستند که بردگان شما نیز با جوش
 و خروش به آنان پیوسته‌اند و اعراب بادیه‌نشین نیز به آن‌ها ملحق شده‌اند (اضافه
 بر این، آن‌ها یک دشمن خارجی نیستند؛ بلکه) در میان شما قرار دارند و هرگونه
 بلایی را که بخواهند می‌توانند بر سر شما بیاورند. آیا با این حال شما قدرتی بر
 اجرای خواسته‌های خود دارید؟! این کار (قیام شورشیان در برابر عثمان) کار

دوران جاهلیت بود و این گروه پشتیبان‌هایی دارند و اگر حرکتی (برای مجازات قاتلان) صورت گیرد، مردم به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروهی همان را می‌خواهند که شما می‌خواهید و گروهی رأیشان برخلاف رأی شماست و گروه سومی نه با شما هستند نه با آن‌ها (و به این ترتیب شکاف عمیقی در جامعه اسلامی به وجود می‌آید) بنابراین صبر کنید تا مردم آرام گیرند و دل‌ها از تب و تاب بیفتد و حقوق به‌آسانی گرفته شود، مرا آسوده بگذارید و به من فشار نیاورید و ببینید چه دستوری از سوی من برای شما می‌آید. کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و شوکت ما را فرو ریزد و سستی و ذلت به بار آورد. من (دربرابر این گروه) تا آن‌جا که ممکن است خویشان داری می‌کنم اما اگر راه دیگری نیابم، آخرین درمان، داغ کردن و سوزاندن (محل زخم) است!

شرح و تفسیر

علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان

این خطبه، چنان‌که در آغاز آن گفته شد، پاسخی است برای ایرادی که گروهی از صحابه و یاران آن حضرت مطرح می‌ساختند و آن این‌که چرا امام علیه السلام درباره مجازات قاتلان عثمان، اقدام نمی‌کند؟ امام علیه السلام ضمن یک تحلیل بسیار دقیق و حساب‌شده، مطلب را موشکافی کرده و به آن‌ها پاسخ می‌گوید. نخست می‌فرماید: «برادران من! من از آنچه شما می‌دانید بی‌اطلاع نیستم؛ ولی چگونه می‌توانم (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار را به دست آورم؟»؛ «يَا اِخْوَتَاهُ! اِنِّي لَسْتُ اَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ، وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ».

بسیار می‌شود که ایرادکنندگان بر پیشوایان دین، تصورشان این است که به نکته تازه‌ای دست یافته‌اند که اگر رعایت بشود به مصلحت جامعه اسلامی است. آن‌ها در واقع مو را می‌بینند ولی از پیچش آن غافل‌اند! به ابرو نگاه می‌کنند ولی از اشارت‌های آن بی‌خبرند و از مسائل پیچیده و پشت پرده آگاهی ندارند!

لذا امام علیه السلام به دنبال این سخن، شرایط اجتماعی آن روز را برای آنها تشریح می‌کند تا روشن شود که پیشنهادشان در آن شرایط، عملی نیست. می‌فرماید: «حال آن‌که آنان (کسانی که بر عثمان شوریدند) همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی و (در حال حاضر) بر ما مسلط‌اند و ما بر آنها سلطه‌ای نداریم؛»
 (وَالْقَوْمُ الْمُجَلِبُونَ^۱ عَلَىٰ حَدِّ شَوْكَتِهِمْ، يَمْلِكُونَنَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ!).

چگونه می‌توان در آغاز امر خلافت در برابر یک گروه متشکل و منسجم و خشمگین ایستاد؟! جز این‌که خون‌های زیادی ریخته شود، نتیجه‌ای به بار نخواهد آمد! شاهد این گفتار امام علیه السلام روایتی است که بعضی از شارحان نهج البلاغه نقل کرده‌اند که امام علیه السلام (در آغاز کار خود) مردم را جمع کرد و اندرز داد؛ سپس فرمود: «لَتَقْتُلَنَّهُ عَثْمَانَ» قاتلان عثمان به پا خیزند. در این هنگام همه حاضران جز افراد کمی به پا خاستند.^۲

سپس امام علیه السلام به نکته دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «این‌ها جمعیتی هستند که بردگان شما نیز با جوش و خروش به آنان پیوسته‌اند و اعراب بادیه‌نشین نیز به آنها ملحق شده‌اند (اضافه بر این، آنها یک دشمن خارجی نیستند؛ بلکه) در میان شما قرار دارند و هرگونه بلایی را که بخواهند می‌توانند بر سر شما بیاورند»؛ (وَهَا هُمْ هُوَ لَآءِ قَدْ تَارَتْ مَعَهُمْ عَبْدَانُكُمْ، وَالتُّفَّتْ إِلَيْهِمْ أَعْرَابُكُمْ، وَهُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ^۳ مَا شَاءُوا).

۱. «مجلبون» از ریشه «جلب» بر وزن «جنگ» در اصل به معنای سوق دادن و به پیش راندن است و به افرادی که به آسانی تغییر موضع می‌دهند «جلب» بر وزن «غضب» می‌گویند. «جلب» و «اجلاب» به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن آمده است و «مجلبون» در این جا اشاره به شورشیانی است که مردم را برای مخالفت با عثمان جمع کرده بودند.

۲. شرح نهج البلاغه علامه خویی، ج ۱۰، ص ۱۰۲. این حدیث را مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۰۳ نقل کرده است.

۳. «یسومونکم» از ریشه «سوم» (بر وزن قوم) به معنای جست‌وجو کردن و دنبال چیزی رفتن و نیز به معنای تحمیل کردن کاری بر دیگران آمده است.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که شورش بر ضد عثمان بسیار ریشه دار بود و به خصوص گروه های محروم اجتماع با تمام قدرت در آن شرکت داشتند.

امام علیه السلام پس از ذکر این سخن می افزاید: «آیا با این حال شما قدرتی بر اجرای خواسته های خود دارید؟»؛ (وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعاً لِقُدْرَةِ عَلِيٍّ شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ!).
اشاره به این که در شرایط فعلی نه شما می توانید دست به چنین برنامه ای بزنید و نه من.

سپس برای تأکید بر این مطلب، تحلیل دیگری ارائه کرده، می فرماید: «این کار (قیام شورشیان در برابر عثمان) کار دوران جاهلیت بود و این گروه، پشتیبان هایی دارند»؛ (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ جَاهِلِيَّةٍ، وَإِنَّ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَادَّةً).

اشاره به این که اگر بنا بود عثمان به دلیل تصرف های نادرست در بیت المال و سپردن مقامات حساس کشور اسلامی به ناهالان از اقوام و خویشان خود، محاکمه شود باید از طریق صحیح شرعی و نزد قضات عادل این کار انجام می شد؛ ولی نتیجه شورش های حساب نشده، هرچه باشد، شبیه حرکت های دوران جاهلیت است و با جمله «ان لهؤلاء القوم مادة» همان حقیقتی را که در عبارات گذشته ذکر شد، بیان می فرماید که این گروه، تنها نیستند؛ بردگان، اعراب بیابانی و جمعی از سیاست بازان حرفه ای که در انتظار رسیدن به مقاماتی هستند آن ها را تقویت می کنند؛ بنابراین درگیر شدن با آن ها مصلحت نیست.

در ادامه این سخن به این نکته اشاره می فرماید که درگیر شدن با قاتلان عثمان، سبب تفرقه در کل جامعه می شود؛ می فرماید: «و اگر حرکتی (برای مجازات قاتلان) صورت گیرد، مردم به چند گروه تقسیم می شوند: گروهی همان را می خواهند که شما می خواهید و گروهی رایشان برخلاف رأی شماست و گروه سومی نه با شما هستند نه با آن ها (و به این ترتیب شکاف عمیقی در

جامعه اسلامی به وجود می آید)؛ «إِنَّ النَّاسَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ - إِذَا حُرِّكَ - عَلَى أُمُورٍ: فِرْقَةٌ تَرَى مَا تَرُونَ، وَفِرْقَةٌ تَرَى مَا لَا تَرُونَ، وَفِرْقَةٌ لَا تَرَى هَذَا وَلَا ذَاكَ».

«بنابراین صبر کنید تا مردم آرام گیرند و دلها از تب و تاب بیفتد و حقوق به آسانی گرفته شود»؛ (فَاصْبِرُوا حَتَّى يَهْدِيَ النَّاسُ، وَتَفْعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا، وَتُؤَخَذَ الْحَقُوقُ مُسْمَحَةً^۲).

سپس در تأکید دیگری می افزاید: «مرا آسوده بگذارید و به من فشار نیاورید و ببینید چه دستوری از سوی من برای شما می آید. کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و شوکت ما را فرو ریزد و سستی و ذلت به بار آورد»؛ (فَاهْدُوا عَنِّي، وَأَنْظُرُوا مَاذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي، وَلَا تَفْعَلُوا فِعْلَةً تَضْعِيعُ^۳ قُوَّةً، وَتُسْقِطُ مِثَّةً^۴، وَتُورِثُ وَهْنًا وَذِلَّةً).

اشاره به این که در مسائل اجتماعی، شتاب بی جا نتیجه منفی دارد. نباید پیش از فراهم شدن شرایط و زمینه‌ها، اقدام به امری کرد؛ چراکه ناکامی در آن سبب سستی و ذلت و شکست است؛ و همان گونه که در خطبه پنجم گذشت: «وَمُجْتَنِي الشَّمْرَةَ لِعَبْرِ وَقْتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّرَاعِ بِعَبْرِ أَرْضِهِ؛ کسی که میوه اش را پیش از رسیدن بچیند، همچون کسی است که بذر را در زمین نامناسبی بپاشد (که سرمایه و نیروی خود را تلف کرده و نتیجه ای عاید وی نمی شود).^۵

و در آخر خطبه با دو جمله پرمعنا سخن را به پایان می برد؛ می فرماید: «من (در برابر این گروه) تا آن جا که ممکن است خویشتن داری می کنم اما اگر راه

۱. «یهدأ» از ریشه «هدوء» به معنای آرام گرفتن است.

۲. «مسمحة» از ریشه «سماح» و «سماحة» به معنای سهولت و آسانی و گاه به معنای سخاوت و بخشش و یا موافقت کردن است و در این جا در معنای اول به کار رفته است.

۳. «تضعع» از ریشه «ضضععة» به معنای کوبیدن و ویران کردن و ناتوان ساختن است.

۴. «مئة» به معنای قوت است.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۹.

دیگری نیابم، آخرین درمان، داغ کردن و سوزاندن (محل زخم) است!؛
(وَسَأْمِسُكَ الْأَمْرَ مَا أَشْتَمَسَكَ. وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ^۱).

این سخن می تواند اشاره به فشارهایی باشد که از سوی طالبان خون عثمان به امام علیه السلام وارد می شد؛ می فرماید: تا آن جا که ممکن است مقاومت می کنم و دست به شمشیر نمی برم؛ ولی اگر راه های مسالمت آمیز را به روی خود بسته بینم، ناچار به زور متوسل می شوم و به هیاهوی شورشیان پایان می دهم.

احتمال دیگر این است که این جمله اشاره به کسانی باشد که خون عثمان را دست آویزی برای مخالفت با امام علیه السلام قرار داده بودند (مانند طلحه و زبیر) امام علیه السلام می فرماید: من تا آن جا که می شود راه مسالمت را با آنان می پیوم و اگر نشد به ناچار وارد نبرد می شوم.

البته این احتمال با بقیه خطبه چندان سازگار نیست؛ چون از امثال طلحه و زبیر و گروه آنان سخنی در بین نبود؛ مگر این که سید رضی رحمته الله علیه به هنگام گلچین کردن خطبه جمله هایی از کلام امام علیه السلام را حذف کرده باشد که آن هم در این جا بعید به نظر می رسد.

جمله «آخر الدواء الكي» ضرب المثل معروفی است که نخست در مورد زخم های هولناک آمده که در گذشته، همه راه های درمان را می آزمودند و اگر راهی برای درمان پیدا نمی شد، محل زخم را با آهن داغ می سوزاندند که درمانی بسیار دردناک بود؛ سپس این جمله به صورت کنایه، در موارد دیگری که از جهاتی با آن شباهت دارند به کار می رود؛ بنابراین در مواردی که تمام درهای معمولی و مسالمت آمیز بسته شود، این جمله را به کار می برند.^۲

۱. «کي» بر وزن «حي» به معنای داغ کردن و سوزاندن بدن انسان یا حیوانی به وسیله آهن داغ و مانند آن است.

۲. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار می فرماید: «در بیشتر نسخه ها «آخر الداء الكي» نقل شده؛ به این معنا

نکته‌ها

۱. مشکلات موجود در راه اجرای عدالت

آنچه امام علیه السلام در این خطبه بیان فرموده، یک مطلب جدی است، و آن‌گونه که بعضی پنداشته‌اند جنبه اسکاتی ندارد. به‌طور قطع در آن زمان، شورشیان بر ضد عثمان، نیرومند بودند و به همین سبب، حتی بعضی از صحابه که موافق عثمان بودند، هنگام قتل عثمان جرأت مقابله با آن‌ها را نداشتند.

و از آن مهم‌تر این‌که معاویه، هنگامی که به قدرت رسید و سال‌ها از این ماجرا گذشته بود و اساساً تمام قدرت خود را به بهانه خونخواهی عثمان به چنگ آورده بود، جرأت نکرد قاتلان عثمان را محاکمه و گروهی را که در قتل او شرکت داشتند شناسایی کند؛ بلکه وقتی (بعد از شهادت علی علیه السلام و تسلط بر اوضاع) وارد مدینه شد به خانه عثمان رفت. دختر عثمان که عایشه نام داشت فریاد کشید و گریه کرد و صدا زد: پدرجان! کجایی؟ (منظورش انتقام خون عثمان از قاتلان بود) معاویه گفت: دختر برادرم! مردم تسلیم ما شدند و ما هم به آن‌ها امان دادیم. ما در برابر آن‌ها نوعی بردباری - که زیر آن خشم نهفته است - نشان دادیم. آنان هم تسلیمی - که زیر آن کینه نهفته است - نشان دادند و هر یک شمشیر خود را همراه دارند؛ اگر ما پیمان آن‌ها را بشکنیم، آن‌ها نیز پیمان ما را خواهند شکست و نمی‌دانیم پایانش به نفع ماست یا به زیان ما! (بهتر این است که سکوت کنیم تا خلافت ما متزلزل نشود) تو دختر عموی خلیفه باشی بهتر از این است که یک زن عادی باشی!^۱ (اشاره به این‌که وقتی خلافت من بر باد رود، تو هم یک فرد عادی بیشتر نخواهی بود).

→ که پایان دردهای سخت، داغ کردن و سوزاندن است) ولی این معنا بسیار بعید به نظر می‌رسد. (بحارالانوار،

ج ۳۱، ص ۵۰۴)

۱. العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۱۳.

۲. ایراد عمده کار شورشیان

بی شک، شورشی که بر ضد عثمان به پا شد، بسیار ریشه دار بود؛ زیرا طرفداران عثمان و بستگان و یاران او - که در میان مردم مدینه کم نبودند - نتوانستند در برابر آن بایستند و گروه مهاجران و انصار، غالباً تماشاچی این صحنه بودند. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا کمتر کسی بود که از حکومت عثمان، دل خوشی داشته باشد؛ جز همان گروه خویشاوندان و اطرافیان او که بر مقامات و بیت المال چنگ انداخته بودند و به یغما می بردند.

هر محقق بی طرفی کارهای دوران خلافت عثمان را غیر قابل توجیه می داند؛ به همین دلیل، شایسته بود قبل از آنی که شورشی از قشرهای پایین برخیزد، بزرگان صحابه از مهاجرین و انصار، او را محاکمه می کردند تا کار به دست توده مردم نیفتد.

بنابراین، ایراد عمده کار شورشیان این است که خارج از محور قوانین قضایی اسلام، به طور خودسرانه عمل کردند و همان گونه که گفتیم می بایست محاکمه به دست بزرگان صحابه انجام می شد و اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه یاد شده می فرماید: «اگر اوضاع آرام شود، من متخلفان را کیفر خواهم داد» به دلیل همین موضوع است؛ همان گونه که آن حضرت در مدت محاصره عثمان، برای خاموش کردن این آتش، تلاش و کوشش فراوانی کرد و فرزندان حسن و حسین علیه السلام را برای این کار فرستاد.

بنابراین، جوابی که حضرت در این خطبه بیان فرموده، حساب شده و هماهنگ با قوانین قضایی اسلام است.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ لِمَا عَلِيٌّ السَّلَامُ

عِنْدَ مَسِيرِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ إِلَى الْبَصْرَةِ

از خطبه‌های امام علی (ع) است

که آن را به‌هنگام حرکت «اصحاب جمل» (شکر طلحه و زبیر) به‌سوی «بصره» ایراد فرموده است^۱

بخش اول

صفحه ۵۵۱

/ °B A «Á a , çB½E ÖçB»JBT MJB wn WÄM&I ¼A
 ù ¼A /B« ½&I ë û e B½ A RB a - °Ij RB lz -°IRBAk TL-°I¼A
 /B Mo Tv ½ ½ a/zo ô TÄB à Äfü , fo½ - Ä&I ¼Baw
 GkM A Ük Y,j wB I¼Baw «Ä&I j Ük ° E j äÄT&I
 / fo ô B½ IpnF T

۱. سند خطبه:

تنها یک منبع (غیر از نهج البلاغه) که قبل از مرحوم سید رضی این خطبه را نقل کرده معرفی کرده‌اند، و آن تاریخ طبری است که آن را در حوادث سال ۳۶ قمری در ج ۳، ص ۴۶۵ آورده است (البته فقط بخش اول خطبه را). (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۴) علاوه بر آن کتاب الفتنة و وقعة الجمل، ص ۱۰۸ است که این کلام امیرالمؤمنین (ع) را به‌طور کامل ذکر می‌کند.

بخش دوم

صفحة ۵۵۵

aÅò i E °B½oL Fw , UB¼A à hw aÅA °BUkç ¼A
 B»A ,j -v -ºLjE »i à ÜI E°An °Bi aÅA -U¼A »Bi ; TABj
 aÅn ½ IjnAjañFu , aÅ&I B Eij -°Gkv e B *°Am AIç
 jBÜ°I صلوات الله عليه وآله &Añ wn o w °BU&I JB T MÑ -Ä°B aÅ ° /BnE
 / Tw °y Ä°I , Ü M

خطبه در یک نگاه

این خطبه از دو بخش تشکیل شده است:

در بخش اول، بعد از دعوت به پیروی از قرآن مجید و ترک بدعت‌های گمراه‌کننده، مردم را به پیروی از حکومت الهی خود دعوت می‌کند و هشدار می‌دهد که اگر خالصانه، اطاعت و پیروی نکنید، خداوند این نعمت را از شما می‌گیرد و به این ترتیب، مردم را دعوت می‌کند که برای پیکار با پیمان‌شکنان آماده باشند.

در بخش دوم، به این نکته اشاره می‌کند که دشمنان حق با تمام اختلافی که با هم دارند دست به دست هم داده‌اند تا در برابر من قیام کنند؛ من تا آن‌جا که مجبور نشوم صبر خواهم کرد؛ ولی اگر آن‌ها بر هدف شوم خود که از هم گسیختن نظام جامعه اسلامی است اصرار ورزند، در برابر آنان خواهم ایستاد.

بخش اول

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ، وَإِنَّ الْمُبْتَدَعَاتِ الْمُسَبَّهَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا. وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَأْوَمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. وَاللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيُنْقَلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ إِلَّا سَلَامًا، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرُزَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ

ترجمه

خداوند، پیامبری راهنما با کتابی گویا و دستوری استوار (برای هدایت مردم) برانگیخت و (این کتاب به گونه‌ای است که) جز افراد گمراه از آن روی‌گردان نمی‌شوند. بدعت‌هایی که به رنگ حق درآمده گمراه‌کننده است؛ مگر این‌که خداوند حفظ کند، (بدانید) پیروی از حکومت الهی، حافظ امور شماست؛ بنابراین زمام اطاعت خود را به دست آن بسپارید، اطاعتی که در آن (به سبب نفاق) سرزنش و یا اکراهی نباشد. به خدا سوگند! باید چنین کنید وگرنه خداوند، حکومت اسلامی را از شما خواهد گرفت؛ سپس به شما باز نمی‌گرداند، و کار به دست غیر شما می‌افتد.

شرح و تفسیر

اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می‌رود

همان‌گونه که اشاره شد امام علیه السلام این خطبه را زمانی ایراد فرمود که آگاه شد ناکثین و پیمان‌شکنان دست به دست هم داده‌اند و بصره را برای تشکیل

حکومتی برخلاف حکومت اسلامی امیرمؤمنان علیه السلام انتخاب کرده و به سوی آن حرکت کرده‌اند.

هدف امام علیه السلام از ایراد این خطبه، آماده ساختن مردم برای مقابله با این یاغیان بود. در آغاز، مردم را به تمسک به قرآن فرامی‌خواند و می‌فرماید: «خداوند، پیامبری راهنما با کتابی گویا و دستوری استوار (برای هدایت مردم) برانگیخت و (این کتاب به گونه‌ای است که) جز افراد گمراه از آن روی گردان نمی‌شوند»؛ (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ^۱).

سپس هشدار می‌دهد که «بدعت‌هایی که به رنگ حق درآمده گمراه‌کننده است؛ مگر این‌که خداوند حفظ کند»؛ (وَإِنَّ الْأُمْتِدَاعَاتِ^۲ الْأُمَشَبَّهَاتِ^۳ هُنَّ الْأُمْهَلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا).

اشاره به این‌که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فتنه‌جویان سعی دارند اهداف ضد اسلامی خود را به لباس اسلام درآورند؛ مثلاً پیمان‌شکنی را در لباس خونخواهی عثمان نشان دهند. مردم باید به هوش باشند و فریب ظواهر دروغین را نخورند و خود را به خدا بسپارند.

و در ادامه آن‌ها را به اطاعت از حکومت الهی خود دعوت کرده، می‌فرماید: «(بدانید) پیروی از حکومت الهی، حافظ امور شماست؛ بنابراین زمام اطاعت

۱. «هالک» از ریشه «هلاک» در اصل به معنای مرگ و نابودی و فناست؛ ولی گاهی نیز به معنای هلاکت معنوی که گمراهی و شقاوت و بدبختی است به کار می‌رود و مقصود در جمله مزبور، همین هلاکت معنوی است؛ بنابراین جمله «لا يهلك عنه الا هالك» به این معناست که تنها کسانی گمراه می‌شوند که برای پذیرش آن آمادگی دارند.

۲. «مبتدعات» از ریشه «بدع» بر وزن «بدر» به معنای به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است و در اصطلاح شریعت به کارهایی که برخلاف کتاب و سنت است گفته می‌شود؛ بنابراین «مبتدعات» به معنای کارها و روش‌هایی است که آن را برخلاف کتاب و سنت پدید آورده‌اند.

۳. «مشبهات» در این جا اشاره به بدعت‌هایی است که رنگ دین دارد و موجب گمراهی می‌شود.

خود را به دست آن بسپارید، اطاعتی که در آن (به سبب نفاق) سرزنش و یا اکراهی نباشد. به خدا سوگند! باید چنین کنید وگرنه خداوند، حکومت اسلامی را از شما خواهد گرفت؛ سپس به شما باز نخواهد گردانید، و کار به دست غیر شما می افتد؛ (وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِزْمَةً لِّمَنْ كَرِهَ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلْومَةٍ^۱ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. وَاللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيُنْفِلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِزَ^۲ الْأَمْرُ إِلَيَّ غَيْرِكُمْ).

آری، هرگاه این نعمت الهی را کفران کنید، خداوند به جرم این ناسپاسی آن را از شما خواهد گرفت؛ همان گونه که درباره تمام نعمت ها فرموده است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۳.

آنچه از عبارت مذکور استفاده می شود (بنابر این که «حتی» برای غایت باشد) این است که اگر از امام بحق اطاعت نکنید، خداوند حکومت اسلامی را از شما می گیرد و دیگر به شما باز نمی گرداند؛ مگر بعد از آن که گروهی از دشمنان شما بر سر کار آیند و بعد از انقراض آن ها باز حکومت الهی به شما برمی گردد. این تعبیر، مفسران نهج البلاغه را سخت به زحمت افکنده؛ چراکه حکومت ناصالح بعد از امام علیه السلام در دست حکام بنی امیه بود؛ ولی بعد از بنی امیه به اهل بیت علیهم السلام بازنگشت.

بعضی گفته اند^۴: بازگشت حکومت به «بنی عباس» با توجه به این که آن ها از «بنی هاشم» بودند نوعی بازگشت به اهل بیت علیهم السلام است؛ ولی با عنایت به این که ظلم بنی عباس کمتر از ظلم بنی امیه نبود، این تفسیر بعید به نظر می رسد.

۱. «ملومه» به معنای سرزنش شده از ریشه «لوم» بر وزن «قوم» گرفته شده است.

۲. «یارز» از ریشه «أرز» بر وزن «فرض» به معنای گرفتن و جمع شدن گرفته شده است.

۳. ابراهیم، آیه ۷.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۹۶.

بعضی نیز احتمال داده‌اند^۱: منظور، بازگشت حکومت به اهل بیت علیهم السلام در زمان ظهور حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - است. و اگر «حتی» در این جا به معنای «واو» عاطفه باشد - آن‌گونه که بعضی احتمال داده‌اند - مشکل حل می‌شود؛ زیرا معنای جمله چنین خواهد شد: اگر از امام بحق اطاعت نکنید، خداوند حکومت اسلامی را از شما می‌گیرد و دیگر باز نمی‌گرداند و کار به دست غیر شما خواهد افتاد (البته منظور در آینده نزدیک است؛ وگرنه در آینده دور و حکومت امام زمان علیه السلام در بازگشت حکومت جهانی به اهل بیت علیهم السلام تردیدی نیست).



۱. بهج الصباغة (شوشتری)، ج ۱۰، ص ۴۵.

بخش دوم

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَوْا عَلَى سَخَطَةِ إِمَارَتِي، وَسَأَصِيرُ مَا لَمْ أَخْفَ عَلَى
جَمَاعَتِكُمْ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَى فَيْالَةِ هَذَا الرَّأْيِ أَدْقَعَ نِظَامَ الْمُسْلِمِينَ،
وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ

وَأَمَّا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ

/ Tkv °y Ä°I, ÜHMBÜPI

ترجمه

این گروه (فتنه‌انگیز) به علت خشم از حکومت من به یکدیگر پیوسته‌اند و من تا هنگامی که دربارهٔ اجتماع شما خائف نشوم، صبر و تحمل می‌کنم و اگر آنها به این افکار سست و فاسد (و نقشه‌های شوم) ادامه دهند، نظام جامعهٔ اسلامی از هم گسیخته خواهد شد (و در چنین شرایطی صبر نخواهم کرد) آنها از روی حسد به کسی که خداوند حکومت را به او بازگردانده، به طلب دنیا برخاسته و تصمیم گرفته‌اند اوضاع را به عقب برگردانند (و سنت‌های جاهلی را زنده کنند). حقی که شما بر گردن ما دارید عمل به کتاب خدا و سیره و روش رسول الله ﷺ و قیام برای برپا داشتن حق و سنت اوست (و حق من بر شما اطاعت و فرمانبرداری است).

شرح و تفسیر

اگر فتنه‌جویان ادامه دهند تحمل نخواهم کرد

با توجه به این که این خطبه در آغاز خلافت امام علیؑ و هنگام حرکت به سوی

بصره برای خاموش کردن آتش فتنه‌انگیزان جمل ایراد شده، آن حضرت در بخش اول، دوستانش را به اطاعت دعوت کرد و در این بخش به دشمنان هشدار می‌دهد که دست از فتنه‌انگیزی بردارند وگرنه با آنها برخورد شدید خواهد کرد. می‌فرماید: «این گروه (فتنه‌انگیز) به‌علت خشم از حکومت من به یکدیگر پیوسته‌اند»؛ (إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَوْا^۱ عَلَيَّ سَخَطَةً^۲ إِمَارَتِي).

اشاره به این‌که آن‌ها گروه‌های مختلفی‌اند؛ از منافقان گرفته تا بعضی از صحابه حسود و تنگ‌نظر (مانند طلحه و زبیر) که قدر مشترکی جز مخالفت با من ندارند.

سپس می‌فرماید: «و من تا هنگامی که دربارهٔ اجتماع شما خائف نشوم، صبر و تحمل می‌کنم»؛ (وَسَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَيَّ جَمَاعَتِكُمْ).

این سخن، تحمل امام علیه السلام را در برابر مخالفان و دشمنان نشان می‌دهد که معتقد بود تا کار به جای خطرناکی نرسد، نباید دست به شمشیر برد؛ ولی این بدان معنا نیست که هر کاری آن‌ها انجام دهند، امام علیه السلام در برابر آن‌ها سکوت می‌کند.

لذا در ادامهٔ سخن می‌فرماید: «اگر آن‌ها به این افکار سست و فاسد (و نقشه‌های شوم) ادامه دهند، نظام جامعهٔ اسلامی از هم گسیخته خواهد شد (و در چنین شرایطی صبر نخواهم کرد و باید به فتنه‌انگیزی آن‌ها پایان داد)»؛ (فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَيَّ فَيَايَةَ^۳ هَذَا الرَّأْيِ أَنْقَطَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ).

و در ادامهٔ این سخن این چنین می‌فرماید: «آن‌ها از روی حسد به کسی که

۱. «تمالؤوا» از ریشهٔ «ملائة» به معنای مساعدت بر کاری گرفته شده، بنابراین مفهوم «تمالؤوا» این است که آن‌ها دست به دست هم داده‌اند و به کمک هم برخاسته‌اند.

۲. «سخطة» و «سخط» بر وزن «سید» یک معنا دارند و آن خشم و غضب است.

۳. «فيايالة» به معنای سستی فکر و اندیشه است.

خداوند حکومت را به او بازگردانده، به طلب دنیا برخاسته و تصمیم گرفته‌اند اوضاع را به عقب برگردانند (و سنت‌های جاهلی را زنده کنند)؛ «وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِّمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَيَّ أَدْبَارِهَا».

این سخن اشاره به آن است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و حکومت را از صورت دنیوی و مادی به صورت حکومت الهی درآورد که در آن نیکان و پاکان نقش داشته باشند؛ ولی اصحاب جمل به گمان این که حکومت، طعمه چرب و لذیذی برای آنان است، اصرار دارند آن را در قبضه خود بگیرند و به خواسته‌های دنیوی خود لباس عمل بپوشانند.

جمله «حَسَدًا لِّمَنْ أَفَاءَهَا» با توجه به این که «افاء» از ریشه «فیئ» به معنای بازگشت است، اشاره به این نکته است که حکومت در عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خاندان بنی‌هاشم بود و اکنون نیز به همان خاندان بازگشته است؛ هر چند حسودان تلاش می‌کنند که آن را بازگیرند و بار دیگر سنت‌های جاهلی را در محیط اسلام زنده کنند.

و در پایان خطبه امام عَلَيْهِ السَّلَام اشاره به حقوق مردم بر حکومت کرده، می‌فرماید: «حَقِّيْ كِه شَمَا بَرِ گَرْدَن مَآ دَارِيْدَ عَمَلِ بَه كِتَابِ خَدَا وَ سِيْرَه وَ رُوش رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ قِيَامِ بَرِيَا دَاشْتَن حَقِّ وَ سُنَّتِ اَوْسْتِ (وَ حَقِّ مَن بَرِ شَمَا اطاعت و فرمانبرداری است)»؛ «وَلَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيْرَةِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ، وَ النَّعْشُ السُّنَّتِيْهِ».

اشاره به این که اگر ما بر شما حق داریم (حق اطاعت و پیروی کامل و مخلصانه) شما هم بر ما حقی دارید که همان احیای کتاب‌الله و سنت

۱. «نعش» به معنای برداشتن و برپا کردن است و این که به جسد مردگان «نعش» می‌گویند به دلیل این است که آن را روی دست بلند می‌کنند و به سوی قبرستان می‌برند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و تعالی و پیشرفت آن است؛ چراکه حق، همواره دو طرفه است و حق یک سویه وجود ندارد.

قابل توجه این که این خطبه با تأکید بر اهمّیت قرآن شروع شد و با تأکید بر آن پایان پذیرفت.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي وُجُوبِ اتِّبَاعِ الْحَقِّ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ

كَلَّمَ بِهِ بَعْضَ الْعَرَبِ وَقَدْ أَرْسَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ لَمَّا قَرَّبَ ﷺ مِنْهَا لِيَعْلَمَ لَهُمْ مِنْهُ حَقِيقَةَ حَالِهِ مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ لِيَتَزُولَ الشُّبُهَةُ مِنْ نُفُوسِهِمْ، فَبَيَّنَ لَهُ ﷺ مِنْ أَمْرِهِ مَعَهُمْ مَا عَلِمَ بِهِ أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: بَايِعْ، فَقَالَ: إِنِّي رَسُولُ قَوْمٍ، وَلَا أُحَدِّثُ حَدَثًا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ:

از سخنان امام ﷺ است

دربارهٔ وجوب پیروی از حق به هنگام قیام حجت

این سخن را امام ﷺ برای بعضی از اعراب که فرستادهٔ مردم بصره بودند، بیان فرمود. در آن هنگام که امام ﷺ نزدیک بصره رسید، آن‌ها کسی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت حال را جويا شود که با اصحاب جمل (طلحه و زبیر و هوادارانش) چگونه رفتار خواهد کرد؟ تا شک و شبهه از آن‌ها برطرف شود. امام ﷺ چگونگی رفتار خویش را به گونه‌ای بیان فرمود که حقانیت آن حضرت بر آن شخص روشن شد. سپس به او فرمود: «بیعت کن».

اما او پاسخ داد: من فرستاده گروهی هستم و از پیش خود نمی توانم کاری کنم (امام علیه السلام سخنان زیر را برای او با یک بیان شیرین و منطقی ایراد فرمود و او تسلیم شد و بیعت کرد).^۱

خطبه در یک نگاه

این خطبه چنانکه گفته شد پاسخ روشن و جالب و قانع کننده ای است به فرستاده بعضی از قبایل اطراف کوفه و بصره، هنگامی که به وی پیشنهاد بیعت شد و او می خواست به بهانه هایی از بیعت خودداری کند.



۱. سند خطبه:

این خطبه را چند نفر از معاریف قبل از سید رضی رضی الله عنه در کتاب های خود آورده اند؛ از جمله مرحوم شیخ مفید در کتاب جمل خود، ص ۲۹۰ از کتاب جمل واقدی نقل کرده است. طبری نیز در کتاب تاریخ خود، ج ۳، ص ۵۰۵ در حوادث سنه ۳۶ قمری و زمخشری در ربیع الابرار در باب «الجوابات المسکتة»، ج ۲، ص ۸۰، ج ۱۴۰ این خطبه را آورده اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۵)، علاوه بر آن مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۰۴ و التذکره الحمدونیة، ج ۷، ص ۱۶۳، ج ۷۹۰، این کلام را نقل کرده اند.

° AILGknA XÄM nA; m°AE °S ÆE; v°A aÄñBÜ
 Aû°B ù, -B°I ß °I; Å ULi E AS Ä] ou, W ÆEa ÇB ½
 û°B ½ fnBS «f :ñB?HÄB S «f B½J jB \ -°I y ÇBÄ-°I A
 &I ù:Ñ] o°ABÜù/ k GAj k½B: ÆñBÜù/ -B°I °I A
 /TÄ lB, aÄ \ d °JBçk «Äi «TÄVES Ä TwIB½
 وَالرَّجُلُ يُعْرِفُ بِكَلْبِ الْجَرْمِيِّ.

ترجمه

امام علیه السلام فرمود: بگو ببینم اگر آن‌ها تو را به عنوان «پیشگام قافله» فرستاده بودند که محلّ نزول باران (و جایگاه آب و گیاه) را برای آنان بیابی (و تو این کار را می‌کردی) سپس به سوی آن‌ها بازمی‌گشتی و از مکان آب و گیاه آگاهشان می‌ساختی، ولی آن‌ها با تو مخالفت می‌کردند و به سوی سرزمین‌های بی‌آب و علف روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟ در جواب گفت: آن‌ها را رها می‌ساختم و به جایی که آب و گیاه بود می‌رفتم. امام علیه السلام فرمود: پس دستت را دراز کن (و بیعت کن که به سرچشمه آب زلال رسیده‌ای). آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند! با روشن شدن حق بر من، توانایی امتناع در خود نیافتم و با آن حضرت بیعت کردم.

(مرحوم سید رضی رحمته الله علیه می‌فرماید:) این مرد به نام «کلب جرمی» معروف بود.

شرح و تفسیر

چرا بیعت نمی‌کنی؟!۱

«واقدی» در کتاب جمل از «کلیب جرمی» چنین نقل می‌کند: «هنگامی که عثمان کشته شد، چیزی نگذشت که طلحه و زبیر به بصره آمدند (تا مقدمات حکومت خود را فراهم سازند) و هنگامی که علی علیه السلام باخبر شد (برای پیشگیری از اقدامات آنان) به منطقه «ذی‌قار» (محلّی نزدیک بصره) آمد. دو نفر از سران قبایل (بصره) به من گفتند: ما را نزد این مرد ببر تا ببینیم هدف او چیست؟ هنگامی که به ذی‌قار رسیدیم، علی علیه السلام را هوشمندترین عرب یافتیم. او نسب قوم مرا بهتر از من بیان می‌کرد. از من پرسید: رئیس قبیله «بنی‌راسب» کیست؟ گفتم: فلان شخص است. گفت: رئیس قبیله بنی‌قدامه کیست؟ گفتم: فلان کس است. گفت: حاضری دو نامه از سوی من برای آن‌ها ببری؟ گفتم: آری. گفت: آیا با من بیعت نمی‌کنی؟ در این هنگام آن دو پیرمرد که با من بودند با او بیعت کردند؛ ولی من خودداری کردم. گروهی که نزد حضرت بودند و آثار سجده در پیشانی آنان کاملاً نمایان بود گفتند: بیعت کن بیعت کن. علی علیه السلام گفت: او را به حال خود واگذارید. من گفتم: قبیله من مرا به‌عنوان «رائد» (کسی که پیشاپیش قافله حرکت می‌کند تا محلّ آب و سبزه را پیدا کند) فرستاده‌اند، من به‌سوی آن‌ها بازمی‌گردم و پیشنهاد تو را بازگو می‌کنم؛ اگر آن‌ها بیعت کردند بیعت می‌کنم و اگر کناره‌گیری کردند، کناره‌گیری خواهم کرد. امام علیه السلام پاسخی به من داد که مرا ناگزیر از بیعت کرد.»^۱

اکنون به متن نهج‌البلاغه بازمی‌گردیم تا بنگریم مولا علی علیه السلام به او چه گفت؟ فرمود: «(ای مرد!) بگو ببینم اگر آن‌ها تو را به‌عنوان «پیشگام قافله» فرستاده بودند

۱. جمل شیخ مفید، ص ۲۹۰، به نقل از الجمل واقدی. طبری نیز در تاریخ خود، ج ۳، ص ۵۰۵، در حوادث سال ۳۶ آن را نقل کرده است.

که محلّ نزول باران (و جایگاه آب و گیاه) را برای آنان بیابی (و تو این کار را می‌کردی) سپس به‌سوی آن‌ها باز می‌گشتی و از مکان آب و گیاه آگاهشان می‌ساختی، ولی آن‌ها با تو مخالفت می‌کردند و به‌سوی سرزمین‌های بی‌آب و علف روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟»؛ (أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَابِدًا تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ أَلْغَيْثِ، فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَاءِ^۲ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاطِشِ^۳ وَالْمَجَادِبِ^۴، مَا كُنْتَ صَانِعًا؟).

«آن مرد در جواب گفت: آن‌ها را رها می‌ساختم و به جایی که آب و گیاه بود می‌رفتم»؛ (قَالَ: كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَمُخَالَفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ).

«امام علیه السلام فرمود: پس دستت را دراز کن (و بیعت کن که به سرچشمه آب زلال رسیده‌ای). آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند! با روشن شدن حق بر من (باشنیدن پاسخ دندان‌شکن امام علیه السلام)، در خود توانایی امتناع نیافتم و با آن حضرت بیعت کردم»؛ (فَقَالَ علیه السلام: فَاْمُدُّ إِذَا يَدُكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أُمْتِنِعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ علیه السلام).

مرحوم سید رضی می‌فرماید: «این مرد به نام «کلیب جرمی» معروف بود»؛ (وَالرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكَلَيْبِ الْجَرْمِيِّ).

امام علیه السلام در پاسخ یادشده اشاره به حقیقت مهمی می‌کند که با توجه به آن بسیاری از مشکلات را می‌توان حلّ کرد.

بسیارند کسانی که هم‌رنگ جماعت شدن را برای خود افتخاری می‌دانند؛

۱. «رائد» از ریشه «رؤد» بر وزن «ذوب» به‌معنای ملاقات گرفته شده و معمولاً به کسی می‌گویند که در پیشاپیش لشکر یا قافله حرکت می‌کند و محلی را که از نظر آب و گیاه برای منزل کردن مناسب است، مشخص می‌کند.

۲. «کلاء» به معنای گیاهان بلند است.

۳. «معاطش» جمع «معطش» به معنای محلی است که انسان در آن تشنه می‌شود.

۴. «مجادب» جمع «مجدب» به معنای محلی است که باران بر آن نباریده و خشک و بی‌گیاه است.

و آن چنان از استقلال فکری محروم‌اند که جدا شدن از جماعت را - هر چند گمراه باشد - برای خود وحشتناک می‌پندارند و همین امر، سبب می‌شود که خرافات و زشتی‌ها گاه از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.

امام علیه السلام با یک مثال روشن این طرز تفکر را ابطال می‌کند، می‌فرماید: «اگر همراه جماعتی بودید و در بیابان به محلی رسیدید که در آن جا آب و گیاه است و مایهٔ نجات، اما همراهان شما از جاده‌ای رفتند که خشک و سوزان و هلاک‌کننده است، آیا باید هم‌رنگ جماعت شوید یا عقل و هوش خود را به کار گیرید، از آن‌ها جدا شوید و راه سلامت و عافیت را پیش گیرید؟ کدام عاقل به خود اجازه می‌دهد که در چنین شرایطی هم‌رنگ جماعت شود؟!».

مسلماً اگر استقلال فکر بر انسان حاکم شود، هرگاه راه مستقیم را تشخیص داد آن را می‌پیماید؛ هر چند تک و تنها باشد. این همان مطلبی است که امام علیه السلام در خطبهٔ ۲۰۱ نهج‌البلاغه با تعبیر دیگری به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در راه هدایت از کم بودن رهروان آن، وحشت به خود راه ندهید».^۱

آری، بیعت با امام و پیشوایی همچون علی بن ابی‌طالب علیه السلام و قبول ولایت و سرپرستی او آب حیاتی بود که در آن جامعهٔ پر از فسادِ عصر عثمان در اختیار این مرد عرب قرار گرفت و او هم پس از بیان امام علیه السلام آن را پذیرفت.

نکته

جاذبهٔ گفتار امام علیه السلام

گفتار مزبور از جاذبهٔ فوق‌العادهٔ سخنان آن حضرت در شنوندگان حکایت

۱. نهج‌البلاغه، ضمن خطبه ۲۰۱.

می‌کند؛ جالب این‌که همین ماجرا در مورد فرستاده عایشه و فرستاده طلحه و زبیر روی داد. هنگامی که عایشه می‌خواست فرستاده‌ای خدمت علی علیه السلام بفرستد، گفت: «مردی پیدا کنید که با علی عداوت شدید داشته باشد!!» شخصی را با چنین صفتی نزد او آوردند. عایشه سر بلند کرد و گفت: «تا چه اندازه عداوت علی را در دل داری؟» آن مرد جواب داد: «بسیار زیاد؛ تا آن‌جا که از خدا می‌خواهم او و اصحابش نزد من باشند و چنان ضربتی با شمشیر بر آنها فرود آورم که شمشیرم از خونشان رنگین شود!!» عایشه گفت: «بسیار خوب، تو به درد این کار می‌خوری. نامه مرا ببر و به او بده و اگر تو را به آب و غذا دعوت کرد، ابداً تناول نکن؛ چراکه در آن سحر و جادوست!!».

آن مرد نامه را گرفت و راه افتاد. هنگامی که نزد حضرت رسید، امام علیه السلام سوار بر مرکب بود و جمعی اطراف او بودند. نامه را داد و امام علیه السلام آن را مطالعه کرد و به او فرمود: «به منزل ما بیا؛ آبی بنوش و غذایی بخور تا جواب نامه‌ات را بنویسم». آن مرد گفت: «به خدا سوگند! چنین کاری نمی‌کنم». امام علیه السلام فرمود: «سؤالاتی از تو می‌پرسم؛ حاضری جواب دهی؟» گفت: «آری»، امام علیه السلام فرمود: «تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا هنگامی که عایشه می‌خواست تو را بفرستد نگفته بود: مردی را پیدا کنید که با علی عداوت شدید داشته باشد، و تو را نزد او بردند و از تو پرسید: تا چه اندازه با او عداوت داری و تو چنین و چنان در جواب گفتی؟» آن مرد گفت: «آری چنین بود». امام علیه السلام فرمود: «آیا به تو نگفت: اگر به تو پیشنهاد آب و غذا کردند از آن نخور که در آن سحر است؟» آن مرد گفت: «آری».

امام علیه السلام فرمود: «حال بگو ببینم حاضری رسول من باشی؟» عرض کرد: «چرا نباشم؟! هنگامی که نزد تو آمدم مبعوض‌ترین افراد در نظرم بودی؛ ولی اکنون که این کرامات را از تو دیدم محبوب‌ترین افراد نزد من تویی. هر دستوری داری بده».

امام علیه السلام فرمود: «نامه مرا نزد او (عایشه) ببر و به او بگو: تو نه خدا را اطاعت کردی و نه پیامبرش را. خدا به تو دستور داده بود در خانهات بنشین؛ اما بیرون آمدی و در وسط لشکرگاه رفت و آمد داری و به طلحه و زبیر نیز بگو: شما در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله انصاف ندارید؛ چراکه زنان خود را در خانه گذاشتید و همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از خانه‌اش به سوی لشکرگاه بیرون کشیدید».

آن مرد آمد و نامه را به سوی عایشه پرتاب کرد و پیام امام علیه السلام را به او رسانید؛ سپس به خدمت امام علیه السلام بازگشت و در صفین در رکاب حضرت بود و شربت شهادت نوشید!

عایشه گفت: «هرکس را نزد علی می فرستم او را مخالف ما می کند و بر ضد ما می شوراند».^۱

شبهه این ماجرا، چیزی است که درباره مردی به نام «خداش»، فرستاده طلحه و زبیر واقع شد که شرح آن را مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده است^۲ و خلاصه آن چنین است: این مرد، فرستاده طلحه و زبیر و حامل پیامی برای امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. از قبل به او گفتند: «به دقت مراقب باش که علی سحر بیان دارد و تو را مجذوب خود می کند. اگر تو را به غذا و استراحت و جلسه سرّی دعوت کرد، نپذیر. زیاد به صورت او نگاه نکن. فریب او را مخور و زمانی که او را دیدی آیه سخره: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۴۳، ح ۴، با اندکی تلخیص.

۲. کافی، ج ۱، باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبتطل فی امر الامامة، ص ۳۴۳، ح ۱.

وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ^۱ را بخوان تا از سحر او در امان باشی. با خشونت با او سخن بگو و پیام ما را برسان و بازگرد».

هنگامی که خداهش خدمت حضرت رسید، حضرت نگاهی به او کرد و خندید و فرمود: «بیا پیش من بنشین.» گفت: «همین جا که هستم خوب است.» حضرت فرمود: «آب و غذایی نزد ما بخور، بعد سخنت را بگو»؛ گفت: «به هیچ چیز نیاز ندارم» حضرت فرمود: «در مجلس خصوصی بنشینیم و صحبت کن» گفت: «من چیز پنهانی ندارم» حضرت فرمود: «راست بگو: آیا تمام این دستورات را زیبر به تو نداد؟!» عرض کرد: «آری» حضرت فرمود: «سخنی به تو یاد نداد که وقتی مرا دیدی بگویی؟» عرض کرد: «آری» حضرت فرمود: «آیه سخره نبود؟» عرض کرد: «آری» حضرت فرمود: «شروع کن به خواندن آن آیه» و حضرت هم با او خواند! حضرت فرمود: «تکرار کن»؛ او هفتاد مرتبه تکرار کرد. حضرت فرمود: «حالا قلبت مطمئن شد؟» عرض کرد: «آری.» حضرت فرمود: «اکنون پیامت را بگو»؛ او پیام طلحه و زیبر را خدمت حضرت بازگو کرد و حضرت تناقض های متعدد کلام آن ها را بیان فرمود و خداهش آن ها را تصدیق کرد و در دل به خود خطاب کرد و گفت: «تو پیامی با خود آورده ای که خود را نقض و ابطال می کند؟ خدایا، من از آن دو نفر بیزارم!» امام علیه السلام فرمود: «پاسخ هایی را که گفتم به آن ها برسان.» خداهش عرض کرد: «والله نمی روم تا از خدا بخواهی من به زودی به سوی تو بازگردم و رضای خدا را درمورد تو به دست آورم!» امام علیه السلام چنین کرد. آن مرد به نزد طلحه و زیبر بازگشت و پیام امام علیه السلام را به آن ها رساند و به سرعت خدمت آن بزرگوار آمد و در رکاب آن حضرت در جنگ جمل شهید شد.
